پيامبران و رسالت الهي

نویسنده:

دکتر عمر سلیمان اشقر

## b4

# فهرست موضوعات

[پیشگفتار 1](#_Toc230373518)

[بخش اوّل: انبياء و پيامبران 5](#_Toc230373519)

[فصل اوّل: تعريف و بيان 7](#_Toc230373520)

[تعريف نبيّ 7](#_Toc230373521)

[تعريف رسول 8](#_Toc230373522)

[فرق رسول و نبيّ 8](#_Toc230373523)

[ايمان به انبياء ورسولان خدا بخشی از اصول ايمان است 12](#_Toc230373524)

[رابطه‌ي بين ايمان به خدا و ايمان به پيامبران و رسالت الهي 13](#_Toc230373525)

[شمار انبياء و رسولان خدا بسيار زياد است 15](#_Toc230373526)

[سرگذشت بسیاری از پيامبران براي ما ذکرنشده 16](#_Toc230373527)

[انبياء ورسولان مذکور در قرآن 16](#_Toc230373528)

[پیامبران عرب چهار نفرند 18](#_Toc230373529)

[اسباط 18](#_Toc230373530)

[انبيايي كه در سنّت نبوی ذکر شده اند 20](#_Toc230373531)

[راد مردان شایسته‌ای كه نبوّت آنها مشكوك است 21](#_Toc230373532)

[كفر ورزيدن به يك پيامبر كفر به همه آنها است 26](#_Toc230373533)

[نبوّت را جز با دليل براي كسي اثبات نمي‏كنيم 29](#_Toc230373534)

[فصل دوّم: نياز بشريّت به پيامبران و رسالت آسماني 31](#_Toc230373535)

[مقدّمه 31](#_Toc230373536)

[سخني ارزنده از ابن قيّم 33](#_Toc230373537)

[ابن تيميه نياز به پيامبران و رسالتشان را بيان مي كند 34](#_Toc230373538)

[مقايسه‏اي بين نياز بدن به علم طب و نياز روح به علوم پيامبران 39](#_Toc230373539)

[آيا عقل مي تواند بي نياز از وحي باشد 40](#_Toc230373540)

[باطل بودن قول براهمائيه 42](#_Toc230373541)

[زمينه هاي فعالّیت عقل 43](#_Toc230373542)

[جايگاه عقل در شريعت 44](#_Toc230373543)

[فصل سوّم: وظايف و مأموريّت پيامبران 47](#_Toc230373544)

[(1) بلاغ مبين و روشنگر 47](#_Toc230373545)

[(2) دعوت مردم بسوي خداوند 49](#_Toc230373546)

[(3) تبشير و انذار 51](#_Toc230373547)

[(4) اصلاح و تزكيه‏ي نفس و روان 56](#_Toc230373548)

[(5) تصحیح فكر و انديشه وعقاید از انحراف 58](#_Toc230373549)

[(6) اقامه‌ي حجّت 60](#_Toc230373550)

[(7) سياست و اداره ي امور امّت 63](#_Toc230373551)

[فصل چهارم: وحي الهي 67](#_Toc230373552)

[نبوّت بخشش الهي است 67](#_Toc230373553)

[راه ارتباط خدا با پيامبران و انبياء 69](#_Toc230373554)

[مقامهاي وحي خدا به پيامبران 70](#_Toc230373555)

[روش فرود آمدن فرشته نزد پيامبر 73](#_Toc230373556)

[بشارتهاي وحي 74](#_Toc230373557)

[تأثير فرشته‏ی وحی بر پيامبرص 75](#_Toc230373558)

[فصل پنجم: صفات و ويژگيهاي پيامبران 77](#_Toc230373559)

[انسان بودن 77](#_Toc230373560)

[شايستگي بشر براي حمل رسالت الهي 77](#_Toc230373561)

[چرا پيامبران از ميان فرشتگان برگزيده نشدند؟ 80](#_Toc230373562)

[مقتضاي بشر بودن انبياء و پيامبران 85](#_Toc230373563)

[انبياء در معرض بلا و گرفتاري هستند 87](#_Toc230373564)

[اشتغال انبياء به اعمال بشر 90](#_Toc230373565)

[ويژگيهاي الوهيّت و فرشته بودن در آنها نيست 92](#_Toc230373566)

[كمال بشري 94](#_Toc230373567)

[كمال در خلقت ظاهري 95](#_Toc230373568)

[صورتهاي ظاهري گوناگون هستند 97](#_Toc230373569)

[كمال در اخلاق 98](#_Toc230373570)

[پيامبران دارای بهترين نسب بودند 99](#_Toc230373571)

[آزادگان دور از بردگي 101](#_Toc230373572)

[مواهب و استعدادهاي ممتاز 101](#_Toc230373573)

[نمونه‏ی بندگي كامل خدا 103](#_Toc230373574)

[مردانگی 105](#_Toc230373575)

[چرا پيامبران همه مرد بودند 105](#_Toc230373576)

[نبوّت زنان 106](#_Toc230373577)

[امور منحصر به انبياء در ميان بشر 112](#_Toc230373578)

[1- وحي 112](#_Toc230373579)

[2- عصمت 113](#_Toc230373580)

[3- پيامبران چشمشان مي خوابد ولي قلبشان بیدار است 113](#_Toc230373581)

[4- مخيّر كردن انبياء هنگام وفات 113](#_Toc230373582)

[5- پيامبران تنها در جايي دفن مي‌شوند كه وفات يافته‌اند 114](#_Toc230373583)

[6- زمين جسد انبیاء را نمي‌خورد 115](#_Toc230373584)

[7- در قبرهايشان زنده هستند 117](#_Toc230373585)

[فصل ششم: عصمت پيامبران 119](#_Toc230373586)

[معصوم بودن در حمل و تبليغ رسالت 119](#_Toc230373587)

[اموري كه با عصمت منافات ندارند 121](#_Toc230373588)

[آنان كه اين عارضه‌ها را از پيامبران نفي مي‏كنند مخالف نصوص صحیح‌اند 126](#_Toc230373589)

[عصمت از همه گناهان، زشتي‌ها و ناهنجاری‌هایی كه يهود به پیامبران نسبت داده‏اند 127](#_Toc230373590)

[صلیبی‌ها كار زشت به انبياء نسبت مي دهند 128](#_Toc230373591)

[امّت اسلام نسبت به عصمت پيامبران چه موضعي دارد 129](#_Toc230373592)

[معصوم بودن از گناه صغيره 129](#_Toc230373593)

[كساني كه انبياء را از گناهان صغيره معصوم مي دانند 134](#_Toc230373594)

[ارتکاب گناه دليل بشر بودن است 137](#_Toc230373595)

[احترام و تكريم انبياء 138](#_Toc230373596)

[عصمت غير انبياء 138](#_Toc230373597)

[عصمت معزّ فاطمي 139](#_Toc230373598)

[عصمت ائمّه 139](#_Toc230373599)

[راز عصمت پيامبران 141](#_Toc230373600)

[فصل هفتم: دلایل نبوّت 145](#_Toc230373601)

[پیشگفتار 145](#_Toc230373602)

[تنوّع و گوناگونی دلایل 145](#_Toc230373603)

[اوّل: آیات و معجزات پیامبران 146](#_Toc230373604)

[تعریف آیه و معجزه 146](#_Toc230373605)

[انواع معجزه ها 148](#_Toc230373606)

[نمونه‏هایی از معجرات پیامبران 150](#_Toc230373607)

[خوارق غیر انبیاء 181](#_Toc230373608)

[مجموعه‏ای از کرامتهای اولیاء 185](#_Toc230373609)

[استقامت بر ایمان بزرگترین کرامت است 186](#_Toc230373610)

[خوارق و امور شیطانی 187](#_Toc230373611)

[دوّم: بشارت امّت‌های سابق 188](#_Toc230373612)

[قرآن از بشارت پیامبران سابق به محمّد ص خبر می‌دهد 188](#_Toc230373613)

[دعوت ابراهیم 189](#_Toc230373614)

[بشارت موسی 191](#_Toc230373615)

[بقیّه‏ی بشارات تورات 192](#_Toc230373616)

[بشارت عیسی 194](#_Toc230373617)

[بشارتهای جامع 203](#_Toc230373618)

[بشاراتی از انجیل 205](#_Toc230373619)

[بشارتهای دیگر انجیل 206](#_Toc230373620)

[از انجیل لوقا 209](#_Toc230373621)

[بشارتهای انجیل برنابا 211](#_Toc230373622)

[بشارات کتابهای دیگر جهان 214](#_Toc230373623)

[شایع بودن بشارتها قبل از بعثت 216](#_Toc230373624)

[صفت پیامبر اسلام در تورات 217](#_Toc230373625)

[این بشارت در کجای تورات است 218](#_Toc230373626)

[خبر ابن الهیبان 219](#_Toc230373627)

[بهره مندی عبدالله بن سلام از علم 221](#_Toc230373628)

[گواهی غلام یهودی 222](#_Toc230373629)

[کیاست و زیرکی راهب 223](#_Toc230373630)

[آگاهی علمای یهود از موعد ظهور پیامبر اسلام 223](#_Toc230373631)

[سوّم: دقت نظر در احوال انبیاء 225](#_Toc230373632)

[هرقل و ابوسفیان 227](#_Toc230373633)

[زاهد پیامبران نسبت به دنیای مادّی 230](#_Toc230373634)

[چهارم: دعوت پیامبران 232](#_Toc230373635)

[دعوت پیامبر ما محمّد ص 233](#_Toc230373636)

[پنجم: پشتیبانی خدا از پیامبران 236](#_Toc230373637)

[یک شبهه و پاسخ آن 237](#_Toc230373638)

[فصل هشتم: فضل و برتری مقام والای نبوّت 239](#_Toc230373639)

[انبیاء از تمام مردم برترند 239](#_Toc230373640)

[اتّفاقی بودن محال است 242](#_Toc230373641)

[تفضیل و برتری دادن ائمّه بر انبیاء 243](#_Toc230373642)

[خاتم اولیاء و انبیاء 247](#_Toc230373643)

[مراتب و درجات انبیاء و رسولان 248](#_Toc230373644)

[پیامبران اولو العزم از همه برترند 249](#_Toc230373645)

[تفاضل و برتری پیامبران در چیست؟ 250](#_Toc230373646)

[فضل و برتری محمّد رسول الله ص 254](#_Toc230373647)

[نصوص وارده در نهی از تفضیل بین انبیاء 258](#_Toc230373648)

[بخش دوّم: رسالتهای آسمانی 261](#_Toc230373649)

[فصل اوّل: ایمان به رسالت ها 263](#_Toc230373650)

[تصدیق رسالت آسمانی بخشی از اصول ایمان است 263](#_Toc230373651)

[باید به همه رسالتها ایمان آورد 264](#_Toc230373652)

[چگونه به رسالتهای آسمانی ایمان بیاوریم 266](#_Toc230373653)

[ایمان به قرآن داشتن تنها تصدیق آن نیست 268](#_Toc230373654)

[فصل دوّم: مقارنه‏ای بین رسالت‌های آسمانی 271](#_Toc230373655)

[اوّل: منبع و هدف از نازل کردن آنها 271](#_Toc230373656)

[دوّم: رسالت عامّه و رسالت خاصّه 279](#_Toc230373657)

[سوّم: حفظ و نگهداری رسالتهای آسمانی 282](#_Toc230373658)

[چهارم: مواضع اتفاق و اختلاف در بین رسالات آسمانی 284](#_Toc230373659)

[دین واحد 284](#_Toc230373660)

[اسلام آوردن چگونه تحقّق می یابد 286](#_Toc230373661)

[هسته‌ی دعوت همه پیامبران 286](#_Toc230373662)

[رسالتهای سابق عوامل بندگی خالصانه را بیان می کنند 289](#_Toc230373663)

[مبادی و اصول جاویدان 291](#_Toc230373664)

[مسائل عقیده 291](#_Toc230373665)

[قواعد عمومی 293](#_Toc230373666)

[اختلاف شریعتها 298](#_Toc230373667)

[پیامبران برادرند 302](#_Toc230373668)

[پنجم: طولانی بودن و کوتاهی و وقت نزول 304](#_Toc230373669)

[موضعگیری آخرین رسالت آسمانی نسبت به رسالتهای سابق 304](#_Toc230373670)

[شریعت اسلام به غیر خود نیازمند نیست 307](#_Toc230373671)

[فهرست منابع 309](#_Toc230373672)

# پیشگفتار

**ﭽ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﭼ**

الكهف: ١ – ٢

حمد و سپاس خدایي را سزا است كه بر بنده خود (محمّد) كتاب (قرآن) را فرو فرستاده و در آن هيچ گونه انحراف و كژي قرار نداده است. (كتابي) كه ثابت و پابرجا (و معتدل و مستقيم، و هم برپا دارنده جامعه انساني و پاسدار كتب آسماني) است. (خداوند آن را فرو فرستاده است) تا (به وسيله آن، كافران را) از عذاب شديد (دنيوي يا اخروي) خود بترساند، و مؤمناني را كه كارهاي شايسته و بايسته مي‌كنند مژده دهد به اين كه پاداش خوبي دارند

سپاس وستايش سزاوار خداوندي که برای ما كتابي را فرستاد که حاوي سر گذشت گذشتگان، و اخبار آيندگان، و حكم وداوري ميان ماست، خاتمه دهنده‏ي هر جدال وخصومتي؛ کتابی است جدّی نه شوخي، هرکه از روی خودخواهی از آن روي برتابد خدا او را درهم مي شكند، و هركس جوياي هدايت از غير آن باشد، گمراه می‏شود، و آن کتاب ريسمان محكم خدا، وذكر حكيم و راه راست خداست، هواهاي نفساني نمي‌توانند آن را منحرف گردانند، و زبانها در مورد آن مشتبه نمي شود، و برشگفتيهاي آن پايانی نبوده، و علما از آن اشباع نمي گردند، هر كس با‌ آن سخن گويد راست گفته، و هركه بدان عمل كند پاداش دريافت مي كند، هر کس بدان حكم كند داوريش عادلانه، هر كس بسوي آن دعوت كند به راه راست هدايت يافته است.[[1]](#footnote-1)

سلام ودرود مي فرستیم به بنده ورسول خدا محمّد ص كه « خداوند ايشان را پيشاپيش فرارسيدن رستاخيز، همراه با هدايت و دين حق و بعنوان گواه و بشارتگر و هشدار دهنده مبعوث کرد، و به فرمان خدا دعوت‏كننده به سوى خدا، و چراغى تابناك است، و رسالت آسماني را با او ختم نمود، و مردم را توسط او از گمراهي بسوي راه راست رهنمون ساخت، و آنها را از ناداني بطرف علم و دانش سوق داد، وبا رسالت و پيام آسماني او چشمهاي نابينا و گوشهاي ناشنوا و قلبهاي غافل و بي خبر را گشود، و با پرتو رسالت او بعد از دورانهاي تاريك، زمين را روشن و منوّر ساخت، و بعد از تفرّق قلبها، آنها را منسجم و متّحد گردانيد، ملّتي منحرف را توسّط او استوار، و راه را روشني بخشيد، و سينه‌اش را گشاد، بار گران را از دوش او برداشت، و نامش را بلند و رفیع ساخت. خواري و فرومايگي را بر مخالفين فرمان او سيطره بخشيد، و آن رسول گرامي را در دوران فترت رسولان و محو و نابودي كتابهاي آسماني، وتحريف و تبديل شريعتهاي پیشین، به پيامبري برگزيد، در حالیکه ُُمستند هر قومي آراء تاريك خودشان بود، و عليه خدا وميان بندگان او با گفتار فاسد و هواهاي نفساني خویش داوري مي كردند. در چنين شرايطي خداوند توسط آن بزرگوار مردم را به راه راست هدايت، و راههايشان را روشن كرد، و بوسيله‏ي او از تاريكيها به سوى روشنايى ایشان را بیرون آورد، و نابينايي را به بصيرت و گمراهي را به هدايت مبدّل ساخت، و او را تقسيم كننده‌ي بهشت و دوزخ قرار داد، و نيكان وبدان را از هم جدا كرد، و معيار هدايت و رستگاري را پيروي و همسويي و موافقت با او قرار داد، و نافرماني و مخالفت با آن پيامبر را موجب گمراهي و بدبختي گردانيد همانگونه که فتنه و آزمون درون قبرها هم پرسش و پاسخ است در مورد او و با او امتحان مي شوند».([[2]](#footnote-2)) و سلام و درود مي فرستم به آل و اصحاب پاك وبرگزيده، كه در ميان اين امّت داراي بهترين و پاكترين قلب، و برترين و بزگوارترين دانشمندان بودند، و از همه بي‌آلايش و كم تكلّف‏تر زیستند، و درود خدا بر تمام كساني كه رهرو راه ايشان‌اند، و از نور اسلام بهره مند گشتند، و به هدايت قرآن تمسّك جستند، و پيرو پيامبر خاتم شدند.

اين كتاب بخش چهارم از زنجيره‏ي «عقيده در پرتو قرآن و سنّت» است، و مانند كتابهاي سابق به جهت روشنگري عقايد اسلامي در پرتو منابع اصلي، و به دور از پيچيدگي و حالت بغرنج و خشكيدگي و اصطلاحات فلسفي و كلامي منتشر مي‏گردد.

از آنجا كه دو موضوع «پيامبران و رسالت الهي» ارتباط بسيار تنگاتنگي با هم دارند، تصميم به تأليف اين دو اصل را در يك جلد نمودم، و به علّت همين ارتباط و تداخل، بخش اوّل كه در مورد «پيامبران» مي‏باشد طولاني است، و بخش دوّم را نیز كه مربوط به «رسالت‏هاي آسماني» است در برگرفته، زيرا بحث «پيامبران» بسياري از مباحث «رسالت»را هم در ضمن خود دارد.

بخش نخست شامل هشت فصل است. در اين بخش «نبي و رسول» راتعريف کرده‌ام و تفاوتهاي آنها و واجب بودن ايمان به انبياء، رسولان، وكفر كسي را يادآور شده‌ام كه معتقد است تنها ايمان به خدا داشتن بدون ايمان به پيامبران براي مؤمن بودن كافي است، يا به تعبيري ديگر از هم جدا کردن پيامبران را كفر نداند. علاوه بر اين تعداد پيامبران و نامهاي انبياء و رسولاني را كه در قرآن و سنّت ذكر شده‌اند بيان كرده‌ام.

در فصل دوّم به مبحث نياز شديد ما به پيامبران و رسالت آسماني، و عدم كفايت عقل بدون وحي و شريعت الهي براي انسان پرداخته‌ام.

در فصل سوّم بصورتي وسيع پيرامون وظايف و مأموريّت پيامبران سخن به ميان آورده‌ام.

در فصل چهارم راههاي ارتباط خدا با پيامبران را كه «وحي» است، و نيز مقامات «وحي» و چگونگي آمدن « فرشته ي وحي » به نزد پيامبران را بيان نموده‌ام.

در فصل پنجم صفات رسول را ذكر و به بيان انسان بودن پيامبران پرداخته، ومقتضيات انسان بودن را بر شمرده و همانگونه كه توضيح داده ام پيامبران داراي كمالات انسانی بوده‌اند.

درخاتمه ويژگيهاي منحصر به فرد پيامبران در ميان ساير بشر را یادآورشده‏ام، چرا كه أنبياء برترين آفريدگانند، وآنها نيز نسبت به همدیگر داراي مراتب متفاوتي هستند، ولي فرقه‌هاي گمراه غير أنبياء را بر أنبياء برتري داده و با اجماع مسلمين مخالفت ورزيده اند و باطل بودن گفته‌ي آنها را بيان نموده ام.

بخش دوّم را به موضوع رسالت‌هاي آسماني اختصاص داده‏ام كه داراي دو فصل مي‏باشد.

فصل نخست: در مورد ايمان به رسالت آسماني است، كه واجب بودن ايمان وكيفيّت آن را تشريح كرده‌ام.

و در فصل دوّم بنا به دلايل ذيل به تطبيق بين رسالتها پرداخته‌ام:

اوّل: منبع و مرجع همه رسالتهاي آسماني و هدف از نازل كردن آنها.

دوّم: عموم وخصوص رابطه‌ی آنها.

سوّم: محفوظ بودن آنها از تغيير و تبديل.

چهارم: نقاط متّفق و مختلف در اين رسالتها.

پنجم: طولاني و كوتاه بودن زمان نزول.

و در پايان به تبيين جايگاه آخرين رسالت نسبت به رسالتهاي سابق پرداخته‌ام.

در خاتمه از خداوند متعال خواستارم اوقات و اعمالمان را مورد فزوني و بركت قرار دهد، و عمل ما را خالصانه براي رضاي خود پذيرا، و مارا از لغزش در گفتار و كردار محفوظ گرداند، واين كتاب را مايه‌ي‌ خير و نفع بندگانش نمايد، كه او شنوا و نزديك است و دعا را استجابت مي كند.

و صلّى الله على عبده و رسوله و على آله و صحبه وسلّم.

د. عمر سليمان اشقر

كويت، 2ربيع الأوّل 1401هـ

8 يناير 1981م

# بخش اوّل انبياء و پيامبران

# فصل اوّل تعريف و بيان

### تعريف نبيّ ([[3]](#footnote-3))

نبي **–** در لغت عرب- از « نبأ» گرفته شده كه بمعني خبر است، مانند فرموده ي خداوند:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭼ** (نبأ:1و2).

(اين مردم) درباره چه چيز از يكديگر مي‌پرسند؟، از خبر بزرگ (و مهمّ رستاخيز مي‌پرسند).

علّت نامگذاري نبي به اين نام اين است كه از جانب خداوند براي ابلاغ خبر وپيام فرستاده ميشود، مانند:

**ﭽ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﭼ**  التحريم: ٣

گفت: چه كسي تو را از اين (موضوع) آگاه كرده است‌؟ پيغمبر گفت: خداوند بس دانا و آگاه مرا با خبر كرده است.

**ﭽ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﭼ** (حجر: 49)

يعني: (اي پيغمبر!) بندگان مرا آگاه كن كه من داراي گذشت زياد و مهر فراوان هستم (در حق كساني كه توبه بكنند و ايمان بياورند و كار نيك انجام بدهند).

**ﭽ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﭼ** (حجر:51).

يعني: و آنان را باخبر كن از مهمانان ابراهيم (كه فرشتگاني بودند و در لباس انسانها به پيش او آمدند).

و گفته شده: نبوّت از « **النَّبوة** » مشتق است كه بمعني زمين مرتفع است، وعرب واژه‌ي نبيّ را بر يكي از علامتهاي راهنمای مسیر در زمين اطلاق مي‌كنند، و مناسبت بين لفظ نبي و معني لغوي اين است كه نبي در دنيا و آخرت داراي قدر و منزلت رفيع است، بنابراين انبياء اشرف مخلوقات، و نشانه هاي بلند و رفيعي هستند كه مردم بوسيله‌ي آنها هدايت مي يابند و دنيا و آخرتشان اصلاح مي شود.

### تعريف رسول[[4]](#footnote-4)

واژه‌ي رسول بمعني فرستاده است، پس وقتي كه شخصي را به منظور انجام مأموريتي به جايي روانه مي‌كني در واقع او رسول و فرستاده‌ي توست، خداوند متعال به نقل از ملكه‌ي سبأ مي فرمايد:

**ﭽ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﭼ** (نمل: 35).

يعني: من (براي صلح و ساز و جلوگيري از خرابيها و خونريزيها، هيئتي را) به پيش آنان مي‌فرستم همراه با تحفه‌اي تا ببينم فرستادگان (ما از پذيرش ارمغان يا نپذيرفتن آن، و چيزهاي ديگر) چه خبري با خود مي‌آورند (تا برابر آن عمل كنيم).

بنابراين علّت نامگذاري پيامبران به «رسول» اين است كه آنها فرستاده شده از جانب خداوند ميباشند:

**ﭽ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭼ** (مؤمنون:44)

يعني: سپس پيغمبران خود را يكي پس از ديگري (به سوي اقوامشان) روانه كرديم.

و پيامبران با رسالت و پيام مشخّصي فرستاده شده‌اند که مكلّف به حمل و تبليغ آن بوده‌اند.

### فرق رسول و نبيّ

كساني كه گفته‌اند نبيّ و رسول فرق ندارند حرفشان نادرست است، و دليل بر باطل بودن اين مقوله هم رواياتي است كه در باره‌ي تعداد انبياء و پيامبران آمده است، زيرا رسول خدا ص فرموده: « تعداد انبياي خدا صد و بيست و چهار هزار نفر و تعداد رسولان حدود سيصد و سيزده نفرند»([[5]](#footnote-5))، همچنين در قرآن نبيّ بر رسول عطف شده كه دال برتفاوت بين آنها است،

**ﭽ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﭼ** .(حج:52)

ما پيش از تو رسولي و نبيي را نفرستاده‌ايم، مگر اين كه هنگامي كه (آن رسول يا نبي آيات و احكام خدا را براي مردم) تلاوت كرده است اهريمن (با ايجاد وساوس و اباطيل در دل شنوندگان سست ايمان، و با پخش ياوه‌سرائي توسّط ذرّيّه و دارودسته خود) در تلاوت او القاء (شبهه) نموده است، امّا خداوند آنچه را كه شيطان القاء نموده است (توسّط تبليغ و تبيين پيغمبران و دعوت و زحمت شبانه‌روزي پيروان ايشان در همه جا و همه آن) از ميان برداشته است.

همچنين خداوند برخي از پيامبران را به نبوّت و رسالت توصيف فرموده، و اين دليل است بر اينكه رسالت چيزي است بيش از نبوّت، همانگونه كه پيرامون موسي می فرمایند:

**ﭽ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﭼ** (مریم: 51).

در كتاب (آسماني قرآن) سخن از موسي بگو. كسي كه پاك و برگزيده خدا، و پيغمبري بس والا بود.

امّا عام‌تر بودن رسول از نبي نزد علما مشهوراست، پس « رسول كسي است كه شريعتي به او وحي شده و مأمور تبليغ آن است، هر رسولي نبي است، ولي هر نبيّ رسول نيست.([[6]](#footnote-6))

ولي آنچه اينجا ذكر نموده‌اند به چند دليل بعيد است:

اوّل اينكه خداوند متعال با نص صريح بيان فرموده همانگونه كه انبياء را فرستاده رسولان را نيز فرستاده آنجا كه مي فرمايد:

**ﭽ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﭼ** .(حج:52)

‏ ما پيش از تو رسولي و نبيي را نفرستاده‌ايم، مگر اين كه هنگامي كه (آن رسول يا نبي آيات و احكام خدا را براي مردم) تلاوت كرده است اهريمن (با ايجاد وساوس و اباطيل در دل شنوندگان سست ايمان، و با پخش ياوه‌سرائي توسّط ذرّيّه و دارودسته خود) در تلاوت او القاء (شبهه) نموده است (و گاهي پيغمبران را شاعر، و زماني ساحر، و وقتي ناقل افسانه‌ها و خرافات پيشينيان جلوه‌گر ساخته است). امّا خداوند آنچه را كه شيطان القاء نموده است (توسّط تبليغ و تبيين پيغمبران و دعوت و زحمت شبانه‌روزي پيروان ايشان در همه جا و همه آن) از ميان برداشته است (و شبهات و ترّهات اهريمنان انس و جان را از صفحه دل مردمان زدوده است) و سپس آيات خود را (در برابر سخنان ناروا و دلائل نابه‌جاي نيرنگ‌بازان بي‌مايه و دسيسه‌بازان بي‌پايه) پايدار و استوار داشته است، زيرا كه خدا بس آگاه (از كردار و گفتار و پندار شيطان و شيطان صفتان بوده و همه كارهايش از روي فلسفه و) داراي حكمت است (و لذا اهريمن و پيروان او را هميشه مهلت داده است تا به دسايس و وساوس خود بپردازند).

اگر تفاوت آن دو تنها در مأموريت تبليغ بود، مقتضاي ارسال نبيّ اين است كه او هم مأمور تبليغ دین باشد.

دوّم اينكه ترك تبليغ كتمان وحي و مخفي ماندن آن در سينه‌ي يك انسان است مكتوم و مدفون باشد، سپس با وفات او اين علم هم از بين برود.

سوّم: فرموده ي پيامبر ص كه فرمود:

« **عرضت عليّ الأمم فرأيت النبيّ و معه الرهط، و النبيّ و معه رجل و رجلان، و النبيّ و ليس معه أحد...**»([[7]](#footnote-7))

يعني (در شب معراج) امتها بر من عرضه شدند، برخی انبياء را ديدم كه مجموعه اي همراه داشتند، و برخي دو نفر، و برخي يك نفر همراه داشت...

اين حدیث دليل است بر اينكه انبياء هم مأمور تبليغ بوده‌اند، و پاسخ مثبت مردم به دعوت آنها متفاوت بوده است.

امّا تعريف راجح اين است: « رسول كسي است كه شريعت جديد به او وحي شده باشد، ولي نبي براي تأييد و تقويت شريعت قبل از خود مبعوث شده است».([[8]](#footnote-8))

در ميان بني اسرائيل هرگاه يكي از انبياء از دنيا مي رفت نبيّ ديگر قيام مي كرد، همانگونه كه در حديث ثابت است ([[9]](#footnote-9))، و همه آن انبياء با شريعت موسي؛ تورات مبعوث و مأمور تبليغ وحي الهي به قوم بني اسرائيل بودند.

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﭼ** (البقرة: ٢٤٦)

یعنی: آيا آگاهي از (داستان شگفت) جماعتي از بني‌اسرائيل كه بعد از موسي مي‌زيستند و در آن وقت به پيغمبر خود گفتند: شاهي براي ما انتخاب كن تا (تحت فرماندهي او) در راه خدا جنگ كنيم. (پيغمبرشان براي اطمينان از تصميمشان بديشان) گفت: شايد اگر دستور پيكار به شما داده شود (سرپيچي كنيد و در راه خدا جهاد و) پيكار نكنيد.

حال داود وسليمان و زكريا و يحيي را در نظر داشته باش كه همه انبياء بودند، ولي به تنظيم امور سياسي بني اسرائيل، و در ميان ايشان حكومت و تبليع مي كردند، و خداوند به حق و صواب آگاهترين است.

## ايمان به انبياء ورسولان خدا بخشی از اصول ايمان است

يكي از اصول و پايه‌هاي اساسي ايمان، اعتقاد به پيامبران است، همانگونه كه خداوند متعال فرموده:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭼ** (آل عمران:84).

یعنی: بگو: ايمان داريم به خدا و بدانچه بر ما و بر ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب و اسباط (يعني فرزندان و نوادگان دوازده‌گانه يعقوب) نازل شده است، و بدانچه به موسي و عيسي و سائر پيغمبران از سوي پروردگارشان داده شده است. ميان هيچ يك از پيغمبرانش (در ايمان بديشان) تفاوت نمي‌گذاريم و ما (بدين وسيله) خالصانه و خاشعانه تسليم اوئيم.

و هر كس به پيامبران ايمان نداشته باشدگمراه زيانكار است:

**ﭽ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﭼ** (نساء: 136).

هركس كه به خدا و فرشتگان و كتابهاي خداوندي وپيغمبرانش و روز رستاخيز كافر شود (و يكي از اينها را نپذيرد) واقعاً در گمراهي دور و درازي افتاده است.

## رابطه ي بين ايمان به خدا و ايمان به پيامبران و رسالت الهي

كساني كه ادعا مي كنند به خدا ايمان دارند ولي نسبت به پيامبران و كتابهاي آسماني كافر و بي اعتقاد هستند:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸﭹ ﭺ ﭻﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﭼ** (انعام: 91).

يعني: كافران، خدا (و رحمت و حكمت او) را چنان كه بايد نشناخته‌اند، وقتي كه مي‌گويند: خداوند هيچ چيزي بر هيچ كسي فرو نفرستاده است.

چون كساني كه قدر و منزلت خدا را شناختند، و بزرگي و عظمتش را ارج نهادند، و صفاتي را كه بدان موصوف است، از علم وحكمت و رحمت و دیگر صفات کمال، لا بدّ يقين دارند كه خداوند پيامبراني را فرستاده و كتابهايي را هم نازل فرموده، چون اين لازمه و مقتضاي صفات والاي اوست، زيرا او مخلوقات را بيهوده و بي هدف نيافريده:

**ﭽ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﭼ** (قیامت: 36).

يعني آيا انسان گمان مى‏كند بى‏هدف رها مى‏شود.

كسي كه با وجود ادعای مؤمن بودن به همه ي پيامبران ايمان نداشته باشد، در واقع كافر است و چنين ايماني سودي به او نمي رساند، همانگونه كه خداوند متعال مي فرمايد:

**ﭽ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﭼ** (نساء: 150-151)

يعني: كساني كه به خدا و پيغمبرانش ايمان ندارند و مي‌خواهند ميان خدا و پيغمبرانش جدائي بيندازند (و بگويند كه به خدا ايمان داريم، ولي به پيغمبران ايمان نداريم) و مي‌گويند كه به برخي از پيغمبران ايمان داريم و به برخي ديگر ايمان نداريم، و مي‌خواهند ميان آن (كفر و ايمان) راهي برگزينند (ولي ميان كفر و ايمان فاصله‌اي نيست و دو راه بيش وجود ندارد: راه كفر و راه دين). آنان جملگي بيگمان كافرند، و ما براي كافران عذاب خواركننده‌اي فراهم آورده‌ايم

اين آيه با صراحت هر چه تمام، كافر بودن كساني را بيان مي كند كه ادّعا مي كنند به خدا ايمان دارند ولي پيامبران را انكار مي كنند.

امام قرطبي مي فرمايد: « خداوند متعال جدا كردن خدا از پيامبرانش در ایمان و اعتقادبه آنها را كفر صريح قلمداد كرده، چون خدا بر مردم واجب كرده كه مطابق آنچه بر زبان پيامبران تشريع كرده او را عبادت كنند، پس وقتي كه پيامبران را انكار كنند در واقع شريعتشان را مردود دانسته‌اند، و از ايشان نپذيرفته‌اند، و در نتيجه از پايبندي به عبادت و بندگي او سرپيچي كرده‌اند، و اين به منزله‌ي انكار خالق سبحان است، كه انكار او كفر صريح است چون عدم پايبندي به اطاعت و بندگي خدا كفر است، وجدا كردن خدا و پيامبرانش اينگونه است»[[10]](#footnote-10).

## شمار انبياء و رسولان خدا بسيار زياد است

مقتضاي حكمت خداوند متعال این است كه براي هر كدام از امتهاي پيشين بيم دهنده‌اي را ارسال كند، و جز محمّد ص براي تمام بشريّت يك پيامبر را در هيچ دوره‌اي نفرستاده است، همچنين عدالت الهي چنين اقتضا ميكند كه تا وقتي كه حجّت اقامه نگردد كسي را مورد عذاب و مجازات قرار ندهد:

**ﭽ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭﭼ** (اسراء: 15).

یعنی: و ما (هيچ شخص و قومي را) مجازات نخواهيم كرد، مگر اين كه پيغمبري (براي آنان مبعوث و) روان سازيم.

از اين رو تعداد پيامبران در تاريخ بشريّت سرسام آور است، چون خداوند متعال مي فرمايد:

**ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄ ﭼ** (فاطر:24).

یعنی: هيچ ملّتي (از ملّتهاي پيشين) هم نبوده است كه بيم دهنده‌اي به ميانشان فرستاده نشده باشد.

رسول خدا ص هم از تعداد انبياء وفرستادگان خبر داده است، همانگونه كه ابوذر فرمود: « عرض كردم: اي رسول خدا تعداد فرستادگان چند است؟ فرمود: «**ثلاث مأة و بضعة عشر، جمّاً غفيراً**» يعني انبوه عظيمي حدود سيصد و سيزده نفر.

و در روايت ابي امامه آمده است كه ابوذر فرمود: عرض كردم انبياء تعدادشان چقدر بود؟ فرمود:« **مأة الف و اربعة و عشرون ألفاً، الرّسل من ذلك ثلاث مأة و خمسة عشر جمّاً غفيراً** »[[11]](#footnote-11)يعني يكصد وبيست و چهار هزار بودند كه در ميان آنها انبوه عظيمي حدود سيصد و سيزده نفر رسول بودند. امام احمد اين را در المسند روايت كرده است.

## سرگذشت بسیاری از پيامبران براي ما ذکرنشده

شمار زياد انبياء وفرستادگان ما را بر اين نكته راهنمايي مي كند كه فرستادگاني كه ما نامشان را مي دانيم و مي شناسيم بسيار اندك هستند، همانگونه كه خداوند متعال در چند مورد به اين نكته تصريح نموده:

**ﭽ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﭼ** (نساء: 146)

یعنی: و ما پيغمبران زيادي را روانه كرده‌ايم كه سرگذشت آنان را قبلاً براي تو بيان كرده‌ايم، و پيغمبران (ديگر) زيادي را (به ميان مردم روانه كرده‌ايم) كه سرگذشت آنان را براي تو بيان نكرده‌ايم. (و شيوه وحي به موسي اين بود كه) خداوند حقيقةً (از پشت حجاب بدون واسطه) با موسي سخن گفت.

و نيز فرموده است:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞﭟ ﭼ** (غافر:78).

يعني: پيش از تو پيغمبراني را (براي رهنمود مردمان) فرستاده‌ايم. سرگذشت بعضيها را براي تو بازگو كرده و سرگذشت برخيها را براي تو بازگو نكرده‌ايم.

بنابراين ما نمي توانيم آنچه را كه خداوند در قرآن و رسول خدا ص براي ما بيان كرده اند تكذيب كنيم، ولي با اين وجود ما ايمان و يقين داريم به اينكه خداوند انبياء و فرستادگاني داشته كه ما آنها را نشناخته ايم و نسبت به آنها آگاهي نداريم.

### انبياء ورسولان مذکور در قرآن

خداوند متعال در قرآن بيست و پنج نبي و رسول را ذكر كرده است، در موارد متفرقي آدم و هود و صالح و شُعيب وإسماعيل و إدريس و ذا الكفل و محمّد را ذكر كرده است.آنجا که می فرماید:

**ﭽ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﭼ**

(آل عمران:33)

يعني: خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهيم (از قبيل: اسماعيل و اسحاق و يعقوب) و خاندان عِمران (از قبيل: موسي و هارون و عيسي و مادرش مريم) را از ميان جهانيان برگزيد.

و فرمود: **ﭽ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯﮰ ﭼ** (هود: 50)، **ﭽ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯﯰ ﭼ** (هود:61)، **ﭽ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬﭭ ﭼ** (هود: 84)، **ﭽ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﭼ** (انبیاء:85)، **ﭽ ﭑ ﭒ ﭓﭔ.**..**ﭼ** (فتح: 29)

و در جاي ديگري هيجده نفر از آنان را با هم ذکر کرده، در سوره ي انعام می فرماید:

**ﭽ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱﭲ ﭳ ﭴﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﭼ** (الأنعام: ٨٣ **–** ٨٦).

یعنی: اينها دلائل ما بود كه آنها را به ابراهيم عطاء كرديم (تا) در برابر قوم خود (به كارشان گيرد، و غروب ستارگان و خورشيد و ماه را دليل بر الوهيّت و وحدانيّت ما داند. او با همين دلائلِ كَوْني بر آنان پيروز شد و برتري يافت، و اين سنّت ما است كه با علم و حكمت) هر كس را بخواهيم او را درجاتي بالا مي‌بريم. (اي پيغمبر!) پروردگار تو حكيم (است و هر چيزي را در جاي خود قرار مي‌دهد و به جاي خود مي‌كند، و) آگاه است (و مي‌داند چه كسي مستحقّ رفعت است و چه كسي.

ما به ابراهيم، اسحاق و يعقوب (فرزند اسحاق) را عطاء نموديم (و افتخار اين دو تن هم تنها در جنبه پيغمبرزادگي نبود، بلكه مانند پدرشان) آن دو را (به سوي حقيقت و خوبي) رهنمود كرديم. پيشتر نيز نوح را (دستگيري و به سوي حق و نيكي) ارشاد نموديم. و از نژاد نوح (هم كساني همچون) داود، سليمان، ايّوب، يوسف، موسي و هارون را (قبلاً هدايت و ارشاد كرديم) و همان گونه (كه ابراهيم و همه اين پيغمبران را پاداش داديم) محسنان را (نيز بدانچه مستحقّ باشند) پاداش مي‌دهيم.

و زكريّا، يحيي، عيسي، و الياس را (نيز هدايت داديم و) همه آنان از زمره صالحان (و بندگان شايسته ما) بودند.

و اسماعيل، اليَسَع، يونس، و لوط را (نيز رهنمود كرديم) و هر كدام (از اينان) را بر جهانيان (زمان خود) برتري داديم.

### پیامبران عرب چهار نفرند

از اين بيست و پنج نفر چهار نفرشان عرب بوده‌اند، زيرا در حديث ابي ذر که ذکر آن گذشت آمده است: « **منهم أربعة من العرب: هود، و صالح، و شعيب و نبيّك يا أبا ذر**»[[12]](#footnote-12).

يعني: چهار نفر آنها، هود و صالح و شعيب و پيامبر تو اي ابوذر عرب بودند.

عرب هاي پيش از اسماعيل را عرب عاربه مي نامند، ولي عرب مستعربه از فرزندان اسماعيل پسر ابراهيم خليل **–** عليه السّلام- بودند[[13]](#footnote-13)، و هود وصالح هم از نسل عرب عاربه‌اند.

### اسباط

ذكر انبيائي كه نامشان در قرآن آمده است قبلاً گذشت، در اينجا قرآن به نبوّت برخي ديگر اشاره كرده و نامشان را نمي‌دانيم كه همان اسباط يعني فرزندان يعقوب بودند، تعدادشان دوازده نفر، و قرآن تنها يك نفراز ايشان را با نام و نشان به ما معرّفي مي‌كند كه يوسف است، مابقي را كه يازده نفر بوده‌اند با نام و نشان معرفي نمي‌كند جز اينكه خبر مي‌دهد به آنها وحي شده است، همانگونه كه مي‌فرمايد:

**ﭽ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﭼ** (البقرة: ١٣٦).

يعني: بگوئيد: ايمان داريم به خدا و آنچه (به نام قرآن) بر ما نازل گشته، و آنچه بر ابراهيم، اسماعيل، اسحاق، يعقوب، و اسباط (يعني نوادگان يعقوب) نازل شده است، و به آنچه براي موسي و عيسي آمده است، و به آنچه براي (همه) پيغمبران از طرف پروردگارشان آمده است. ميان هيچ يك از آنان جدائي نمي‌اندازيم (نه اين كه مثل يهوديان يا عيسويان، بعضيها را بپذيريم و بعضيها را نپذيريم. بلكه همه پيغمبران را راهنماي بشريّت در عصر خود مي‌دانيم و كتابهايشان را به طور اجمال مي‌پذيريم) و ما تسليم (فرمان) خدا هستيم.

همچنين فرمود:

**ﭽ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﭼ** (البقرة:١٤٠).

یعنی: آیا مي‌گوئيد: ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب و اسباط، يهودي يا مسيحي بوده‌اند؟ (در صورتي كه تورات و انجيل بعد از اينان نازل شده‌اند و يهوديّت و مسيحيّت پس از ايشان پيدا آمده‌اند!) بگو: آيا شما بهتر مي‌دانيد يا خدا؟ (چرا آنچه را كه در اين باره در كتابهاي آسمانيّتان آمده است پنهان مي‌داريد؟) و چه كسي ستمگرتر از آن كس است كه گواهي و شهادت الهي را كه نزد او است پنهان دارد؟ و خدا از آنچه مي‌كنيد غافل و بي‌خبر نيست.

### انبيايي كه در سنّت نبوی ذکر شده اند

انبيايي ديگر هم هستند كه ما آنها را از طريق سنّت مي‌شناسيم، و قرآن با صراحت نامي از آنها نبرده كه عبارتند از: شيث و يوشع بن نون.

ابن كثير مي گويد: « بر مبنای نصّ حديثي كه ابن حبّان در صحيح خود از ابي ذر و او هم از رسول خدا ص روايت مي‌كند که: پنجاه صحيفه بر شيث نازل شده است».[[14]](#footnote-14)

و در باره ي يوشع بن نون ابو هريره از رسول خدا ص روايت كرده كه فرمود:

«غزا نبيٌّ من الأنبياء، فقال لقومه: لا يتبعني رجل قد ملك بضع امرأة و هو يريد أن يبني بها، و لما يبن، و لا آخر قد بني بنياناً و لم يرفع سقفها، و لا آخر قد اشتري غنماً أو خلفات و هو ينظر أولادها، فغزاها، فدنا من القرية حين صلّي العصر، أو قريباً من ذلك، فقال للشّمس:أنتِ مأمورة، و أنا مأمور، اللهمّ احبسها عليّ شيئاً»[[15]](#footnote-15)

يعني: يكي از انبياء در راه خدا به جهاد بر‌خاست، به قومش گفت: مردي كه تازه ازدواج کرده و هنوز با او همبستر نشده و اراده‌ي همبستري با او را داشته، و كسي كه خانه‌اي ساخته و سقفش را کامل نكرده، و كسي كه گوسفند وچيزهاي ديگري را خريداري كرده و در انتظار زایمان و بچه‌ی آنهاست هيچكدام همراه من نيايند، بنابراين وقت نماز عصر يا نزديك آن به آبادي رسيد، به خورشید گفت: من و تو هر دو مأموريم، خدايا مقداري خورشيد را نگه‌دار تا قبل از غروب کارم را یکسره کنم.

دليل اينكه اين نبي يوشع بوده است فرموده‌ي رسول خدا ص است كه فرمود:

**« إنّ الشّمس لم تُحبس إلاّ ليوشع ليالي سار إلي بيت المقدس »**[[16]](#footnote-16)

يعني: خورشيد هرگز براي كسي جز يوشع حبس نشده، آنهم چند شبي كه بسوي بيت المقدس حركت كرد.

### راد مردان شایسته‌ای كه نبوّت آنها مشكوك است

#### ذوالقرنين

خداوند داستان ذو القرنين را در آخرسوره ي كهف ذكر فرموده، و از جمله خطاب خدا به او اين است كه مي‌فرمايد:

**ﭽ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭼ** الكهف: ٨٦

يعني: گفتيم: اي ذوالقرنين! (يكي از دو كار، درباره ايشان روا دار:) يا آنان را (در صورت ايمان نياوردن، با كشتن) عذاب مي‌دهي، و يا اين كه نسبت بديشان خوبي مي‌كني (و در صورت ايمان آوردن از آنان گذشت مي‌نمائي و به ارشاد ايشان همت مي‌گماري).

امّا آيا اين خطاب توسط يكي از انبياي همراه به او اعلام شده، يا خودش نبي بوده؟ امام فخر رازي با قاطعيّت او را نبي مي‌داند [[17]](#footnote-17)، و ابن حجر مي‌گويد:

« اين از عبدالله بن عمرو روايت شده و ظاهر قرآن هم بر آن دلالت مي كند»[[18]](#footnote-18)، و علي بن ابي طالب هم از جمله‌ي كساني است كه نبوّتش را انكار كرده‌اند [[19]](#footnote-19).

#### تُبَّع

تُبَّع در قرآن كريم ذکر شده و مي‌فرمايد:

**ﭽ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷﯸ ﯹﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﭼ**

(الدخان: ٣٧).

یعنی: آيا آنان بهترند (و از ثروت و قدرت و دبدبه و كوكبه بيشتري برخوردارند) يا قوم تُبّع (كه ملوك و شاهان يمن بودند و در همسايگي ايشان مي‌زيستند) و كساني كه پيش از آنان بودند؟ (همچون قبائل نوح و عاد و ثمود). ما آنان را در گذشته هلاك ساخته‌ايم چون مجرم و گناهكار بوده‌اند.

**ﭽ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﭼ** ق: ١٢ - ١٤

یعنی: پيش از اينان، قوم نوح، و اصحاب الرّسّ، و قوم ثمود (پيغمبران را) تكذيب كرده‌اند. و همچنين قوم عاد و فرعون و قوم لوط. و اصحاب اَيكه، و قوم تبّع، هر يك از آنان، فرستادگان الهي را تكذيب كردند و وعده عذاب من درباره ايشان تحقق يافت.

پس آيا نبيّ بوده كه بسوي قومش فرستاده شده و او را تكذيب كردند وخداوند آنها را هلاك كرد؟ خداوند عالمترين است.

#### بهتر است در مورد نبوّت ذي القرنين و تبّع توقف كرد

در اثبات نبوّت اين دو بهتر است توقّف كرد، چون با روايت صحيح از رسول خدا ص نقل شده كه فرمود:

**« ما أدري أتبّع نبيّاً أو لا، و ما أدري ذا القرنين نبيّاً أو لا »**[[20]](#footnote-20)

يعني: نمی‌دانم آيا تبّع و ذو‌القرنين نبي بوده‌اند يا خير. پس از آنجا كه براي رسول خدا ص نامعلوم باشد، ما سزاوارتريم كه ندانيم.

#### خضر

خضر آن بنده‌ي صالحي است كه موسي برای فراگیری علم از او بسويش سفر كرد، و اخبار آن در آخر سوره ي كهف آمده است.

روند داستان از چند جهت بر نبوّت او دلالت مي كند:

يكي اينكه مي فرمايد:

**ﭽ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﭼ**

(الكهف: ٦٥).

يعني: بنده‌اي از بندگان (صالح) ما را (به نام خضر) يافتند كه ما او را مشمول رحمت خود ساخته و از جانب خويش بدو علم فراواني داده بوديم.

ظاهراً اين رحمت همان نبوّت، و آن دانش است كه به او وحي و الهام مي شد.

دوّم: خطاب موسي به او:

**ﭽ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﭼ**

(كهف: ٦٦ – ٧٠).

يعني: موسي بدو گفت: آيا (مي‌پذيري كه من همراه تو شوم و) از تو پيروي كنم بدان شرط كه از آنچه مايه رشد و صلاح است و به تو آموخته شده است، به من بياموزي‌؟ (خضر) گفت: تو هرگز توان شكيبائي با من را نداري. و چگونه مي‌تواني در برابر چيزي كه از راز و رمز آن آگاه نيستي، شكيبائي كني؟! (موسي) گفت: به خواست خدا، مرا شكيبا خواهي يافت، و (در هيچ كاري) با فرمان تو مخالفت نخواهم كرد. (خضر) گفت: اگر تو همسفر من شدي (سكوت محض باش و) درباره چيزي (كه انجام مي‌دهم و در نظرت ناپسند است) از من مپرس تا خودم راجع بدان برايت سخن بگويم.

پس اگر نبيّ نبوده باشد، از عصمت برخوردار نمي‌بود، و موسي كه پیامبری بزرگوار و فرستاده‌اي كريم و داراي عصمت بود چنين رغبتي به فراگيري علم و دانش از وليّ غير معصوم نمي‌داشت، و عزم سفر و جستجوي وي را نمي‌كرد، آنهم در مدّت زماني كه گويا هشتاد سال به طول انجاميده، و موقعي كه با او ملاقات كرد با فروتني او را گرامی داشت، و به صورت انساني مستفيد از او پيروي مي‌كرد، همه اينها دال بر نبوّت او و اينكه وحي الهي را همانند موسي دريافت مي‌كرده است، علاوه بر اينكه بگونه‌اي از علم لدنّي و اسرار نبوّت بهرمند بوده كه موسي كليم الله و پيامبر بني اسرائيل از معلومات ايشان مطّلع نبوده‌اند.

سوّم: اينكه خضر اقدام به كشتن يك پسر كرد كه جز از طريق وحي و الهام خداوند ملك علاّم چنين امري جايز نيست، و اين يك دليل مستقل بر نبوّت، و برهان آشكاري است بر عصمت او[[21]](#footnote-21) وبراي انسان صالح جايز نيست تنها با القائات نفسي و چيزي كه بر خاطرش مي‌گذرد اقدام به قتل ديگران نمايد، چون خطورات نفسی ایشان معصوم نيست، چرا که اولیاءبه اتّفاق آراء ممكن الخطا هستند، پس وقتي كه خضر اقدام به كشتن پسري كه به سن بلوغ نرسيده بود، به این دلیل که مي‌دانست وقتي كه بزرگ شودكافر مي‌شود، و والدينش را وادار به كفر مي‌نمايد چون شديداً او را دوست داشتند، و قطعاً از او پيروي ميكردند، كشتن او مصلحت بزرگي است كه بر بقاي او ارجحيت داشته تا بدين صورت والدينش از كفر و عقوبت آن در امان باشند، و اين دليل است بر نبوّت و عصمت او از جانب حق تعالي.

چهارم: وقتي كه خضر تأويل كارهايش را براي موسي تفسير نمود، و حقيقت مسأله را برايش توضيح داد و همه چيز روشن شد، بعد از همه‌ي اينها گفت:

**ﭽ**... **ﯰ ﯱ ﯲﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﭼ**

(الكهف: ٨٢).

يعني: س پروردگار تو خواست كه آن دو كودك به حدّ بلوغ برسند و گنج خود را به مرحمت پروردگارت بيرون بياورند (و مردمان بدانند كه: صلاح پدران و مادران براي پسران و دختران، و خوبي اصول براي فروع سودمند است). من به دستور خود اين كارها را نكرده‌ام (و خودسرانه دست به چيزي نبرده‌ام و بلكه فرمان خدا را اجرا نموده‌ام و برابر رهنمود او رفته‌ام). اين بود راز و رمز كارهائي كه توانائي شكيبائي در برابر آنها را نداشتي. ([[22]](#footnote-22)).

## كفر ورزيدن به يك پيامبر كفر به همه آنها است

كفر ورزيدن به يكي از پيامبران، انكار و كفر ورزيدن است به همه آنها، همانگونه كه خداوند متعال فرمود:

**ﭽ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﭼ** (شعراء:105)

يعني: قوم نوح پيامبران را تكذيب كردند.و فرمود **ﭽ ﭮ ﭯ ﭰ ﭼ**

(شعراء:114)

یعنی: قوم ثمود پيامبران را تكذيب كردند.

و فرمود: **ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭼ** (شعراء:١٦٠) يعني: قوم لوط فرستادگان را تكذيب كردند.

مشهور است كه گويند: هر امّتي رسول خود را تكذيب كردند، در حالي كه تكذيب يكي از پيامبران، تكذيب همه به حساب مي‌آيد، چون همه پيامبران حامل يك رسالت، و برای يك دين واحد دعوت می‌کردند، و همه را خداي واحد فرستاده، پس آنها يك مجموعه هستند كه اوّلينشان مژده‌ي آخرينشان مي‌دهد، و متقدّم متأخّر را تصديق مي كرد.

از اين رو ايمان به برخي و كفر ورزيدن به برخي ديگر كفر و انكار همه است، و خداوند بر چنين كساني نشانه کفر گذاشته و مي فرمايد:

**ﭽ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﭼ** (النساء: ١٥٠ - ١٥١)

يعني: كساني كه به خدا و پيغمبرانش ايمان ندارند و مي‌خواهند ميان خدا و پيغمبرانش جدائي بيندازند (و بگويند كه به خدا ايمان داريم، ولي به پيغمبران ايمان نداريم) و مي‌گويند كه به برخي از پيغمبران ايمان داريم و به برخي ديگر ايمان نداريم، و مي‌خواهند ميان آن (كفر و ايمان) راهي برگزينند (ولي ميان كفر و ايمان فاصله‌اي نيست و دو راه بيش وجود ندارد: راه كفر و راه دين). آنان جملگي بيگمان كافرند، و ما براي كافران عذاب خواركننده‌اي فراهم آورده‌ايم.

و خداوند به ما فرمان مي‌دهد كه در ايمان آوردن ميان هيچكدام از فرستادگانش فرق و فاصله‌اي نيندازيم، بلكه به همه ايمان داشته، تا ايمانمان مستحق مقبوليت خداوند باشد:

**ﭽ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂﭼ** (بقره:136)**.**

يعني: بگوئيد: ايمان داريم به خدا و آنچه (به نام قرآن) بر ما نازل گشته، و آنچه بر ابراهيم، اسماعيل، اسحاق، يعقوب، و اسباط (يعني نوادگان يعقوب) نازل شده است، و به آنچه براي موسي و عيسي آمده است، و به آنچه براي (همه) پيغمبران از طرف پروردگارشان آمده است. ميان هيچ يك از آنان جدائي نمي‌اندازيم (نه اين كه مثل يهوديان يا عيسويان، بعضيها را بپذيريم و بعضيها را نپذيريم. بلكه همه پيغمبران را راهنماي بشريّت در عصر خود مي‌دانيم و كتابهايشان را به طور اجمال مي‌پذيريم) و ما تسليم (فرمان) خدا هستيم.

و هر كس چنين راهي را بپيمايد و به همه پیامبران بدون تبعیض ایمان بیاورد واقعاً هدايت يافته است، همانگونه می فرماید:

**ﭽ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﭼ** (بقره: ١٣٧)

يعني: گر آنان ايمان بياورند، همچنان كه شما ايمان آورده‌ايد، و بدان چيزهائي كه شما ايمان داريد، ايشان نيز ايمان داشته باشند، بي‌گمان (به راه درست خدائي) رهنمود گشته‌اند، و اگر پشت كنند (و از حقيقت سرپيچي نمايند و دوباره به رسوم و آداب موروثي چنگ زنند) پس راه اختلاف و دشمنانگي را (با شما) در پيش گرفته‌اند، و خدا تو را بسنده خواهد بود و او تو را از (اذيّت و آزار و نيرنگ و دسيسه‌هاي) ايشان نجات خواهد داد، و او شنوا و بينا است (و گفتار ايشان را مي‌شنود و كردار آنان را مي‌بيند).

خداوند متعال پيامبر اين امّت و مؤمنين پيرو او را كه ميان هيچ يك از پيامبران الهي تفاوتي قائل نشده‌اند مورد مدح و ستايش قرار داده و مي‌فرمايد:

**ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮭ ﮮ ﮯﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﭼ**

(بقره: ٢٨٥).

يعني: فرستاده (خدا، محمّد) معتقد است بدانچه از سوي پروردگارش بر او نازل شده است (و شكّي در رسالت آسماني خود ندارد) و مؤمنان (نيز) بدان باور دارند. همگي به خدا و فرشتگان او و كتابهاي وي و پيغمبرانش ايمان داشته (و مي‌گويند:) ميان هيچ يك از پيغمبران او فرق نمي‌گذاريم (و سرچشمه رسالت ايشان را يكي مي‌دانيم). و مي‌گويند: (اوامر و نواهي ربّاني را توسّط محمّد) شنيديم و اطاعت كرديم. پروردگارا! آمرزش تو را خواهانيم، و بازگشت به سوي تو است.

و كساني را ميان فرستادگانش فرق نمي گذارند به اجر و پاداش بزرگ وعده داده است و مي فرمايد:

**ﭽ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﭼ** (النساء: ١٥٢)

یعنی:و امّا كساني كه به خدا و پيغمبرانش ايمان دارند و ميان هيچ يك از آنان (در اين كه از سوي خدا برگزيده شده‌اند) فرقي نمي‌گذارند (و هيچ كدام را تكذيب نمي‌نمايند)، بدانان پاداش و مزدشان را خواهيم داد، و خداوند بسيار آمرزنده و بسيار مهربان است (و لغزشها و اشتباهاتي هم اگر داشته باشند، مورد عفو قرار مي‌دهد).

همچنين خداوند اهل كتاب (يهود و نصاري) را مذمّت و نكوهش فرموده، چون به برخي از پيامبران ايمان آورده‌اند، و به برخي ديگر كفر ورزيدند:

**ﭽ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﭼ**

(بقره: ٩١)

یعنی: هنگامي كه به آنان گفته شود: به آنچه خداوند فرو فرستاده است (كه قرآن است) ايمان بياوريد، مي‌گويند: ما به چيزي ايمان مي‌آوريم كه بر خود ما نازل شده باشد (نه بر اقوام ديگر)، و به غير آن كفر مي‌ورزند و حال آن كه حق بوده و تصديق‌كننده چيزي است كه با خود دارند. بگو: اگر مؤمنيد (و راست مي‌گوئيد كه به تورات ايمان داريد و از آن پيروي مي‌كنيد) پس چرا پيامبران خدا را پيش از اين مي‌كشتيد؟

## نبوّت را جز با دليل براي كسي اثبات نمي‏كنيم

علمای تفسير و سيره و تاريخ نام انبياي زيادي را ذكر كرده‌اند، يا به نقل از بني اسرائيل، و يا با تكيه بر گفته‌هايي كه صحّت آنها ثابت نشده، ولي هر كدام از آن روايات و گفته‌ها مخالف قرآن و سنّت ثابت رسول الله ص باشد آن را رها مي‌كنيم، مانند گفته‌ي كساني كه گفته‌اند: « سه نفر فرستاده‌اي كه براي تبليغ دين به شهري فرستاده شدند، - كه داستانشان در سوره‌ي ياسين ذكر شده **–** از پيروان عيسي بودند، ونيز مي‌گويند: جرجيس و خالد بن سنان هر دو بعد از عيسي مبعوث شدند» [[23]](#footnote-23).

ما همه اينها را مردود مي‌دانيم، چون در حديث صحيح روايت شده كه بين عيسي بن مريم و پيامبرمان پيامبري نیامده، بنابراين فرستادگان مذكور در سوره ي ياسين، يا قبل از عيسي مبعوث شده‌اند، وگفته‌ي راحج هم اين است، يا از جانب عيسي روانه شده‌اند، كه اين بعيد بنظر مي‌رسد، چون خداوند خبر داده كه آنها را فرستاده، و واژه‌ي «رسول» وقتي كه بطور مطلق ذكر شود به مصطلح معروف برمي‌گردد، يعني رسول خدا، وروايتي كه مي گويد: خالد بن سنان يكي از پيامبران عرب بوده كه قومش او را از بین بردند درست نيست، چون مخالف حديث صحيح رسول خدا است مبني بر اينكه انبياي عرب چهار نفر بودند.

امّا روايات بني اسرائيل پيرامون نام برخي از پيامبران، از قرآن و سنّت دليلي بر آن يافت نمي شود، پس ما نه آن را تصديق مي كنيم و نه تكذيب، زیرا خبرشان احتمال صدق و كذب را دارد.

# فصل دوّم نياز بشريّت به پيامبران و رسالت آسماني

## مقدّمه

از آنجاكه در زمانهاي قديم مردم با پيامبران جدال مي‌كردند، و دانش آنها را مردود قلمداد كرده و از ايشان معترض بودند- بشر امروز در قرن بيستم كه به اوج پيشرفت مادّي نايل آمده، و در اعماق اقيانوسها غوّاصي مي‌كند، و در فضا به گشت و گذار مي‌پردازد، و اتم را شكافته، و بسياري از انرژی‌های پنهان هستي را كشف و ضبط نموده - قطعاً در اين حال با شدّت بيشتري با پيامبران وارد بحث و جدال مي شوند، وعلوم و معارفشان را مردود مي‌شمارند، و بيش از گذشته از آنها رويگرداني مي‌كنند، و حال بشر امروز نسبت به پيامبران و تعاليم ايشان همچون احوال گورخران فراري هستند وقتي كه شير درنده‌اي مي بينند و باشدّت آنچناني راه فرار در پيش مي‌گيرند كه به هيچ چيز توجّه نمي‌كنند:

**ﭽ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭼ**

(المدثر: ٤٩ – ٥١)

يعني: چرا بايد ايشان، از قرآن رويگردان شوند؟ انگار آنان گورخران رمنده‌اي هستند.! گورخراني كه از شير گريخته و رميده باشند.

بشر امروز بيش از گذشته در برابر پيامبران و آموزه هاي ايشان امتناع مي ورزند، زيرا به دانش خود غرور و تكبّر مي ورزند و پيرو مرداني هستند كه در عصرهاي گذشته و قبل از ايشان زيسته‌اند.

**ﭽ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥﮦ ﮧ ﮨﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﭼ** (تغابن: ٦)

يعني: اين (سوء عاقبت و عذاب آخرت) بدان خاطر است كه پيغمبرانشان به پيش ايشان مي‌آمدند و معجزات روشن و دلائل متقن براي آنان مي‌آوردند و ايشان مي‌گفتند: آيا آدميان، ما را هدايت مي‌كنند؟ (مگر مي‌شود انسانهائي همچون خودمان پيغمبران خدا شوند؟! پيغمبران بايد فرشته باشند. بدين وسيله به مخالفت برمي‌خاستند و) كافر مي‌گشتند و سر بر مي‌تافتند و رويگردان مي‌شدند، و خدا هم بي‌نياز (از ايمان و اطاعت ايشان) بود و (هميشه هم) بي‌نياز است و سزاوار ستايش و سپاس.

امروز شياطين انس و جن در عقل و انديشه‌ي بشر دميده و آنها را به گردنكشي در برابر خدا و شريعت او واميدارند، و از آموزه‌هاي پيامبران به بهانه‌هايي همچون محدوديت عقل، توقف كاروان زندگي و سد راه پيشرفت تمدن و ترقي، اعراض جسته، ومي‌گويند: امروز كشورهايي در جهان تشكيل شده‌اند كه مبناي قوانين و مقرّرات در آنها بر مخالفت با تعاليم آسماني و آموزه هاي پيامبران است، و حتّي در برخي از آن كشورها زير بناي قوانين بر الحاد و دين ستيزي است كه امروز به سكولاريزم معروف است، و بسياري از حکومتهایی هم كه بر مسلمين حكمراني مي‌كنند بر اين رویه راه مي‌پيمايند، و مردم عوام تنها به اين قيد، كه در يكي از مواد قانوني گفته شده باشد: «دين حكومت اسلام است» راضي هستند، سپس اين ماده را هم با مواد سابق و لاحق و قوانيني كه بر مردم حكومت مي‌كنند منهدم گردد!.

آيا صحيح است كه بشر امروز به جايي رسيده كه از پيامبران الهي و رسالت و شريعت و تعاليمشان بي نياز است؟ و آيا درست است كه بشر امروز مي تواند دور از راه و روش فرستادگان خدا راه درست زندگی را بیابد؟!.

براي پاسخ به اين سؤال كافي است به اوضاع كشورهاي به اصطلاح پيشرفته و متمدّني همچون آمريكا و بريتانيا و فرانسه و روسيه وچين نگاهي گذرا بيندازيم تا ببينيم چه بدبختي‌هايي بر آن جامعه‌ها سيطره يافته، و منكر پيشرفت مادي و صنعتي در سطحي عالي اينان نيستيم، امّا از جنبه‌ي معنوي كه پيامبران الهي و آموزه هايشان جهت اصلاح و تصحيح آن آمدند بسيار سقوط وبه انحطاط كشيده شده‌اند، كسي نمي‌تواند انكار كند كه بحران روحي و بيماريهاي رواني **–** امروز **–** نشانه‌ي بارز جهان متمدّن است، انسان در جهان متمدّن امروز انسانيّت را از دست داده، و خود را باخته، از اين رو جوانان در آنجا متمرّد و گردنكش هستند، و عليه همه ارزشها و اخلاق و اوضاع و قوانين و مقرّرات گردنكشي مي‌كنند، حتّي از زندگي خود بيزارند و آن را قبول ندارند، و در شرق و غرب در پي ندا يا فلسفه يا توجيه يا راهي هستند كه گمان مي‌كنند آسايش و آرامش در آنجا يافت مي شوند، چون جهان غرب آنقدر بسوي سقوط متحوّل شده كه جرم وجنايت استخوانهايش را خرد و فاسد كرده، و انحراف و فساد و بي بند و باري در آنجا حاكم است، و فحشا و بي بند و باري پايه هاي بزرگ دولت را به لرزه درآورده، و آنچه پنهان است فراتر از آشكارش مي‌باشد، و آنجا كه امروز به جهان پيشرفته و متمدّن معروف است، با دست خود خانه هاي خود را تخريب مي‌نمايند، و تمّدنشان آنها را مي‌كشد، آن تمدّن، سمومي را ترشّح مي‌كند كه در آن سرايت كرده و افراد را به قتل مي‌رساند، و مجموعه‌هايشان را متفرّق مي سازد، كساني را كه امروز آنها را جهان متمدّن و پيشرفته مي‌گوييم، به پرنده‌ي تنومندي مي مانند كه مي خواهد با يك بال پرواز کند.

ما براي اصلاح قلبهايمان، و روشن كردن درون و روان، و هدايت عقلهايمان محتاج پيامبران و تعاليم حياتبخش ايشانيم...

ما به پيامبران نياز مبرم داريم تا مسير خود را در زندگي بشناسيم و با آن آشنا شويم، و بفهميم با زندگي و آفريدگار آن چگونه ارتباط داشته باشيم.

ما نيازمند ايشان هستيم تا سراسيمه و منحرف نگرديم و در منجلاب گرفتار نگرديم.

## سخني ارزنده از ابن قيّم

ابن قيّم **–**رحمه الله **–** در رابطه با نياز مردم به پيامبران و آموزه هاي ايشان مي‌گويد:

«از اينجا فهميده مي شود كه بندگان بیش از هر ضرورتي نيازمند شناخت پيامبران و تعاليم و برنامه و شریعتی هستند كه با خود آورده‌اند، و بايد اخبارشان را تصديق و فرمانهايشان را اطاعت كنند، چرا كه هيچ راهي بسوي سعادت نيست و نجات و سرافرازي نيست، نه در دنيا و نه در آخرت جز به دست پيامبران، و هيچ راهي براي تشخيص وشناخت مفصّل پاك ونا پاك وجود ندارد مگر از جهت آنها، و جز توسط آنها هرگز رضاي خدا بدست نمي‌آيد، از اين رو اخلاق نيكو و كردار و گفتار پاك و درست تنها راه و روش و شريعت آنهاست، پس ايشان معيار برتري هستند و گفتار و اخلاق با آنها سنجيده مي شود، و با پيروي از آنها اهل گمراهي از هدايت يافتگان جدا مي شوند، و نياز به آنها از نياز و ضرورت بدن به روح، نياز چشم به نور و روشني، و احتياج روح به حيات وزنده بودن بيشتر است، و خلاصه هر ضرورت و نيازي فرض شده باشد، نياز بشر به پيامبران خيلي از آن بيشتر است. اكنون گمانت چيست نسبت به كسي كه اگر يك چشم به هم زدن هدايت و شريعتش از تو غائب باشد قلبت فاسد مي گردد، و همچون ماهي‌اي است كه از آب فاصله گرفته و در ماهي تابه گذاشته شده باشد، حال بنده هم وقت جدايي و فاصله گرفتن از آنچه رسول خدا آورده همينطور است، و حتّي از اين هم مهمتر است، امّا تنها قلبي اين را درك مي كند كه زنده باشد، زيرا مرده احساس ندارد، پس اگر سعادت دنيا و آخرت انسان به هدايت و برنامه‌ي پيامبرمان وابسته است؛ واجب است بر هر كسي كه دلسوز و خيرخواه خويش است، و مي خواهد نجات يابد آنقدر از هدايت و راه و روش و سيره واحوال ايشان يادگيرد كه از جاهلان جدا گردد، و در شمار پيروان و حزب ايشان قرار گيرد، فضل و بزرگي هم در دست خداست و به هر كس بخواهد مي بخشد، و خداوند داراي فضل عظيم است».[[24]](#footnote-24)

## ابن تيميه نياز به پيامبران و رسالتشان را بيان مي كند

از جمله كساني كه اين موضوع را مورد بررسي و تبيين قرار داده شيخ الاسلام ابن تيميه رحمه الله است كه مي فرمايد: « رسالت آسماني براي بندگان ضروري است، و نيازشان به آن ما فوق هر نياز به هر چيزي است، رسالت الهي روح، نور و حيات جهان است، اگر جهان فاقد نور، حيات و روشني باشد جز فساد چه چيزي در آن هست و كدام صلاحي در آن باقي مي ماند؟!، دنيا تاريك و ملعون است جز جایي كه خورشيد رسالت در آن تابيده باشد، انسان هم مادامي كه خورشيد رسالت در قلبش تابش نكند و به روح و حيات آن نايل نگردد در ظلمت و تاريكي است و مرده محسوب مي شود، همانگونه كه خداوند مي فرمايد:

**ﭽ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰﭼ** (انعام: 122).

يعني: آيا كسي كه (به سبب كفر و ضلال همچون) مرده‌اي بوده است و ما او را (با اعطاء ايمان در پرتو قرآن) زنده كرده‌ايم و نوري (از مناره ايمان) فرا راه او داشته‌ايم كه در پرتو آن، ميان مردمان راه مي‌رود (و چشم او را روشنائي، گوش او را شنوائي، زبان او را توان گفتار، و دست و پاي او را قدرت انجام كار مي‌بخشد) مانند كسي است كه به مَثَل‌گوئي در تاريكيها فرو رفته است (و توده‌هاي انباشته ظلمتكده كفر او را در خود بلعيده است و شبح بي‌جان و بي‌انديشه و بي‌تكاني از او برجاي نهاده است) و از آن تاريكيها نمي‌تواند بيرون بيايد؟ همان گونه (كه خداوند ايمان را در دل ايمانداران آراسته است، كفر و ضلال را در دل ناباوران پيراسته است و) اعمال كافران در نظرشان زيبا جلوه داده شده است.

اين توصیف مؤمن است، در اصل مرده بود ودر تاريكي جهل بسر مي برد، ولي خداوند با روح رسالت آسماني و نور ايمان او را زنده كرد، و برايش نوري قرار داد كه در ميان مردم با آن راه برود، ولي كافر همچنان داراي قلب مرده است و در تاريكيها بسر مي برد».

همچنين فرمود: « خداوند متعال رسالتش را روح نامگذاري كرده، چون اگر روح نباشد زنده بودن هم وجود ندارد همانگونه كه مي فرمايد:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧﭨ ﭩ ﭼ** (شوری:52).

يعني: همان گونه كه به پيغمبران پيشين وحي كرده‌ايم، به تو نيز به فرمان خود جان را وحي كرده‌ايم (كه قرآن نام دارد و مايه حيات دلها است. پيش از وحي) تو كه نمي‌دانستي كتاب چيست و ايمان كدام، وليكن ما قرآن را نور عظيمي نموده‌ايم كه در پرتو آن هر كس از بندگان خويش را بخواهيم هدايت مي‌بخشيم.

در اينجا دو اصل را ذكر: روح ونور، روح حيات و زنده بودن است، و نور همان نور و روشني است».

همچنين فرمود: « خداوند براي وحي و الهام كه بعنوان حيات و نور قلبها نازل فرمود مثال مي زند با آب باران مثال زده كه جهت احياي زمين از آسمان فرود مي آيد. همچنين با آتشي كه نور از آن حاصل مي گردد، همانگونه كه در اين آيه مي فرمايد:

**ﭽ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﭼ** (رعد:17)

يعني: خداوند از (ابرهاي) آسمان، آب فرو مي‌باراند و دره‌ها و رودخانه‌ها هر يك به اندازه گنجايش خويش (براي رويش گياهان و بهره‌وري درختان، از آب آن) در خود مي‌گنجانند، و روي اين سيلابها، كفهاي زياد و بيسودي قرار مي‌گيرد، همچنين است آنچه از طلا و نقره و غيره جهت تهيّه زينت‌آلات روي آتش ذوب مي‌نمايند، كفهائي همانند كفهاي آب بر مي‌آورد، - پروردگار براي حق و باطل چنين مثالي مي‌زند - امّا كفها، (بيسود و بيهوده بوده و هرچه زودتر) دور انداخته مي‌شود، ولي آنچه براي مردم نافع است در زمين ماندگار مي‌گردد. خداوند اين چنين مثالي مي‌زند. (عقائد باطل، همسان كف و خس و خاشاك روي آب و بالاي فلزات است كه هرچه زودتر از ميان مي‌رود، ولي اديان حقيقي آسماني، چون آب و طلا و نقره سودمند و ماندگار مي‌باشد).

شيخ الاسلام بعد از اين آيه فرمود: « خداوند متعال علم را به آب نازل شده از آسمان تشبيه نموده، چون قلب با علم شرعي زنده است، همانگونه كه زنده بودن بدن وابسته به آب است، همچنين قلبها را به رودخانه‌ها تشبيه فرموده، چون قلب محل علم و دانش است همچنانكه كه رودخانه‌ها محل آب است، برخي قلبها گنجايش علم فراواني دارد همانگونه كه برخي دره و رودخانه ها آب زيادي را در خود جاي مي دهند، و بعضي ديگر از قلبها جاي كمي براي علم دارند همانطور كه برخي از رودها جاي كمي براي آب دارند. همچنين خداوند متعال خبر داده كه همراه سيل مقداري كف بر روي آب قرار مي گيرد چون با آب مخلوط مي شود، ولي آب آن كفها را دور انداخته واز خود جدا مي‌كند و همه پنهان مي شوند، و آنچه براي مردم مفيد است در زمين قرار مي‌گيرد، قلبها هم به همانصورت با شهوات وشُبُهات آميخته مي‌شوند، سپس مخفي شده و مي‌روند، و ايمان و قرآني كه براي مردم و صاحب قلب نافع هستند در آن مستقر شده و جاي مي‌گيرند، وفرمود:

**ﭽ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﭼ**

(رعد:117)

يعني: همچنين است آنچه از طلا و نقره و غيره جهت تهيّه زينت‌آلات روي آتش ذوب مي‌نمايند، كفهائي همانند كفهاي آب بر مي‌آورد، - پروردگار براي حق و باطل چنين مثالي مي‌زند - امّا كفها، (بيسود و بيهوده بوده و هرچه زودتر) دور انداخته مي‌شود، ولي آنچه براي مردم نافع است در زمين ماندگار مي‌گردد. خداوند اين چنين مثالي مي‌زند. (عقائد باطل، همسان كف و خس و خاشاك روي آب و بالاي فلزات است كه هرچه زودتر از ميان مي‌رود، ولي اديان حقيقي آسماني، چون آب و طلا و نقره سودمند و ماندگار مي‌باشد).

سپس شيخ الاسلام رحمه الله بيان كرد كه اين دو مثال هر دو نظير دارند آنهم دو مثالي كه در سوره‌ي بقره خداوند مي‌فرمايد:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭼ** (بقره:17-19)

يعني: داستان اينان، همانند داستان كسي است كه آتشي را با كوشش فراوان بيفروزد (تا خود و همراهانش از آن استفاده كنند) و آن گاه كه آتش دورو بر او را روشن گرداند، پروردگار آتش آنان را خاموش و نابود نمايد، و ايشان را در انبوهي از تاريكيها رها سازد، به گونه‌اي كه چشمانشان (چيزي) نبيند. (آنان همچون) كران و لالان و كورانند و (به سوي حق و حقيقت) راه بازگشت ندارند. يا گوئي داستان آنان همچون داستان كساني است كه به باران توفنده‌اي گرفتار آمده باشند كه از آسمان فرو ريزد، و در آن، انبوه تاريكيها و رعد و برق بوده باشد، و از بيم مرگ انگشتان خود را در گوشهايشان فرو برند تا از صداي صاعقه در امان بمانند. (نمي‌دانند كه) خدا از هر سو دور كافران را فرا گرفته است (و هر وقت و هر جا بخواهد نابودشان مي‌نمايد).

بعد از اينكه شيخ الاسلام رحمه الله مؤمن را توصيف کرد فرمود: « امّا كافران در تاريكيهاي كفر و شرك هستند و زنده نيستند اگر چه داراي حیات حيواني هستند، ولي حيات روحاني و عالي ندارند كه سبب آن ايمان است و بوسيله‌ي آن بنده به سعادت و رستگاري دنيا و آخرت نائل گردد، زيرا خداوند سبحان پيامبرانش را بين خود و بندگان واسطه قرار داده تا از طريق آنها سود و زيان را به آنها معرفي كند، و آنچه براي زندگي اين دنيا و معادشان مصلحت است تكميل گرداند، و همگي مبعوث شده اند تا مردم را بسوي خدا دعوت كنند، و راه رسيدن به او را به آنها معرّفي كنند، و عاقبت و فرجامشان را بعد از ايمان و عمل صالح به راه حق برايشان تبيين كند».

سپس شيخ الاسلام اصولي را بيان مي‌كند كه بدانها اشاره مي‏نماييم: « اصل اوّل متضمّن اثبات صفات توحيد و قَدَر، و ذكر ايّام‏الله در مورد اولياءالله و دشمنان خداست، و آن هم قصه هايي است كه خداوند براي بندگان خود ذكر فرموده و ضرب المثلهايي است كه زده است.

اصل دوّم: تفاصيل احكام شريعت و امر و نهي و مباح، و بيان آنچه خدا دوست دارد و مي پسندد و آنچه دوست ندارد و نمي پسندد مي باشد.

اصل سوّم: شامل ايمان به آخرت و بهشت و دوزخ و پاداش و مجازات و سزاست.

سپس بيان كرده كه « **مدار و محور خلق و آفرينش، و سعادت و رستگاري به اين اصلها وابسته‌اند، و جز از طريق پيامبران راهي براي شناخت اين اصول نيست، زيرا عقل به تنهايي قادر به هدايت بسوي تفاصيل اينها و شناخت حقيقتشان نيست، اگر چه در مجموع بتواند نياز و ضرورت آنها را هم درك كند، مانند مريضي كه مي‌داند نيازمند پزشك و مداواست، ولي تفاصيل بيماري و نوع داروي مورد نيازش را نمي داند** »[[25]](#footnote-25).

امّا شريعت بر مبناي معرّفي مواقع رضا يا ناخشنودي خدا از حركات اختياري بندگان است، و مبناي آن وحي محض و نياز به تنفّس چه رسد به غذا و آب است، چون نهايت چيزي كه از عدم تنفّس و بي آب و غذايي پدید می آید مرگ بدن و تعطيل شدن روح از آن است، ولي از نبود شريعت مجموعاً فساد روح و قلب، و هلاكت ابدي است، و فاصله ي زيادي بين اين هلاكت و هلاكت بدن بر اثر مرگ است، بنابر اين هرگز مردم به چيزي نيازمندتر از شرع پيامبر و قيام به آن و دعوت بسوي آن، و صبر و مقاومت بر ادامه‌ي آن، و جهاد و مبارزه با كساني كه از آن بدر رفته اند تا وقتي كه بدان برگشته‌اند نبوده‌اند، و هرگز جهان بدون آن صلاح نخواهد داشت، و هيچ راهي براي رسيدن بسوي بزرگترين سعادت و موفّقيّت و كاميابي نيست جز با عبور از اين پل»[[26]](#footnote-26).

## مقايسه‏اي بين نياز بدن به علم طب و نياز روح به علوم پيامبران

ابن القيّم رحمه الله در كتاب نفيس خود «**مفتاح دار السّعادة**» مقايسه اي انجام داده و در آن بحث بيان فرموده كه نياز مردم به شريعت الهي بيش از نيازشان به علم طب و پزشكي است، با وجود اينكه مردم براي تندرستي بدن بشدّت محتاج علم طبّ هستند، ولي بيش از هر علومي نياز مبرم به رسالت آسماني دارند، و اصلاً با نياز به علم پزشكي قابل مقايسه نيست، مگر نمي بيني بخش عمده اي از مردم بدون پزشك به زندگيشان ادامه مي دهند، و جز در شهرهاي بزرگ طبيب نيست، چون باديه نشينان، و چادرنشينان و عامّه‏ي بني آدم محتاج طبيب نمي شوند، و بدني سالمتر و طبيعتي قويتر از كساني كه وابسته به پزشكند دارند، و شايد عمرشان هم مثل هم است، و خداوند بر حسب سرشت آدمي را طوري آفريده كهآنچه مفيد است مي خورد، و از خوردنيهاي مضر اجتناب مي كند، و به هر قومي در استخراج دواها عرف و عادتي داده، تا جايي كه اكثر اصول طبّ برگرفته از تجربه و عرف و عادت مردم است.

## آيا عقل مي تواند بي نياز از وحي باشد

مردم گمان مي كنند امکان دارد با عقلي كه موهبت الهي است از پيامبران و رسالت آسماني بي نياز باشند، براي همين است كه مي بينيم قوانين وضع مي كنند، و حلال و حرام تعيين، و نقشه و توجيه مي كنند، و در تمام اين امور مستندشان تنها عقل است، كه حسن و قُبح، و پسنديده بودن يا مردود بودن را تعيين مي كند، و اينها الگوهايي دارند كه همين حرفها را زده اند، مثلاً «براهمائیه كه فرقه اي از مجوس بودند ادعا مي كردند كه ارسال پيامبران کار بيهوده‏ای است که شايسته ي خداي حكيم نيست، چون عقل از پيامبران بي نياز است، زيرا اگر شريعتي كه پيامبران آورده اند موافق با حكم عقل زيبا و خوب باشد عقل خود آن را انجام مي دهد، و اگر مخالف باشد، در صورتي كه بدان نياز داشته باشد انجام مي دهد، در غير اينصورت تركش مي كند » ([[27]](#footnote-27)). در عرصه ي استدلال و احتجاج جايز نيست مسلمان سريعاً قدرت تشخيص زيبايي و زشتي عقل را انكار كند، « چرا كه خداوند بندگان را بر تشخيص زشت و زيبا سرشته است، و در آفرينش عقلهايشان چنين ادراكي را كار گذاشته است، همانگونه كه آنها را بر فرق بين مفيد و مضر، و سازگار و ناسازگار با خودشان سرشته است، و در حواسشان ادراك و تشخيص همه نوعها را تركيب كرده است.

و فطرت اوّل (كه آفریدن بندگان بر درک زشتي و زيبايي است) از ويژگيهاي منحصر به فرد انسان در ميان ساير حيوانات است، امّا فطرت دوّم (كه سرشتن بنده بر فرق گذاشتن بين نافع و مضر.... است)در بين اصناف حيوانات مشترك است » ([[28]](#footnote-28)).

اکنون نزاع بر امور ذيل است:

**اوّل:** در اينجا مسائلي مطرح می باشد كه مصلحت انسان در آن بوده و نمي توان آنها را با عقل مجرّد درك كرد، چون از دايره و محدوده ي عقل خارج هستند، « از كجا عقل مي تواند خدا را با نامها و صفاتش بشناسد....؟، و نيز تفاصيل شرع و ديني را كه خدا براي بندگان تشريع فرموده بدانند؟!، يا تفاصيل محبّت خدا، و رضايت و نارضایتی او را درك كنند؟، و چگونه پاداش و عقوبت، و وعده هايي را كه به دوستان و اولياي خود داده، يا وعيد و تهديداتي را كه براي مخالفين و دشمنان تعيين کرده، و مقادير و كيفيت و درجاتش را بدانند؟، و از كجا غيبي را بشناسند كه جز پيامبرى كه از او خشنود باشد کسی را از آن آگاه نکرده، و ديگر چيزهايي كه پيامبران از جانب خدا آورده اند، و از جانب خدا ابلاغ مي كنند و عقل راهي بسوي معرفتشان ندارد »[[29]](#footnote-29).

**دوّم:** آنچه عقل قادر به درك زيبايي يا زشتي آن است به صورت اجمالي و بدون تفصيل دركش مي كند، و اگر تفاصيل را هم بداند (البته به صورت ناقص نه بطور فراگير)، جز برخي جزئيّات را درک نمی کند، « مثلاً عقل زيبايي عدالت را درك مي كند، امّا اينكه فلان عمل عادلانه است يا نه، از تشخيص آن عاجز است»[[30]](#footnote-30).

سوّم: گاهي عقلها در مورد يك كار هم حيران و سرگشته مي شوند، زیرا هم دربردارنده‌ی مصلحت است و هم مفسده، و عقل ها نمي دانند مفسده اش راجح است يا مصلحت آن، بنا براين عقل در آن متوقّف مي شود، پس شريعتها در مورد بيان مبهمات هم نازل شده اند، و به مصلحت راجح فرمان مي دهند، و از مفسده ي راجح هم نهي مي كنند، همچنين كاري كه براي شخصي مصلحت وبراي غير او مفسده باشد، عقل قادر به درک آن نیست، بلكه بيان آن بعهده ي شريعت است كه از آن جهت مصلحت اوست بدان دستور مي دهد، و از آن جنبه كه در حق او مفسده است او را از انجام دادنش نهی می کند، و گاهي بر حسب ظاهر مفسده است ولي در ضمن آن مصلحت بزرگي نهفته است كه عقل بدان راه نمي يابد، بنابراين شريعت مصلحت و مفسده و راجح هر کدام را بیان نموده است. »[[31]](#footnote-31).

شيخ الاسلام هم در اين رابطه فرموده:‌« آنچه انبياء با خود آورده اند عقل از شناخت آن عاجز است، و چيزي نياورده اند كه عقل باطل بودنش را بداند، پس آنها ازاخباری سخن می گویند كه عقل در مقابل آن حيرت زده و سرگشته است نه آنچه عقل محال و ناممکن می پندارد»[[32]](#footnote-32).

آنچه عقل بدان دست مي يابد اگر صحيح هم باشد جز فرضياتي نيست كه گاهي آراء و نظرات متناقض و دیدگاههای الحادی را با خود درهم می پیچد.

و اگر آن نظرات قابل بقاء و ماندگاری بودند- در زمان غیبت وحي- تخمينهاي متفرّق خواهد بود که حق با باطل در آن مشتبه خواهد بود.

## باطل بودن قول براهمائيه

براي باطل كردن گفته هاي براهمائيه كه مدعی بی نیازی عقل از وحي اند نيازي به ايراد حجّت و برهان نداريم، بلكه ایشان را به مبد**أ** پیدایش این ادعا رهنمون میشویم. يكي از رهبران ايشان در قرن بيستم با افتخار[[33]](#footnote-33) مي گويد: « وقتي كه «گاوي» را مي بينم احساس نمي كنم يك حيوان را مي بينم!، چون من گاوپرستم، و جلو همه جهان از پرستش آن دفاع خواهم كرد ».

آري!، عقل بي نياز از وحي الهي او را رهبري كرد به اينكه مادر گاوي او بر مادر واقعی كه وی را به دنيا آورده برتري داشته باشد و مي گويد: « مادر گاوي من از چندين جهت بر مادر واقعيم برتري دارد، زيرا مادر واقعي يك يا دو سال به ما شير داده، ولي در عوض در تمام مدّت عمر انتظار خدمت ما را دارد، ولي مادر گاوی هميشه به ما شير مي دهد، و در مقابل چيزي از ما طلبكار نيست جز غذاي عادي.... »، همچنين اين گاو پرست مقايسه مادرش با گاو شيري را ادامه داده و حجّت و دلايل را ارائه مي دهد بر اينكه مادر گاوش از مادر حقيقي او بهتر است تا اينكه مي گويد: «مليونها هندو برای گاو تعظيم مي كنند و من هم يكي از آن مليونها شخص هستم».

مدّتي قبل هم در يك مجلّه ي عربي كويتي پيرامون معبد بزرگ كه با گرانيت سفيد پوشيده شده بود و هر روز از جاهاي مختلف هند هداياي گرانبها به سوي آن سرازير مي شود مطالبي خواندم، و تنها چيزي كه باقي مي ماند اينست كه بداني « خداياني كه در آن معبد بزرگ برايشان هدايا و نذورات فرستاده مي شود فقط موشها هستند».

اين بود برخي از ترّهات و بيهوده گويي هايی كه عقل بي نياز از شرع بسوي آن رهبريشان نمود!.

### زمينه هاي فعالّیت عقل

كساني كه مي خواهند با عقل از وحي الهي بي نیاز شوند ستم بزرگي را در حق عقل روا مي دارند، و انرژي آن را غير جاي خود هدر مي دهند، « زيرا عقل ويژگيها و ميدان و قدرت مختص به خود را دارد، وقتي كه خارج از مقتضّيات خاص خود بكار برده شود درست عمل نمي كند، و دچار فروكوفتن و زياده روي شده، و در صورتي كه در غير ميدان آن به جريان انداخته شود واژگون شده و مي لغزد، و در صورتي كه بالاتر از قدرت و توانش از آن تكليف شود نصيبي جز ناتواني و درماندگي نخواهد داشت ».

عرصه ي فعّاليّت عقل اين جهان مادي و محسوس و ميدان گسترده اي كه در آن به گردش و جريان در مي آيد جهان طبيت است، كه موجودات مخفي آن را كشف و استخراج كرده، و ميان اسباب و علل و معلولها، و مقدمات و نتايج ارتباط برقراركرده و به كشف و اختراع مي پردازد، و با كسب تبحّر در علوم سودمند در عرصه هاي مختلف زندگي فعّاليّت مي كند، و كاروان پيشرفت [مادّي ] بشر را پيش مي برد.

ولي همينكه به عقل مكلّف شود خارج از رشته ي آن، يعني ماوراء طبيعت وارد عمل شود، قطعاً بعد مدّتي طولاني از كاوش و خستگي طاقت فرسا، با نتايجي بر ميگردد كه نه تشنه اي را سيراب مي كند، ونه بيماري را شفا مي دهد، بلكه به بيراهه رفته و جز هذیان گویی چيزي براي گفتن ندارد »[[34]](#footnote-34).

### جايگاه عقل در شريعت

خيلي از مردم گمان مي كند كه وحي الهي عقل را لغو، و روشني آن را خاموش، و از كار انداخته و به فراموشي سپرده،! ولي اين پندار دروغ است و بهره اي از صحّت ودرستي ندارد، زيرا وحي الهي عقل ها را متوجّه نگاه عميق و تدبّر در جهان هستي كرده، و انسان را وادار به آباد كردن زمين و به بهره وري از آن تشويق و ترغيب نموده، و در عرصه ي علومي كه از جانب خدا نازل شده اند وظيفه و نقش عقل اين است كه به نظر و استدلال در آنها پرداخته و صحّت نسبت آنها به خدا را به اثبات برساند، اگر صحّت آن مبيّن گرديد، بايد از همه جوانب وحي الهي آگاه شود، و عقلي را كه بخشش خدا به او است در فهم و درك و تدبّر وحي استخدام كند، سپس براي تطبيق و اجراي آن توان خود را به کارانداخته و سعی خویش را مبذول دارد.

نسبت وحي با عقل مانند نسبت شعاع خورشيد يا نور با چشم است، و عقل بدون وحي برای انسان بهره‌ی چندانی نمي رساند همانگونه كه انسان بينا بدون نور نمي تواند در تاريكي از چشمهايش استفاده كند، ولي همين كه خورشيد تابيد، و نورش منتشر گرديد از همان چشمها نهايت استفاده مي برد، صاحبان عقل هم در صورتي كه پرتو وحي بر عقل و قلبهايشان بتابد بصيرت و هدايت مي يابند

**ﭽ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﭼ** (الحج: ٤٦)

یعنی: اين چشمها نيستند كه كور مي‌گردند، و بلكه اين دلهاي درون سينه‌ها هستند كه نابينا مي‌شوند.

# فصل سوّم وظايف و مأموريّت پيامبران

قرآن كريم و سنّت نبوي وظايف و مأموريت رسولان الهي را بخوبي تبيين كرده اند، و تلاش ما هم بر اين است كه در اين فصل آن را بيان كنيم.

### (1) بلاغ مبين و روشنگر

پيامبران سفيران خدا بسوي بندگان، و حاملان وحي‌اند، و مأموريّت اوّلي آنها رساندن امانتي بود كه بسوي بندگان خدا حمل كردند:

**ﭽ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈﮉ ﭼ** (مائده: ٦٧)

یعنی: اي فرستاده (خدا، محمّد مصطفي!) هر آنچه از سوي پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و كمال و بدون هيچ گونه خوف و هراسي، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت كن)، و اگر چنين نكني، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌اي (و ايشان را بدان فرا نخوانده‌اي. چرا كه تبليغ جميع اوامر و احكام بر عهده تو است، و كتمان جزء از جانب تو، كتمان كلّ بشمار است). و خداوند تو را از (خطرات احتمالي كافران و اذيّت و آزار) مردمان محفوظ مي‌دارد (زيرا سنّت خدا بر اين جاري است كه باطل بر حق پيروز نمي‌شود. و) خداوند گروه كافران (و مشركاني را كه درصدد اذيّت و آزار تو برمي‌آيند و مي‌خواهند برابر خواست آنان دين خدا را تبليغ كني، موفّق نمي‌گرداند و به راه راست ايشان) را هدايت نمي‌نمايد.

بدان علت كه انبياء بر خلاف عقايد مردم، امر به چيزي كه باب طبع آنها نبوده ويا اينكه، امر به ترك عادات ناپسندشان تبليغ ميكنند لازمه اين تبليغ شجاعت ودلاوري و بي باكي از مردم است.

**ﭽ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡﯢ ﭼ** (أحزاب: ٣٩).

یعنی: (پيغمبران پيشين، يعني آن) كساني كه (برنامه‌ها و) رسالتهاي خدا را (به مردم) مي‌رساندند، و از او مي‌ترسيدند و از كسي جز خدا نمي‌ترسيدند، و همين بس كه خدا حسابگر (زحمات و پاداش دهنده اعمال آنان) باشد.

بلاغ مبين تلاوت نصوص و آیاتي است كه خداوند وحي كرده، بدون نقص يا اضافه كردن:

**ﭽ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﭼ** (بقره: ١٥١)**.**

یعنی: و همچنين (براي تكميل نعمت خود بر شما) پيغمبري را از خودتان در ميانتان برانگيختم كه آيات (قرآن) ما را بر شما فرو مي‌خواند.

و در صورتي كه وحي الهي نصوص و آیات تلاوت شده نباشد ابلاغ با بيان اوامر و نواهي و معاني و علومي است كه خدا به او وحي نموده، بدون ایجاد تغيير و تبديل در آنها.

همچنين از جمله روشهاي تبلیغ اين است كه فرستاده‌ي خدا آنچه را که براي بندگان به او الهام كرده تبيين نمايد، زيرا كه پيامبر بيش از ديگران مي تواند معني و مفهوم آيات خدا را بفهمد و درك كند، و در اين باره هم خداوند خطاب به رسول خود ص مي‏فرمايد:

**ﭽ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭼ**

(نحل:44)

یعنی: قرآن را بر تو نازل كرده‌ايم تا اين كه چيزي را براي مردم روشن سازي كه براي آنان فرستاده شده است (كه احكام و تعليمات اسلامي است) و تا اين كه آنان (قرآن را مطالعه كنند و درباره مطالب آن) بينديشند.

همچنين بيان رسول خدا براي وحي گاهي با گفتار است، و گاهي هم مطالب متعدّدي را توضيح داده كه فهم آن براي اصحاب مشكل بوده، همانگونه كه منظور از واژه ي «ظلم» را در اين آيه بيان كرده كه خداوند مي فرمايد:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭼ**

(الأنعام: ٨٢).

یعنی: كساني كه ايمان آورده باشند و ايمان خود را با شرك (پرستش چيزي با خدا) نياميخته باشند، امن و امان ايشان را سزا است، و آنان راه‌يافتگان (راه حق و حقيقت) هستند.

رسول خدا ص بيان كرد كه مراد از ظلم در آیه شرك است، نه ظلم نفس و گناه كردن.

و نيز مانند تبيين نماز و روزه و حجّ و غيره توسط رسول خدا ص با گفتار و بیان.

علاوه بر اين، تبيين محدود به گفتار نمي‌گردد بلكه شامل انجام عمل ‌هم ميباشد چرا كه افعال و كردار رسول خدا ص در انجام نماز و زكات و حجّ و ديگر فروع بيانگر قسمت عمده‌اي از نصوص و عبارتهاي قرآن بوده است.

و هنگامي كه مردم به جاي اجابت از قبول دعوت روي‌گردان مي‌شدند پيامبران بر ابلاغ مبين بسنده مي‌كردند.

**ﭽ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮﮯ ﭼ** (آل عمران: ٢٠).

یعنی: و اگر سرپيچي كنند (نگران مباش‌؛ زيرا) بر تو ابلاغ (رسالت) است و بس، و خدا بينا به (اعمال و عقائد) بندگان است.

### (2) دعوت مردم بسوي خداوند

وظايف و مأموريّت مهم تنها با بيان حقّ و ابلاغ آن متوقّف نمي‌شود، بلكه علاوه بر آن بايد مردم را به قبول و پذیرش آن فراخوانند، بطوری که دین را گفتار و كردار و اعتقاد عملي خود سازند، و در اين مورد همه انبياء يك راه را پيموده‌اند، و به مردم مي گويند: شما بندگان خدا هستيد، و خدا و پروردگارتان يكي است، ما از جانب خدا فرستاده شده‌ايم، برشما واجب است از ما پيروي و دستورات ما را اجرا كنيد، و خدا ما را فرستاده تا چگونگي عبادت او را به شما بياموزيم:

**ﭽ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﭼ** (النحل: ٣٦).

یعنی: ما به ميان هر ملّتي پيغمبري را فرستاده‌ايم (و محتواي دعوت همه پيغمبران اين بوده است) كه خدا را بپرستيد و از طاغوت (شيطان، بتان، ستمگران، و غيره) دوري كنيد.(پيغمبران دعوت به توحيد كردند و مردمان را به راه حق فرا خواندند).

و فرمود:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭼ**

الأنبياء: ٢٥).

یعنی: ما پيش از تو هيچ پيغمبري را نفرستاده‌ايم، مگر اين كه به او وحي كرده‌ايم كه: معبودي جز من نيست، پس فقط مرا پرستش كنيد.

و همه پيامبران به قوم خود گفته اند:

**ﭽ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﭼ** (شعراء: ١٠٨، 136، 144، 150، 163، 179).

یعنی: از خدا بترسيد و از من اطاعت كنيد.

و پيامبران در راه دعوت مردم بسوي خدا تلاش و كوششي بس بزرگ مبذول داشته اند، كه براي درك آن لازم است به مطالعه سوره‌ي نوح پرداخته تا فهمید كه در طول « نهصد و پنجاه » سال دعوت بدون وقفه چقدر متحمل رنج و تلاش گرديده، زيرا كه شب و روز، پنهاني و علني، با تمام اساليب ترغيب، ترهيب، کوشید تا بلکه عقلشان را بگشايد، و متوجّه آيات و نشانه‌هاي هستي كند، ولي آنها همچنان روگردان بودند.

**ﭽ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﭼ**  (نوح: ٢١).

یعنی: نوح (بعد از يأس و نوميدي از ايشان به آستان الهي عرضه داشت و) گفت: پروردگارا! آنان از من نافرماني كرده‌اند، و از كساني پيروي نموده‌اند كه اموال و اولادشان جز زيان و خسران (براي ايشان پديد نياورده است و) بر آنان نيفزوده است.

#### مثالي كه نقش پيامبران را توضيح مي دهد

فرشتگان مثلي را براي رسول خدا ص زدند كه نقش او را توضيح و وظيفه‌اش را تبيين مي‌كند، در حديث آمده است كه رسول خدا ص فرمود:

«**إنّي رأيت في المنام كأنّ جيريل عند رأسي، و ميكائيل عند رجليَّ، يقول أحدهُما لصاحبه: إضرب له مثلاً، فقال اسمع سمعت أذنك، ‌و اعقل عقل قلبك، إنّما مثلك و مثل أمّتك، كمثل ملك اتّخذ داراً، ثمّ بني فيها بيتاً، ثمّ جعل فيها مائدة، ثمّ بعث رسولاً يدعو النّاس إلي طعامه، فمنهم من أجاب الرّسول، و منهم من تركه، فالله هو الملك، والدّار السلام، و البيت الجنّة، و أنت يا محمّد رسول، من أجابك دخل الاسلام، ومن دخل الاسلام دخل الجنّة، و من دخل الجنّة أكل ما فيها » رواه البخاري و التّرمذي[[35]](#footnote-35)**.

يعني: در خواب ديدم كه جبرئيل در سمت سرم بود و ميكائيل هم نزد پاهايم قرار داشت، يكي به دیگری گفت: مثالي را برايش بياور، گفت: بشنو که گوش تو شنواست، و فهم كن كه قلبت درك مي‌كند، واقعاً مثل تو و مثل امتت مانند اين مثل است كه پادشاهي خانه بنا مي‌كند و در داخل آن اتاقي درست مي‌كند، و درون اتاق سفره‌اي مي‌گستراند، سپس کسی را جهت فراخوانی مردم برای حضور بر آن سفره اعزام میكند، برخي دعوتش را اجابت كرده و برخي نمي پذیرند. در اين مثال پادشاه خداوند متعال بود، و خانه اسلام است، و اتاق بهشت است، و تو اي محمّد دعوتگري، هر كه دعوتت را اجابت نمود داخل اسلام گرديده، و هر كس داخل اسلام شد داخل بهشت هم مي‌شود، و هر كه وارد بهشت شود از هر خوراكي که آنجا باشد مي خورد.

### (3) تبشير و انذار

دعوت پيامبران هميشه همپاي بشارت و بيم دادن بوده است، و از آنجا كه ارتباط بين دعوت بسوي خدا و تبشير و انذار بسيار استوار است قرآن در چندين آيه وظيفه‌ي رسولان را به بشارت و بيم دادن منحصر كرده و مي‌فرمايد:

**ﭽ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﭼ** (الكهف: ٥٦).

(وظيفه پيغمبران تنها مژده‌دادن و بيم دادن است) و ما پيغمبران را جز به عنوان مژده‌رسان و بيم‌رسان نمي‌فرستيم.

و رسول خدا ص در اين مورد براي خود مثالي زده و مي‌فرمايند:‌

**« مثلي و مثل ما بعثني الله به، كمثل رجلٍ أتي قوماً، فقال: يا قوم إنّي رأيت جيشاً بعينيَّ، و إنّي أنا النّذير العُريان، فالنجاء النّجاء، فأطاعه طائفة من قومه، فأدلجوا، و النطلقوا فنجوا، و كذّبته طائفة منهم، فأصبحوا مكانهم، فصبّحهم الجيش، فأهلكهم و اجتاحهم، فذلك مثل من أطاعني فاتبع ما جئت به، و مثل من عصاني و كذّب بما جئتُ به من الحقّ » متفق عليه**(**[[36]](#footnote-36)**).

یعنی مَثَل من و رسالتي كه بدان مبعوث شده‌ام مانند مردي است كه نزد قومی مي‌آيد و مي‌گويد: اي قوم! من با دو چشم خود ديدم لشكري یورش بر شما در راه است، و من بيم دهنده عُريانم (ضرب المثل مردي است كه او را بدون لباس زنداني كردند به اين اميد كه با بدن لخت فرار نكند، ولي چون شنيد كه عليه قوم او نقشه مي كشند با آن حال خارج شد و به قبيله اش هشدار داد)، پس براي نجات خود شتاب كنيد، دسته‌اي از قومش از او اطاعت كردند و بيرون رفتند، ولي عده‌اي همچنان در جاي خود ماندند، و شامگاه دشمن آنها را گرفتار و نابود ساخت، پس اين هم ضرب المثل من است، هر كس مرا اطاعت كند، و از شريعتي كه با خود آورده‌ام پيروي نمايد از عذاب خدا نجات خواهد یافت، و كسي كه اطاعتم نكند و حقّي را كه بدان مبعوث شده‌ام تكذيب كند هلاک خواهد شد.

بشارت و بيم دادن پيامبران هم دنيوي است و هم اُخروي، زيرا اطاعت كنندگان از فرمان خدا ورسولان را در دنيا به حيات طيّبه و زندگي پاك بشارت مي‌دهند:

**ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﭼ** (النحل: ٩٧).

یعنی: هركس چه زن و چه مرد كار شايسته انجام دهد و مؤمن باشد، بدو (در اين دنيا) زندگي پاكيزه و خوشايندي مي‌بخشيم و (در آن دنيا) پاداش (كارهاي خوب و متوسّط و عالي) آنان را بر طبق بهترين كارهايشان خواهيم داد. ونیز فرمود:

**ﭽ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡﯢ ﯣ ﯤ ﯥﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ**  (طه: ١٢٣).

یعنی: خدا دستور داد: هر دو گروه شما با هم (اي آدم و حوّاء و اهريمن!) از بهشت فرو آئيد (و در زمين ساكن شويد، و در آنجا) برخي (از فرزندانتان) دشمن برخي ديگر خواهند شد، و هرگاه هدايت و رهنمود من براي شما آمد، هركه از هدايت و رهنمودم پيروي كند، گمراه و بدبخت نخواهد شد.

و آنها را به عزّت، سرافرازي، استقرار و امنيّت وعده می‌دهند:

**ﭽ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﭼ**

(النور: ٥٥).

یعنی: خداوند به كساني از شما كه ايمان آورده‌اند و كارهاي شايسته انجام داده‌اند، وعده مي‌دهد كه آنان را قطعاً جايگزين (پيشينيان، و وارث فرماندهي و حكومت ايشان) در زمين خواهد كرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند) همان گونه كه پيشينيان (دادگر و مؤمن ملّتهاي گذشته) را جايگزين (طاغيان و ياغيان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاريخ) كرده است (و حكومت و قدرت را بدانان بخشيده است). همچنين آئين (اسلام نام) ايشان را كه براي آنان مي‌پسندد، حتماً (در زمين) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نيز خوف و هراس آنان را به امنيّت و آرامش مبدّل مي‌سازد، (آن چنان كه بدون دغدغه و دلهره از ديگران، تنها) مرا مي‌پرستند و چيزي را انبازم نمي‌گردانند. بعد از اين (وعده راستين) كساني كه كافر شوند، آنان كاملاً بيرون شوندگان (از دائره ايمان و اسلام) بشمارند (و متمرّدان و مرتدّان حقيقي مي‌باشند).

و كساني را كه نافرماني مي‌كنند به تيره ‏بختي و شقاوت دنيوي بيم مي‌دهند:

**ﭽ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿﭼ**

(طه: ١٢٤).

یعنی: و هركه از ياد من روي بگرداند (و از احكام كتابهاي آسماني دوري گزيند)، زندگي تنگ (و سخت و گرفته‌اي) خواهد داشت‌؛ (چون نه به قسمت و نصيب خدادادي قانع خواهد شد، و نه تسليم قضا و قدر الهي خواهد گشت) و روز رستاخيز او را نابينا (به عرصه قيامت گسيل و با ديگران در آنجا) گرد مي‌آوريم.

و نيز آنها را از عذاب و هلاكت دنيوي بر حذر مي دارند:

**ﭽ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭼ** (فصلت: ١٣).

یعنی: اگر (مشركان مكّه از پذيرش ايمان) روي‌گردان شدند، بگو: شما را از صاعقه‌اي همچون صاعقه عاد و ثمود مي‌ترسانم.

و اطاعت كنندگان را در آخرت به بهشت و نعمتهاي جاودان آن بشارت مي‌دهند:

**ﭽ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﭼ** (النساء: ١٣).

یعنی: هركس از خدا و پيغمبرش (در آنچه بدان دستور داده‌اند) اطاعت كند، خدا او را به باغهاي (بهشت) وارد مي‌كند كه در آنها رودبارها روان است و (چنين كساني) جاودانه در آن مي‌مانند و اين پيروزي بزرگي است.

و مجرم و نافرماني كنندگان را با عذاب خدا در آخرت مي‌ترسانند:

**ﭽ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﭼ**النساء: ١٤.

یعنی: و آن كس كه از خدا و پيغمبرش نافرماني كند و از مرزهاي (قوانين) خدا درگذرد، خداوند او را به آتش (عظيم دوزخ) وارد مي‌گرداند كه جاودانه در آن مي‌ماند و (علاوه از آن) او را عذاب خواركننده‌اي است.

كسي كه موضوع دعوت پيامبران را مطالعه كرده باشد مي‌داند كه دعوتشان با تبشير و هشدار و انذار رنگ آميزي شده، و بخوبي روشن است كه تبشير و انذار با روشی که رسولان الهي در پیش گرفتند كليد درون و روان انسان است، چون انسان بر طلب خير و نيكي براي خود، و دفع شر از آن سرشته شده، و از آنجا که پيامبران درونها را بصيرت بخشيدند با خير و نيكي عظيمي كه در ماوراي ايمان و عمل صالح حاصل مي‌شود، نفوس و درون بيش از پيش مشتاق تحصيل خير و نيكي مي‌شوند، و هنگامي كه فهميدند چه ضرر و زيانهاي بزرگي در وراي كفر و گمراهي به انسان اصابت مي كنند، نفس از اعمال كفر و گمراهي متنفّر شده و فرار مي‌كند، و قلب و نفس انسان از نعمتهايي كه خدا وعده داده نهايت لذّت مي برد، و خيال عاشق و دلباخته‌اش مي شود، گوش كن خداوند چگونه نعيم مؤمنان را در بهشت توصيف مي‌كند:

**ﭽ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﭼ** (الواقعه: ١٥ **–** ٣٨).

یعنی: اينان بر تختهاي مرصّع و مطرّز مي‌نشينند، روبروي هم بر آن تختها تكيه مي‌زنند. نوجواناني، هميشه نوجوان (براي خدمت بديشان، پيرامونشان در آمد و رفت هستند و باده را) براي آنان مي‌گردانند (براي آنان به گردش درمي‌آورند) قدحها و كوزه‌ها و جامهائي از رودبار روان شراب را. از نوشيدن آن، نه سر درد مي‌گيرند، و نه عقل و شعور خود را از دست مي‌دهند. (نوجوانان بهشتي براي آنان مي‌گردانند) هر نوع ميوه‌اي را كه برگزينند. و گوشت پرنده‌اي كه بخواهند و آرزو كنند. و حوريان چشم درشت بهشتي دارند. همسان مرواريد ميان صدفند. (اينها بديشان داده مي‌شود) به پاداش كارهائي كه مي‌كرده‌اند. در ميان باغهاي بهشت، نه سخن ياوه مي‌شنوند، و نه سخن گناه‌آلود. مگر سخن سلام! سلام! را. سمت راستيها! چه سمت راستيهائي‌؟! (اوصاف مواهب و نعمتهايشان در بيان نمي‌گنجد). در (سايه درخت) سدر بي‌خار آرميده‌اند. و در سايه درختان موزي بسر مي‌برند كه ميوه‌هايش رويهم رديف و چين چين افتاده است. و در ميان سايه‌هاي فراوان و گسترده و كشيده (خوش و آسوده‌اند). و در كنار آبشارها و آبهاي روان (بسر مي‌برند كه زمزمه آن گوش جان را نوازش مي‌دهد و منظره آن چشم انسان را فروغ مي‌بخشد). و در ميان ميوه‌هاي فراوان هستند. كه نه تمام مي‌شود و نه منع مي‌گردد. و در بين همسران ارجمند و گرانقدر (خوش مي‌گذرانند). ما آنان را (در آغاز كار، بدين شكل زيبا و شمائل دلربا) پديدار كرده‌ايم. ايشان را دوشيزگاني ساخته‌ايم (كه پس از آميزش، بكارت خود را باز مي‌يابند!). شيفتگان (همسر خود، و همه جوان و طناز و) همسن و سال هستند.

كافي است براي اين موضوع كتاب ترغيب و ترهيب حافظ منذري را مطالعه كني و آن را براي برادران و كساني كه بسوي خدا دعوتشان مي‌كني بخواني، سپس تأثير آن را در نفس خود و شنوندگان مشاهده كني.

برخي از افرادي كه فقه و آموزه‌های دعوت را نياموخته‌اند، از دعوتگران اسلامي خرده مي‌گيرند که از روش انذار و بيم دادن و تبشير در دعوت استفاده مي‌كنند و مي گويند: فلاني واعظ است، و از آنها عيبجويي مي‌كنند به اينكه چرا فلسفه‌ي اموري كه مردم را بدان دعوت مي‌كنند برايشان بيان نمي‌كنند، از اين رو از ايشان در خواست مي‌كنند كه از روش واعظي و ترسانيدن و بيم دادن و ترغيب و تشويق دست بردارند.

اين منتقدان نیازمند تجديد نظر در موضعگيريشان نسبت به دعوتگران در پرتو قرآن و احاديث رسول الله ص كه اسلوب دعوت را تبيين كرده‌اند، می باشند.

### (4) اصلاح و تزكيه‏ي نفس و روان

خداوند نسبت به بندگان خود مهربان و رحيم است، و از نشانه های مهرباني او زنده كردن و منوّر ساختن درون و روان انسانها با وحي و الهام و نور خود مي باشد:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭼ** (شورى: ٥٢).

یعنی: همان گونه كه به پيغمبران پيشين وحي كرده‌ايم، به تو نيز به فرمان خود جان را وحي كرده‌ايم (كه قرآن نام دارد و مايه حيات دلها است. پيش از وحي) تو كه نمي‌دانستي كتاب چيست و ايمان كدام، وليكن ما قرآن را نور عظيمي نموده‌ايم كه در پرتو آن هر كس از بندگان خويش را بخواهيم هدايت مي‌بخشيم. تو قطعاً (مردمان را با اين قرآن) به راه راست رهنمود مي‌سازي.

خداوند مردم را با وحي الهي از تاريكيهاي كفر و شرك وجهل بسوي نور اسلام و بسوي حق خارج مي‌كند:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬﭼ** (البقرة: ٢٥٧).

و خداوند پيامبرانش را با هدايت و شريعت بسوي مردم فرستاده تا مردم را از تاريكي بسوي نور بيرون آورند:

**ﭽ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﭼ** (إبراهيم: ٥)

یعنی: موسي را همراه با آيات (و مؤيّد به معجزات) خود فرستاديم (و بدو دستور داديم) كه قوم خويش را از تاريكيهاي (كفر و جهل) بيرون بياور (و) به سوي نور (ايمان و دانش رهنمود گردان).

و بدون آن نور قلبها كور و نابينا هستند

**ﭽ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﭼ** (الحج: ٤٦).

یعنی: اين چشمها نيستند كه كور مي‌گردند، و بلكه اين دلهاي درون سينه‌ها هستند كه نابينا مي‌شوند.

و كوري و نابينايي قلب گمراهي آن نسبت حق، و رها كردن چیزهای سودمند و مفید و روآوردن به چيزهاي زيانبخش است:

**ﭽ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﭼ**

(الفرقان: ٥٥).

یعنی: مشركان معبودهائي جز خدا را پرستش مي‌كنند كه نه سودي به آنان مي‌رسانند و نه زياني.

خارج شدن مردم از تاريكيها بسوي نور توسط پيامبران خدا بدون تعليم و تعاليم پروردگار، و تزكيه درون و روان آنها با شناخت كامل خدا و نامها و صفات والاي او، و شناخت فرشتگان و كتابهای آسمانی و پيامبران، و آگاهي ازآنچه مفيد و سود بخش، و زيانبخش و مضر، و نيز راهنمايي و دلالت بر راه محبّت و دوست داشتن خدا و آشنايي با روش عبادت او تحقق نمي يابد و ممكن نيست:

**ﭽ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭼ** (الجمعة: ٢).

یعنی: خدا كسي است كه از ميان بيسوادان پيغمبري را برانگيخته است و به سويشان گسيل داشته است، تا آيات خدا را براي ايشان بخواند، و آنان را پاك بگرداند. او بديشان كتاب (قرآن) و شريعت (يزدان) را مي‌آموزد. آنان پيش از آن تاريخ واقعاً در گمراهي آشكاري بودند.

**ﭽ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﭼ** (بقره:129)

يعني: اي پروردگار ما! در ميان آنان (كه از دودمان ما و منقاد فرمان تويند) پيغمبري از خودشان برانگيز تا آيات تو را بر ايشان فرو خواند و كتاب (قرآن) و حكمت (اسرار شريعت و مقاصد آن) را بديشان بياموزد و آنان را (از شرك و اخلاق ناپسند) پاكيزه نمايد، بي‌گمان تو عزيزي و حكيمي (و بر هر چيزي توانا و پيروزي، و هر كاري را كه مي‌كني بنابر مصلحتي و برابر حكمتي است).

### (5) تصحیح فكر و انديشه وعقاید از انحراف

مردم در ابتداي خلقت بر فطرت سليم خدا پرستي بودند و براي ذات باري تعالي شريك قايل نبودند ولي چونكه در ميانشان تفرقه افتاد و دچار اختلاف گشتند خداوند پيامبرانش را فرستاد تا مردم را به راه راست هدايت و از گمراهي و انحراف برهانند.

**ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﭼ**(البقرة: ٢١٣).

یعنی: مردمان (برابر فطرت در آغاز از نظر انديشه و صورت اجتماعي يك‌گونه و) يك دسته بودند. (كم‌كم دوره صِرف فطري به پايان رسيد و جوامع و طبقات پديد آمدند و بنا به استعدادهاي عقلي و شرائط اجتماعي، اختلافات و تضادهائي به وجود آمد و مرحله بلوغ و بيداري بشريّت فرا رسيد) پس خداوند پيغمبران را برانگيخت تا (مردمان را به بهشت و دوزخ) بشارت دهند و بترسانند. و كتاب (آسماني) كه مشتمل بر حق بود و به سوي حقيقت (و عدالت) دعوت مي‌كرد، بر آنان نازل كرد تا در ميان مردمان راجع بدانچه اختلاف مي‌ورزيدند داوري كند (و بدين وسيله مرحله نبوّت فرا رسيد.

هر پيامبري قومش را به راه راست دعوت مي‌كرد، و حق را برايشان روشن مي‌ساخت، و بسوي آن فراخواني مي‌كرد، واين امر مورد اتّفاق بين همه پيامبران بوده، سپس هر پيامبري در پي اصلاح انحراف پديد آمده در شهر و عصر خود گام مي‌نهاد، انحراف هم اشكال گوناگوني دارد، و به هيچ ضابطه‌اي منحصر نمي‌شود، پس هر پيامبري در صدد درست كردن و اصلاح انحراف موجود در عصر خويش بود، مثلاً نوح با بت پرستي مبارزه مي‌كرد، همچنين ابراهيم، و هود پيامبر در برابر زياده خواهي و ستمگري و زورگويي قوم خود به پاخواست، و صالح فساد و پيروي از مفسدان را در ميان قوم خود انكار مي‌كرد و با آن مبارزه نمود، و لوط پيامبر جرم و جنايت خبيث لواط كه در ميان آن قوم رواج يافته بود وارد جنگ شد، همچنين شعيب با گناه و جريمه‌ي كم فروشي و خيانت در ترازو و پيمانه مقاومت نمود، و به همين روش، همه اين جرم و جنايات و گناه ومعصيّتهايي كه امّتها مرتكب مي‌شدند انحراف تلقي مي‌شود، و پيامبران اين را تبيين مي‌كردند و عليه خارج شدن از آن با هر شكلي كه ممکن بود مبارزه مي‌كردند.

### (6) اقامه‌ي حجّت

هيچ كس چون خدا معذرت خواهي را دوست ندارد، از اين رو خداوند پيامبران را فرستاده و كتابهايش را نازل کرد تا در روز قيامت براي مردم حجّت و بهانه‌اي نباشد:

**ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈﮉ ﭼ**(النساء: ١٦٥).

یعنی: ما پيغمبران را فرستاديم تا (مؤمنان را به ثواب) مژده‌رسان، و (كافران را به عقاب) بيم‌دهنده باشند، و بعد از آمدن پيغمبران حجّت و دليلي بر خدا براي مردمان باقي نماند (و نگويند كه اگر پيغمبري به سوي ما مي‌فرستادي، ايمان مي‌آورديم و راه طاعت و عبادت در پيش مي‌گرفتيم).

و چنانچه خداوند پيامبرانش را بسوي مردم نمي‌فرستاد در روز قيامت با خدا وارد مخاصمه خواهند شد و مي‌گويند: چگونه مرا عذاب می دهی و به دوزخ مي‌اندازي درحالي كه كسي را نزد ما نفرستادي تا برنامه‌ات را بر ما ابلاغ كند:

**ﭽ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﭼ** طه: ١٣٤).

يعني: اگر ما پيش از نزول قرآن و آمدن پيغمبر اسلام، ايشان را با عذابي نابود مي‌كرديم، (روز قيامت) مي‌گفتند: پروردگارا! چرا (در دنيا) پيغمبري براي ما نفرستادي، تا از آيات تو پيروي كنيم، پيش از آن كه (در آخرت) خوار و رسوا شويم (و به دوزخ گرفتار آئيم)؟

در روز قيامت وقتي كه خداوند از اوّلين تا آخرين انسانها را جمع مي‌كند، براي هر امّتي پيامبرشان را حاضر تا عليه آنها شهادت دهد كه رسالت پرودگارش را ابلاغ نموده، و حجّت را بر ايشان اقامه نموده:

**ﭽ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﭼ**

(النساء: ٤١ **–** ٤٢).

یعنی: (اي محمّد! حال اينان) چگونه خواهد بود بدان گاه كه از هر ملّتي گواهي (از پيغمبران براي شهادت بر قوم خود) بياوريم و تو را (نيز به عنوان) شاهدي بر (قوم خود، از جمله) اينان (يعني تنگچشمان و نافرمايان) بياوريم‌؟ در آن روز (كه چنين كارهائي به وقوع پيوندد) كساني كه كفر را برگزيده و از فرمان پيغمبر سر بر تافته‌اند، دوست مي‌دارند كه كاش (همان گونه كه مردگان را در خاك دفن مي‌كنند و خاك بر پيكرشان مي‌ريزند، ايشان را نيز در دل خاك دفن مي‌كردند و) زمين (مزار ايشان) را بر روي آنان صاف مي‌كردند (و همچون مردگان در خاك پنهان مي‌شدند و چنين شرمندگي و درد و رنجي را نمي‌ديدند. در آن روز آنان) نمي‌توانند (كردار يا) گفتاري را از خدا پنهان سازند.

و در آيه اي ديگر مي فرمايد:

**ﭽ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭼ** (النحل: ٨٩).

یعنی: روزي در ميان هر ملّتي گواهي از خودشان بر آنان مي‌گماريم (كه در دنيا پيغمبر ايشان بوده است)، و تو را (اي محمّد!) بر اينان (كه هم اينك در جهان هستند و يا اين كه بعدها به وجود مي‌آيند) گواه مي‌گيريم، (و از تو درباره عملكرد مسلمانان به قرآن و دوري گزيدنشان از آن مي‌پرسيم. قرآني كه برنامه كامل و جامعي در بر دارد).

از اين رو كساني كه از پيروي پيامبران سرپيچي كرده‌اند، و نسبت به راه و روش آنها معترض بوده‌اند، وقتي كه در دنيا مورد عذاب الهي قرار گرفته‌اند قطعاً چاره‌اي جز اعتراف به ظلم و ستم خود نداشته‌اند:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭼ** (الأنبياء: ١١ – ١٥).

یعنی: بسيار بوده است كه (اهالي) آباديهاي ستمگري را (به سبب كفرشان) نابود كرده‌ايم و پس از ايشان، گروههاي ديگري را روي كار آورده‌ايم. آنان هنگامي كه عذاب ما را احساس كرده‌اند، ناگهان پاي به فرار گذاشته‌اند (و براي نجات خويش همچون چهارپايان به اين سو و آن سو گريخته‌اند). (امّا به عنوان تمسخر و استهزاء بديشان گفته شده است:) نگريزيد و باز گرديد به سوي زندگاني پرناز و نعمتي كه در آن بسر مي‌برديد و به سوي كاخها و قصرهاي پرزرق و برقتان! شايد (خدمتگزاران و اطرافيانتان به شما نياز داشته باشند و) از شما (كمكي و چيزي) خواسته شود (و به رأي و نظرتان محتاج باشند). مي‌گويند: واي بر ما! ما ستمگر بوده‌ايم (و با كفر ورزيدن، بر خود ستم كرده‌ايم، و هم اينك به آتش مي‌سوزيم). پيوسته اين، فرياد ايشان خواهد بود (و « واي بر ما » را تكرار مي‌كنند) تا اين كه آنان را درويده و فرو افتاده مي‌نمائيم (و ايشان را از پاي مي‌اندازيم و هلاكشان مي‌سازيم).

همچنين وقتي كه در قيامت بسوي سرنوست وحشتناك سوق داده مي‌شوند، وقبل از انداخته شدن به دوزخ چون از آنها در مورد گناهانشان سؤال شود زبان اعتراف مي‌گشايند:

**ﭽ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﭼ** (الملك: ٨ **–** ١١).

یعنی: دوزخ از شدّت خشم (بر ايشان)، نزديك است بتركد و پاره‌پاره شود. هر زمان كه گروهي بدان انداخته مي‌شوند، دوزخبانان از آنان مي‌پرسند: آيا پيغمبر بيم دهنده‌اي به ميان شما نيامده است (تا شما را از چنين روزي و وضعي بترساند؟). مي‌گويند: آري! پيغمبران بيم دهنده‌اي به ميان ما آمدند و ما دروغگويشان ناميديم و گفتيم: خداوند به هيچ وجه چيزي را (به نام وحي، براي كسي) نفرستاده است، و شما دچار گمراهي بزرگي هستيد. و مي‌گويند: اگر ما گوش شنوا مي‌داشتيم، و يا عقل خود را به كار مي‌گرفتيم، هرگز از زمره دوزخيان نمي‌گشتيم. اينجا است كه به گناه خود اعتراف مي‌كنند. پس دوري (از رحمت خدا) بهره دوزخيان باد!

و هنگامي كه در آتش دوزخ عذاب از هر طرفي آنها را احاطه مي‌كند، و داد وفرياد راه مي‌اندازند، خازن و نگهبانان جهنّم به آنها مي‌گويند:

**ﭽ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘ ﭙﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭼ**(غافر: ٥٠).

یعنی: (نگهبانان دوزخ به آنان) مي‌گويند: آيا پيغمبران شما آيه‌هاي روشن و دلائل آشكاري را براي شما نمي‌آوردند؟ مي‌گويند: آري. مي‌گويند: پس خودتان درخواست كنيد، ولي درخواست كافران (به جائي نمي‌رسد و بيفايده است و) جز سردرگمي نتيجه‌اي ندارد.

### (7) سياست و اداره ي امور امّت

كساني كه دعوت پيامبران را اجابت مي‌كنند يك جماعت و امّت راتشكيل ميدهند، و نيازمند كسي هستند كه رهبري و تدبير امور سياسي آنها را بر عهده گيرد، رسولان الهي در حال حيات خود چنين وظيفه‌اي را عهده دار شده‌اند، و در بين مردم با حكم خدا داوری حكمراني كرده‌اند **ﭽ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐﮑ ﭼ (**المائدة: ٤٨).یعنی: پس (اگر اهل كتاب از تو داوري خواستند) ميان آنان بر طبق چيزي داوري كن كه خدا بر تو نازل كرده است،

و خداوند ربّ العزّه داود پيامبر را ندا مي‌كند و مي‌فرمايد:

**ﭽ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﭼ** (ص: ٢٦).

یعنی: اي داود! ما تو را در زمين نماينده (خود) ساخته‌ايم (و بر جاي پيغمبران پيشين نشانده‌ايم) پس در ميان مردم به حق داوري كن.

و انبياي بني‌اسرائيل سياست امور امتشان را با حكم تورات اعمال نمودند، همانگونه كه در حديث آمده است: ‌«**كانت بنو إسرائيل تسوسهم الأنبياء، كلّما هلك نبيٌّ قام نبيٌّ**»[[37]](#footnote-37)

يعني انبياي بني اسرائيل رهبر سياسي آنها بودند، هرگاه يكي از آنان وفات مي يافت ديگري قيام مي‌كرد.

و خداوند در مورد تورات مي‌فرمايد:

**ﭽ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﭼ**(المائدة: ٤٤).

یعنی: ما تورات را (بر موسي) نازل كرديم كه در آن رهنمودي (به سوي حق) و نوري (زداينده تاريكيهاي جهل و ناداني، و پرتوانداز بر احكام الهي) بود. پيغمبراني كه تسليم فرمان خدا بودند بدان براي يهوديان حكم مي‌كردند، و نيز خداپرستان و دانشمنداني بدان حكم مي‌كردند كه امانتداران و پاسداران كتاب خدا بودند.

بنابراين پيامبران در بين مردم حكومت مي‌كردند، ودر صلح و جنگ رهبر امّت، و عهده‌دار امور قضايي بودند، و براي اداره‌ي امور و مصلحت مردم به پاخواستند، و در تمام احوال و شرايط هم فرمانبردار خدا بودند، و اطاعت از آنها هم اطاعت ازخدا است:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭼ**

(النساء: ٨٠).

یعنی: هر كه از پيغمبر اطاعت كند، در حقيقت از خدا اطاعت كرده است.

و بنده جز با اطاعت از پيامبر به خشنودي و محبت و دوستي خدا نايل نمي گردد:

**ﭽ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸﭹ ﭼ** (آل عمران: ٣١).

یعنی: بگو: اگر خدا را دوست مي‌داريد، از من پيروي كنيد تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشايد، و خداوند آمرزنده مهربان است.

لذا شعار و نشانه‌ی هميشگي مؤمن «سمع و طاعت » است، يعني شنيدن و اطاعت از فرمان رسول خدا:

**ﭽ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳﯴ ﯵ ﯶ ﯷﭼ** (النور: ٥١).

یعنی: مؤمنان هنگامي كه به سوي خدا و پيغمبرش فرا خوانده شوند تا ميان آنان داوري كند، سخنشان تنها اين است كه مي‌گويند: شنيديم و اطاعت كرديم! و رستگاران واقعي ايشانند.

# فصل چهارم وحي الهي

### نبوّت بخشش الهي است

نبوّت يك بخشش الهي است[[38]](#footnote-38) كه به مجرّد رغبت و علاقه، یا رنج و تلاش دست يافتني نيست، و ادعای فلاسفه مبنی بر اینکه نبوّت تنها با جدّيت و تلاش زياد، و تحمّل انواع عبادات، انجام سخت‌ترين طاعات، عادت تهذيب روان، پالايش خواطر، پاك كردن اخلاق، و رياضت و سخت كوشي نفس و بدن قابل اكتساب است دروغ و باطل مي باشد![[39]](#footnote-39).

خداوند متعال در بيش از يك مورد در قرآن بيان فرموده كه نبوّت نعمتي ربّاني و الهي است، آنجا كه مي فرمايد:

**ﭽ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﭼ**(مريم: ٥٨).

یعنی: آنان كه پيغمبراني بودند از سُلاله آدم، و از فرزندان كساني كه با نوح سوار كشتي كرديم، و از دودمان ابراهيم و يعقوب، و از زمره كساني كه آنان را (به سوي ايمان) رهنمود و (براي رسالت آسماني) برگزيده بوديم و بديشان نعمت (دنيا و آخرت) داده بوديم، هر زمان كه آيات خداوند مهربان پيش ايشان تلاوت مي‌شد، سجده‌كنان و گريان به خاك مي‌افتادند.

و خداوند سخن يعقوب با يوسف پسرش را نقل كرده و مي‌فرمايد:

**ﭽ ﭢ ﭣ ﭤ ﭼ (**يوسف: ٦).

یعنی: همان گونه (كه در خواب خويشتن را سرور و برتر ديدي) پروردگارت تو را (به پيغمبري) برمي‌گزيند.

وخداوند به موسي فرمود:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭼ** (الأعراف: ١٤٤).

یعنی: خدا گفت: اي موسي! من تو را با رسالتهاي خويش و با سخن گفتنم (با تو از فراسوي حجاب و بدون واسطه) بر مردمان (هم‌عصري كه مأموريّت تبليغ احكام آسماني بدانان داري) برگزيدم.

أميّه بن أبي صلط بسيار آرزو مي‌كرد كه در اين امّت پيامبر باشد، و در اشعار زيادي خطاب به خداوند، دعا مي‌كند، ولي مرادش حاصل نشد، و کلام خدا چه زیباست که فرمود:

**ﭽ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﭼ(**الأنعام: ١٢٤).

یعنی:خداوند بهتر مي‌داند كه (چه كسي را براي پيامبري انتخاب و) رسالت خويش را به چه كسي حوالت مي‌دارد.

از اين رو وقتي كه دو نفر از مردان بزرگ مكّه و طائف به نامهاي عروه بن مسعود ثقفي و وليد بن مغيره كانديد شدند تا يكي از آنها براي امر پيامبري انتخاب شود، خداوند انكار نمود و منكر بودن گفته‌ي ايشان را اعلام فرمود، خداوند بزرگي كه خود در دنيا ارزاق و روزيها را در ميان مردم تقسیم مي‌كند، آيا جايز است آنها را در تعيين مستحق رحمت نبوّت و رسالت دخالت دهد؟

**ﭽ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﭼ** (زخرف: ٣١ **–** ٣٢).

یعنی: گفتند: چرا اين قرآن بر مرد بزرگواري از يكي از دو شهر (مكّه و طائف) فرو فرستاده نشده است‌؟! آيا آنان رحمت پروردگار تو را تقسيم مي‌كنند (و كليد رسالت را به هر كس كه بخواهند مي‌سپارند؟). اين مائيم كه معيشت آنان را در زندگي دنيا ميانشان تقسيم كرده‌ايم. و برخي را بر برخي ديگر برتريهائي داده‌ايم، تا بعضي از آنان بعضي ديگر را به كار گيرند (و به يكديگر خدمت كنند). و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع‌آوري مي‌كنند بهتر است (كه نبوّت است و نبوّت از همه مقامات برتر است).

و در اين فصل راهي را كه بوسيله آن خدا برگزيده شدن پيامبرانش را اعلام مي‌كند بيان خواهيم كرد.

## راه ارتباط خدا با پيامبران و انبياء

خدا اين راه را «وحي» نامگذاري کرده و می فرماید:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭼ**(النساء: ١٦٣).

یعنی: ما به تو (اي پيغمبر، قرآن و شريعت را) وحي كرديم، همان گونه كه پيش از تو به نوح و پيغمبران بعد از او وحي كرديم، و (همان گونه كه) به ابراهيم، اسحاق، يعقوب، نوادگان (او كه برخي از آنان پيغمبران خدا بودند)، عيسي، ايّوب، يونس، هارون، و سليمان وحي كرديم، و به داود زبور داديم.

وحي: اعلام مخفي و سريع است اگر چه اسباب مختلف هم داشته باشد[[40]](#footnote-40)، و این اعلام گاهي با الهام صورت مي‌گيرد، مانند الهام خدا به حواريّون:

**ﭽ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗﭼ**

(مائده: ١١١).

یعنی: و (خاطرنشان ساز) آن گاه را كه به حواريّون الهام كرديم كه به من و فرستاده من (عيسي) ايمان بياوريد.

و مانند الهام به مادر موسي:

**ﭽ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭼ** (قصص: ٧)

یعنی: ما به مادر موسي الهام كرديم كه موسي را شير بده، و هنگامي كه بر او ترسيدي، وي را به دريا (گونه نيل) بينداز، و مترس و غمگين مباش كه ما او را به تو باز مي‌گردانيم و از زمره پيغمبرانش مي‌نمائيم.

همچنين به معني اشاره آمده است، چون خداوند اشاره‌ي پيامبر ذكريا به قومش را وحي ناميده:

**ﭽ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﭼ** (مريم: ١١).

یعنی: بعد (از اين بشارت، زكريّا) از محراب (عبادت) بيرون آمد و به پيش قوم خود رفت و با رمز و اشاره بديشان گفت: بامدادان و شامگاهان (به شكرانه اين نعمت كه در سرنوشت آينده همه شما تأثير بسزا دارد) به تسبيح و تقديس (خدا) بپردازيد.

بيشترين موارد كلمه‌ي «وحي» در قرآن كريم بمعني خبر دادن و اعلام انواع علم و هدايتي است كه خدا مي‌خواهد بندگان برگزيده‌‌اش را از آن مطّلع گرداند، با روشي سرّي و مخفي و غير عادي براي بشر است.

### مقامهاي وحي خدا به پيامبران

خداوند متعال در تبيين اين مقامها مي فرمايد:

**ﭽ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﭼ** (شورى: ٥١).

یعنی: هيچ انساني را نسزد كه خدا با او سخن بگويد، مگر از طريق وحي (به قلب، به گونه الهام در بيداري، و يا خواب در غيربيداري) يا از پس پرده‌اي (از موانع طبيعي) و يا اين كه خداوند قاصدي را (به نام جبرئيل) بفرستد و او به فرمان آفريدگار آنچه را كه خدا مي‌خواهد (به پيغمبران) وحي كند. وي والا و كار بجا است.

**پس وحي سه مقام دارد:**

اوّل: القاي مطالب وحي شده به قلب پيامبر ص بطوري كه هيچ شكي به دل راه ندهد در اينكه آنچه القاء شده از جانب خداست، همانگونه كه در صحيح ابن حبّان روايت شده كه رسول خدا ص فرمود:

«**إنّ روح القدس نفث في روعي أنّ نفساً لن تموت حتّي تستكمل رزقها و اجلها، فاتّقوا الله و أجملوا في الطّلب** » [[41]](#footnote-41)

يعني: همانا جبرئيل به قلبم القاء كرد كه هيچ كس تا رزقش را صرف نکند، و مدت عمرش را سپری نكند ازدنیا نمی‌رود، پس پرهيزكار باشيد و در طلب روزي خوب عمل كنيد.

و ابن الجوزي بر اين باور است كه مراد خداوند از وحي در آيه‌ي فوق وحي در حالت خواب و رؤياست [[42]](#footnote-42).

#### رؤياي انبياء

آنچه ابن الجوزي مقام اوّل وحي را بدان تفسير نموده قطعاً داخل وحي است، زيرا رؤياي انبياء حق است، لذا خليل الرّحمن ابراهيم خليل **–** عليه السلام- هنگامي كه رؤياي ذبح اسماعيل را در خواب ديد بلا فاصله اقدام نمود، و اين رؤيا را فرمان خدا برشمرد، خداوند متّعال در اين رابطه مي‌فرمايد:

**ﭽ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭼ**

(الصافات: ١٠٢ **–** ١٠٥).

یعنی: وقتي كه (او متولّد شد و بزرگ گرديد و) به سنّي رسيد كه بتواند با او به تلاش (در پي معاش) ايستد، ابراهيم بدو گفت: فرزندم! من در خواب چنان مي‌بينم كه بايد تو را سر ببرم (و قربانيّت كنم). بنگر نظرت چيست‌؟ گفت: اي پدر! كاري كه به تو دستور داده مي‌شود بكن. به خواست خدا مرا از زمره شكيبايان خواهي يافت. هنگامي كه (پدر و پسر) هر دو تسليم (فرمان خدا) شدند (و ابراهيم پسر را روي شنها دراز كشاند) و رخساره او را بر خاك انداخت. فريادش زديم كه: اي ابراهيم! تو خواب را راست ديدي و دانستي (و برابر فرمان آن عمل كردي و مأموريّت خود را به جاي آوردي. دست نگهدار كه در اين آزمايش بزرگ موفّق شدي. بيش از اين رنج تو و فرزندت را نمي‌خواهيم)، ما اين گونه به نيكوكاران سزا و جزا مي‌دهيم.

و در حديثی كه بخاري و مسلم از عائشه **–** رضي الله عنها- روايت كرده‌اند آمده است:

« **اوّل ما بدي به رسول الله من الوحي الرّؤيا الصّالحة في النّوم، و كان لا يري رؤيا إلاّ جائت مثل فلق الصّبح** »[[43]](#footnote-43)

يعني: اوّلين مرحله ي آغاز وحي به رسول خدا رؤياي صالحه بود، و هر چه را در خواب مي‌ديد همچون روشني صبح تحقّق پيدا مي‌كرد.

#### مقام دوّم: كلام خدا با رسولش در پشت پرده:

همانگونه كه خداوند متعال با موسي **–** عليه السّلام- سخن گفت، و خداوند در چند مورد از كتابش اين موضوع را يادآور شده، مانند:

**ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭼ** (طه: ١١ **–** ١٤).

یعنی: هنگامي كه به كنار آتش رسيد، (از سوئي) ندا داده شد: اي موسي! بدون شكّ من پروردگار تو مي‌باشم. كفشهايت را از پا بيرون بياور، چرا كه در سرزمين پاك و مبارك « طُوي‌» هستي. من تو را (براي مقام رسالت) برگزيده‌ام، پس گوش فراده بدانچه وحي مي‌شود (تا آن را خوب بياموزي و به قوم خود برساني). من « الله » هستم، و معبودي جز من نيست، پس تنها مرا عبادت كن، (عبادتي خالص از هرگونه شركي)، و نماز را بخوان تا (هميشه) به ياد من باشي.

و ازجمله افرادي كه خداوند با آنها سخن گفت آدم **–** عليه السّلام- بود

**ﭽ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑﮒ ﭼ (**بقره: ٣٣).

یعنی: فرمود: اي آدم! آنان را از نامها (و خواصّ و اسرار اين) پديده‌ها آگاه كن.

همچنين خداوند وقتي كه به بنده و رسول خود محمّد بسوي آسمان عروج كرد با او سخن گفت.

#### مقام سوّم: اعلام و ابلاغ وحي و پيام توسّط فرشته:

مراد خداوند در آيه‌ي ذیل این نوع الهام است:

**ﭽ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋﰌ ﰐ ﭼ** الشورى: ٥١

يعني: و يا اين كه خداوند قاصدي را (به نام جبرئيل) بفرستد و او به فرمان آفريدگار آنچه را كه خدا مي‌خواهد (به پيغمبران) وحي كند.[[44]](#footnote-44))

### روش فرود آمدن فرشته نزد پيامبر

با تأمّل در نصوص قرآن و سنّت‌، در مي‌يابيم كه فرشته‌ی وحی سه حالت دارد: [[45]](#footnote-45)

اوّل: پيامبرص فرشته را در شكل و صورت واقعي مي بيند، و اين جز دو مورد براي پيامبر ما اتّفاق نيفتاد.

دوّم: بصورت صداي زنگ به او وحي مي‌شود، و بعد از تمام شدن همه مطالب الهام شده در قلب رسول خدا ص حفظ و ضبط مي شود.

سوّم: فرشته خود را در شکل و سيماي يك مرد نزد ايشان نمايان شده و با او به گفتگو مي‌پردازد، و پيامبرص هم گفتارش را حفظ مي‌كند، و اين نوع وحي سبكترين احوال پيامبر ص بوده است، و اوّلين وحي كه به ايشان شد در نزديكي غار حراء از اين نوع بود.

### بشارتهاي وحي

رسول خداص‌ قبل از اينكه با فرشته آشنايي داشته باشد، نوري را مي‌ديد، و صدايي مي‌شنيد، ولي آن فرشته را كه نور پديد مي‌آورد و او را مورد خطاب قرار مي‌داد رويت نمي‌كرد، همانگونه كه مسلم در صحيح خود از ابن عبّاس روايت مي‌كند كه فرمود:

**« مكث رسول الله ص بمكّة خمس عشرة سنة يسمع الصوت، و يري الضوء سبع سنين و لا يري شيئاً، و ثمان سنين يوحي اليه، و أقام بالمدينة عشراً »**[[46]](#footnote-46)

يعني رسول پيامبرخدا ص پانزده سال در مكّه باقي ماند، مدّت هفت سال نور را مشاهده مي كرد، و صدا را مي‌شنيد ولي چيزي نمي ديد، و مدّت هشت سال به ايشان وحي مي‌شد، و ده سال در مدينه زندگي كرد.

امام نووي در تفسير اين حديث فرمود: « صداي الهام فرشته را مي‌شنید، و نورش را مي‌ديد، و نور آيات خدا را مشاهده می‌کرد، تا اينكه بالاخره فرشته را هم ديد، و شفاهي وحي را از او دريافت كرد »[[47]](#footnote-47).

### تأثير فرشته‏ی وحی بر پيامبر

يكي از پندارهايي كه تكذيب كنندگان پيامبران ادعا مي‌كنند، اين است كه آنچه به پيامبرص اصابت میكرد یا نوعي صرع بوده و يا شيطان با او پيوند برقرار ميكرده است، امّا اين ادّعا دروغی بیش نیست، چون اين دو حالت با هم فرق دارند، و كسي كه دچار صرع مي‌شود رنگش زرد مي‌شود، و وزنش كاهش می‌يابد، و تعادلش را از دست مي‌دهد، انسان جن زده هم به همان گونه تأثیرات فیزیکی بر جسم او قابل مشاهده است، و گاهي شيطان بر زبانش سخن مي‌گويد و بر زبان او حاضرين را مورد خطاب قرار مي‌دهد به عبارت ديگر دچار هذيان گويي مي‌شود، امّا ارتباط فرشته با رسول خدا موجب رشد و شكوفايي جسمي و درخشش سيماي او مي‌شد، علاوه بر اين حاضرين هم در وقت نزول وحي بر ايشان كلامي نمي‌شنيدند، بلكه تنها صدا و زمزمه‌اي همچون زمزمه‌ي زنبور عسل را در نزديك سر رسول خدا ص مي شنيدند،[[48]](#footnote-48) سپس از جاي بر مي خواست در حالي که همه قرآني را كه فرشته‌ي وحي به او الهام كرده بود حفظ داشت، سپس خودش به اصحاب خبر مي‌داد كه چه آياتي به او وحي شده.

مادرمان عائشه نقل كرده كه در روز سرماي شديد وقتي قرآن بر رسول الله‌ص نازل مي شد در حالت بيهوشي قرار مي‌گرفت، و عرق از پيشانيش مي‌ريخت[[49]](#footnote-49).

همچنين روايت مي‌كند كه رسول الله ص وقتي كه در موقع نازل شدن وحي بر پشت شتر قرار داشت، از شدّت فشار سنگيني رسول خدا در آن موقع نزديك بود بر زمين بخوابد[[50]](#footnote-50).

ويكي از اصحاب بزرگوار آن حضرت نقل مي‌كند كه در کنار رسول خدا نشسته بود، رانش در زير ران ایشان قرار داشت، در آن موقع نازل شدن وحي بر ايشان شروع شد، نزديك بود رانش در زير ران رسول الله ص خُرد شود [[51]](#footnote-51).

يعلي بن اميّه مشاهده‌ي خود از نزول وحي بر پيامبرص را برايمان نقل مي‌كند، که مدّتها آرزوي ديدن آن حالت را داشت، گفت: «وارد شدم، ناگهان رسول خدا را با چهره‌ي بر افروخته ديدم، مدتي به همان حال خُرخُر مي‌كرد، سپس آرام شد و به حال عادي برگشت»[[52]](#footnote-52).

# فصل پنجم صفات و ويژگيهاي پيامبران

### انسان بودن

حكمت خداوند داناي خبير بر اين بوده است كه پيامبرانش را از نوع بشر براي هدايت و راهنمايي آنها برگزيند، **ﭽ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﭼ**(کهف:110)

یعنی: (اي پيغمبر!) بگو: من فقط انساني همچون شما هستم.

### شايستگي بشر براي حمل رسالت الهي

كساني كه بعيد مي‌دانند خدا انسان را براي حمل رسالت آسماني برگزيند، قدر و منزلت انسان را ناديده گرفته‌اند، امّا در واقع انسان اهليّت تحمّل اين امانت بزرگ را دارد، آن امانتي كه آسمانها و زمين و كوهها از تحمّل آن هراسناك شدند:

**ﭽ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﭼ** (أحزاب: ٧٢).

یعنی: ما امانت (اختيار و اراده) را بر آسمانها و زمين و كوهها (و همه جهان خلقت) عرضه داشتيم (و انجام وظيفه اختياري همراه با مسؤوليّت، و انجام وظيفه اجباري بدون مسؤوليّت را بديشان پيشنهاد كرديم. جملگي آنها اجبار را بر اختيار برتري دادند) و از پذيرش امانت خودداري كردند و از آن ترسيدند، و حال اين كه انسان (اين اعجوبه جهان) زير بار آن رفت (و داراي موقعيّت بسيار ممتازي شد. امّا برخي از) آنان (پي به ارزش وجودي خود نمي‌برند و قدر اين مقام رفيع را نمي‌دانند و) واقعاً ستمگر و نادانند.

آنان كه برگزيده شدن انسان بعنوان پيامبر را امري مهم و ناممكن تلقّي مي‌كنند، نگاهي گذرا به انسان به عنوان جسدي كه مي‌خورد و ميآشامد و مي‌خوابد، و در جهت برآوردن نيازهايش در زمين رفت و آمد مي‌كند پرداخته‌اند:

**ﭽ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣﭼ** (فرقان: ٧).

یعنی: (محمّد را نيز مسخره مي‌كنند) و مي‌گويند: اين چه پيغمبري است‌؟! او غذا مي‌خورد، و در بازارها راه مي‌رود، (نه شيوه فرشتگان دارد، و نه روش شاهان. او امتيازي بر ديگران ندارد، چرا كه همچون افراد عادي نياز به تغذيه دارد، و در بازارها براي كسب و تجارت و خريد نيازمنديهاي خود رفت و آمد مي‌كند).

و به جوهر و ماهيّت انسان، و آن روح لطيفي كه از روح خدا در آن دميده شده نگاه نكرده اند:

**ﭽ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﭼ (**حجر: ٢٩).

یعنی: پس آن گاه كه او را آراسته و پيراسته كردم و از روح متعلّق به خود در او دميدم. (براي بزرگداشت و درودش) در برابرش به سجده افتيد.

و توجّهي ندارند به اينكه انسان با چنين روح و روان خدايي ممتاز است، و انسان شده، و بر روي اين كره‌ي خاكي به جانشيني برگزيده شده، و براي برقراري ارتباط با خدا از طريق اين روح عالي كه او را در بين موجودات ممتاز كرده به او استعداد كافي بخشيده، پس جاي تعجّب نيست كه خدا يكي از افراد آن جنس صاحب استعداد را براي فراگيري وحي و الهام انتخاب كند، و چيزي را به او الهام كند كه در موقع گم كردن راه درست خود و برادرانش با آن هدايت يابند، و هر موقع نيازمند كمك باشد، آنها را ياري كند، ([[53]](#footnote-53)):

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭼ**

(إبراهيم: ١١).

یعنی: پيغمبرانشان بديشان گفتند: (همان گونه كه گفتيد) ما جز انسانهايي همچون شما نيستيم، و ليكن خداوند بر هركس از بندگانش كه بخواهد منت مي‌نهد (و او را با لطف خود مي‌نوازد و پيغمبرش مي‌سازد).

سپس پيامبران بطور ويژه‌اي براي تحمّل رسالت، تربیّت شده و از پرورش منحصربه فردي برخوردارند، **ﭽ ﮖ ﮗ ﮘ ﭼ (**طه: ٤١).یعنی: ‏و تو را براي (وحي خود و حمل رسالت) خويش برگزيدم. ‏

و در اين مورد از حال پيامبر خودمان عبرت بگير كه چگونه از عنايت ويژه‌ي خدا بهرمند بوده، و علي رغم فقر مادي و يتيم بودن رعايت و عنايت خدا او را بطور همه جانبه در برگرفت:

**ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﭼ**

(ضحى: 6**–** ٨).

یعنی: آيا خدا تو را يتيم نيافت و پناهت داد؟و تو را سرگشته و حيران (در ميان شركِ بت‌پرستان و يهوديان و مسيحيان، كفر كافران، فسق و فجور فاسقان و فاجران، ظلم و زور قلدران، كشت و كشتار قبائل به فرمان جاهلان، و خرافه‌پرستي اينان و آنان) نيافت و (در پرتوِ وحي آسماني به يكتاپرستي يزداني) رهنمودت كرد؟ و تو را فقير و بي‌چيز نيافت و ثروتمند و دارايت كرد؟.

خداوند او را پاك و منزّه و بي آلايش پرورش داد، و پليدي شيطان را از او زدود، و از همان اوان كودكي بهره ي شيطان را از او خارج ساخت، همانگونه كه انس بن مالك روايت مي كند: هنگامي كه رسول خدا همراه با كودكان همسن و سال خود مشغول بازي كردن بود، جبرئيل آمد و او را بر زمين خوابانید و سينه‌اش را شكافت، و علقه‌اي را از آن خارج كرد وگفت: اين بهره‌ي شيطان در توست، سپس آن را در تشت طلايي با آب زمزم شستشو داد، و به جاي خود برگردانيد، وكودكان نزد مادر شيریش **–** حليمه **–** شتافتند و گفتند: محمّد كشته شد، به استقبالش آمدند و او را در حالي یافتند كه رنگش پريده بود، انس گفت: من اثر دوخت و بخيه را در سينه‌ي رسول خدا ديده‌ام.[[54]](#footnote-54)

واقعه‌اي ديگر شبيه به همين هم هنگام آماده شدن براي رحلت و بزرگترين سفر به آسمان رفيع براي رسول خدا ص به وقوع پيوست، همانگونه كه در حديث اسراء آمده است رسول الله ص فرمود:

**«فرج سقف بيتي و أنا بمكّة، فنزل جبريل ففرّج صدري، ثمّ غسله بماء زمزم، ثمّ جاء بطست ممتلئ حكمة و ايماناً فأفرغها في صدري، ثمّ اطبقه » متفق عليه**[[55]](#footnote-55)**.**

يعني: در مكّه سقف منزلم شكافته شد، جبرئيل فرود آمد و سينه‌ام را گشود، سپس با آب زمزم آن را شستشو داد، سپس تشتي مملو از حكمت و ايمان را آورد و در سينه‌ام ريخت، سپس آن را بست.

### چرا پيامبران از ميان فرشتگان برگزيده نشدند؟

دشمنان پيامبران الهي اعتراض و انتقادات زيادي داشتند از اينكه پيامبران از ميان بشر برگزيده شده‌اند، و اين امر بزرگترين عامل رويگرداني مردم از ايمان بود:

**ﭽ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﭼ**

(إسراء: ٩٤).

یعنی: تنها چيزي كه مانع ايمان آوردن مردمان بعد از نزول هدايت (وحي آسماني) براي ايشان شد، اين است كه مي‌گويند: آيا خداوند انساني را به عنوان پيغمبر فرستاده است‌؟! (فرشتگان افلاكي سزاوار اين مقام بزرگ رسالتند؛ نه انسانهاي خاكي).

و پيروي از پيامبران و عقايد و شريعتي را كه از جانب خدا آورده بودند، به سبب انسان بودنشان امري زشت تلقي، و گرويدن به آنها را زيانكاري محسوب مي‌كردند:

**ﭽ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﭼ** (مؤمنون: ٣٤).

یعنی: اگر از انساني همسان خود پيروي كنيد و بدو بگرويد، در اين صورت سخت زيانكار خواهيد بود.

**ﭽ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﭼ** (قمر: ٢٤)

یعنی: آنان گفتند: آيا از انساني از خودمان پيروي كنيم كه تنها (و بدون قوم و عشيره) هم هست‌؟ در صورت پيروي از او، ما گمراه و ديوانه خواهيم بود.

مخالفان و دشمنان پيامبران پيشنهادي را ارائه مي‌دادند مبني بر اينكه بايد پيامبران فرشته باشند، و بصورت واقعي آنها را مشاهده كنند، يا حداقلّ همراه با پيامبر بشري، يكي از فرشتگان مبعوث شود:

**ﭽ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﭼ** (فرقان: ٧).

یعنی: (محمّد را نيز مسخره مي‌كنند) و مي‌گويند: اين چه پيغمبري است‌؟! او غذا مي‌خورد، و در بازارها راه مي‌رود، (نه شيوه فرشتگان دارد، و نه روش شاهان. او امتيازي بر ديگران ندارد، چرا كه همچون افراد عادي نياز به تغذيه دارد، و در بازارها براي كسب و تجارت و خريد نيازمنديهاي خود رفت و آمد مي‌كند). چرا لااقل فرشته‌اي به سوي او فرستاده نشده است تا (به عنوان گواه صدق دعوتش) همراه او مردم را بيم بدهد (و در امر تبليغ رسالت او را ياري نمايد و ما هم ايمان بياوريم).

با كمي تامل در آيات قرآن مي‌توانيم اين شبهه را از چندين جهت ردّ كنيم:

اوّل: اينكه خداوند آنها را از بشر برگزيد، چون انسان بيش از هر موجودي مورد امتحان و آزمون خدا قرار مي‌گيرد، همانگونه كه در حديث قدسي خداوند مي‌فرمايد:

« **إنّما بعثتك لأبتليك و أبتلي بك**» ([[56]](#footnote-56))يعني: تنها براي امتحان تو، و امتحان ديگران بوسيله تو، تو را برگزيدم.

دوّم: انتخاب بشر به پيامبري اكرام است به كساني كه نيكوكار بودند، زيرا انتخاب برخي از انسانها از جانب خداوند به پيامبري تكريم و بزرگداشت بزرگي است به آنها:

**ﭽ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﭼ** (مريم: ٥٨).

یعنی: آنان كه پيغمبراني بودند از سُلاله آدم، و از فرزندان كساني كه با نوح سوار كشتي كرديم، و از دودمان ابراهيم و يعقوب، و از زمره كساني كه آنان را (به سوي ايمان) رهنمود و (براي رسالت آسماني) برگزيده بوديم و بديشان نعمت (دنيا و آخرت) داده بوديم.

سوّم: انسان بيش از هر مخلوقي قادر به رهبري و توجيه، و الگو شدن است، شهيد سيّد قطب مي فرمايند: « اين حكمتي است كه در رسالت يكي از افراد بشر بسوي بشر نمايان مي‌شود، و يكي از آنها همان احساس را دارد كه ديگران دارند، آنچه آنها مي چشند مي چشد، و تجارب او تجربه‌ي همه، و دردهاي او درد همه، انگيزه‌هاي او مانند انگيزه‌هاي انساني ديگران، ‌و ضروريات یکدیگر را مي‌داند، بنابراين بر ضعف و نواقص آنها ترحم مي‌نمايد، و از قدرت و استعلاي آنها اميدوارمي‌شود، و قدم به قدم با آنها پيش مي‌رود، و تنها انسان مي‌تواند انگيزه‌ها و تأثيراتي را كه برآنها غالب مي‌شود بفهمد، چون بالاخره او يكي از آنها است، و آنها را با وحي الهي و به ياري او با همه دشواريها بسوي خدا مي برد.

و مردم بوسيله‌ي پيامبراني كه مانند خودشان بشر هستند و قدرت ممكنه را بدست مي آورند، چون همانند آنها بشرند، و كم كم ایشان را بسوي تعالي پيش مي‌برند، و در ميانشان با اخلاق و اعمال و انجام تكاليفي زندگي مي‌كنند كه خود مي‌دانند و به آنها ابلاغ شده كه خداوند بر آنها هم واجب گردانیده، از اين رو شخصيّت او در ميانشان ترجمه‌ي زنده‌اي است از عقيده و رسالتي كه بسوي آنها حمل كرده، و زندگي و رفتار و كردارش صفحه ايست گشوده بر روی ايشان، كه سطر به سطر آن را منتقل مي‌كنند، و يكي يكي معنايش را تحقق مي بخشند، در حالي كه او را در بين خود مي‌بينند، و درونشان شيفته‌ي تقليد از اوست زیرا که همانند خودشان است»[[57]](#footnote-57).

چهارم: سختي رؤيت فرشته

كفّار همچنانكه ملاقات فرشته را مطرح مي‌كردند كه بعنوان پيام آور بسويشان فرستاده شود- با طبيعت فرشته آشنايي نداشتند، و نمي‌دانستند كه در جريان ديدن او چه مشقّت و سختيهايي آنها را در بر مي‌گيرد.

بنابراين برقراري ارتباط با فرشتگان، و ديدن آنها كار آساني نيست، زيرا پيامبر با اينكه برترين خلق است، و داراي قدرت جسماني و روحي والايي بود، وقتي كه جبرئيل را به شكل و صورت واقعي مشاهده فرمود، هراسناك و وحشت زده، در حالي كه قلبش مي‌لرزيد و بر اثر نازل شدن وحي بر او سخت متأثر شده بود. در پاسخ ردّ به كساني كه پيشنهاد مي‌كردند پيامبرشان فرشته باشد یا همراه او فرشته‌ای مبعوث گردد خداوند فرمود:

**ﭽ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭼ** (فرقان: ٢٢).

یعنی: وزي فرشتگان را مي‌بينند و در آن روز مژده و نويدي براي بزهكاران در ميان نخواهد بود (و بلكه روزي است كه از ترس فرياد برمي‌آورند و) مي‌گويند: پناه!! امان!!

چون كفّار جز هنگام مرگ، يا موقع نزول عذاب، فرشتگان را نمي‌بينند، پس اگر فرض بر اين باشد كه آنها ملائكه را ديدند، قطعاً در آن روز به هلاكت مي‌رسند.

از اين رو، ارسال رسول و پيامبر از جنس بشر ضرورتي اجتناب ناپذير بود تا امكان گفتگو و مصاحبه با آنها را داشته باشند، وچنانچه پيامبر فرشته مي‌بود امكان چنين ارتباطي فراهم نمی شد:

**ﭽ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﭼ** (إسراء: ٩٤ **–** ٩٥).

یعنی: تنها چيزي كه مانع ايمان آوردن مردمان بعد از نزول هدايت (وحي آسماني) براي ايشان شد، اين است كه مي‌گويند: آيا خداوند انساني را به عنوان پيغمبر فرستاده است‌؟! (فرشتگان افلاكي سزاوار اين مقام بزرگ رسالتند؛ نه انسانهاي خاكي). بگو: اگر در زمين (به جاي انسانها) فرشتگاني مستقرّ و در آن راه مي‌رفتند، ما از آسمان (از جنس خودشان) فرشته‌اي را به عنوان پيغمبر به سويشان مي‌فرستاديم (چرا كه رهبر بايد از جنس پيروان خود باشد).

پس در صورتي خدا پيامبران را از فرشته بر مي‌گزيد كه ساكنان زمين فرشته بودند، تا از جنس خودشان باشند، امّا وقتي كه مردي در زمين زندگي مي‌كنند، رحمت و حكمت خدا چنين اقتضا مي‌كند كه پيامبرشان از نوع و جنس ايشان باشد:

**ﭽ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﭼ**

(آل عمران: ١٦٤).

یعنی: يقيناً خداوند بر مؤمنان (صدر اسلام) منّت نهاد و تفضّل كرد بدان گاه كه در ميانشان پيغمبري از جنس خودشان برانگيخت.

اگر بشر قدرت رؤيت فرشته را نداشته باشد، و به آساني نتواند چيزي از او دريافت كند، چنين اقتضا مي كند كه اگر خدا بخواهد فرشته‌اي را پيغمبر انسانها قرار دهد - حتما وى را به صورت مردى در آورد همانگونه که می‌فرماید:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭼ** (أنعام: ٩)

یعنی: اگر هم فرشته‌اي را (مؤيّد پيغمبر) مي‌كرديم، او را به شكل انسان در مي‌آورديم (تا آنان بتوانند او را ببينند و سخنانش را فهم كنند. در اين صورت باز هم اشكال برطرف نمي‌شد) و ايشان را دچار همان اشتباهي مي‌كرديم كه قبلاً در آن بودند.

پس خداوند خبر مي‌دهد از اينكه « اگر فرشته‌اي را پيامبر قرار دهد» بايستي به شكل مرد باشد، تا بتوانند با او صحبت كنند، و با فراگيري علم و دين از او استفاده كنند، و امر همچنان بر آنان مشتبه مي شد »[[58]](#footnote-58).

مُشتبه بودن امر بر آنها هم بسبب اين است كه به شکل و صورت مرد است، و باز هم نمي توانند ثابت كنند كه فرشته است، وقتي هم كه چنين باشد فرستادن پيامبر از فرشته به اين نحو فائده اي ندارد، و اصلاً هدف مطلوب را تحقّق نمي بخشد، چون پيامبري كه فرشته باشد نمي تواند احساسات و عواطف و تأثير پذيري را درك واحساس كند، اگر چه خود را به شكل و قيافه‌ي انسان در آورد.

### مقتضاي بشر بودن انبياء و پيامبران

مقتضاي بشر بودن آنها اين است كه داراي صفات و ويژگيهاي بشري باشند، صفاتي كه هرگز از او جداشدني نيستند، مانند داشتن جسم و جسدي كه نيازمند همه آنچه كه مورد نياز بشر است، و نيز دفع فضولات، زیرا لازمه‌ي آن خوردن و آشاميدن است:

**ﭽ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﭼ** (الأنبياء: ٧ **–** ٨).

یعنی: (تنها تو نيستي كه پيغمبري، و در عين حال انسان. بلكه) پيش از تو جز مرداني را برنينگيخته‌ايم كه بديشان (دين آسماني را) وحي كرده‌ايم. از (اهل علم و) آشنايان به كتابهاي‌آسماني بپرسيد اگر اين را نمي‌دانيد. ما پيغمبران را به صورت كالبدهائي كه غذا نخورند نيافريده‌ايم (بلكه آنان انسان بوده و همچون انسانهاي ديگر خورده‌اند و نوشيده‌اند و زندگي كرده‌اند و مرده‌اند) و عمر جاويدان هم نداشته‌اند.

همچنين از جمله‌ي اين صفات اين است كه مانند ديگر فرزندان بشر از مادر متولّد مي شوند، پدر و مادر دارند، عمو وعمه دارند، دايي و خاله دارند، ازدواج مي‌كنند و صاحب فرزند مي‌شوند:

**ﭽ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﭼ**(الرعد: ٣٨).

یعنی: (برخيها داشتن زنان و فرزندان را بر تو عيب مي‌گيرند) و ما پيش از تو پيغمبراني را روانه كرده‌ايم و زنان و فرزنداني بديشان داده‌ايم. (پيغمبران جملگي انسان بوده‌اند و بنا به سرشت انساني خورده‌اند و خفته‌اند و با مردم رفت و آمد داشته و معامله كرده و ازدواج نموده‌اند).

كليّه عوارض بشري از قبيل خواب و بيداري، صحّت و بيماري و...را دارا مي‌باشند، و مانند بشر مرگ هم به سراغشان مي‌رود، همانگونه كه خداوند در رابطه با ابراهيم خليل الرّحمن مي فرمايد: ابراهيم در توصيف پروردگارش گفت:

**ﭽ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﭼ**(شعراء: ٧٩ **–** ٨١).

‏ آن كسي است كه او مرا ميخوراند و مي‌نوشاند. ‏و هنگامي كه بيمار شوم او است كه مرا شفا مي‌دهد. و آن كسي است كه (چون اجلم فرا رسيد) او مرا مي‌ميراند و سپس (در رستاخيز براي حساب و كتاب و جزا و سزا) مرا زنده مي‌گرداند.

و خداوند متعال خطاب به رسول خود محمّد ص مي فرمايد:

**ﭽ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﭼ (**زمر: ٣٠).

یعنی: (اي محمّد! مرگ از مسائلي است كه همه انسانها در آن يكسانند، و شتري است كه بر در خانه همه كس‌ مي‌خوابد. لذا) تو هم مي‌ميري، و همه آنان مي‌ميرند (و سرانجامِ نيك و خوش و جاويدان از آنِ پرهيزگاران است).

همچنين بيان فرموده كه مرگ و میر سنّت جاري خدا در مورد بقيّه پيامبران است:

**ﭽ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﭼ**

(آل عمران: ١٤٤).

یعنی: محمّد جز پيغمبري نيست و پيش از او پيغمبراني بوده و رفته‌اند.

و در سنّت و روایات هم رسول خدا ص اينگونه توصيف شده:

«**كان بشراً من البشر، يفلي ثوبه، يحلب شاته، و يخدم نفسه** »([[59]](#footnote-59))

يعني: رسول خدا مانند همه انسانها بشر بود، لباسش را خود وصله مي زد، و شير حيوانش را خود مي‌دوشيد، و كارهاي شخصيش را خود انجام مي داد.

همچنين در حديث صحيح آمده است كه رسول خدا ص به امّ سليم فرمود:

**«يا امّ سُليم، أما تعلمين أنّي اشترطت علي ربّي، فقلتُ: إنّما أنا بشر؛ أرضي كما يرضي البشر، و أغضب كما يغضب البشر، فأيّما أحد دعوتُ عليه من أمّتي بدعوة ليس لها بأهل، أن يجعلها طهوراً و زكاة و قربة يقرّبه بها منه يوم القيامة»**[[60]](#footnote-60)**.**

يعني اي امّ سليم! آيا نمي‌داني كه من با پروردگارم وعده گرفته‌ام مانند ديگر انسانها بشر هستم، مانند ساير مردم گاهي راضي و گاهي خشمگين مي‌گردم، پس عليه هر كسي دعا كردم كه سزاوار آن نباشد، خدا آن را موجب پاك كردن او از گناه و نزديك شدن به خدا در قيامت گرداند.

### انبياء در معرض بلا و گرفتاري هستند

از مقتضيات بشر بودن اين است كه در معرض بلا و آزمون قرار داشته باشند، مثلاً به زندان مي‌افتند همانگونه كه يوسف به زندان افتاد:

**ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐﭼ** (يوسف: ٣٣).

یعنی: (يوسف كه اين تهديد همسر عزيز و اندرز زنان مهمان براي فرمانبرداري از او را شنيد) گفت: پروردگارا! زندان براي من خوشايندتر از آن چيزي است كه مرا بدان فرا مي‌خوانند.

و خداوند يادآوري كرده كه يوسف چند سالي در زندان باقي ماند:

**ﭽ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﭼ**(يوسف: ٤٢).

یعنی: امّا اهريمن آن را از يادش ببرد كه در پيش سرورش بازگو كند. لذا يوسف چند سالي در زندان بماند.

پیامبران از سوی قوم خود مورد آزار و اذيّت و زخمي شدن قرار مي‌گرفتند، همانگونه كه رسول خدا ص در معركه‌ي اُُحد مورد اصابت سنگ و تیر قرار گرفت و دندان رباعيش شكسته شد،

و از وطن و سرزمين خود رانده شده‌اند، همانگونه كه ابراهيم خليل از سرزمين عراق بسوي شام مهاجرت كرد، و رسول خدا از مكّه به مدينه هجرت فرمودند.

و گاهي آنها را به قتل مي‌رسانيدند:

**ﭽ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥﭼ** (بقره: ٨٧).

آيا (جز اين است كه) هر زمان پيغمبري (از اينان) برخلاف ميل و آرزوي نفس شما چيزي را آورد، گردن افراختيد (و خود را بزرگتر از آن دانستيد كه از او پيروي كنيد، و به اين هم بسنده نكرديد) بلكه عدّه‌اي را تكذيب نموديد و دروغگو خوانديد، و جمعي را كشتيد.

و گاهي هم مبتلا به بيماري شده‌اند، همانگونه كه خداوند ايوب پيامبر را مبتلا به درد و رنج بيماري كرد، و او هم صبر پيشه نمود، و رسول خدا ص در حديث صحيح مي فرمايد:

« نبيّ الله يعقوب هيجده سال در بستر بيماري بود، و در آن مدّت همه او را طرد كردند جز دو مرد از برادرانش...» ([[61]](#footnote-61)).

از جمله‌ي گرفتاري و ابتلاي او اين بود كه اموال و فرزندانش را از او گرفت، در حالي كه داراي ثروت و فرزندان بسيار بود:

**ﭽ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼﭼ** (الأنبياء: ٨٣ **–** ٨٤).

یعنی: ايّوب را (ياد كن) بدان گاه كه (بيماري او را از پاي در آورده بود، و در اين وقت) پروردگار خود را به فرياد خواند (و عاجزانه گفت: پروردگارا!) بيماري به من روي آورده است و تو مهربانترين مهرباناني (پس بدين بنده ضعيف رحم فرما). دعاي او را پذيرفتيم و بيماري وي را برطرف ساختيم، و (به جاي) اولاد (و اموالي كه از دست داده بود) دو چندان بدو داديم، محض مرحمتمان (در حق ايّوب) و تذكاري (از صبر و شكيبائي) براي پرستندگان (يزدان سبحان، تا همچون ايّوب شكيبا و اميدوار به لطف و فضل خدا باشند).

همچنين انبياء نه تنها مورد بلا وآزمون قرار گرفته‌اند، بلكه شديدترين بلايا را آنان تحمّل كرده اند، همانگونه كه صعب بن سعد از پدرش روايت مي‌كند كه گفت: به عرض رسول خدا رساندم كه:

**« أيّ النّاس أشدُّ بلاءً؟ قال: الأنبياء، ثمّ الأمثل فالأمثل، يبتلي الرّجل علي حسب دينه، فإن كان دينه صلباً اشتدّ بلائه، و إن كان في دينه رقّةٌ ابتلي علي حسب دينه، فما يبرح البلاء بالعبد حتّي يتركه يمشي علي الأرض ما عليه خطيئته»**[[62]](#footnote-62)**.**

يعني شديدترين بلا و آزمون براي كيست؟ فرمود: پيامبران با سخت ترين بلاها مورد آزمايش خدا قرار مي گيرند، سپس به ترتيب هر چه ايمان انسان استوارتر باشد به همان ميزان آزمايش او سخت‌تر است، و اين به صلابت يا ضعف ايمان بستگي دارد، و بلاء و گرفتاري بنده را رها نمي‌كند تا وقتي كه خطا وگناهي بر او باقي مي‌ماند.

همچنين ابو سعيد خدري بر رسول خدا ص وارد شد، ديد كه كسالت دارد، و در زير لحاف قرار دارد، دستش را روي بدنش گذاشت گرماي تب او را از زير لحاف احساس كرد، عرض كرد: اي رسول خدا چقدر بيماريت شديد است!، فرمود: ما پيامبران همينطور هستيم، بلاء بر ما چند برابر مي‌شود، و به همان صورت اجر و پاداش چند برابر داريم، عرض كردم: اي رسول خدا: بلاء و آزمون چه كساني از همه سخت تر است، فرمود: انبياء، سپس صالحين، يكي از آنها گاهي به فقر چنان شديدي مبتلاء مي‌شود كه جز عبايي كه خود را بدان مي‌پوشاند چيز ديگري ندارد، ولي در عين حال به همانصورت كه با رفاه و داشتن امكانات خوشحال مي‌شوند با بلاء و گرفتاري هم خوشحال مي شوند» [[63]](#footnote-63) ،[[64]](#footnote-64).

### اشتغال انبياء به اعمال بشر

از جمله مقتضيات بشر بودن آنها اين است كه به كارها و مشاغلي بپردازند كه بشر آن را ممارسه مي كنند، و بدان مشغول مي‌شوند، مانند اشتغال رسول خدا ص قبل از بعثت به تجارت، و گوسفند چراني انبياء شهرت عامّه دارد، و جابر بن عبدالله نقل مي كند كه ما همراه رسول خدا از درخت اراك مي چيديم، رسول خدا ص فرمود: «گوسفند سياه پرورش دهيد كه بهترين است»، گفتند: مگر شما گوسفند چراني مي‌كردي؟ فرمود: « مگر پيامبري هست كه چوپاني گوسفند نكرده باشد؟»، بخاري در صحيح خود روايت كرده ([[65]](#footnote-65))، و از جمله قرآن با نص صريح چند سال چوپاني موسي را يادآوري كرده، چون بنده‌ي صالح به او گفت:

**ﭽ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﭼ**(القصص: ٢٧ **–** ٢٨).

یعنی: (شعيب‌ - پدر آن دو دختر - به موسي) گفت: من مي‌خواهم يكي از اين دو دخترم را به ازدواج تو درآورم، به اين شرط كه هشت سال براي من كار كني. سپس اگر هشت سال را به ده سال تمام برساني، محبّتي كرده‌اي، (و اين دو سال اضافه بر تو واجب نيست. به هر حال) من نمي‌خواهم بر تو سختگيري كنم (و تو را به درازترين مدّت وا دارم). اگر خدا بخواهد مرا از زمره نيكان خواهي يافت (و خواهي ديد كه من به عهد خود وفا مي‌كنم). (موسي پذيرفت و) گفت: اين قراردادي ميان من و تو است. البتّه هر كدام از اين دو مدّت را برآوردم (به عهد خود وفا كرده‌ام، و از من خواسته نمي‌شود كه بيش از آن كار كنم) و بر من ستم نمي‌گردد. خدا هم بر آنچه ما مي‌گوئيم شاهد و گواه است.

ابن حجر فرموده: از ديدگاه ائمه، حكمت از چوپاني پيامبران اين بوده كه نفس خود را با تواضع و فروتني بارآورند، و قلبهايشان به خلوت عادت كند، و از سياست گوسفند داري و اداره‌ي امور آنها به سياست و تنظيم امور ملّتها تعالي يابند[[66]](#footnote-66).

و از جمله انبيايي كه مانند مردم شغل داشته داود است که آهنگر بود، و زره‌ي جنگي مي‌ساخت،

**ﭽ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﭼ**

(الأنبياء: ٨).

یعنی: و بدو ساختن زره را آموختيم تا (اين لباس جنگي) شما را در جنگها حفظ كند. آيا (خدا را در برابر همه اين نعمتها) سپاسگزاري مي‌كنيد؟

داود در عين حالي كه آهنگري مي‌كرد پادشاه هم بود، و از دسترنج خويش نان مي‌خورد.

و نبي خدا زكريّا نجّار بود[[67]](#footnote-67).

### ويژگيهاي الوهيّت و فرشته بودن در آنها نيست

يكي ديگراز مقتضاي بشر بودنشان اين است كه خدا و معبود نيستند، و هيچ كدام از صفات الوهيّت را ندارند، از اين رو پيامبران خود را از داشتن هر حول و قوّتي مبرّا دانسته و تنها به خداي واحد و احد اعتصام نموده‌اند، و ادعاي چيزي از صفات خدايي نداشته‌اند، خداوند متعال در بيان برائت عيسي از افتراهایی كه به او نسبت دادند فرمود:

**ﭽ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮﭼ** (مائده: ١١٦ **–** ١١٧).

یعنی: و (خاطرنشان ساز) آن گاه را كه خداوند مي‌گويد: اي عيسي پسر مريم! آيا تو به مردم گفته‌اي كه جز الله، من و مادرم را هم دو خداي ديگر بدانيد (و ما دو نفر را نيز پرستش كنيد؟). عيسي مي‌گويد: تو را منزّه از آن مي‌دانم كه داراي شريك و انباز باشي. مرا نسزد كه چيزي را بگويم (و بطلبم كه وظيفه و) حق من نيست. اگر آن را گفته باشم بيگمان تو از آن آگاهي. تو (علاوه از ظاهر گفتار من) از راز درون من هم باخبري، ولي من (چون انساني بيش نيستم) از آنچه بر من پنهان مي‌داري بي‌خبرم. زيرا تو داننده رازها و نهانيهائي (و از خفايا و نواياي امور باخبري). من به آنان چيزي نگفته‌ام مگر آنچه را كه مرا به گفتن آن فرمان داده‌اي (و آن) اين كه جز خدا را نپرستيد كه پروردگار من و پروردگار شما است (و همو مرا و شما را آفريده است و همه بندگان اوئيم). من تا آن زمان كه در ميان آنان بودم از وضع (اطاعت و عصيان) ايشان اطّلاع داشتم، و هنگامي كه مرا ميراندي، تنها تو مراقب و ناظر ايشان بوده‌اي (و اعمال و افكارشان را پائيده‌اي) و تو بر هر چيزي مطّلع هستي.

اين سخن را عيسي در روز حشر بزرگ در توقفگاه جامع مي‌گويد، و اين كلام راست و درستي است كه همه ترّهات و دروغهايي را كه نصاري بنده و رسول خدا عيسي بن مريم را بدان توصيف مي كنند دروغ و بی پایه اعلام می‌کند، زيرا طائفه‌اي از آنان گفتند: خدا كه همان عيسي مسيح است در شكم مريم قرار گرفت(پناه بر خدا از گمراهي:

**ﭽ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﭼ** (مائده: ٧٢).

یعنی: بيگمان كساني كافرند كه مي‌گويند: (خدا در عيسي حلول كرده است و) خدا همان مسيح پسر مريم است.

و فرقه‌اي ديگرشان گفتند: او سوّمين سه خدا است:

**ﭽ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﭼ** (مائده: ٧٣).

یعنی: بيگمان كساني كافرند كه مي‌گويند: خداوند يكي از سه خدا است!.

و فرقه‌ی سوّم گفتند: او پسر خداست، - او پاك و منزه است و از آنچه مى‏گويند بسى والاتر است:

**ﭽ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﭼ** (مريم: ٨٨ **–** ٨٩).

یعنی: (يهوديان و مسيحيان و مشركان) مي‌گويند: خداوند مهربان فرزندي براي خود برگرفته است! واقعاً چيز بسيار زشت و زننده‌اي را مي‌گوئيد.

واقعاً نصاري درباره‌ي عيسي غلو و افراط بس بزرگي مرتكب شدند، و با اين مقوله‌ي افراطي و اغراق آميز نسبت به خداوند متعال مرتكب بزرگترين و زشت ترين ناسزا گويي شدند، و ادّعا مي‌كنند كه: « خدوند متعال از كرسي عظمت خود فرود آمد، و در شكم زني قرار گرفت، و مدت زماني را در ميان خون عادت ماهيانه و در تاريكي روده‌ها، و زير دنده‌ها بسر برد، سپس بعنوان كودكي شير خوار متولّد، و كم‌كم بزرگ مي‌شود، گريه مي‌كند، و مي‌خورد و مي‌آشامد، و مي‌شاشد، و همراه بچه‌ها جست و خيز مي‌كند، سپس در ميان فرزندان يهود به مكتب مي‌رود، و ملزومات را ياد مي‌گيرد، و موقع ختنه پوست ختنه گاهش را قطع مي‌كنند، سپس يهود شروع مي‌كنند به طرد او از جايي به جاي ديگر، سپس او را دستگير كرده و انواع خواري و ذلّت را به او مي‌چشانند، و با شوك زشت ترين تاج بر روي سرش مي‌گذارند، و او را سوار بر مركبي بدون لجام سوارمي‌كنند، بعد او را بسوي چوب صليب سوق مي‌دهند، و با مشت و سيل او را مي‌زنند و تُف به صورتش مي پاشند، و آنها هم در جلو و پشت سر و سمت راست و چپش قرار گرفته‌اند، آنگاه او را بر آن مركب سوار مي‌كنند، كه قلب و جان از آن به لرزه در مي‌آيد، و با طناب دست و پاهايش را محكم مي‌بندند، و با ميخ بر دست و پايش مي‌كوبند بطوري كه گوشت بدنش پاره مي‌شود و استخوانهايش خُرد مي‌شود، و در تمام اين حالات فرياد و داد و ناله سر مي‌دهد و مي‌گويد: به من رحم كنيد، ولي كسي به او رحم نمي‌كند.

آري به پندار آنها اين بود مدبّر جهان هستي و زمين و آسمانها، و آن ذاتي كه هر آنكه در زمين و آسمانها قرار دارد خواسته‌هايشان را همه روزه از او طلب مي‌كنند، و هر روز شأن و امور به خود را دارد، سپس مرده و در زير صخره‌ها و سنگهاي خارا مدفون گرديد، سپس بعد از همه اين اتّفاقات از قبر برخاست و باري ديگر بسوي عرش و ملك صعود كرد و بر کرسی خدایی تکیه زد!! » ([[68]](#footnote-68)).

پس چه فحش و ناسزايي از اين ناسزايي كه به خداوند جلّ و جلاله نسبت دادند بدتر و زشت تر است!، و كدامين گمراهي از اين بالاترست!.

### كمال بشري

بدون شكّ انسانها با هم تفاوتهاي زیادی دارند، هم از لحاظ آفرينش و هم از جنبه‌ي خُلق و خو و استعدادهاي خدادادي، برخي انسانها داراي زيبايي و جمال‌اند، برخي زشتند، عده ای نابينا، بعضی داراي يك چشم، و قسمت عمده داراي دو چشم، هستند، و افراد بينا هم داراي بينايي متفاوتند، هم از ناحيه‌ي قدرت بينايي، و هم از لحاظ زيبايي چشمها، همان گونه كه برخي ناشنوا وگروهی كم شنوا يا شنوا هستند، به همان نسبت هم برخي داراي مروّت و همت عالي، وعده ای بي مروّت هستند.

يقيناً انبياء و رسولان الهي در بالاترين صورت نمونه‌ي بارز و در اوج كمال انساني هستند، چون خداوند متعال آنها را خود برگزيده و براي خويش پرورش داده، پس لابدّ انسانهايي با پاكترين قلب را بر‌گزيده باشد، و پالوده ترين اخلاق، و بهترين قريحه ها را برگزيده باشد:

**ﭽ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﭼ**

(الأنعام: ١٢4)

.یعنی: خداوند بهتر مي‌داند كه (چه كسي را براي پيامبري انتخاب و) رسالت خويش را به چه كسي حوالت مي‌دارد.

### كمال در خلقت ظاهري

خداوند متعال ما را از اذيّت رسول خدا ص بر حذر داشته، همانگونه كه بني اسرائيل موسي را آزار دادند:

**ﭽ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤﭼ** (أحزاب: ٦٩).

یعنی: اي مؤمنان! همانند كساني نباشيد كه (با گفتن سخنان ناروا) موسي را آزار رساندند (و رنجيده و آزرده كردند) و خدا او را از آنچه مي‌گفتند تبرئه كرد، و او در پيشگاه خدا گرانقدر و صاحب منزلت بود.

رسول الله ص اذيّت و آزار رساندن بني اسرائل به موسي را براي ما بيان كرده مبنی بر اینکه موسی را به عيب و نقص در خلقت ظاهري متهم کردند، همانگونه كه در صحيح بخاري آمده[[69]](#footnote-69) ابوهريره از رسول خدا نقل مي‌كند كه فرمود:

**« إنّ موسي كان رجلاً حييّاً ستّيراً لا يُري من جلده شئٌ استحياءً منه، فآذاه من آذاه من بني اسرائيل، فقالوا ما يستتر هذا التّستّر إلاّ من عيب بجلده: أمّا برص، و إمّا أُدْرة و إمّا آفة، و إنّ الله أراد أن يبرئه، ممّا قالوا لموسي، فخلا يوماً وحده، فوضع ثيابه علي الحجر، ثمّ اغتسل، فلمّا فرغ أقبل إلي ثيابه ليأخذها، و إنّ الحجر عدا بثوبه، فأخذ موسي عصاه عرياناً أحسن ما خلق الله، و أبرأه ممّا يقولون، و قام الحجر، فأخذ ثوبه فلبسه، و طفق بالحجر ضرباً بعصاه، فوالله إنّ بالحجر لندْبَاً من أثر ضربه، ثلاثاً أو أربعاً أو خمساً، فذلك قوله:**

**ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ** ».

يعني: موسي مردي خجالتي و اهل حيا بود، خيلي بدن خود را از ديد ديگران پوشيده نگه مي‌داشت، ‌بنابراين كساني از بني‌اسرائيل كه در پي اذيّت و آزارش بودند گفتند: اين همه مخفي كاري موسي كه كسي بدنش را نبيند حتماً به خاطر عيبي است كه بر بدنش هست، ([[70]](#footnote-70))يا پيسي، و يا فتق بيضه ([[71]](#footnote-71))، و يا آفت ديگري، ولي خداوند خواست او را از اين اتّمام به نقص بدني تبرئه كند، تا اينكه روزي در محلّي خلوت لباسهايش را در آورد و روي سنگي گذاشت كه آبتني كند، وقتي فارغ شد و در صدد لباس پوشيدن بر آمد، سنگ لباسهايش را ربود، عصايش را بر داشت با بدني عُريان و زيبا به دنبال سنگ و لباسهایش دویدن آغاز کرد ولی بني اسرائيل او را ديدند و فهمیدند كه او عيب ظاهری ندارد، پس خدا او را از آن تهمت مبرّاء كرد، و سنگ در آن موقع ايستاد و موسي لباسهايش را برداشت و پوشيد، و با عصا شروع كرد به زدن سنگ، و به خدا سوگند اثر ضربه‌ها بر روي سنگ نمايان شد، سه يا چهار يا پنج ضربه بر آن ديده مي‌شد، اين است معني اين آيه كه خدا فرمود:

**ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ .**

ابن حجر در دنباله‌ي حديث مي فرمايد: « اين حدیث مي‌رساند كه انبياء هم از لحاظ آفرينش، و هم از لحاظ اخلاق در اوج كمال بشری قرار داشته‌اند، و هركس نقصي را به پيامبر نسبت دهد در واقع او را آزار رسانده است، و بيم آن مي رود كه مرتكب كفر شده باشد »[[72]](#footnote-72).

### صورتهاي ظاهري گوناگون هستند

معني اينكه پيامبران از لحاظ جسمي کامل بودند اين نيست كه همه داراي يك شكل و صورت بوده‌اند، چون كمال و زيبايي سرسام آور و شگفت انگيز هم متنوّع و گوناگون است، و اين تنوّع هم يكي از نوآوري‌هاي بي نظير آفريدگار واحد الأحد، و از جمله كمال مطلق و قدرت بي نهايت اوست.

رسول الله ص برخي از انبياء و رسولان را براي ما توصيف کرده و ميفرمايد: «شبي كه براي اسراء برده شدم موسي را ديدم كه گويي از مردان شنوئه [[73]](#footnote-73) است».

و درباره ي عيسي فرمود: «ميان من و او پيامبري نيست، و او فرود مي‌آيد، وقتي كه او را مشاهده كرديد بشناسيد، مردي است متوسّط، با رنگ سرخ وسفيد، در دو لباس زرد كم رنگ فرود مي‌آيد، گويي هنوز هم آب از سرش مي‌ريزد اگر چه خيس هم نيست»[[74]](#footnote-74).

همچنين اصحاب بزرگوار رسول خدا ص را اينگونه براي ما توصيف مي كنند: «از لحاظ قيافه و متوسط بودن از هر كسي زيباتر بود....، نه زياد بلند، و نه كوتاه، ميان شانه‌هايش گشاد، گونه‌هايش نرم و صاف، رنگ مويش بسيار سياه، با چشمهاي سياه، داراي مژگان بلند و زيبا، وقتي پا برزمين مي‌گذاشت با كلّ پا قدم مي‌گذاشت، گودي كف پا نداشت، وقتي كه عبايش را از روي شانه‌هايش بر مي‌داشت از زيبايي، گويي يك قالب نقره است »[[75]](#footnote-75).

### كمال در اخلاق

انبياي الهي در اخلاق هم در سطح بسيار عظيم و والایی قرار داشتند، ومستحق بودند پروردگار هستي آنها را بستايد، همانگونه كه ابراهيم خليل را اينگونه مدح و ستايش فرمود:

**ﭽ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﭼ** (هود: ٧٥).

یعنی: واقعاً ابراهيم بسي بردبار و آه‌كشنده و توبه‌كار بود.

و دختر مرد صالح مدين نزد پدر اينگونه موسي **–** عليه السّلام- را وصف مي كند:

**ﭽ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﭼ**

(قصص: ٢٦).

یعنی: يكي از آن دو (دختر) گفت: اي پدر من! او را استخدام كن. چرا كه بهترين كسي را كه بايد استخدام كني شخصي است كه نيرومند و درستكار باشد.

همانگونه كه خداوند اسماعيل را به صداقت در وعد ستايش فرمود:

**ﭽ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭼ** (مريم: ٥٤).

یعنی: در كتاب (آسماني قرآن) از اسماعيل بگو. آن كسي كه در وعده‌هايش راست بود، و پيغمبر والا مقامي بود.

و اخلاق پيامبر ص را عظيم و بزرگوار توصيف فرمود، و با ياد كردن قسم به «ن» و قلم، و شروع جمله با «إنَّ» ي تأكيد، و داخل كردن «لام تأكيد » بر خبر اين بزرگواري و عظمت اخلاق ايشان را تأكيد فرمود:

**ﭽ ﮉﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﭼ**(قلم: ١ **–** ٤).

یعنی: نون. سوگند به قلم! و قسم به چيزي كه مي‌نويسند! در سايه نعمت و لطف پروردگارت، تو ديوانه نيستي. تو داراي پاداش بزرگ و ناگسيختني هستي. تو داراي خوي سترگ (يعني صفات پسنديده و افعال حميده) هستي.

از جمله اخلاقهاي والاي رسول خدا ص كه خدا آن را آوازه بخشيد مهرباني و عطوفت سرشتي بود:

**ﭽ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﭼ** (توبه: ١٢٨).

یعنی: بيگمان پيغمبري (محمّد نام)، از خود شما (انسانها) به سويتان آمده است. هرگونه درد و رنج و بلا و مصيبتي كه به شما برسد، بر او سخت و گران مي‌آيد. به شما عشق مي‌ورزد و اصرار به هدايت شما دارد، و نسبت به مؤمنان داراي محبّت و لطف فراوان و بسيار مهربان است.

و اين اخلاق والا تأثير بسزايي در هدايت و تربيّت مردم داشت، ابن صفوان بن اميّه ميگويد: « در حالي كه رسول خدا از همه‌ي مردم نزد من مبغوض و منفورتر بود بخششی بس بزرگ به من داد، تا اينكه از هر كسي بيشتر دوستش داشتم، » امام مسلم اين را در صحيح خودروايت كرده.

و نيز در صحيح مسلم آمده است كه: « مردي از رسول خدا در خواست كمك مالي كرد، بنا براين رمه‌اي گوسفند به او بخشيد كه فاصله‌ي دو كوه را اشغال كرده بود، سپس آن مرد نزد قوم خود برگشت و گفت: اسلام بياوريد، واقعاً محمّد طوري مال مي‌بخشد كه هرگز باكي از فقر ندارد».

اگر پيامبران از چنين كمالي برخوردار نبودند كه موهبتي الهي بود، قطعاً مردم از روي ميل تسليم و پيرو ايشان نمي‌شدند، زيرا مردم با رضايت از كسي اطاعت نمي‌كنند كه نقص فراوان داشته، و از فضايل اندكي برخوردار باشند.

### پيامبران دارای بهترين نسب بودند

پيامبران داراي انساب والا و بزرگوار هستند، زيرا كلّ پيامبران بعد از نوح از نوه و ذرّيت او هستند، و همه پيامبران بعد از ابراهيم از نسل او بودند، خداوند متّعال مي فرمايد:

**ﭽ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸﭹ ﭺ ﭻﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﭼ**(حديد: ٢٦).

یعنی: ما نوح و ابراهيم را (پيغمبر، و به سوي مردم) روانه كرده‌ايم، و در دودمان آنان نبوّت و كتابها (ي آسماني، از جمله تورات و انجيل و زبور و قرآن) را قرار داديم. برخي از آنان راهياب شدند، و بسياري از ايشان (از راه راست خداشناسي، منحرف و) خارج شدند.

از اين رو خداوند سبحان پيامبران را از ميان كساني برگزيد كه در نسب برترين مردم بودند، و در حديثي كه بخاري روايت كرده رسول خدا ص فرمود:

« بُعثتُ من خير قرون بني آدم قرناً فقرناً، حتّي كنتُ من القرن الّذي كنتُ منه»[[76]](#footnote-76).

يعني نسب من در هر قرني از ميان بهترين‌ها برگزيده شده تا به اين قرن رسيد كه به پيامبري مبعوث شدم.

و در مسند احمد و سنن ترمذي آمده است كه رسول الله ص فرمود:

**« أنا محمّد بن عبدالله بن عبد المطّلب، إنّ الله تعالي خلق الخلق فجعلني في خيرهم، ثمّ جعلنهم فرقتين، فجعلني في خيرهم فرقة، ثمّ جعلهم قبائل فجعلني في خيرهم قبيلة، ثمّ جعلهم بيوتاً فجعلني في خيرهم بيتاً، فأنا خيركم بيتاً، فأنا خيركم نفساً»**[[77]](#footnote-77)**.**

يعني من محمّد بن عبدالله بن عبدالمطّلب هستم، خداوند انسان را آفريد، و از بهترين‌ها نسل مرا برگزيد، سپس آنها را به دو فرقه تقسيم كرد و من از بهترين آن دو دسته هستم، سپس مردم به قبيله‌ها تقسيم شدند، باز هم من از ميان بهترين قبيله انتخاب شده‌ام، سپس به خانواده تقسيم شدند كه من از بهترين خانواده هستم، پس من از لحاظ خانواده و از جهت نفس و شخصيّت برترين شما هستم.

و در صحيح مسلم و سنن نسّائي هم روايت است كه رسول الله ص فرمود: «خداوند از فرزندان اسماعيل بني كنانه، و از بني كنانه قريش، و از قريش بني هاشم را برگزيد».

### آزادگان دور از بردگي

از جمله صفات كمال انبياء الهي آزادگی است و هیچکدام از بردگان انتخاب نشده‌اند. سفاريني در اين مورد مي‌گويد: « بردگي صفت نقص است و شايسته‌ي مقام نبوّت نيست، چون پيامبر شب و روز خود را مشغول دعوت مردم بوده، و برای برده هم چنين كاري امكان ندارد، علاوه بر اينكه بردگي صفت نقص است و مردم نفرت دارند از اينكه از كسي پيروي كنند كه داراي چنين نقص و عيبي باشد، و قبول نمي كنند رهبر و پيشوايشان چنين افرادي باشند، چون بردگي ازآثار كفر است و انبياء از آن منزّه و مبرّاء هستند» [[78]](#footnote-78)،[[79]](#footnote-79).

### مواهب و استعدادهاي ممتاز

انبياء از قدرت و تفوّق عقل و درك، و هوش سرشار و استعداد بي نظير، و زبان روشنگر، و حاضر جوابي و فراست و ديگر مواهب و قدرت و استعدادهاي شكوفا و ممتازي برخوردار بودند كه لازمه‌ي حمل رسالت آسماني، سپس تبليغ آن، و تربيت و رهبري كساني است كه پذيراي آن رسالت هستند.

رسول خدا ص آنچه را به وي الهام مي‌شد بدون فراموشي يك كلمه حفظ مي‌كرد:

**ﭽ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﭼ**  الأعلى: ٦

یعنی: ما قرآن را بر تو خواهيم خواند و به تو خواهيم آموخت، و تو ديگر آن را فراموش نخواهي كرد.

بنابراين پيامبران دين خدا را بر معارضين و مخالفين عرضه كرده و در مقام استدلال و ارائه‌ي دليل و برهان آنها را ساكت و بي پاسخ ميگذاشته‌اند، و در اين راستا ابراهيم خليل خصم خود را ساكت كرد

**ﭽ ﮑ ﮒ ﮓﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﭼ (**بقره: ٢٥٨).

یعنی: پس آن مرد كافر واماند و مبهوت شد. و خداوند مردم ستمكار (مُصرّ بر تبهكاري، و دشمن حق) را هدايت نمي‌كند.

و خداوند متعال در ادامه موضوع مجادله ابراهيم با قومش فرمود:

**ﭽ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭼ** (أنعام: ٨٣).

یعنی: اينها دلائل ما بود كه آنها را به ابراهيم عطا كرديم (تا) در برابر قوم خود (به كارشان گيرد، و غروب ستارگان و خورشيد و ماه را دليل بر الوهيّت و وحدانيّت ما داند. او با همين دلائلِ كَوْني بر آنان پيروز شد و برتري يافت، و اين سنّت ما است).

موسي هم سريع به فرعون جواب مي‌داد تا اينكه بي پاسخ ماند، و ديگر به تهديد و قدرت نمايي متوسّل شد:

**ﭽ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﭼ** (شعراء: ٢٣ **–** ٢9).

یعنی: فرعون گفت: پروردگار جهانيان كيست (كه اين همه از او صحبت مي‌كني و خويشتن را فرستاده او مي‌داني‌؟). (موسي) گفت: پروردگار آسمانها و زمين و آنچه ميان آن دو است، اگر شما راه يقين مي‌پوئيد (و حقيقت را مي‌جوئيد، حق اين است كه گفتم). (فرعون رو) به اطرافيان خود (كرد و مسخره‌كنان) گفت: آيا نمي‌شنويد (اين مرد چه مي‌گويد؟! مي‌شنويد كه جز ياوه نمي‌گويد؟!). (موسي پس از اشاره به جهان كبير، اشاره به جهان صغير كرد و) گفت: او پروردگار شما و پروردگار نياكان پيشين شما است (كه مردند و چون جاودانه نبودند خدا نبودند). (فرعون به خيره‌سري همچنان ادامه داد و) گفت: پيغمبري كه به سوي شما فرستاده شده است قطعاً ديوانه است! (چرا كه سخنان پريشان مي‌گويد، و جز مرا خدا مي‌داند). (و موسي باز هم به نشانه‌هاي خداشناسي گسترده در پهنه آفرينش اشاره كرد و) گفت: او پروردگار طلوع و غروب (كواكب و سيّارات جهان) و همه چيزهائي است كه در ميان آن دو قرار دارد، اگر شما عاقل مي‌بوديد (چنين چيزي را در پرتو خرد، از روي نظام طلوع و غروب ستارگان و برنامه دقيق و اسرارآميز آنها مي‌فهميديد).

### نمونه‏ی بندگي كامل خدا

به كمال ظاهري و جسمي، و اخلاق والا و كامل، و مواهب و سجايا و ديگر مواهب الهي به پيامبران اشاره کردیم، ولي اينجا نوعي ديگر از کمال هست كه خداوند پيامبران و أنبيايش را به كسب و تحصيل آن توفيق بخشيد، آن هم تحقّق بخشيدن بندگي كامل خداست در وجود و شخص خود.

چون به هر ميزاني كه انسان بندگي خدا را بيشتر در رفتار و گفتار و اعتقاد خود تحقّق بخشد، بيشتر از نردبان كمالات انساني صعود می‌کند، و بر عكس، هر اندازه از بندگي خدا فاصله‌ي بيشتري داشته باشد، بيشتر بسوي خواري و ذلّت سقوط مي‌كند.

و پيامبران در اين ميدان هم گوي سبقت را ربودند، زیرا سراسر زندگيشان در مسير تحقّق بخشي به بندگي كامل و بدون قيد وشرط براي خدا سپري شد، اين خاتم الأنبياء و سرور پيامبران را خداوند بزرگوار در اشرف مقامات، و والاترين جايگاه « بنده » توصيف مي فرمايد، در مقام وحي و دريافت الهام او را اين چنين وصف فرمود:

**ﭽ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﭼ** (نجم: ١٠).

یعنی: پس جبرئيل به بنده خدا (محمد) وحي كرد آنچه مي‌بايست وحي كند.

و در مقام نازل شدن كتاب بر او مي‌فرمايد:

**ﭽ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﭼ** (فرقان: ١).

یعنی: والا مقام و جاويد كسي است كه فرقان، (يعني جدا سازنده حق از باطل) را بر بنده خود (محمّد) نازل كرده است، تا اين كه جهانيان را (بدان) بيم دهد (و آن را به گوش ايشان برساند).

و در مقام دعوت مي فرمايد:

**ﭽ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﭼ**(جن: ١٩).

یعنی: (به من وحي شده است كه) چون بنده خدا (محمّد) بر پاي ايستاد (و شروع به نماز و خواندن قرآن در آن كرد) و به پرستش خداوند پرداخت، كافران پيرامون او تنگِ يكديگر ازدحام كردند.

و در مقام اسراء و معراج فرمود:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧﭼ** (إسراء: ١).

یعنی: تسبيح و تقديس خدائي را سزا است كه بنده خود (محمّد پسر عبدالّله) را در شبي از مسجدالحرام (مكّه) به مسجدالاقصي (بيت‌المقدّس) برد، آنجا كه دَور و بر آن را پربركت (از اقوات مادي و معنوي) ساخته‌ايم. تا (در اين كوچ يك شبه زميني و آسماني) برخي از نشانه‌هاي (عظمت و قدرت خداوندي) خود را بدو بنمايانيم (و با نشان دادن فراخي گستره جهان و بخشي از شگفتيهاي آن، او را از بند دردها و رنجهاي زمينيان برهانيم و با دل و جرأت بيشتر به ميدان مبارزه حق و باطل روانه گردانيم).

و با اين بندگي تام و كامل رسول خدا ص مستحق رهبري مردم در دنيا آخرت است، لذا وقتي كه در محشر مردم از عيسي مسيح طلب مي‌كنند، درحالی قبل از او از همه طلب در خواست شفاعت از پروردگار کرده‌اند، عیسی می فرماید: « نزد محمّد برويد كه او بنده‌اي است خدا از گناه اوّل و آخرش درگذشته »[[80]](#footnote-80).

و اينك صحنه‌هايي از بندگي كامل ايشان را رونمايي مي‌كنيم كه مادرمان عائشه‌ي صدّيقه **–** رضي الله عنها- نقل مي‌كند و مي‌فرمايد: « عرض كردم: اي رسول خدا **–** فدايت شوم- تكيه زده غذا بخور برايت راحت‌تر است، سرش را آنقدر بسوي زمين پايين آورد كه نزديك بود پيشانيش به زمين بخورد و فرمود: نه، بلكه مانند بردگان غذا مي‌خورم، و همچون آنها مي‌نشينم » ([[81]](#footnote-81)).

### مردانگی

از جمله كمالاتي كه خدا به همه رسولان بخشيد اين بود كه همه را در ميان مردان برگزيد، و از زنان پيامبري انتخاب نكرد، و اين از ساختار منحصر كردن در اين آيه مفهوم است كه كي فرمايد:

**ﭽ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢﮣ ﭼ(**الأنبياء: ٧).

یعنی: (تنها تو نيستي كه پيغمبري، و در عين حال انسان. بلكه) پيش از تو جز مرداني را برنينگيخته‌ايم كه بديشان (دين آسماني را) وحي كرده‌ايم.

### چرا پيامبران همه مرد بودند

انتخاب پيامبران تنها از مردان حكمتهايي دارد كه چنين مقامي مقتضي آن است، از جمله:

1- مقام رسالت مقتضي است كه دعوت شايع و فراگير باشد، و مردان و زنان را مورد خطاب قرار دهد، و در پنهان و آشكار با مردم برخورد و ملاقات داشته باشد، و در همه جاي زمين گشت و گذار كند، و با تكذيب كنندگان مبارزه و مقابله كند، و با خصوم به جدال و ارائه‌ي دليل بپردازد، و لشكر و نيرو تهيه كند، و رهبري جنگ را بر عهده گيرد، و آتش افروزي كند، كه تمامي اين كارها جز با شخصيّت مردان متناسب نيست.

2- رسالت الهي مقتضي آن است كه پيامبر رهبر پيروانش باشد، پس بايد در ميان آنها آمر و ناهي و حاكم وقاضي باشد، ولي اگر اين كار بر عهده‌ي زنان باشد نمي‌توانند به كاملترين صورت آن را به اتمام برساند، چون عده‌اي از پيروي و اطاعت زن خودداري مي‌كنند، وامتناع می‌ورزند.

3- همانطور كه ذكر شد ویژگیهای مردانه از خصوصیّات زنانه كامل‌تر است، لذا خداوند قواميّت زنان را به مردان واگذار كرده،

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭼ** (النساء: ٣٤)

يعني مردان سرپرست زنانند، و رسول خدا ص هم از نقص دين و عقل زن خبر داده.

4- حالاتی بر زن عارض مي‌شود كه خيلي از وظايف و كارهاي مهّم را تعطيل مي‌كند، مانند عادت ماهيانه (حيض)، و حاملگي، و زايمان و دوران پس از آن، و اين عوارض و اضطراب و بحرانهاي رواني و درد و رنج به همراه دارد، علاوه بر مشكلاتي كه در رابطه با پرورش و تربيّت نوزادان برايش پيش مي‌آيد، و همه اينها مانع و سدّ راه انجام وظايف و تكاليف رسالت الهي هستند.

### نبوّت زنان

برخي از اهل علم مانند ابو الحسن اشعري، و امام قرطبي و ابن حزم [[82]](#footnote-82) بر آن هستند كه خداوند نعمت نبوّت را به برخي از زنان هم بخشيده[[83]](#footnote-83).

كساني كه مي‌گويند نبيّ زن هم مبعوث شده، بر نبوّت مريم متفقند، و برخي از آنها نبوّت را به غير از مريم هم نسبت مي دهد، و حواء و ساره، و مادر موسي و هاجر و آسيه را از زنان مبعوث به نبوّت محسوب مي‌كنند.

اين دسته از علما وقتي كه با آيه‌ي انحصار رسالت در مردان مورد اعتراض قرار مي‌گيرند مي‌گويند: ما در اين مورد مخالفتي نداريم كه انحصار مربوط به رسالت رسول بودن است، امّا نصوص قرآني نبوّت را در انحصار مردان معرفی نکرده، و نبوّت زنان چنين محذوراتي و موانعی ندارد كه در صورت رسول بودن زن شما برشمرديد، زيرا نبوّت گاهي منحصر به صاحب آن است، و تنها خود بدان عمل مي‌كند و نيازي نيست به ديگران ابلاغ كند.

دلايل اين دسته از علماء:

حجّت آنها اين است كه قرآن خبر مي**‌**دهد از اینكه به برخي زنان وحي شده، از جمله مادر موسي:

**ﭽ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭼ** (القصص: ٧).

یعنی: ما به مادر موسي الهام كرديم كه موسي را شير بده، و هنگامي كه بر او ترسيدي، وي را به دريا (گونه نيل) بينداز، و مترس و غمگين مباش كه ما او را به تو باز مي‌گردانيم و از زمره پيغمبرانش مي‌نمائيم.

همچنين جبرئيل را نزد مريم فرستاد و با او به سخن پرداخت:

**ﭽ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﭼ**(مريم: ١٧ **–** ١٩).

یعنی: و پرده‌اي ميان خود و ايشان افكند (تا خلوت كده‌اش از هر نظر براي عبادت آماده باشد، در اين هنگام) ما جبريل (فرشته) خويش را به سوي او فرستاديم و جبريل در شكل انسان كامل خوش قيافه‌اي بر مريم ظاهر شد. (مريم لرزان و هراسان) گفت: من از (سوء قصد) تو، به خداي مهربان پناه مي‌برم. اگر پرهيزگار هستي (بترس كه من به خدا پناه برده و او كس بيكسان است). (جبريل) گفت: (مترس كه من يكي از فرشتگان يزدانم و) پروردگارت مرا فرستاده است تا (سبب شوم و) به تو پسر پاكيزه‌اي (از نظر خلق و خوي و جسم و جان) ببخشم.

و نيز فرشته مريم را مورد خطاب قرار مي دهد و مي گويد:

**ﭽ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﭼ** (آل عمران: ٤٢ **–** ٤٣).

یعنی: اي مريم! (به شكرانه اين نعمت بزرگ) هميشه خاشعانه به اطاعت و عبادت پروردگارت مشغول شو و با نمازگزاران به سجده و ركوع بپرداز (و با آنان نماز بخوان). اين (چيزهائي كه گفته شد) از جمله خبرهاي غيبي است كه آن را به تو وحي مي‌كنيم و تو در آن هنگام كه قلمهاي خود را (براي قرعه‌كشي به درون آب يا كيسه‌اي و...) مي‌افكندند تا (روشن شود بر طبق قرعه) كدام يك سرپرستي مريم را بر عهده گيرد، و بدان هنگام كه ميان خود (بر سر سرپرستي او) كشمكش داشتند حضور نداشتي (و همه اينها از راه وحي به تو مي‌رسد).

رأي ابو الحسن اشعري بر اين است كه فرشته از جانب خدا براي ابلاغ امر و فرمان، يا نهي، يا اعلام بسوي هر كسي فرستاده شده باشد، چنين كسي نبي است ([[84]](#footnote-84))، و اين مسأله هم در مادر موسي و تا حدّي هم در مريم و غير او تحقق يافته، همانگونه كه با نص صريح قرآن در مادر موسي و ساره، و هاجر و آسيه محقّق است.

همچنين استدلال كرده‌اند به برگزيدن او بر زنان جهان از جانب (**ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ )**(آیه فوق)، و به فرموده‌ي رسول خدا ص که فرمود:

**«كمل من الرّجال كثير، و لم يكمل من النّساء إلاّ آسية امرآة فرعون، و مريم بنت عمران»** **[[85]](#footnote-85)**.

يعني خيلي از مردان به كمال رسیده‌اند، ولي در ميان زنان جز آسيه زن فرعون به کمال نرسید.

پس گفته‌اند: رسيدن به درجه‌ي كمال براي انبياست.

پاسخ ردّ عليه آن دسته:

دلايلي كه آنها براي اثبات نبوّت زنان ذكر كردند كافي نيست، و از چند جهت ردّ مي‌شوند:

اوّل اینکه: ما تسليم اين ادّعا نيستيم كه انبياء مأمور به تبليغ و توجيه و تماس با مردم نبوده‌اند، بلكه آنچه ما در اين باره انتخاب كرده‌ايم رأيي است كه مي‌گويد: نبي و رسول در اين باره فرق ندارند، بلكه تفاوت نبي با رسول تنها در اين است كه با شريعت رسول قبل از خود مبعوث مي شود.

پس در اينصورت محذورات و مانعي كه بر سر راه پيامبر شدن زن مطرح شد، براي نبي بودن زن هم مطرح هستند، و اين موانع آنقدر متعدّد هستند كه زن نمي**‌**توانند با وجود آنها وظايف نبوّت را بجا آورد.

دوّم: شايد وحي خدا به مادر موسي و آسيه و ديگر زنان مذكور در خواب و رؤيا بوده باشد، كه اين امر براي غير انبياء هم اتّفاق مي‌افتد.

سوّم: ما تسليم اين ادّعا هم نيستيم كه مي‌گويد: هر كس مورد خطاب فرشته قرار گرفته باشد نبي است، چون در حديث آمده است كه: « خداوند فرشته**‌**اي را نزد كسي مي**‌**فرستد كه بخاطر رضاي خدا به ديدار برادرش در شهر يا روستايي ديگر رفته، وقتي از سبب ملاقاتش مي‌پرسد و آن شخص در پاسخ مي‌گويد: چون او را براي رضاي خدا دوست دارم، فرشته به او اعلام مي كند كه خدا او را روانه كرده تا به او خبر دهد كه خدا هم تو را دوست دارد ».

و داستان سه نفر گَر و جذام دار و نابينا هم معروف است، كه بعد از شفا يافتن فرشته با آنها گفتگو كردند، ولي آنها احوال قبلي را انكار كردند. همچنين جبرئيل به ميان اصحاب آمد، و با سؤال پرسيدن از رسول خدا ص امور دين را به آنها ياد داد، در حالي كه صحابه او را مشاهده كردند و صدايش را شنيدند([[86]](#footnote-86)).

چهارم: رسول خداص در مورد نبوّت ذي القرنين توقّف كرد، با اينكه قرآن در مورد وحي خدا به او خبر داده:

**ﭽ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭼ** (الكهف: ٨٦).

یعنی: گفتيم: اي ذوالقرنين! (يكي از دو كار، درباره ايشان روا دار:) يا آنان را (در صورت ايمان نياوردن، با كشتن) عذاب مي‌دهي، و يا اين كه نسبت بديشان خوبي مي‌كني (و در صورت ايمان آوردن از آنان گذشت مي‌نمائي و به ارشاد ايشان همت مي‌گماري).

پنجم: نصوصي كه در مورد برگزيده شدن مريم از جانب خدا خبر مي‌دهند، هيچ استدلالي را براي ادعاي آنها در بر ندارد، چون خداوند در مورد برگزيده شدن غير انبياء هم نص صريح بيان فرموده:

**ﭽ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭼ**(فاطر: ٣٢).

یعنی: (ما كتابهاي پيشين را براي ملّتهاي گذشته فرستاديم و) سپس كتاب (قرآن) را به بندگان برگزيده خود (يعني امت محمّدي) عطاء كرديم. برخي از آنان به خويشتن ستم مي‌كنند، و گروهي از ايشان ميانه‌روند، و دسته‌اي از ايشان در پرتو توفيقات الهي در انجام نيكيها پيشتازند. اين (سبقت در خيرات) واقعاً فضيلت بزرگي است.

وآل ابراهيم و آل عمران را برعالميان برگزيد، و در ميان آل ایشان كساني هستند كه قطعاً انبياء نبودند:

**ﭽ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﭼ**

(آل عمران: ٣٣).

یعنی: خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهيم (از قبيل: اسماعيل و اسحاق و يعقوب) و خاندان عِمران (از قبيل: موسي و هارون و عيسي و مادرش مريم) را از ميان جهانيان برگزيد.

ششم: از كلمه‌ي «كمال» وارد شده در حديثي كه بر انبياء بودن زنان با آن احتجاج مي‌كنند چنين دليلي لازم نمي‌آيد، چون كمال هم بر تمام بودن، و هم به بمعني پايان ونهايت هر چيز اطلاق مي‌گردد، پس مراد از آن رسيدن زنان به حد نهايت كمالات درتمام فضائل متعلّق به زنان مي باشد، و كمال اينجا غير از كمال انبياست.

هفتم: در چند حديث نص صريح بر اين است كه خدیجه از زنان كامله است ([[87]](#footnote-87))، و اين بيانگر آن است كه كمال اينجا كمال نبوّت نيست.

هشتم: در برخي احاديث آمده كه فاطمه سيده و سرور زنان اهل بهشت است جز مريم دختر عمران ([[88]](#footnote-88))، و اين مقوله‌ي نبوّت غير از مريم، از جمله مادر موسي و آسيه را باطل مي‌كند، زيرا قطعي است که فاطمه نبي نيست، در حالي كه در حديث نص بر آن است كه جز از مريم از همه زنان برتر است، در اينصورت اگر مادر موسي و آسيه نبيّ بودند هر دو از فاطمه برتر مي‌بودند.

نُهم: توصيف مريم به اينكه صدّيقه است، در مقام مدح و ثناي او، و خبر است از فضل و بزرگواري او، خداوند متعال هم مي فرمايد:

**ﭽ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞﯟ ﯠ ﯡ ﯢﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬﭼ** (مائده: ٧٥)

پس اگر اينجا توصيفي بالاتر ازصدّيقه وجود داشت، قطعاً با آن توصيف مي‌شد، ولي نه در قرآن و نه در حديث نبوي خبر از نبوّت يك زن هم نيست.

همچنين قاضي عياض از جمهور فقهاء نقل كرده كه مريم نبيّ نبوده، و نووي هم در كتاب الأذكار از امام الحرمين روايت مي‌كند كه او نقل اجماع كرده بر اينكه مريم نبيّ نبوده([[89]](#footnote-89))، ودر « شرح المهذّب »آن را به جماعتي نسبت داده، و از حسن بصري نقل شده كه فرمود: نه در ميان زنان و نه از جن نبيّ وجود ندارد ([[90]](#footnote-90)).

## امور منحصر به انبياء در ميان بشر

### 1-وحي

خداوند متعال در ميان انسانها انبياء و پيامبران را به وحي خود اختصاص داده است، همانگونه كه خداوند مي‌فرمايد:

**ﭽ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎﰏ ﰐ ﰑﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﰗ ﰘ ﰙ ﰚ ﰛ ﰜ ﰝﭼ** (كهف: ١١٠).

یعنی: (اي پيغمبر!) بگو: من فقط انساني همچون شما هستم (و امتياز من اين است كه من پيغمبر خدايم وآنچه گفت: بگو ؛ مي‌گويم) و به من وحي مي‌شودكه معبود شما يكي است و بس.

و اين وحي الهي مقتضي اموري است تا با ساير مردم فرق داشته باشند، از جمله صحبت و كلام خداوند با برخي و ارتباط ايشان باگروهی از فرشتگان، و مطّلع كردن آنها از غيبيات گذشته يا آينده، يا از عالم غيب و مانند اسراء و شب روي رسول خدا ص از مکه به بيت المقدس، و عروج او بسوي آسمانهاي رفيع، و ديدار با فرشتگان و انبياء، و اطّلاع از بهشت و دوزخ، و مشاهده‌ي عذاب شدگان در قبرها و شنيدن عذاب آنها، همانگونه كه در حديث رسول خدا ص آمده است:

**« لو لا أن تدافنوا لدعوت الله أن يسمعكم عذاب القبر »**[[91]](#footnote-91)**.**

يعني اگر به خاطر اين نبود كه ديگر مردگان را دفن نمي‌كرديد، از خدا مي‌خواستم كه عذاب آنها را بشنويد.

### 2- عصمت

براي اين موضوع فصل مستقلي را اختصاص داده ام.

### 3- پيامبران چشمشان مي خوابد ولي قلبشان بیدار است

و از جمله ويژگيهايي كه خدا انبياء را بدان اختصاص داده اين است كه چشمشان مي‌خوابيد، ولي قلبشان هوشيار بود، همانگونه كه انس بن مالك در حديث اسراء مي فرمايد: « چشم رسول خدا ص به خواب مي رفت ولي قلبش هوشیار بود، و انبياء همه چشمهايشان مي‌ خوابد، ولي قلبهايشان هوشیار است » ([[92]](#footnote-92)).

اين روايت اگر چه گفته‌ي انس است، امّا همانگونه كه ابن حجر فرمود ([[93]](#footnote-93)) چنين حرفي با رأي و نظر گفته نمي‌شود. همچنين با روايت صحيح هم از رسول خدا ص هم منقول است كه فرمود:

**« إنّا معاشر الأنبياء تنام أعيننا و لا تنام قلوبنا ».**

يعني ما پيامبران چشمانمان مي‌خوابد، ولي قلبمان به خواب نمي‌رود. و در مورد خويش فرمود:

**« إنّ عيني تنامان و لا ينام قلبي » (**[[94]](#footnote-94)**).**

يعني مسلّماً دو چشم من مي‌خوابند، ولي قلبم هوشیار است.

### 4- مخيّر كردن انبياء هنگام وفات

از جمله ويژگيهاي منحصر به فرد انبياء اين است كه هنگام مرگ در انتخاب دنيا و آخرت مخيّر مي‌شوند، عائشه مي فرمايد از رسول الله ص شنيدم كه مي‌فرمود:

**« ما من نبيٍّ يمرض إلاّ خيّر بين الدنيا و الآخرة »**[[95]](#footnote-95)**.**

يعني همه پيامبران در بستر بيماري مرگ در بين انتخاب دنيا، يا بازگشت بسوي خدا مخيّر مي‌شوند. و (عائشه نقل می‌کند که) در هنگام آخرين بيماري رسول خدا ص دچار صدا گرفتگي شديدي شد و شنيدم كه مي‌فرمود:

**« مع الّذين أنعم الله عليهم من النبيّين و الصّديّقين و الشّهداء و الصّالحين » (**[[96]](#footnote-96)**).**

يعني همراه با كساني كه نعمت به آنها ارزاني داده شد، از پيامبران و صدّيقان و شهيدان و صالحان. عائشه فرمود: از اين رو فهميدم حق انتخاب مرگ یا زندگی به او داده شده.

قبلاً نيز در كتاب « عالم الملائكه » در مبحث مخيّر كردن موسي براي مرگ يا زندگي از سوي فرشته‌ي مرگ، و سيلي زدن موسي به او كه موجب بيرون آمدن یکی از چشمانش گشت، اين موضوع را مفصّل بيان نموده‌ايم.

### 5- پيامبران تنها در جايي دفن مي‌شوند كه وفات يافته‌اند

از ويژگيهاي پيامبران بعد از مرگ موارد ذيل است:

اوّل: اينكه هيچ پيامبري جز در جايي كه وفات يافته‌ دفن نمي‌شود، همانگونه كه رسول خداص با نصّ صريح فرمود:

**« لم يقبر نبيّ إلاّ حيث يموت »** [[97]](#footnote-97)**.**

يعني هيچ پيامبري جز در جايي كه وفات يافته دفن نمي‌شود. از اين رو صحابه‌ي بزرگوار رسول خدا ‌را در حجره‌ي عائشه؛ و همانجايي كه وفات يافت دفن كردند.

### 6- زمين جسد انبیاء را نمي‌خورد

جهت اكرام و بزرگداشت به انبياء و رسولان، خداوند متعال اجازه نمي‌دهد زمين اجسادشان را بخورد، و هر اندازه زمان به طول بينجامد، باز هم اجسام آن بزرگوارن از پوسيدگي محفوظ است، همانگونه كه درحديث آمده است:

**« إنّ الله حرّم علي الأرض أن تأكل آجساد الأنبياء » (**[[98]](#footnote-98)**).**

يعني خداوند بر زمين حرام كرده كه اجساد انبياء را از بين ببرد.

تاريخ نويسان از جمله ابن كثير در «البدايه و النّهايه»[[99]](#footnote-99) داستان عجيب و غريبي را نقل كرده اند، و از يونس بن بُكير روايت كرده كه گفت: « وقتي كه شوشتر را فتح كرديم در منزل هُرمزان رختخوابي را پيدا كرديم ومرده‌اي را بر روي آن گذاشته بودند، در كنارش مصحفي قرارداده بودند، ما هم مصحف را نزد عمر بردیم، و آن را توسّط كعب به زبان عربي ترجمه کرد، و من اوّلين مرد عرب بودم كه آن را خواندم، و به همانصورت كه اين قرآن را مي‌خوانم خواندم.

از ابو العاليه پرسيدم: « چه چيزي در آن بود؟، فرمود: سيره، امور و لحن هاي كلام شما و آنچه بعداً اتّفاق خواهد افتاد.

بدوگفتم: با آن مرد روي رختخواب چكار كرديد؟ گفت: در موقع روز سيزده قبر متفرّق را حفر كرديم، وقتي كه شب فرا رسيد او را دفن، و قبرها را با خاك يكسان، تا او را از مردم ناپديد كنيم و نتوانند وي را بيرون آورند[[100]](#footnote-100).

از او پرسیدم: چه رجاء و اميدي به او داشتند و چه استفاده‌ای از آن می‌بردند؟ در جواب گفت: وقتي خشكسالي بروز مي‌كرد رختخواب را بيرون مي آوردند تا باران مي باريد.

سوال کردم: به نظر شما آن مرد چه كسي بود؟ گفت: او را دانيال مي‌گفتند.

گفتم: بعد از چند سال از وفات او را يافتيد؟ گفت: سيصد سال پيش از آن موقع وفات يافته بود.

گفتم: چه تغييراتی بر آن مشاهده می‌شد؟ گفت: جز ریختن چند تار موي پشت سرش تغيير نكرده بود، مسلّماً گوشت انبياء را نه خاک از بين مي برد و نه حيوانات درنده مي‌خورد.

ابن كثير فرمود: سند اين روایت تا ابو العاليه صحيح است.

چنين به نظر مي‌رسد كه از انبياي بني اسرائيل بوده، و به گمان صحابه او دانيال نبي بود، چون پادشاه فارسها دانيال نبي را اسير كردند و در زندان وی باقي ماند، و معلوم است كه تخمين آنهايي كه او را يافتند به سيصد سال درست نبوده، چون دانيال هشتصد سال قبل از اسلام زيسته، و در صورتي كه تخمينشان درست بوده باشد از انبياء نبوده، زیرا بين عيسي و محمّد ص هيچ پيامبري نيامده، بنابراين بنده‌ي صالحي بوده نه نبيّ، ولي نبي بودنش راحج تر است، كساني كه جسمشان از پوسيدن محفوظ است انبيا هستند، همچنين وجود كتابي در كنار سر او راحج بودن اين رأي را تأييد مي‌كند، بدون شك آن كتاب انبياء بوده، زيرا امور غيبي مذكور در آن كتاب جز وحي آسماني نيستند، و ترجيح ما به بني اسرائيلي بودن او به خاطر دو نكته است:

اوّل: اصحاب بزرگوار گمان مي‌كردند كه او دانيال نبي است، پس اين را از روي قرائني دانسته اند كه ذكر نشده.

دوّم: وجود كتابي در کنار سر ایشان، به نظر مي‌رسد كه با زبان عبري بوده، چون ابيّ بن كعب آن را ترجمه كرد كه قبلاً يهودي بود.

### 7- در قبرهايشان زنده هستند

با سند صحيح از رسول الله ص روايت شده كه فرمود: « پيامبران در قبرهايشان زنده هستند و نماز به جا مي‌آورند» [[101]](#footnote-101)، و نيز روايت شده كه رسول خدا ص فرمود: « شبي كه به اسراء رفتم موسي را ديدم نزد « كثيف الأحمر » در قبر به نماز ايستاده بود »[[102]](#footnote-102).

همچنين مسلم در مورد داستان اسراء و معراج از ابي هريره روايت كرده كه رسول الله ص فرمود: « خود را در ميان جمع پيامبران ديدم در حالی كه موسي و عيسي بن مريم و ابراهيم خليل **–** عليهم السّلام - به نماز ايستاده بودند،....»[[103]](#footnote-103).

# فصل ششم عصمت پيامبران

آيا پيامبران از از خطا و گناه معصوم هستند؟ و آيا اين عصمت عام و فراگيراست و همه چیز را شامل است؟ اينك به بيان اين موضوع مي پردازيم.

### معصوم بودن در حمل و تبليغ رسالت

اتّفاق امّت اسلام بر اين است كه پيامبران در حمل رسالت الهي معصوم هستند، و چيزي از وحي را فراموش نمي‌كنند مگر آنچه خدا بخواهد نسخ كند، پروردگارخود تكفّل قرائت قرآن را بر پيامبر، توسط جبرئيل عهده دار گرديدند، و رسول خدا چيزي از وحي را فراموش نكرد مگر با اراده خداوندم.

**ﭽ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﭼ (**الأعلى: ٦) یعنی: ما قرآن را بر تو خواهيم خواند و به تو خواهيم آموخت، و تو ديگر آن را فراموش نخواهي كرد.

و خداوند جمع آوري قرآن را در سينه‌ي او برعهده گرفته و مي‌فرمايد:

**ﭽ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﭼ**

(القيامة: ١٦ **–** ١٨).

یعنی: (به هنگام وحي قرآن) شتابگرانه زبان به خواندن آن مَجُنبان (و آيات را عجولانه و آزمندانه تكرار مگردان). چرا كه گردآوردن قرآن (در سينه تو) و (توانائي بخشيدن به زبان تو، براي) خواندن آن، كار ما است. (پس از ناحيه حفظ قرآن در ميان دل و جان خود، و روان خواندن و درست تلاوت كردن آن با زبان خويش، نگران مباش). پس هرگاه ما قرآن را (توسّط جبرئيل بر تو) خوانديم، تو خواندن آن را (آرام و آهسته) پيگيري و پيروي كن. (وظيفه تو پيروي از تلاوت پيك وحي، و ابلاغ رسالت آسماني است و بس).

از آنجا كه پيامبران در تبليغ رسالت معصوم هستند، هرگز ذره ای از وحي را كتمان نكرده‌اند، و اگر كتمان می نمودند مرتکب خیانت می گشتند، و محال است كه خيانت از پيامبران سر زده باشد، خداوند متعال هم مي فرمايد:

**ﭽ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﭼ** (مائده: ٦٧).

یعنی: اي فرستاده (خدا، محمّد مصطفي!) هر آنچه از سوي پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و كمال و بدون هيچ گونه خوف و هراسي، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت كن)، و اگر چنين نكني، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌اي (و ايشان را بدان فرا نخوانده‌اي. چرا كه تبليغ جميع اوامر و احكام برعهده تو است، و كتمان جزء از جانب تو، كتمان كلّ بشمار است).

و چنانچه كتمان يا تغييري در كار بود، خدا به آنها وحي نمي‌فرستاد، زيرا مجازات و سزاي خدا بر كتمان كننده‌ي وحي و تغيير دهنده نازل مي‌شود:

**ﭽ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﭼ**

(حاقّه: ٤٤ **–** ٤).

یعنی: اگر پيغمبر پاره‌اي سخنان را به دروغ بر ما مي‌بست. ما دست راست او را مي‌گرفتيم. ‏ سپس رگ دلش را پاره مي‌كرديم. ‏

علاوه بر اين، بخشي از عصمت اين است كه ذره ای از وحي را فراموش نكنند، و عدم فراموشي در تبليغ داخل اين آيه است كه خداوند خطاب به پيامبر ص مي فرمايد: **ﭽ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﭼ** (الأعلى: ٦).

از جمله دلايل تصدیق کننده عصمت ايشان آيه زیر می باشد:

**ﭽ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭼ**(النجم: ٣ **–** ٤).

و از روي هوا و هوس سخن نمي‌گويد. آن (چيزي كه با خود آورده است و با شما در ميان نهاده است) جز وحي و پيامي نيست كه (از سوي خدا بدو) وحي و پيام مي‌گردد.

### اموري كه با عصمت منافات ندارند

عوارض سرشتي وطبیعی بشري منافي عصمت نيستند، مثلاً ابراهیم خليل وقتی مشاهده نمود مهمانان او دست به غذا نمی‌برند و نمي‌دانست كه آنها فرشته‌اند و به شكل انسان در آمده‌اند از ايشان هراسان شد و ترس به دلش راه یافت:

**ﭽ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﭼ**(هود: ٧٠).

يعني: هنگامي كه ديد آنان دست به سوي آن دراز نمي‌كنند (و لب به غذا نمي‌زنند، پيش خود فكر كرد كه دوست نيستند و سر جنگ دارند، اين است كه نمي‌خواهند غذا بخورند) لذا از ايشان رميد و بدشان ديد و هراسي از آنان به دل راه داد. گفتند: مترس. ما (فرشتگان خدائيم و) به سوي قوم لوط روانه شده‌ايم (تا آنان را هلاك كنيم).

موسي به خضر وعده داد كه در مصاحبت و رفاقت با او صبور و بردبار باشد، و درباره‌ي علت كارهايش سؤالی نكند تا اینکه برايش توضيح، و علّتش را ذكر می كند، لکن صبرش ادامه نداشت و كنترل را از دست داد، زیرا تصرّفات غیرقابل قبولی از او مشاهده كرد و هر دفعه سؤال پرسیده و معترض به انجام اعمال خضر می شد، وطلب توجیه و توضیح می شد ([[104]](#footnote-104))، وخضر تذكّر داده و به او مي‌گفت:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭼ الكهف: ٧٥**

يعني**:** گفت آيا به تو نگفتم كه هرگز نمى‏توانى همپاى من صبر كنى؟!. و چون راز كارهايش آشكار شد به موسي گفت:

**ﭽ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﭼ**(الكهف: ٨٢).

یعنی: اين بود راز و رمز كارهائي كه توانائي شكيبائي در برابر آنها را نداشتي.

همچنين موسي هنگامي كه از ميعادگاه پروردگار به نزد قوم خود بازگشت، و مشاهده كرد كه گوساله‌اي را پرستش مي‌كنند، به شدّت خشمگين شد، و موي سر برادرش هارون را گرفت و بطرف خود كشيد، و لوحه هاي وحي را كه حاوي هدايت بودند انداخت:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ**(أعراف: ١٥٠).

یعنی: هنگامي كه موسي (از مناجات) به پيش قوم خود خشمگين و اندوهناك بازگشت، گفت: پس از (رفتن من به مناجات) چه بد جانشينيِ مرا انجام داديد. آيا بر فرمان پرودگارتان (مبني بر انتظار رجوع من از ميعادگاه طور و مراعات پيمان خود با من) شتاب ورزيديد؟ موسي الواح را بينداخت و (موي) سر برادرش (هارون) را گرفت و آن را به سوي خود كشيد (چرا كه او را مقصّر مي‌ديد. هارون) گفت: اي پسر مادرم! اين مردمان مرا درمانده و ناتوان كردند و نزديك بود مرا بكشند، پس دشمنان را به من شاد مكن و مرا از زمره قوم ستم‌پيشه مدان.

در حديث آمده است: «خبر مانند مشاهده نيست، وقتی خداوند گوساله پرستي قوم موسي را به او خبر داد، آنقدر ناراحت و خشمگین نشد که لوحه‌‌ها را بیندازد، ولي چون با چشم خود كارشان را ديد لوحه ها را انداخت و شكستند» [[105]](#footnote-105).

#### فراموشي و انكار آدم

یکی دیگر از عوارض طبیعی که با عصمت منافات ندارد فراموشي و انكار آدم است، ابو هريره از رسول خدا ص روايت كرده كه فرمود: « خداوند پشت آدم را لمس كرد، و هر نفس و جانی كه تا قيامت خدا از آدم و نوه هايش مي‌آفريند از پشتش افتادند، و در بين چشمان هر كدام شعاعي از نور قرار داد، سپس آنها را به آدم نشان داد، عرض كرد: پروردگارا اينها كيستند؟ فرمود: اينها ذرّيه و نوه‌هاي تو هستند، در ميان آنها مردي را مشاهد كرد كه فاصله‌ي چشمانش او را شگفت زده كرد و از او خوشش آمد، گفت: خدايا اين كيست؟ فرمود: مردي است از امّت آخر از فرزندان تو او را داود گويند، پرسيد: چقدر عمر خواهد كرد؟ فرمود: شصت سال، عرض كرد: خدايا چهل سال از عمر مرا بر عمر او اضافه كن. وقتي كه عمرآدم به پايان رسيد و فرشته‌ي مرگ به سراغش آمد، آدم گفت: مگر چهل سال از عمرم هنوز باقي نمانده؟ فرشته گفت: مگر آن را به فرزندت داود ندادي؟ آدم انكار كرد و فرزندانش هم انكار كردند، و آدم فراموش كرد، فرزندانش هم دچارفراموشی گشتند، آدم خطا كرد و فرزندانش هم خطا كردند» ([[106]](#footnote-106)).

#### پيامبري كه شهر مورچه ها را به آتش کشید

و از جمله رفتارهای خطا كه از انبياء سر زده این است: مورچه‌اي یکی از انبیاء را گاز گرفت، بنابراین دستور داد شهر مورچه ها را به آتش بکشند، پس خداوند او را مورد عتاب قرار داد، همانگونه كه ابوهريره از پيامبر ص روايت كرده كه فرمود:

**« نزل نبيٌّ من الأنبياء تحت الشّجرة، فلدغته نملةٌ، فأمر بجهازه فأخرج من تحتها، فأخرج من تحتها، ثمّ ببيتها فأحرق بالنّار، فأوحي الله إليه، فهلاّ نملة واحدة» روایت بخاري و أبوداود ونسّائي (**[[107]](#footnote-107)**).**

يعني: يكي از انبياء در زير درختي پياده شد استراحت کند، ولي ناگهان مورچه او را گزيد، پس فرمان داد با وسايلي كه داشتند مورچه هاي زير درخت را هم بيرون آوردند و شهرمورچه را آتش زدند، سپس خداوند به او وحي كرد: مگر تنها يك مورچه تو را گاز نگرفته؟!.

#### دو رکعت نماز ظهر به جای چهار رکعت

ابن سيرين از ابو هريره روايت مي كند كه فرمود:

«رسول خدا ص نماز ظهر يا عصر را به امامت اقامه كرد، دو ركعت را تمام كرد سپس سلام نماز داد، بعد برخاست و در كنار ستون چوبي كه در داخل مسجد بود تكيه زد، گويي عصباني بود، و دست راستش را روي دست چپ گذاشت، و انگشتانش را در هم فرو كرد، و طرف راست رخسارش را روي پشت دست چپ گذاشت، اصحاب شتابزده از دربهاي مسجد خارج شدند، گفتند: نماز كوتاه شده، ابوبكر و عمر هم درميان آنها بودند ولي جرئت نكردند از رسول خدا سؤال كنند چرا دو ركعت خواند، در ميان آن جماعت، مردي بود كه وی را «ذو اليدين »مي‌خواندند، عرض كرد: اي رسول خدا آيا فراموش كردي يا نماز كوتاه شده؟ فرمود نه فراموش كردم و نه كوتاه شده، بعد خطاب به جماعت فرمود: آيا همانطور است كه ذو اليدين مي‌گويد؟ گفتند: بله. بلا فاصله رو به قبله به نماز ايستاد و دو ركعت ترك شده را اقامه نمود، سپس السّلام عليكم گفت، سپس الله اكبر گفت و مانند سجده‌ي نماز يا طولاني تر به سجده رفت، بعد سر از سجده برداشت و تكبير گفت و مانند بار اوّل يا طولاني تر باری دیگر به سجده رفت، و سر بر آورد و تكبير گفت، گاهي از راوي حديث سؤال مي‌شد: آيا بار ديگر هم سلام گفت؟ گفت: به من خبر داده شده كه عمران بن حصين گفته: سپس سلام گفت ». اين حديث متفق عليه بين بخاري و مسلم است اما در روايت مسلم گذاشتن دست روي دست و در هم كردن انگشتان روايت نشده.

و در روايتي ديگر: « همراه با رسول خدا‌ ص به نماز ظهر ايستاديم، بعد از دو ركعت سلام گفت، مردي از بني سليم از جاي بر خاست و گفت: اي رسول خدا آيا نماز كوتاه شده يا فراموش كردي؟....تا آخر حديث، روايت احمد و مسلم. اين دليل است بر اينكه واقعه به حضور او و بعد از اسلام آوردنش بوده، و در روايت متّفق عليه آمده است: « نه فراموش كردم و نه كوتاه شده »، او هم عرض كرد: بلي اينطور است كه مي‌گويم، فراموش كردي، اين دلالت مي‌كند بر اينكه ذو اليدين بعد از اينكه فهميد نماز از چهار به دو ركعت منسوخ نشده حرف زد، و چيزي گفت كه جواب سؤال نيست([[108]](#footnote-108)).

همچنين رسول خدا ‌به پديده‌ي فراموشي خود مانند عادت ساير بشر تصريح فرموده، همانطور كه در روايت ابن مسعود از رسول الله ‌آمده است كه فرمود:

**« و لكنّي أنا بشرٌ، أنسي كما تنسون، فإذا نسيتُ فذكروني »(**[[109]](#footnote-109)**).**

يعني البته من هم بشر هستم و مانند شما دچار فراموشكاري مي‌شوم، وقتي كه چيزي را فراموش كردم به يادم بياوريد.

اين جمله را بعد از فراموشي در يكي از نمازها بيان فرمودند.

#### در قضاوت هم گا‌هي خطا مي كنند

انبياء و پيامبران در حوادثی كه بر آنها عرضه مي‌شود، تا درمورد آن قضاوت کنند، و از آنجا که از غيب مطلع نیستند مانند بقیه‌ی مردم تنها بر حسب ظاهر قضيه ابراز نظر می‌کنند، و گاهي هم در اجتهاد خود به خطا رفته و به حق اصابت نمي‌كنند، از جمله اشتباه داود در حكم و قضاوت، و توفيق الهي به پسر داود یعنی سليمان نبی براي داوري درست در همان قضيه.

ابي هريره از رسول خدا ص روايت مي كند كه فرمود: « دو زن همراه با دو پسر خود راه مي‌رفتند كه ناگهان گرگ يكي از پسران را برداشت و ربود، يكي از آنها به ديگري گفت: گرگ پسر تو را بُرده، و ديگري گفـت: نه، بلكه پسر تو ربود، سپس براي حل اختلاف نرد داود نبي رفتند، و او هم به نفع زن بزرگتر داوري كرد، بعد نزد سليمان پسر داود رفتند، و جريان را برایش توضیح دادند، سليمان گفت: برايم چاقو بياوريد تا اين پسر را برايتان دو نصف كنم، زن كوچكتر گفت: نه رحمت خدا بر تو باد چنين كاري نكن، بچه مال من نیست، بنابراين حكم كرد كه بچه**‌**ي زن كوچكتر است» ([[110]](#footnote-110)).

و رسول الله ص هم اين قضيه را به خوبي توضيح داده، و در روایتی که امّ سليم همسر رسول خدا نقل مي‌كند، رسول خدا ص خصومتي را شنيد كه نزديك درب حجره اش اتفاق مي‌افتاد، از منزل بيرون آمد و فرمود: «من جز بشري همچون شما نيستم، و مسلماً كساني كه با هم خصومت دارند به من مراجعه مي‌كنند شايد يكي از آنها بهتر از ديگري حجّت خود را ارائه دهد و مرا اقناع كند كه حق با اوست و به نفع او حكم صادر كنم، پس بدانيد اگر بر اثر زبانبازي طرف، مال هر مسلماني را براي هر كس گرفتم، در واقع آن مال قطعه**‌**اي از آتش دوزخ است، مي‌خواهد بگيرد، یا رها كند»([[111]](#footnote-111)).

### آنان كه اين عارضه ها را از پيامبران نفي مي‏كنند مخالف نصوص صحیح اند

شيعه‌ي اماميه ادعا مي‌كنند: لازمه‌ي معصوم بودن اين است كه هرگز انبياء دچار فراموشي و مرتكب خطا و اشتباه نگردند، ([[112]](#footnote-112)) و عوارض بشري هم جاي بيم و نگرانی نيستند برای اینکه مرتکب اشتباه شوند. ما قبلاً دلايل غیر قابل تأويل و تبديل از قرآن و سنّت را ارائه داديم كه بر خلاف اين ديدگاه دلالت مي‌كنند، پس پايبند به قرآن و سنّت باش كه هدايت جز در آن دو یافتنی نيست.

### عصمت از همه گناهان، زشتيها و ناهنجاریهایی كه يهود به پیامبران نسبت داده‏اند

يهود اعمال زشتي را به انبياء و رسولان الهي نسبت داده‌اند، از جمله:

1- پيامبر خدا هارون گوساله‌اي را ساخت و همراه با بني اسرائيل به پرستش آن پرداخت. إصحاح (32)شماره (1) سفر الخروج.

قرآن نيز اين گمراهي يهود را آشكار، و به ما خبر می‌دهد كسي كه مجسمه‌ی گوساله‏ را براى آنها ساخت كه صداى گاو از او شنیده می‌شد سامري بود نه هارون، وهارون تنها كسي بود كه در اين ميان عليه آنها به مخالفت برخاست.

2- ابراهيم خليل همسرش ساره را به فرعون تقديم نمود تا از هدایا و نيكي آنها بهرمند گردد. إصحاح (12) شماره (14) سفر تكوين.

اینگونه عليه آن پیامبر بزرگوار دروغ پردازي كردند، در حالي كه قرآن سرگذشت ورود ابراهيم به مصر را اينگونه بيان مي كند كه: پادشاه مصر طاغوت بود و هرگاه زن جوان و زيبايي را مییافت كه داراي شوهر بود زن را به تصرّف خود در مي‌آورد و شوهرش را به قتل مي‌رسانيد، وقتي كه درباره‌ي ساره از ابراهيم سؤال شد فرمود: خواهرم است، منظورش خواهر ديني بود، و رسول خدا ص خبر داده كه خداوند ساره را از تعرض فرعون حفظ كرد، وهنگامی كه به نزد طاغوت رفت نتوانست هيچ آزار و مزاحمتي برايش بوجود بياورد.

3- به پيامبر خدا لوط اهانت كرده اند و نوشيدن شراب تا حد مست شدن و زنا با دو دخترش را به او نسبت داده‌اند!!!...سفر تكوين، إصحاح (19) شماره (30).

معاذ الله از چنين اتّهامي كه بر پيامبر خدا بستندکه در تمام عمرش مردم را به پاكي دعوت كرد و عليه رذالت و ناهنچاریها مبارزه كرد، امّا كينه توزي يهود به كاملترين انسانها هم سر كشيد، پس لعنت خدا بر ظالمان باد.

4- يعقوب گلّه و حيوانات خويشاوندان همسرش را به سرقت برد، و پنهاني همراه با خانواده‌اش از آنجا خارج شد.... سفر تكوين، إصحاح (31) شماره (17).

5- راوبين با همسر پدرش يعقوب مرتكب زنا شد، يعقوب از اين عمل زشت مطّلع شد ولي سكوت كرد.... سفر تكوين، إصحاح (35) شماره (32).

6- داود با زن يكي از فرماندهان سپاه خود زنا كرد، سپس براي قتل آن مرد حيله‌اي ساخت، بعداً آن زن را به زنان خود ملحق كرد و سليمان نبيّ از آن زن متولّد شد... سفر تكوين، إصحاح (11) شماره (1).

7- سليمان درآخر عمر از دين برگشت و به پرستش بت و تنديسها تن داد و برايشان معابد ساخت... سفر الملوك اوّل، إصحاح (11) شماره (5).

اين بود برخي از رسوايي و زشتيها و گناهان بزرگي كه اين امّت كينه توز و عقده‌اي به انبياي پاك الهي نسبت داده‌اند، حاشا از آنها از اين اوصاف زشت، امّا انسانهای درون بيمار و بد سرشت وقتي مورد سرزنش و اعتراض قرار مي‌گيرند جهت توجيه آسان زشتيها و معايب خود زشتي و ناپاكي را به انسانهاي نيك و والامقام نسبت مي‌دهند.

### صلیبیها كار زشت به انبياء نسبت مي دهند

در اين مورد نصرانيها هم از يهود بهتر نيستند، آنها هم اعمال زشتي را به انبياي الهي نسبت مي‌دهند، آن هم با تأييد و تصديق تورات تحريف شده‌ي امروز كه حاوي مطالب مذكور است، علاوه بر آنچه در انجيل محرّف موجود است، از جمله:

1- در انجيل (متّي) آمده است كه عيسي از نسل سليمان پسر داود است كه جد ايشان فارض كسي است كه زنا زاده و از يهوذا پسر يعقوب است...إصحاح متّي اوّل، شماره (10).

2- و در انجيل يوحنّا إصحاح (2) شماره (4) آمده است كه يسوع در ميان انبوهي از مردم به مادرش اهانت كرد، اين كجا و توصيف قرآن كجا كه او را به:

**ﭽ ﮞ ﮟ ﭼ** (مريم: ٣٢)

يعني: بسيار نيكو كار نسبت به مادرم توصيف كرده!.

3- يسوع شهادت مي‌دهد كه تمام انبياء و پيامبران بني اسرائيل دزد و راهزن هستند.... انجيل يوحنّا، إصحاح (10) شماره (8).

اين قطره‌ای است از درياي توصيفات زشت پيامبران مبرّاء از آن افتراها، كه انجيلهاي تحريف شده مملوّ از آن میباشد ([[113]](#footnote-113))، حاشا از نسبت چنين زشتيها به آن بزرگواران، انبياء و پيامبران تزكيه شده‌ترين و پاكترين و برترين انسانها بودند، و به خدا سوگند اينها گمراهند كه انبياي پاك خدا را بدين زشتي توصیف مي‌كنند.

## امّت اسلام نسبت به عصمت پيامبران چه موضعي دارد

اجماع امّت اسلام بر اين است گناه و زشتيهايي كه يهود و نصاري به انبياي الهي نسبت داده اند، امثال فاحشه، سرقت، حيله و خيانت و ساخت بُت و پرستش آن و....هرگز و درهيچ شرايط و احوالي از آنها سر نزده و همه از آن معصوم بوده اند.

### معصوم بودن از گناه صغيره

اكثر علماي اسلام بر اين رأي‌اند كه انبياء از گناه صغيره معصوم نيستند، و ابن تيميه فرمود: «مقوله‌ي معصوميّت انبياء تنها از گناه كبيره رأی اكثر علماي اسلام، و فرقه‌هاست، حتّي قول اكثر اهل كلام است، همانگونه كه ابوالحسن آمِدي يادآور شده كه گفته‌ي اكثر اشعريه است، همچنين اكثر اهل تفسير و حديث و فقها بر این باورند، و از سلف صالح، ائمه، صحابه و تابعين ايشان جز آنچه موافق با اين رأي است نقل نشده....»[[114]](#footnote-114).

جماهير علما هم با دلايل ذيل بر ادّعاي خود استدلال مي‌كنند:

**1- نافرماني آدم با خوردن از درختي كه خداوند خوردن از آن را از او نهي كرده بود:**

**ﭽ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﭼ** (طه: ١١٦ **–** ١٢١).

يعني: (اي پيغمبر! بيان دار) آن گاه را كه به فرشتگان دستور داديم: براي آدم سجده (تعظيم و تكريم) ببريد، پس (همگي اطاعت كردند و) سجده بردند مگر ابليس كه سر باز زد. آن وقت گفتيم: اي آدم! اين دشمن تو و همسر تو است، پس (بپائيد به دام وسوسه خود شما را گرفتار نسازد و) از بهشت بيرونتان نكند كه به رنج و زحمت خواهي افتاد. (بر ما است كه خواسته‌هاي زندگي تو را در بهشت فراهم سازيم و) تو در آن نه گرسنه مي‌شوي و نه برهنه مي‌گردي. و در آن تو نه تشنه مي‌ماني و نه آفتاب‌زده مي‌شوي. سپس شيطان (به نيرنگ و حيله نشست و) آدم را وسوسه كرد (و بدو) گفت: آيا تو را به درخت جاودانگي و ملك فناناپذير رهنمود كنم‌؟ (اگر از اين درخت ممنوع بخوريد، ديگر نمي‌ميريد و سرمدي مي‌شويد). سرانجام هر دو نفر از آن خوردند (و جامه‌هاي بهشتي از بدنشان فرو ريخت) و شرمگاهشان برايشان نمايان شد (كه تا آن زمان از ايشان پنهان بود) و شروع كردند به اين كه برگهاي درختان بهشت را بر خود بپيچند و بچسبانند. بدين نحو آدم از فرمان پروردگارش سرپيچي كرد و گمراه شد (و اين واقعه پيش از نبوّت او بود).

اين آيه با نهايت وضوح و روشني بر اين رأي دلالت مي‌كند، چون به عصيان ونافرماني آدم از امر پرورگارش تصريح نموده.

**2- نوح براي پسر كافر خود دعا كرد:**

**ﭽ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﭼ** (هود: ٤٥)

یعنی: نوح پروردگار خود را به فرياد خواند و گفت: پروردگارا! پسرم (كنعان كه امواج او را فرو بلعيده است) از خاندان من است و (تو هنگامي كه به من دستور فرمودي، خاندان خود را سوار كشتي كنم، در اصل وعده حفظ خاندان مرا داده‌اي) و وعده تو راست است (و خلافي در آن نيست) و تو داورترين داوران و دادگرترين دادگراني (و درددل مرا مي‌داني. پروردگارا! لطفي و مرحمتي).

بنابراين خداوند او را مورد سرزنش قرار داد و به وی گفت كه پسر كافر از اهل و خانواده‌ي تو نيست، و اين درخواست عملي ناشايست است:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭼ** (هود: ٤٦).

یعنی: فرمود: اي نوح! پسرت از خاندان تو نيست، چرا كه او (به سبب رفتار زشت و كردار پلشتي كه پيش گرفته است با تو فرسنگها فاصله دارد، و ذات او عين) عمل ناشايست است. بنابراين آنچه را از آن آگاه نيستي (كه درست است يا نادرست) از من مخواه. من تو را نصيحت مي‌كنم كه از نادانان نباشي (و نداني كه در مكتب آسماني، پيوند بر اساس عقيده است‌ ؛ نه گوشت و خون).

و بلا فاصله از خداوند طلب آمرزش كرده و توبه نمود و بسوي خدا بازگشت:

**ﭽ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﭼ** (هود: ٤٧).

یعنی: نوح گفت: پروردگارا! از اين كه چيزي را (از اين به بعد) از تو بخواهم كه بدان آگاه نباشم، خويشتن را در پناه تو مي‌دارم (و عاجزانه از آستانت مي‌خواهم كه مرا از چنين لغزشهائي به دور داري). اگر بر من نبخشائي و به من رحم ننمائي از زيانكاران خواهم بود.

اين آيه با صراحت كامل بيان كرده كه آنچه از او سر زد گناهي بود ونياز به آمرزش داشت.

**3- موسي در صدد ياري يكي از افراد بني اسرائيل برآمد و به خصم او (یک نفر قبطي) سيلي زد و او را از پاي درآورد:**

**ﭽ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﭼ** (قصص: ١٥ **–** ١٦).

یعنی: موسي (از قصر فرعون، رهسپار كوچه و بازار پايتخت مملكت شد) و بدون اين كه اهالي شهر مطّلع شوند، وارد آنجا گرديد. در شهر ديد كه دو مرد مي‌جنگند كه يكي از قبيله او (بني‌اسرائيليها) و ديگري از دشمنان او (يعني از طائفه قبطيهاي جانبدارِ فرعون) است. فردي كه از قبيله او بود، عليه كسي كه از دشمنانش بود، از موسي كمك خواست (و موسي كمكش كرد) و مشتي بدو زد و او را كشت! موسي گفت: اين از عمل شيطان بود (چرا كه با وسوسه خود بر سر خشمم آورد و غافلگيرم كرد). واقعاً او دشمن گمراه كننده آشكاري است. (موسي از كرده خود پشيمان شد و رو به درگاه خدا كرد و) گفت: پروردگارا! من بر خويشتن (با كشتن يك تن) ستم كردم، پس (به فريادم رس و) مرا ببخش. (خدا دعايش را اجابت كرد) و او را بخشيد، چرا كه خدا بس آمرزگار و مهربان (درباره بندگان پشيمان و توبه‌كار) است.

بنابراين موسي به ظلم خود اعتراف كرد، و خداوند متّعال هم از بخشودن گناهش خبر داد.

**4- داود هم در داوري عجله كرد و قبل از شنيدن گفتار خصم دوّم حكم صادر كرد، از اين رو سريعاً در صدد توبه و بازگشت بسوي خدا برآمد و خداوند هم او را عفو كرد،**

**ﭽ**.... **ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮﯯ .**...**ﭼ** (ص: ٢٤ **–** ٢٥)

یعنی: پس از پروردگار خويش آمرزش خواست و به سجده افتاد و توبه كرد. به هر حال، ما اين (تَركِ أولي وَ سيّئه‌ي مقَرَّبين) را بر او بخشيديم (و وي را مشمول لطف و محبّت خود قرار داديم) و او در پيشگاه ما داراي مقام والا و برگشتگاه زيبا است (كه بهشت برين و نعمت‌هاي فردوس اعلي است).

5- پيامبرمان محمّد ص در مواردي مورد عتاب الهي قرار گرفتند:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭼ**

(تحريم: ١)

یعنی: اي پيغمبر! چرا چيزي را كه خدا بر تو حلال كرده است، به خاطر خوشنود ساختن همسرانت، بر خود حرام مي‌كني‌؟ خداوند آمرزگار مهرباني است (و تو را و همسران تو را مي‌بخشايد).

اين آيه بسبب خوردن عسل، يا تحريم ماريه قطبيّه از سوي رسول خدا ص نازل شد.

همچنين او را بر اثر ترشرويي نسبت به ابن ام مكتوم نابينا، و مشغول شدن به دعوت از سران كفر به اسلام رسول الله ص را مورد عتاب قرار داد، و بایستی از نابينايي استقبال كند كه شيفته‌ی آنچه از جانب خدا نازل مي‌گرديد:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭼ**

(عبس: ١**–** ٤).

یعنی: ‏چهره در هم كشيد و روي برتافت! ‏‏ از اين كه نابينائي به پيش او آمد. ‏تو چه مي‌داني، شايد او (از آموزش و پرورش تو بهره گيرد و) خود را پاك و آراسته سازد. ‏ يا اين كه پند گيرد و اندرز بدو سود برساند. ‏

و هنگامي كه رسول الله ص فديه را از اسراي بدر پذيرفت اين آيه نازل شد:

**ﭽ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﭼ** (أنفال: ٦٨).

اگر حكم سابق خدا نبود (كه بدون ابلاغ امّتي را كيفر ندهد، ومخطّيِ در اجتهاد، مجازات نگردد) عذاب بزرگي در مقابل چيزي كه (به عنوان فديه اسيران گرفته‌ايد و شتابي كه ورزيده‌ايد) به شما مي‌رسيد.

اين نمونه‌هايي بود كه بدانها اكتفا كرديم، و گرنه مثال زیاد است، مانند خشمگين شدن يونس از قوم خود و خارج شدن او بدون اجازه ي پروردگار از آنجا، به چاه انداخته شدن يوسف توسط برادران او و وحي خدا به ايشان و بعداً انبیاء شدن آنها، همه اينها و موارد ديگر دلالت مي كنند بر اينكه انبياي الهي مرتكب گناه صغيره شده اند.

### كساني كه انبياء را از گناهان صغيره معصوم مي دانند

برخي از پژوهشگران نسبت دادن گناهان صغيره‌اي را كه قرآن و سنّت از آنها خبر داده اند به انبياء خيلي بزرگ تلقي مي كنند[[115]](#footnote-115)، و در مورد مسأله به مبالغه و اغراق گويي پرداخته‌اند، و مدعي اند كه اين مقوله طعن است در حق انبياء و پيامبران، سپس در تأويل نصوص طوري به حيله گري و دسيسه سازي پرداخته‌اند كه به درجه‌ي تحريف آيات قرآن رسیده‌اند، همانگونه كه ابن تيميّه[[116]](#footnote-116) مي گويد، حال آنكه شايسته بود به جاي اينها در پي تفهّم درست حقيقت مسأله باشند، و نصوص قرآن را مورد تقديس قرار دهند و بدان احترام بگذارند، و در اين مورد و همه موارد عقيده را از قرآن و سنّت رسول خدا فراگيرند، نه اينكه با تأويل و تحريف صريح قرآن هواي نفس خودرا حَكَم قرار دهند، - پناه بر خدا.

اين تأويلات هم نزد نويسندگان تازه کار منتشر شده كه همه فاسد و از نوع تأويلات باطنيه و جهميّه هستند همانگونه كه شيخ الاسلام خاطر نشان ساخته[[117]](#footnote-117).

#### بیان و پاسخ به دو شبهه:[[118]](#footnote-118)

كساني كه وقوع گناه صغيره از انبياء را ممنوع دانسته‌اند دو شبهه وارد كرده‌اند:

**اوّل:** اينكه خداوند مردم را به پيروي و الگو قرار دادن پيامبران دستور داده:

**ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿﭼ**

(أحزاب: ٢١)

یعنی: سرمشق و الگوي زيبائي در (شيوه پندار و گفتار و كردار) پيغمبر خدا براي شما است. براي كساني كه (داراي سه ويژگي باشند:) اميد به خدا داشته، و جوياي قيامت باشند، و خداي را بسيار ياد كنند.

و اين براي همه پيامبران است، و لازمه‌ي فرمان دادن به پيروي پيامبر اين است كه تمام افعال و اقوال آنها اطاعت از خدا محسوب گردد، زيرا اگر جايز باشد رسول خدا گناه و معصيّت مرتكب شود تناقض روي مي‌دهد، و ممكن نيست خداوند بنده را همزمان هم به انجام كاري فرمان دهد و هم او را از آن نهي و بر حذر كند.

گفته‌ي آنها وقتي درست است كه معصيّت نبي طوري مخفي و غیر واضح باقي بماند كه اطاعت و معصيّت بر ما مشتبه شوند، امّا خداوند متعال انبياي خود را نسبت به مخالفت و گناهي كه از آنها سر زده آگاه كرده و بي درنگ ايشان را توفيق توبه عنايت مي‌فرمايد، بنابراين استدلال آنها بي‌مورد است و صلاحيّت دليل را ندارد، بلكه الگو قرار دادن پيامبران در حالي كه مرتكب گناه شده‌اند بدین صورت است كه براي توبه و طلب عفو گناه از خدا شتاب نماید و آن رابه تأخیر نیندازد، و این پیروی است از پيامبران بزرگوار كه بدون تأخير مبادرت به توبه مي**‌**كردند.

**دوّم:** اينها چنين مي‌پندارند كه گناه با كمال انسانیّت متضاد است و حتّي اگر شخص توبه هم بكند باز هم ناقص است و كمال از او سلب گرديده.

ولي اين ديدگاه نادرست است، زيرا توبه آثار گناه را از بين برده و ديگر سرزنشي متوجّه صاحب آن نیست، بلكه بنده در بيشتر اوقات بعد از توبه از گناه از زمان قبل از ارتكاب گناه بهتر است، چون پشيماني از گناه و ترس و بيم از خداوند متعال در قلبش جاي مي‌گيرد، و براي طلب مغفرت گناه و دعا به تلاش مي‌پردازد، و به اميد اينكه اعمال شايسته موجب محو و نابودي گناه و اثر كار نادرست باشد در راه كردار نيك مي‌كوشد، همانگونه كه برخي از سلف صالح گفته‌اند: « داود بعد از ارتكاب خطا از زمان قبل ازآن بهتر بود ». ويكي ديگرگفته: ‌«اگر توبه نزد خدا از همه چيز دوست داشتني تر نبود خدا گرامي‌ترين خلق خود را به گناه مبتلا نمي‌كرد».

و در حديث صحيح آمده است كه خدا به توبه‌ي بنده خوشحال‌تر است از مردي كه شترش را در بيابان همراه با آب و غذايش گم كرده و در زير درختي دراز مي‌كشد، تا اينكه ناگهان از جايش برخاسته و مركبش را نزد خود ايستاده مي‌بيند و از خوشحالي مي‌گويد: خدايا تو بنده و من پروردگار تو هستم، يعني از شدت خوشحالي اشتباه مي‌كند.

و در قرآن كريم مي فرمايد:

**ﭽ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﭼ** (بقره: ٢٢٢).

یعنی: بي‌گمان خداوند توبه‌كاران و پاكان را دوست مي‌دارد.

خداوند دربيان پاداش توبه كنندگان مي‌فرمايد:

**ﭽ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﭼ** (فرقان: ٧٠).

یعنی: مگر كسي كه توبه كند و ايمان آورد و عمل صالح انجام دهد، كه خداوند (گناهان چنين كساني را مي‌بخشد و) بديها و گناهان (گذشته) ايشان را به خوبيها و نيكيها تبديل مي‌كند، و خداوند آمرزنده و مهربان است (و نه تنها كه سيّئات را مي‌بخشد، بلكه آنها را تبديل به حسنات مي‌نمايد).

و در قيامت خداوند بنده‌اش را مي‌پوشاند، سپس اعتراف به همه گناهانش را از او مي‌گيرد، تا اينكه بنده گمان مي‌كند كه ديگر هلاك شده، در آن موقع خداوند متعال مي‌فرمايد: من همه گناهانت را به نيكي تبديل كردم، آنگاه بنده درخواست ديدن گناهان بزرگش را مي‌كند كه هنوز هم از آشكار شدنشان بيمناك است، و معلوم است حال او بعد از تبديل گناهانش به حسنات بهتر وبرتر است ازحال او قبل از تبديل، وگرنه، نه گناهی صورت مي‌گرفت و نه تبديل به نيكي مي‌شدند.

مسلماً هيچ پيامبري مرتكب گناه صغيره نشده مگر اينكه سريع توبه كرده و طلب مغفرت و عفو از خدا نموده، و هر جا در قرآن يادي از گناه انبياء شده همراه است با ذكر توبه و استغفار، مثلاً آدم و همسرش نافرماني كردند، و بلافاصله اقدام به توبه كردند و گفتند:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭼ** (أعراف:٢٣).

یعنی: (دست دعا به سوي خدا برداشتند و) گفتند: پروردگارا! ما (با نافرماني از تو) بر خويشتن ستم كرده‌ايم و اگر ما را نبخشي و بر ما رحم نكني از زيانكاران خواهيم بود.

و هنوز ضربه‌ي موسي شخص قبطي را بر زمين نينداخته بود كه موسي شتاب زده از خدا طلب بخشش و عوف گناه و رحمت كرد و:

**ﭽ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﭼ**

(قصص:١٦).

یعنی: (موسي از كرده خود پشيمان شد و رو به درگاه خدا كرد و) گفت: پروردگارا! من بر خويشتن (با كشتن يك تن) ستم كردم، پس (به فريادم رس و) مرا ببخش(خدا دعايش را اجابت كرد) و او را بخشيد، چرا كه خدا بس آمرزگار و مهربان (درباره بندگان پشيمان و توبه‌كار) است.

به محض اينكه داود به خطاي خود پي‌برد، از پروردگارش آمرزش خواست و توبه كرد:

**ﭽ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﭼ** (ص: ٢٤).

یعنی:بنابراین انبياء بر گناه و نافرماني باقي نمانده و توبه را به تأخير نمي‌انداختند، كه خدا آنها را از چنين پديده‌اي معصوم نگه داشته، و بعد از توبه هم كاملتر از حالت قبل از توبه بودند.

و بدينصورت اين دو شبهه پس رانده شده، و درعرصه‌ي استدلال و مجادله دوام نياوردند، و براي انهدام آنها دلايل واضح و روشنگر ما را كافي است.

### ارتکاب گناه دليل بشر بودن است

پيامبران هم مانند بقيه انسان هستند، و خداوند آنها را در حمل رسالت الهي و تبليغ آن عصمت بخشيده بطوري كه نه چيزي را فراموش مي‌كنند و نه زیاد و کم می‌کنند، و بدينصورت وحي‌اي كه خدا بسوي آنها فرو فرستاده كامل و وافي و آنگونه كه خدا مي‌خواهد به مردم ابلاغ شده و در دسترس آنها قرار مي‌گيرد، ولي لازمه‌ي معصوم بودن ايشان در حمل و ابلاغ رسالت اين نيست كه در همه امور معصوم باشند، زيرا به حكم اينكه انسان هستند مخالفتهاي كوچك و گناه صغيره از آنها سر مي‌زند، لکن رحمت خداوندي آنها را جبران كرده و خداوند ايشان را نسبت به خطايشان آگاه ساخته، و ایشان را توفيق توبه و باز‌گشت بسوي خدا عنايت مي‌فرمايد.

شيخ مصطفي مراغي استاد دانشگاه ازهر مي‌گويد: « وحي با هر عمل يا هر گفته‌اي كه از انبياء صادر مي‌شود همدم و همراه نيست، پس آنها هم در معرض خطا هستند، ولي امتياز آنها با ساير بشر در اين است كه بعد از صدور خطا و اشتباه از آنها، خداوند ايشان را بر آن تأييد نمي‌كند، و گاهي هم آنها را مورد عتاب و سرزنش قرارمي‌دهد»([[119]](#footnote-119)).

### احترام و تكريم انبياء

جايز نيست ارتکاب خطا و گناه صغيره انبياء راهي براي طعنه زدن و تحقير آنها باز کند، چون امور معدودي هستند كه خدا آنها را مورد عفو و گذشت قرار داده، و آنها را از آن پاك كرده، و برهر مسلمانی لازم است از اينها عبرت بگيرد، اگر پيامبران بزرگوار برگزيده‌ي خدا به خاطر اينگونه رفتارها مورد عتاب و سرزنش قرار گرفته باشند، بر ما واجب است كه خيلي از گناه برحذر و نسبت به آن هوشيار باشيم، و بايد در بازگشت و توبه‌ي سريع، و توجّه و استغفار زياد بسوي خدا پيامبران را الگو قرار دهيم.

### عصمت غير انبياء

اهل سنّت و جماعت معصوم بودن را به غير انبياء و پيامبران نسبت نداده‌اند، حتّي بهترين مردم اين امّت بعد از پيامبر ص که صحابه هستند و ابوبكر و عمر از جمله آنها بودند معصوم نيستند، همانگونه كه خليفه‌ي اوّل اسلام در نخستين خطبه‌اي كه در خلافت بر مردم خواند فرمود: « اي مردم! من به عنوان حكمران بر شما برگزيده شده‌ام ولي بهترين شما نيستم، اگر به نيك رفتار كردم مرا ياري كنيد، و اگر خطا كردم مرا به مسير درست برگردانيد».

و هنگامي كه يك زن از عمر بن خطاب انتقاد و ارائه دليل کرد، عمر فرمود: زني به حق اصابت كرد ولي عمر اشتباه كرد.

### عصمت معزّ فاطمي

پيروان «معز معد بن تميم» كه برخي او را «معز الدّين فاطمي» مي‌خوانند مدعی بودند كه او و فرزندانش از خطا و گناه معصوم هستند.

اما اين ادعا و پندار باطل بود و به منظور گمراه كردن مردم اين طاغوت را در مقام نبوّت منصوب كردند تا هر چه مي‌گويد به جاي دين پيروي گردد، و گرنه اين شخصي كه او را معزّ مي‌گويند، و كساني را كه فاطميّه ناميده شده‌اند از سلاله‌ي فاطمه نيستند، بلكه از نسل عبيد الله قدّاح بودند، و مقوله‌ي معصوم بودن ائمه‌ي خود را مطرح كردند با وجود اينكه امام محمّد غزّالي **–** رحمه الله **–** دركتابي كه در ردّ ايشان نوشت مي‌گويد: « ظاهر مذهبشان رفض و رافضي‌گري بود ولی باطن و حقیقت آن كفر محض است[[120]](#footnote-120)».

### عصمت ائمّه

شيعيان اثني عشريه مدعي هستند كه امامانشان از خطا معصوم‌اند، و اين عصمت همان عصمتي است كه به پيامبران نسبت مي‌دهند. احمد مقدّمي شيعه‌ي معاصر در تبيين مفهوم عصمت ائمه از ديدگاه شيعه مي‌گويد: « ما سهو يا غفلت را در مورد أئمّه تصوّر نمي‌كنيم، و معتقدیم آنها بر هر چيزي كه مصلحت مسلمانان در آن است احاطه دارند ([[121]](#footnote-121))». و ابراهيم موسوي زنجاني از شيخ صدوق شيعه نقل مي‌كند كه مي‌گويد: « اعتقاد ما در مورد پيامبران و ائمه و فرشتگان اين است كه آنها معصوم و از هر لكه و پليديي پاك هستند، و هرگز گناه نمي‌كنند، نه صغيره و نه كبيره، و از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپيچى نمى‏كنند و آنچه را كه مأمورند انجام مى‏دهند »([[122]](#footnote-122))، همچنين كساني را تكفير مي‌كند كه ائمه را معصوم نمي‌دانند، و بعد از كلام سابق بلافاصله مي‌گويد: « هر كس در هر حالتي از حالتها عصمت را از آنها نفي كند در واقع جهل و ناداني را به آنها نسبت داده است، و هر كس آنها را جاهل بداند كافر است »([[123]](#footnote-123))، سپس گفت: « اعتقاد ما بر اين است كه آنها معصومند و موصوف به كمال تمام و علم و آگاهی همه جانبه هستند هم در اوايل امور و هم در اواخر، و در هيچ حالتي به نقص و نافرماني توصيف نمي‌شوند» ([[124]](#footnote-124)).

و مجلسي مي‌گويد: « ياران ما اماميه اجماع دارند براينكه انبياء و ائمّه از گناه كبيره و صغيره، هم به اشتباه و هم عمدي معصوم هستند، قبل از نبوّت و امامت و بعد از آن، و اصلاً از زمان ولادت تا وقتي كه به لقاي خدا مي‌رسند معصومند. و جز صدوق محمّد ابن بابويه و استادش ابن الوليد كه جايز دانسته‌اند از جانب خدا مرتكب سهو و اشتباه شوند، نه آن اشتباهي كه از شيطان است، بدون اينكه متعلّق به تبليغ و بيان احكام باشد »([[125]](#footnote-125)). اعتقاد به معصوم بودن ائمه نزد شيعه از اعتقادات درجه اوّل و اساسي است، لذا مخالفين خود را در اين مسأله تكفير مي‌كنند، كه نتايج متعدّدي از آن اعتقاد گرفته مي‌شود، از جمله: سخنان منسوب به ائمّه به عنوان دليل شرعي همچون قرآن و سنّت معتبر است، از اين رو به ديدگاه شيعه با وفات رسول خدا ص تشريع پايان نيافت، بلكه تا زمان غيبت امام دوازدهم استمرار دارد، و حتّي معتقدند كه ممكن است بتوانند از طريق نائب امام غائب به رسائل و نوشته‌های او دسترسي پيدا كنند.

همچنين معتقدند كه ائمه بيش از هر كسي مستحق خلافت و جانشيني هستند، هم از ابوبكر و عمر وعثمان و هم از ساير صحابه.

## راز عصمت پيامبران

پيامبران و انبياء با وحي الهی معصوم می شوند**ﭽ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭼ (**النجم: ٣ **–** ٤).

یعنی: و از روي هوا و هوس سخن نمي‌گويد. آن (چيزي كه با خود آورده است و با شما در ميان نهاده است) جز وحي و پيامي نيست كه (از سوي خدا بدو) وحي و پيام مي‌گردد.

راز عصمت ائمّه چیست؟ علمای شیعه‌ی امامیه می‌گویند: قطعاً خداوند در آنها ارواحی را آفریده که بوسیله‌ی آن ایشان را استوار و ثابت قدم می‌گرداند، همانگونه که کلینی در کتاب اصول کافی خود در باره‌ی این موضوع فصلی را تحت عنوان: «فصل ذکر ارواحی که در ائمّه است» (1/271-272) و «فصل: روحی که خدا توسط آن ائمّه را استوار نگه می‌دارد » (1/273 - 274) تألیف کرده و در آن فصل شش روایت را از ابی عبدالله نقل کرده که در تفسیر روح در این آیه ذکر کرده:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭼ** (شورى: ٥٢)

یعنی: همان گونه كه به پيغمبران پيشين وحي كرده‌ايم، به تو نيز به فرمان خود جان را وحي كرده‌ايم (كه قرآن نام دارد و مايه حيات دلها است).

و میگوید: « منظور از روح یکی از مخلوقات خدا است که از جبرئیل و میکائیل بالاتر است و همراه رسول خدا ص بود و به او خبر می‌داد، و ایشان را ثابت قدم نگه می‌داشت و بعد از او همراه ائمّه است ».

و در فصل سابق همان كتاب ياد آور شده كه از امام صادق روايت شده که فرمود: روح القدوس به انبياء اختصاص دارد، و چون پیامبر از دنیا برود روح القدوس نزد امام رفته و همدم او می‌شود، و نمی‌خوابد و غفلت بر او سیطره نمی‌یابد، و دچار لهو و غرور نمی‌شود ([[126]](#footnote-126))، و در حاشیه‌ی همان کتاب « رؤیت و دیدن» را اینگونه تفسیر کرده: یعنی: آنچه را که در گوشه و کنار این سرزمین، و در ارتفاعات آسمان، و خلاصه آنچه از عرش پایین‌تر است تا عمق زمین آنچه ناپدید است به او نشان می‌دهد.

و در کتاب بحار الأنوار مولی محمد باقر مجلسی (25/47-99) فصل «الارواح التی فیهم» می‌گوید: ائمّه توسط روح القدوس تقویت و پشتیبانی می‌شوند. همچنین ابن بابویه قمی در رساله‌ی «الاعتقادات» شیخ صدوق (ص 108- 109) می‌نویسد: «...اعتقاد ما در اخبار و روایات صحیحه موافق قرآن است، و معانی آن همه با هم متوازن و همگون و بدون اختلاف است، زیرا همه از طریق وحی از خداوند متعال برگرفته شده‌اند».

همچنین قمی صاحب کتاب «من لا یحضره الفقیه» که یکی از مراجع چهار گانه‌ی حدیث نزد جعفریه است می‌گوید: «رأی علمای شیعه بر این است که رسول خدا چنانچه وصیّت نکند پیامبری و نبوّتش ناقص است و امّتش را ضایع کرده»![[127]](#footnote-127).

از جمله دلایلی که بر باطل بودن این مدعای شیعه در مورد ائمّه دلالت می‌کند این است که بدون دلیل باید از معصوم پیروی شود، ولی مخالفت و عدم پیروی از غیر معصوم جایز است، و اصلاً وقتی که معلوم باشد با نصّ صریح قرآن و سنّت مخالفت دارد، واجب است با او مخالفت ورزید، خداوند متعال هم ما را به اطاعت از خود و پیامبرش فرمان داده، ولی غیر از پیامبر تنها در صورتی اطاعت می‌شود که مردم را به اطاعت از پیامبر دستور دهد، و چنانچه دچار نزاع و اختلاف شویم جهت حل آن به کتاب خدا و سنّت رسول خدا بر می‌گردیم:

**ﭽ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﭼ**(نسا:٥٩).

یعنی: اي كساني كه ايمان آورده‌ايد! از خدا (با پيروي از قرآن) و از پيغمبر (خدا محمّد مصطفي با تمسّك به سنّت او) اطاعت كنيد، و از كارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداري نمائيد (مادام كه دادگر و حقّگرا بوده و مجري احكام شريعت اسلام باشند) و اگر در چيزي اختلاف داشتيد (و در امري از امور كشمكش پيدا كرديد) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پيغمبر او (با رجوع به سنّت نبوي) برگردانيد (تا در پرتو قرآن و سنّت، حكم آن را بدانيد. چرا كه خدا قرآن را نازل، و پيغمبر آن را بيان و روشن داشته است. بايد چنين عمل كنيد) اگر به خدا و روز رستاخيز ايمان داريد. اين كار(يعني رجوع به قرآن و سنّت) براي شما بهتر وخوش فرجام‌تر است.

بنابراین، اگرائمّه معصوم بودند، واجب بود هر اختلاف و نزاعی به خدا و پیامبر و ائمّه برگردانده شود، پس عدم واجب بودن این رجعت بر معصوم نبودنشان دلالت می‌کند.

علاوه بر این، علی و دو پسرش **–** رضی الله عنهم **–** در علم و فتوا با هم مخالفت داشته‌اند، همانگونه که سایر اهل علم با هم اختلاف دارند، به همان صورت که حسن با پدرش در جنگ اختلاف داشتند، و خیلی از کارهایش را نمی‌پسندید، و اگر معصوم بودند مخالفت معصوم با معصوم ممکن نیست، و نیز علی عاقبت از رأی خود برگشت، و برایش مشخّص شد که اگر طوری دیگر عمل می‌کرد درست تر بود، علاوه بر چندین فتوایی که از یکی به دیگری برگشته، ولی انسان معصوم دو فتوای متضاد ندارد مگر یکی ناسخ و دیگری منسوخ باشد. امام حسن هم به برادرش حسین توصیه کرد که با اهل عراق مخالفت ورزد و از آنها اطاعت نکند، و خواهان رهبری و بیعت آنها نباشد، اگر امام حسن معصوم بود برای امام حسین جایر نبود مخالف رأی او عمل کند ([[128]](#footnote-128)).

# فصل هفتم دلایل نبوّت

### پیشگفتار

پیامبران که از جانب خدا بسوی مردم فرستاده شده‌اند به مردم می‌گویند: ما از جانب خدا فرستاده شده‌ایم و بر شما واجب است در هر پیام و دستوری که به شما ابلاغ می‌کنیم مرا تصدیق کنید، همانگونه که بر شما واجب است اوامر و نواهی ما را عملاً اطاعت نمایید، و خداوند متعال در خطاب نوح علیه السّلام به قوم خویش می‌فرماید:

**ﭽ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﭼ**

(شعراء 106-108).

یعنی:‏ زماني كه هم‌نژادشان نوح بديشان گفت: هان! پرهيزگاري كنيد! ‏‏ قطعاً من براي شما پيغمبر اميني هستم، از خدا بترسيد و از من اطاعت كنيد.

همانگونه که پیامبرانی همچون: هود، صالح، لوط و شعیب اقوامشان را مورد خطاب قرار داده اند، و اصلاً این گفتار و دعوت کل پیامبران است.

بنابراین، وقتی که پیامبران ادعا می‌کنند که هر چه می‌گویند از جانب حق به آنها القاء می‌گردد، لازم است خداوند دلایل و حجّت و برهانهای چنان روشنی در اختیار ایشان قرار دهد که ادعایشان را تصدیق نموده و حجّت خدا بر مردم اقامه گردد، و هیچ عذر و بهانه‌ای برای کسی باقی نماند که بتواند نه ایشان را تصدیق کند ونه از ایشان پیروی نماید، همانگونه که حق تعالی فرمود: **ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭼ** (حدید: 25) یعنی: ما پيغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن (به ميان مردم) روانه كرده‌ايم.

### تنوّع و گوناگونی دلایل

دلایل و نشانه‌هایی که حقانیّت و راستی هر پیامبری را به اثبات می‌رساند زیاد و متنوّعند، و برخی علما پیرامون دلایل نبوّت پیامبر اسلامص تألیفاتی دارند و کتابهایی به را رشته‌ی تحریر در آورده‌اند که در برخی از آنها این دلایل از هزار هم گذشته، و ما این دلایل و نشانه‌ها را به پنچ دسته تقسیم، که هر کدام از آنهاحاوی مجموعه‌ی مشابهی هستند:

اوّل: آیات و معجزاتی که خدا جهت تصدیق و تثبیت حقانیّت رسالت آنها به اجرا در می‌آورد.

دوّم: بشارت انبیای سابق به آمدن انبیای بعدی.

سوّم: توجّه و دقّت در احوال انبیاء.

چهارم: توجّه و نگاه ژرف به دعوت پیامبران.

پنجم: یاری و پشتیبانی شدن پیامبران از جانب خدا.

اکنون به توضیح و تفصیل هر کدام از آنها می پردازیم.

## اوّل: آیات و معجزات پیامبران

در زبان عربی نشانه و دلیل وجود هر چیزی را « آیه» گویند، ولی در این موضوع وقتی می‌گوییم آیه یا نشانه، منظور امور خارق العاده، و متغایر با سنّتهای عادی طبیعی است که انجام آن خارج از قدرت و توانایی بشر است، مانند دگرگون شدن عصا به اژدهایی که حرکت کند و به هر سویی در جست و خیز باشد، چنین امری چون مخالف با سنّت های عادی و معروف جهان هستی است، و دلیلی است غیر قابل نقض و باطل کردن، بر صداقت و راستگویی آنها در رسالتی که از جانب خدا آورده‌اند دلالت می‏کند.

### تعریف آیه و معجزه

همه‌ی علما این نشانه‌ها را معجزه نامیده‌اند، و واژه «معجزه» به معنی: « ناتوان کننده» است. و به معجزات انبياء به اين خاطر معجزه اطلاق شده که ديگران نمی‌توانسته‌اند مانند آن انجام بدهند و شکست می خورده‌اند. «معجزه » - در لغت عربی اسم فاعل است **–** و ریشه‌ی آن «عجز » بمعنی ناتوانی از انجام کاری گرفته شده است، و فرق نمی‌کند کار و عمل باشد، یا رأی و تدبیر ([[129]](#footnote-129)).

امام فخر رازی معجزه را در عُرف اینگونه تعریف می‌کند: « امر خارق العادتی است که مقرون با تحدّی و مبارزه طلبی بوده و از معارضه سالم است»([[130]](#footnote-130))

و ابن حمدان حنبلی معجزه را چنین تعریف می‌کند: « هر گفته یا کاری که همراه و موافق با ادعای رسالت و پیامبری باشد، بطوری که ابتدا بر جهت تحدّی و مبارزه طلبی ارائه شود و کسی را یارای مبارزه نباشد، نه با ارائه‌ی خود آن و نه شبیه آن » ([[131]](#footnote-131)).

بنابراین امور ذیل معجزات به حساب نمی‌‌آیند:

خارق العاده هایی که به انبیاء اعطاء شده ولی نه به منظور تحدی و مبارزه طلبی، مانند جوشیدن آب در بین انگشتان رسول خدا ص، و زیاد شدن خوراک اندک، و تسبیح گفتن سنگریزه در کف دست، آمدن درخت بسوی ایشان، نالیدن تنه‌ی درخت برایش و امثال اینها...

خارق العادتهایی که خداوند به غیر انبیاء اعطاء فرموده و علمای متأخر آنها را «کرامت» می‌نامند. همچنین علمای متأخّر این تفاوتها را مطرح کرده‌اند، و علمای قدیم امثال امام احمد همه‌ی اینها را شامل معجزه می‌دانند ([[132]](#footnote-132)).

ما معجزه را (آیه)می‌گوییم همانگونه که در قرآن ذکر شده است، و این نام شامل تمام اموری است که خدا به انبیاء بخشیده تا دلیلی باشد بر صدق و راستگویی ایشان، چه تحدّی و مبارزه طلبی مقصود باشد و چه نباشد.

### انواع معجزه ها

وقتی که در مورد معجزات و امور خارق العاده‌ای که خدا به انبیاء و پیامبران داده به تحقیق و پژوهش می‌پردازیم می‌بینیم که همه در زیر مجموعه‌ی این سه مسأله هستند: علم و آگاهی، قدرت و توانایی، و بی نیازی([[133]](#footnote-133)).

بنابراین، خبر دادن در باره‌ی امور غیبی گذشته و آینده، مانند عیسی که به قوم خود خبر می‌داد چه می‌خورند و چه چیزی را در خانه هایشان پس‌انداز می‌کنند، و مانند گزارش رسول خدا ص در باره‌ی امتهای سابق، و خبر از فتنه ها و نشانه‌های آخر الزّمان که در آینده بوقوع می‌پیوندند، همه اینها در باب علم و دانش و آگاهی هستند.

و متحوّل شدن عصا به اژدها، و شفای نابینای مادرزاد، و جذام، و زنده کردن مردگان، و شکافتن ماه و امثال آن- از باب قدرت هستند.

عصمت و حمایت رسول خدا ص در برابر سوء قصد مردم، و پیوست کردن دو روز در حالت روزه بدون تأثیر بر نشاط و سرحالی او، از باب بی‌نیازی است.

و این سه مسأله: علم و قدرت و بی‌نیازی، که همه معجزات به آنها بر می‌گردند، بصورت کامل و مطلق تنها صفت خداوند متعال هستند، و جز او کسی در هیچ کدام از اینها به کمال نمی‌رسد، از این رو خداوند پیامبرش ص را فرمان می دهد که خود را از ادعای این امور تبرئه کند:

**ﭽ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﭼ** (انعام: 50)

یعنی: (اي پيغمبر! بدين كافران) بگو: من نمي‌گويم گنجينه‌هاي (ارزاق و اسرار جهان) يزدان در تصرّف من است (چرا كه الوهيّت و مالكيّت جهان تنها و تنها از آن خداي سبحان است و بس) و من نمي‌گويم كه من غيب مي‌دانم (چرا كه كسي از غيب جهان باخبر است كه در همه مكانها و زمانها حاضر و ناظر باشد كه خدا است) و من به شما نمي‌گويم كه من فرشته‌ام. (بلكه من انساني همچون شمايم. اين است عوارض بشري از قبيل: خوردن و خفتن و در كوچه و بازار راه رفتن، در من ديده مي‌شود، جز اين كه به من وحي مي‌شود و) من جز از آنچه به من وحي مي‌شود پيروي نمي‌كنم (و سخن كسي جز سخن خدا را نمي‌شنوم و تنها به فرمان او راه مي‌روم).

پس رسول خدا ص از ادعای غیب، و مالکیّت خزانه‌های زمین، و از اینکه فرشته‌ای باشد بی نیاز از خوردن و آشامیدن خود را تبرئه می‌کند. پیامبران به میزانی که خداوند متعال به آنها ببخشد به این چیزهای مخالف عادت متداول، یا عادت اغلب مردم نائل می‌گردند، و آنچه را که خدا به ایشان می‌آموزد میدانند، و توانایی انجام کارهایی را دارند که خداوند قدرت انجام آن را به ایشان ارزانی می‌بخشد، و هر اندازه که خداوند ایشان را بی نیازی ببخشد بی نیاز هستند.

## نمونه‏هایی از معجرات پیامبران

#### معجزه‏ی صالح پیامبر

حضرت صالح قوم خویش را به عبادت و بندگی خداوند یکتا دعوت کرد:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭼ**

(نمل: 45)

یعنی: ما به سوي قوم ثمود برادرشان صالح را روانه كرديم (تا ايشان را به يكتاپرستي دعوت كند و بديشان بگويد) كه خدا را بپرستيد.

و آنها او را تکذیب کردند و تقاضای نشانه و معجزه‌ای کردند که صداقت ادعایش را تأیید کند:

**ﭽ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﭼ** (شعراء: 153-154).

یعنی: (قوم ثمود به صالح پاسخ دادند و) گفتند: تو از زمره جادوشدگان و ديوانگان هستي و بس. تو انساني همچون خود ما بيش نيستي، (آخر چگونه گمان مي‌بري كه پيغمبر شده‌اي‌؟) اگر از زمره راستگوياني، معجزه‌اي را به ما بنما.

ابن کثیر می‌گوید: «مفسرین ذکر کرده‌اند که قوم ثمود روزی در محفل و محل تجمعشان جمع شده بودند، در آن موقع رسول خدا صالح آمد و آنها را بسوی خدا فراخواند، و به ایشان تذکّر داد، و ازآنچه ناروا بود بر حذر داشت، و ایشان را پند و موعظه داد، اما آنها گفتند: اگر تو توانستی از این صخره‌ی بزرگ شتری آبستن و طولانی را با چنان اوصاف و ویژگیهایی بیرون آوری- و در ذکر اوصاف آن خود را به تلکّف و درد سرانداختند- و گفتند باید چنین و چنان باشد، صالح پیامبر فرمود: آیا اگر آن شتر را با چنان اوصافی که بر شمردید از آن سنگ بیرون آوردم ایمان می‌آورید، و رسالت مرا تصدیق می‌نمائید؟ گفتند: آری، او هم از آنها عهد و پیمان گرفت، سپس به مصلاّیش رفت و هر اندازه که توانست به نماز ایستاد و بعد دعا کرد و از خدا تقاضای برآورده شدن خواسته‌ی قوم خود کرد، بنابراین خداوند به آن صخره فرمان داد که شتر بزرگی به همان صورت که درخواست کردند بیرون آورد، و قوم صالح با دیدن شتری با چنان اوصاف و ویژگیهایی که در برشمردنشان هم خود را به زحمت انداختند شگفت زده و سراسیمه احساس می‌کردند که منظره‌ای بس وحشتناک و هول برانگیز را دیده‌اند، و آن را قدرتی باشکوه، و دلیلی قاطع و برهانی روشنگر قلمداد نمودند، و جمع زیادی به او ایمان آوردند، ولی بیشترشان به کفر خود ادامه دادند » ([[134]](#footnote-134))، همانگونه که خداوند متعال استجابه‌ی درخواست آنها را اینگونه یادآور شده و می‌فرماید:

**ﭽ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﭼ**(شعراء: 155).

یعنی:(هنگامي كه خدا شتر ماده‌اي را معجزه‌آسا براي صالح پديدار كرد، صالح بديشان) گفت: اين شتري است (كه خدا آن را معجزه شما نموده است)، يك روز سهم آب متعلّق به آن و روز جداگانه ديگري سهم آب متعلّق به شما است.

**ﭽ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﭼ** (اعراف: 73).

یعنی: (از زمره پيغمبران يكي هم) صالح را به سوي قوم ثمود كه خودش از آنان بود فرستاديم. صالح بديشان گفت: اي قوم من! خداي را بپرستيد (و بدانيد كه) جز او معبودي نداريد. هم اينك معجزه بزرگي (بر صدق پيغمبري من) از سوي پروردگارتان برايتان آمده است و (آن) اين شتر خدا است (با ويژگيهاي خاصّ خود) كه به عنوان معجزه‌اي براي شما آمده است (و يك شتر عادي و معمولي نيست). پس آن را به حال خود واگذاريد تا در زمين هر كجا خواست بچرد، و بدان آزاري مرسانيد كه (اگر آزاري برسانيد) عذاب دردناكي دچارتان مي‌گردد.

خداوند متعال هم خبر داده که معجزه‌ی ایشان نشانه‌ای روشن و کاملاً آشکار بود از این رو آن را «روشنگر »نامید: **ﭽ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭼ** (اسراء: 59).

یعنی: ما براي قوم ثمود شتر (از سنگ به در آورديم و) به سويشان گسيل داشتيم كه (معجزه هويدا و شكّ‌زدا و) روشنگري بود.

#### 2- معجزه‏ی ابراهیم

ابراهیم بت‌ها و خدایانی را که عبادت می‌کردند در هم کوبید و با تبر خُرد کرد، بنابراین آتش بزرگی را بر افروختند و ابراهیم را به داخل آن پرت کردند، امّا خداوند متعال به آتش فرمان داد که هیچ صدمه و آزاری به او وارد نکند:

**ﭽ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﭼ** (أنبياء: ٦٨ – ٧٠)

یعنی: به برخي رو كردند و) گفتند: اگر مي‌خواهيد كاري كنيد (كه انتقام خدايان خود را گرفته باشيد) ابراهيم را سخت بسوزانيد و خدايان خويش را مدد و ياري دهيد، آتشي را برافروختند و ابراهيم را در آن انداختند و) ما به آتش دستور داديم كه اي آتش سرد و سالم شو بر ابراهيم (و كمترين زياني بدو مرسان)، آنان خواستند كه ابراهيم را با نيرنگ خطرناكي نابود كنند، ولي ما ايشان را زيانبارترين مردم نموديم (چرا كه نيرنگشان نگرفت و حتّي سبب ذلّت نمرود و نمروديان گرديد و انگيزه ايمان آوردن مردماني گشت).

از جمله آیات و معجزاتی که خداوند بر دست ابراهیم جاری نمود زنده کردن مرده ها بود، که خداوند اینگونه قصه‌اش را برای ما بیان می‌‌فرماید:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭼ** (بقره: ٢٦٠).

یعنی: و (به خاطر بياور) هنگامي را كه ابراهيم گفت: پروردگارا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده مي‌كني. گفت: مگر ايمان نياورده‌اي‌؟! گفت: چرا! ولي تا اطمينان قلب پيدا كنم (و با افزودن آگاهي بيشتر، دلم آرامش يابد). گفت: پس (در اين صورت) چهار تا از پرندگان را بگير و آنها را به خود نزديك گردان (تا مشخّصات و مميّزات آنها را دريابي. آن گاه آنها را ذبح كن و در هم بياميز)، سپس بر سر هر كوهي قسمتي از آنها را بگذار. بعد آنها را بخوان، به سرعت به سوي تو خواهند آمد.

خداوند به او دستور داد این پرنده ها را ذبح کند و بعد از قطعه قطعه کردن، و تقسیم آن به چند قسمت، هر کدام از آن مقدار گوشتها بر سر یک کوه بگذارد و آنها را ندا کند، ولی بعد از ندا کردن آنها همه ندایش را لبیک گفتند و اعضای متفرقشان به هم پیوست، و جان گرفتند مانند گذشته، و در آسمان به پرواز درآمدند، سبحان الله عظمت خدا چقدر با شکوه و قدرتش والا و بی نظیر است!!.

#### 3- معجرات موسی

خداوند نُه معجزه‌ی روشنگر به موسی علیه السّلام اعطاء نمود:

**ﭽ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮﮯ ﭼ**  (الإسراء: ١٠١)

یعنی: ما به موسي نُه تا معجزه روشن داديم.

1- بزرگترین و باشکوه ترین نشانه عصایی بود که وقتی آن را روی زمین می‌انداخت تبدیل به مار بزرگی می‌شد:

**ﭽ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﭼ** (طه: ١٧ **–** ٢١).

یعنی: اي موسي! در دست راست تو چيست‌؟ پاسخ داد كه اين عصاي من است و بر آن تكيه مي‌كنم و با آن گوسفندانم را مي‌رانم و براي آنها برگ مي‌ريزم، و نيازهاي ديگري را با آن برآورده مي‌كنم، (خدا بدو امر) فرمود: اي موسي! عصا را بينداز، موسي فوراً عصا را انداخت، و ناگهان مار بزرگي شد و به سرعت راه افتاد، (خدا به موسي) فرمود: آن را بگير و مترس! ما آن را به هيئت اوّل و حالت نخستين خود باز خواهيم گرداند.

از ویژگیهای این عصا این بود که دهها ریسمان و عصای ساحران فرعون را که جهت غلبه بر موسی آورده بودند بلعید:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﭼ** (طه: ٦٥ **–** ٦٩)

یعنی: (جادوگران باد به غبغب انداخته) گفتند: اي موسي! آيا تو اوّل (هنرنمائي خود را مي‌كني و عصاي خود را) مي‌اندازي، يا ما اوّل (دست به كار شويم و اسباب و ادوات جادوي خويش را) بيندازيم (و كار تو را يكسره سازيم‌؟)، (موسي) گفت: شما اوّل (شروع كنيد و آنچه داريد جلو) بيندازيد. (آنان طنابها و عصاهاي خود را انداختند. موسي) چنان به نظرش رسيد كه بر اثر جادوي ايشان، به ناگاه طنابها و عصاهاي آنان (مار شده‌اند و مي‌خزند و) تند راه مي‌روند، در اين هنگام موسي در درون خود، احساس اندكي هراس كرد، گفتيم: مترس! حتماً تو برتري (و بر آنان چيره مي‌شوي و كارهاي باطلشان را شكست خواهي داد)، و چيزي را كه در دست راست داري بيفكن تا همه ساخته‌هاي (مزوّرانه و شعبده‌بازيهاي مكّارانه) ايشان را به سرعت ببلعد. چرا كه كارهائي را كه كرده‌اند، نيرنگِ جادوگر است، و جادوگر هر كجا برود پيروز نمي‌شود.

وقتی که ساحران فرعون با چشم خود دیدند که عصای موسی چکار کرد، فهمیدند که قطعاً این کار بشر نیست بلکه این صنعت خدایی است که آفریدگار بشر است، از این رو کنترل را از دست داده و در حضور انبوه مردم برای خداوند پروردگار جهانیان به سجده افتادند:

**ﭽ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﭼ** (طه: ٧٠)

يعني: (موسي عصاي خود را انداخت. عصا مار بزرگي گرديد و همه طنابها و چوبه دستيهاي مارگونه ايشان را فوراً بلعيد.) به دنبال آن، جادوگران همگي به سجده افتادند و گفتند: ما (حقيقت را عيان مي‌بينيم و) به پروردگار هارون و موسي ايمان داريم.

2- و از جمله نشانه‌ها و معجزاتی که خداوند همراه موسی فرستاد این است که در آیه‌ی ذیل ذکر شده:

**ﭽ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﭼ** (طه: ٢٢)

يعني: دست خود را به گريبان خويش فرو بر، تا سفيد و درخشان بيرون آيد، بي‌آن كه دچار عيب و بيماريي شده باشد، و اين معجزه ديگري (براي تو) است.

دستش را وارد گریبان پیراهن می‌‌کرد، سپس دست را بیرون می کشید، و ناگهان مانند ماه درخشان شده بدون آنکه پیسی و بیماری دیگری شده باشد.

خداوند در سوره‌ی اعراف هفت معجزه‌ی موسی را یادآور شده و می‌فرماید فرعون و طرفدارانش مبتلا شدند به:

3- قحطی و خشکسالی به سبب کمبود آب و قطع باران و نزولات آسمانی از سرزمین مصر.

4- نقص و كمبود ميوه‌ها و محصولات کشاورزی، چون خدا خیر و برکت را از آن سرزمین گرفت، و مقدار محصولی هم که بدست می آوردند آفت زده بود.

5- طوفانی که مزارع را در هم پیچید و شهر و آبادیها را منهدم و نابود ساخت .

6- حمله‌ی ملخ ها به مزارع و باغها که هیچ خشک و تری را باقی نگذاشتند.

7- شپش، آن حشره‌ای که روی بدن انسان قرار گرفته و به اذیّت و آزارش می‌پردازد.

8- وجود قورباغه‌های فراوان و بی شمار که در همه جا وجود داشته و عرصه را بر آنها تنگ و زندگیشان را تلخ کردند.

9- خونی که در هر غذا و خوراک آنها حاضر بود.

خداوند متعال می فرماید:

**ﭽ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﭼ** (الأعراف: ١٣٠ **–** ١٣٣).

یعنی: ما فرعون و فرعونيان را به خشكسالي و قحطي و تنگي معيشت و كمبود ثمرات و غلاّت گرفتار ساختيم تا بلكه متذكّر گردند (و از خواب غفلت بيدار شوند و از سركشي و ستم خود بكاهند و متوجّه خدا گردند و به بني‌اسرائيل بيش از اين ظلم و جور روا ندارند)، ولي (آنان نه تنها پند نگرفتند، بلكه) هنگامي كه نيكي و خوشي بديشان دست مي‌داد (كه اغلب هم چنين بود) مي‌گفتند: اين به خاطر (استحقاق و امتيازي است كه بر ساير مردمان داريم و ناشي از ميمنت و مباركي) ما است. امّا هنگامي كه بدي و سختي بديشان دست مي‌داد، مي‌گفتند: (اين خشكساليها و بلاها همه ناشي از) نحوست و شومي موسي و پيروان او است! هان! (اي مردمانِ همه اعصار و قرون بدانيد) كه بدبياري آنان تنها از جانب خدا (و با تقدير و تدبير او نه كس ديگري) بوده است، وليكن اكثر آنان (اين حقيقت ساده را) نمي‌دانستند (و ديگران نيز اغلب نمي‌دانند كه خوشي و ناخوشي و سختي و فراخي برابر اراده و مشيّت خدا به انسان دست مي‌دهد)، ولي (آنان نه تنها پند نگرفتند، بلكه) هنگامي كه نيكي و خوشي بديشان دست مي‌داد (كه اغلب هم چنين بود) مي‌گفتند: اين به خاطر (استحقاق و امتيازي است كه بر ساير مردمان داريم و ناشي از ميمنت و مباركي) ما است. امّا هنگامي كه بدي و سختي بديشان دست مي‌داد، مي‌گفتند: (اين خشكساليها و بلاها همه ناشي از) نحوست و شومي موسي و پيروان او است! هان! (اي مردمانِ همه اعصار و قرون بدانيد) كه بدبياري آنان تنها از جانب خدا (و با تقدير و تدبير او نه كس ديگري) بوده است، وليكن اكثر آنان (اين حقيقت ساده را) نمي‌دانستند (و ديگران نيز اغلب نمي‌دانند كه خوشي و ناخوشي و سختي و فراخي برابر اراده و مشيّت خدا به انسان دست مي‌دهد). پس (هر زمان به مصيبت و نكبتي دچارشان كرديم و از جمله:) سيل، ملخ، شته، قورباغه، و خون بر آنان فرستاديم كه هر يك معجزه جداگانه و روشني بود (بر صدق موسي‌؛ و او پيشاپيش درباره هر يك جداگانه و مفصّل سخن گفته بود و وقوع هريك را خبر داده بود) امّا آنان تكبّر ورزيدند (و خويشتن را بالاتر از آن ديدند كه حق را بپذيرند) چرا كه انسانهاي گناهكاري بودند.

این تنها نشانه ها و معجزاتی بودند که وقتی خداوند متعال موسی را نزد فرعون فرستاد بر دست او جاری نمود، امّا علاوه بر اینها موسی معجزه‌های دیگری هم داشت، مانند شکافتن دریا با عصا، جوشیدن دوازده چشمه آب با ضربه‌ی چوبدستی، و فرستادن ترنجبين و بلدر‌چين برای بنی اسرائیل در صحرای سینا، و غیره.

#### 4- معجزات حضرت عیسی

از جمله معجزات عیسی که خدا از آن خبر داده که از گِل مجسمه پرنده مي‌ساخت و بدان مي‌دميد و به فرمان و قدرت خدا پرنده‌اي (زنده) مي‌شد، و روی چشم كورمادرزاد دست می‌مالید و به فرمان خدا بهبود می‌یافت، و روی مبتلاي به بيماري پيسي دست می‌کشید و به فرمان و قدرت الهی شفا مي‌داد، و در کنار مردگان عبور می‌کرد و آنها را صدا می‌کرد، و خدا آنها را زنده می‌گردانید، همانگونه که خداوند متعال خطاب به عیسی جمله این مسائل را برای ما بازگو کرده و می‌فرماید:

**ﭽ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕﮖ ﭼ** (مائده: ١١٠)

یعنی: آن گاه را كه (از توان بشر فراتر مي‌رفتي) و به دستور من چيزي از گِل به شكل پرنده مي‌ساختي و بدان مي‌دميدي و به فرمان من پرنده‌اي (زنده) مي‌شد، و كورمادرزاد و مبتلاي به بيماري پيسي را به فرمان و قدرت من شفا مي‌دادي، و (به ياد بياور) آن گاه را كه مردگان را به فرمان من (زنده مي‌كردي و از گورها) بيرون مي‌آوردي.

همچنین سفره‌ای که خداوند از آسمان فروفرستاد چون حواریون نازل شدن آن سفره را از عیسی طلب کردند، تا همه مؤمنان نازل شدنش را عید بگیرند، این سفره هم از جمله معجزات عیسی است:

**ﭽ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ**

(مائده: ١١٢ – ١١٥)

یعنی: و (خاطرنشان ساز) آن گاه را كه حواريّون (به عيسي) گفتند: اي عيسي پسر مريم! آيا پروردگار تو مي‌تواند خوان يغما سفره‌اي از آسمان براي ما فرو فرستد (و با پذيرش اين درخواست تو، بر ما منّت نهد؟ عيسي بديشان) گفت: اگر مؤمن (به خدا) هستيد از خدا بترسيد (و مطيع اوامر و نواهي او باشيد، و درخواستهاي نابجا و ناروا نكنيد)، گفتند: مي‌خواهيم (به عنوان تبرّك) از آن (خوان يغما چيزي) بخوريم و دلهايمان (با زيادت يقين به قدرت ربّ‌العالمين) آرامش يابد و (به عين‌اليقين) بدانيم كه تو (در رسالت خود) به ما راست گفته‌اي و (با تبديل استدلالات نظري به مشاهدات تجربي و بصري، وسوسه‌ها از زواياي دلها زدوده شود و در پيش آنان كه چنين معجزه‌اي را نمي‌بينند) جزو گواهان بر آن باشيم. عيسي پسر مريم (هنگامي كه ديد درخواست ايشان براي اطمينان بيشتر است‌؛ نه امتحان او و شكّ در قدرت خدا، درخواست ايشان را پذيرفت و) گفت: آفريدگارا و پروردگارا! خواني از آسمان (براي ما بندگان) فرو فرست تا (روز نزول آن) جشني براي ما (مؤمنانِ) متقدّمين و (ديگر مؤمنانِ) متأخّرين شود و معجزه‌اي از جانب تو (بر صدق نبوّت من) باشد. و ما را (نه فقط امروز، بلكه هميشه) روزي برسان، و تو بهترين روزي‌دهندگاني. خداوند (دعاي عيسي را پذيرفت و بدو) گفت: من آن را براي شما فرو مي‌فرستم، ولي هركس از شما از آن به بعد (كه نزول مائده و گام نهادن به مرحله شهود و عين‌اليقين تحقّق يافت، چون مسؤوليّت بيشتري پيدا مي‌كند) اگر كافر گردد (و راه الحاد و انكار پويد) او را چنان مجازاتي مي‌كنم كه كس ديگري از جهانيان را بدان گونه مجازات نكرده باشم!.

#### 5- معجزات خاتم الأنبیاء ص

خداوند معجزات روشنگر، و نشانه های خیره کننده بر دست خاتم الأنبیاء جاری کرد، و دقّت نظر در آن معجزه‌ها برای هر کس که جوياي حقیقت باشد بزرگترین شاهد و گواه بر حقانیّت و صداقت آن پیامبر بزرگوار است، و هویداست که این نشانه‌ها از جانب خدا هستند.

علمای اسلام در بحث و پژوهش موضوع معجزات پیامبر اسلام کتابهای متعدّدی تألیف کرده اند که در برخی از آنها بیش از هزار مورد معجزه برشمرده‌اند، و علمای علم توحید، تفسیر، حدیث و تاریخ به شرح و بیان این موضوع اهتمام ورزیده اند.

بزرگترین معجزه

بزرگترین معجزه‌ای که خدا به پیامبر اسلام ص بخشیده، و اصلاً بزرگتر از معجزات تمام پیامبران، کتاب روشنگر و قرآن کریم است، نشانه ای که روح و روان و عقل و شعور انسان را مورد خطاب قرار می دهد، معجزه جاویدان که تااقامه‌ی قیامت ثابت و پابرجاست و هرگز تغییر و تحریف بدان راه نخواهد یافت:

ﭽ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﭼ **فصلت: ٤١ - ٤٢**

يعني: قرآن كتاب ارزشمند و بي‌نظيري است، هيچ گونه باطلي، از هيچ جهتي و نظري، متوجّه قرآن نمي‌گردد. (نه غلطي و تناقضي در الفاظ و مفاهيم آن است، و نه علوم راستين و اكتشافات درست پيشينيان و پسينيان مخالف با آن، و نه دست تحريف به دامان بلندش مي‌رسد. چرا كه) قرآن فرو فرستاده يزدان است كه با حكمت و ستوده است (و افعالش از روي حكمت است، و شايسته حمد و ستايش بسيار است).

خداوند متعال فصحای عرب را به مبارزه طلبی و تحدّی فرا خواند، حال آنکه نبوغ فصاحت و بلاغت و سخنوری برترین سرمایه‌ی عرب بود، و از همان روزهای اوّل عرب با رسول خدا ص و دعوت اسلامی او به مبارزه برخاستند، و مبارزه‌ی آنها با قرآن این بود که متنی همانند قرآن بنویسند، ولی همه عاجز و درمانده شدند و نتوانستند:

**ﭽ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﭼ** (بقره: (٢٣ **–** ٢٤)

يعني: اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل كرده‌ايم، دچار شكّ و دودلي هستيد، سوره‌اي همانند آن را بسازيد (و ارائه دهيد) و گواهان خود را بجز خدا (كه بر صدق قرآن گواهي مي‌دهد) فرا خوانيد (تا بر صدق چيزي كه آورده‌ايد و همسان قرآنش مي‌دانيد، شهادت دهند) اگر راستگو و درستكاريد.

#### معجزه‌ای با سبک بی نظیر

خواست و اراده‌ی خداوند متعال بر این بود که سبک معجزه‌ی محمّد ص مخالف و متفاوت با معجزات سایر پیامبران باشد، حال آنکه می‌توانست معجزه‌ای محسوس بر او نازل فرماید که هر بیننده‌ای را به حیرت اندازد:

**ﭽ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭼ** (شعراء: ٤).

یعنی: اگر ما بخواهيم معجزه‌اي از آسمان بر آنان نازل مي‌نمائيم كه گردنهايشان در برابر آن (خم گردد، و از روي اجبار ايمان آورند و) تسليم شوند.

بنابراین اگر خدا می‌خواست، می‌توانست معجزه و نشانه‌ی آنچنان غالبی برایشان میفرستاد که کاملاً تسلیم آن شوند، و یارای جدال بر سر آن را نداشته و هرگز در صدد انصراف از ایمان آوردن نباشند، همانگونه که خداوند تسلیم شدن و گردن نهادنشان به این معجزه را در صورت محسوس به عبادت قرآنی **ﭽ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩﭼ** « گردنهايشان در برابر آن خم گردد » به تصویر کشیده، گویی این گردن خم کردن طوری به شکل و هیئت آنها تبدیل می شود که هرگز از آنها جدا نخواهد شد، و برای همیشه بر آن صورت خواهند ماند. امّا خواست خداوند سبحان بر این بود که معجزه‌ی آخرین رسالت آسمانی قاهر و مسلّط نباشد، بلکه راه و روش زندگی کامل باشد، و از هر جنبه، و از هر ناحیه‌ای معجزه و ناتوان کننده باشد:

در مبنای تعبیر از معنی، تنظیم و روش هنری معجزه است، زیرا در یک سطح، تمام ویژگیهای آن منسجم و هماهنگ بوده، و هیچگونه ناهمگونی و اختلافی درآن نیست آنگونه که در اعمال بشر مشاهده می‌شود، چرا که فراز و نشیب و قوّت و ضعف در عمل یک فرد در حالات متغیّر نمایان است، حال آنکه تمام ویژگیهای این قرآن به یک طرز، و در یک طراز، ثابت و بدون تغییر و اختلاف است، و این نشان می‌دهد که منبع آن از هیچ حالتی تأثیر پذیر نیست.

همچنین از ناحیه‌ی مبنای فکری، و انسجام و تکامل اجزای آن معجزه است، چون هیچگونه تصادف و تخمین بدان راه ندارد، بلکه تمام تشریعات و توجیهات آن با هم متناسب بوده و همگي مكمل يكديگر و زندگي بشر را به طور كامل احاطه كرده است. و تمایلاتش را بر آورده ساخته، و نیازهایش را رفع می‌کند، بدون اینکه هیچیک از جزئیّات آن راه و روش فراگیر و همه جانبه، با جزئیّات دیگر در تضاد و تعرض باشد، و بدون اینکه هیچکدام از جزئیّات آن با فطرت و سرشت انسانی درگیر و ناهماهنگ باشد، چرا که همه تمایلاتش را برآورده می‌سازد....، و همه جوانب آن با یک محور با انسجام بی‌نظیری متصل است که مهارت و آگاهی محدود انسان هرگز بدان راه ندارد، بلکه تنها خِبره و اطلاع و آگاهی مطلق و آزاد از قید زمان و مکان از اینگونه احاطه‌ی بی‌نظیر و بی قید برخوردار است، و اینگونه آن را تنظیم نموده است.

همچنین از جهت ورود آسان به درون و قلب، و لمس کلیدها، و باز کردن چیزهای گره خورده و قفل شده، و اجابه‌ی مواضع تأثیر پذیر، و چاره جویی معضلات و مشکلات، به سادگی و آسانی شگفت انگیز، و پرورش و تصرّف بر وِفق راه و روش خود، و باکمترین برخورد و تماس و بدون مغالطه و تعقید درهم پیچیدن.

خداوند اراده فرمود که قرآن را معجزه‌ی این رسالت قرار دهد، و خواست و اراده اش بر این نبود که نشانه و معجزه ای آنقدر تأثیر گذار و مسلّط بفرستد که همه گردن کچ آن شوند، و بدون اختیار و انتخاب راه، مجبور به ایمان آوردن بدان شوند، وآخرین رسالت الهی به روی همه ملّتها، در همه نسلها باز است، و برای اهل هیچ زمان و مکانی مغلق نیست، از این رو مناسب است که معجزه‌ای جاوید و باز باشد برای دور و نزدیک، برای هر ملتّ وهر نسلی، امّا معجزه‌ی محسوس غالب، و تنها کسانی تسلیم آن می‌شوند که آن را مشاهده نمایند، سپس بعد از آن بصورت داستان و قصه در می‌آید، نه واقعیّت قابل مشاهده و محسوس،... و قرآن بعد از گذشت سیزده قرن بر آن، همچنان کتابی باز و گشوده شده و راه و روش مرسوم است و چنانچه اهل این زمان هم هدایت یابند و آن را پیشوای خود و برنامه‌ی زندگی خود قرار دهند، می‌توانند با استمداد از رهنمودهای آن هر مطلبي را از آن دریابند، و با کاملترین شیوه نیازهایشان را برآورده ساخته، و آنها را بسوی جهانی برتر، و بالاترین اُفُق روشن، و سرانجام سمبلیک رهبری ‌کرده، و نسلهای بعدي فراتر از آنچه ما امروزه استنباط كرده‌ايم استخراج مي‌كنند، وبه هر طالب و جوینده‌ای به اندازه‌ی نیازش می‌بخشد، و سرمایه اش بدون کم و کاست باقی است، و پیوسته تجدد می یابد[[135]](#footnote-135).

#### اسراء و معراج

از جمله نشانه ها و معجزات خارق العاده ای که خدا به ایشان بخشید سفری بود که مبدأ آن مسجد الحرام، و مقصد آن مسجد الأقصی بود، مکانی که خدا همه انبیای خود را در آنجا جمع، و آخرین رسول خدا محمّد ص به امامت جماعت ایستاد:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭼ**(إسراء: ١).

یعنی: تسبيح و تقديس خدائي را سزا است كه بنده خود (محمّد پسر عبدالّله) را در شبي از مسجدالحرام (مكّه) به مسجدالاقصي (بيت‌المقدّس) برد، آنجا كه دَور و بر آن را پربركت (از اقوات مادي و معنوي) ساخته‌ايم. تا (در اين كوچ يك شبه زميني و آسماني) برخي از نشانه‌هاي (عظمت و قدرت خداوندي) خود را بدو بنمايانيم (و با نشان دادن فراخي گستره جهان و بخشي از شگفتيهاي آن، او را از بند دردها و رنجهاي زمينيان برهانيم و با دل و جرأت بيشتر به ميدان مبارزه حق و باطل روانه گردانيم). بي‌گمان خداوند بس شنوا و بينا است. (نه سخني از او پنهان و نه كاري از او نهان مي‌ماند).

و از آنجا بطرف آسمانهای رفیع عروج کرد، و بزرگترین آیات و نشانه های بزرگ الهی را دید، جبرئل را به صورت واقعی، آنگونه که خداوند آفریده مشاهده، و از آنجا بسوی **«سدرة المنتهی»** صعود، و از هفت طبقه آسمان گذشت، تا خداوند رحمن او را به خود نزدیک کرد و با او به سخن پرداخت:

**ﭽ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﭼ**

(النجم: ١٢– ١٨).

یعنی: آيا با او درباره چيزي كه ديده است، ستيزه مي‌كنيد؟ او كه بار ديگر (در شب معراج) وي را ديده است، نزد سدرةالمنتهي، بهشت كه منزل (و مأواي متقيان) است در كنار آن است، در آن هنگام، چيزهائي سدره را فرا گرفته بود كه فرا گرفته بود (و چنان عجائب و غرائبي، قابل توصيف و بيان، با الفباي زبان انسان نيست)، چشم (محمد در ديدن خود به چپ و راست) منحرف نشد و به خطا نرفت، و سركشي نكرد و (تنها به همان چيزي نگريست كه مي‌بايست ببيند و بنگرد)، او بخشي از نشانه‌هاي بزرگ (و عجائب ملكوت) پروردگارش را (در آنجا) مشاهده كرد (از جمله، **« سدرة المنتهی»**، بيت‌المعمور، بهشت، دوزخ، و جبرئيل را با قيافه فرشتگي خود).

قبیله‌ی قریش ادعای رسول خدا ص مبنی بر اسراء و معراج و سفر آسمانی را بس بزرگ و باورنکردنی قلمداد کردند، چرا که کاروان برای رفت و برگشت از مکّه تا بیت المقدّس چندین هفته طول می کشید، پس چگونه مردی می تواند در بخشی از شب آن مسیر طولانی را بپیماید!، این امري واقعاً عجیب و شگفت انگیز است!، ولی وقتی که می فهمیم خداوند اسراء و شبروی را به اجرا گذاشته همه تعجّب و شگفتیها بر طرف شده، زيرا كه خداوند بر هر آنچه بخواهد تواناست.

#### شکافتن ماه

همچنین شکافتن ماه با اشاره‌ی انگشت یکی ديگر از معجزات رسول خدا ص به شمار می آید، چون اهل مکّه از ایشان در خواست کردند تا بعنوان نشانه‌ی راستگویی در ادعای پیامبری ماه را دو نصف کند، بنابراین ماه کامل را شکافت، طوری که در بین شکاف آن منطقه‌ی حراء را دیدند.

خداوند بزرگوار ذکر این معجزه را در کتاب خود ثبت نموده، آنجا که می فرماید:

**ﭽ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﭼ**

القمر: (١ **–** 2).

یعنی: قيامت هر چه زودتر فرا مي‌رسد، و (در آن) ماه به دو نيم مي‌گردد، و اگر مشركان معجزه بزرگي را ببينند از آن روي‌گردان مي‌گردند (و بدان ايمان نمي‌آورند) و مي‌گويند: جادوي گذرا و ناپايداري است.

ازابن کثیر منقول است که مسلمین اجماع دارند بر اینکه این معجزه‌ی الهی اتفاق افتاده، همانگونه که گفته می شود احادیثی پیرامون دو نصف شدن ماه از طریق های متعدّد وارد شده که بر قطعی بودن این مسأله دلالت می کند[[136]](#footnote-136).

همچنین مردم اطراف جزیره‌ی عربی این معجزه را مشاهده کرده اند، زیرا اهل مکّه بعد از دو نصف شدن ماه، پیامبر ص را تصدیق نکردند، بلکه گفتند: محمّد ص مرا افسون کرده، سپس گفتند: ببینیم کسانی از ما که در سفر هستند در باره‌ی ماه چه می گویند، چون محمّد نمی تواند همه مردم را افسون کند، روز دوّم کاروان مکّه برگشتند، دربیرون مکّه از آنها سؤال کردند، آنها هم گفتند: که قطعاً دو نصف شدن ماه را دیدیم.

همچنین مردم خارج جزیره‌ی عربی هم دو نصف شدن ماه را مشاهده کردند، ابن کثیر می فرماید: « در بسیاری از سرزمینها دو نصف شدن ماه را دیده اند، تا جایی که گفته می شود در برخی از سرزمین های هند برای این شب تاریخ تعیین کرده اند، و در آن شب ساختمانی به نام شب دو نصف شدن ماه بناء کردند » ([[137]](#footnote-137)).

و نیز گفته می شود: « قطعاً دو نصف شدن ماه چیز محالی نیست، چون علم در سال 1889 م دو نصف شدن ستاره‌ی **«**دنباله دار بروکسن» و در سال 1846م «دنباله دار بیلا» **را** مشاهده و ثبت کرده، همانگونه که « سبنسر جونز » ستاره شناس در کتاب « جهان بی پایان » فصل دنباله دارها و شهاب سنگها را خاطر نشان کرده است» ([[138]](#footnote-138)).

در جواب گفته می شود: « فرق بین دو نصف شدن ماه با دو نصف شدن آن دو ستاره در اين است که آن دو ستاره‌ی دنباله دار بعد از دو نصف شدن به حالت قبلی بر نگشتند، ولی ماه التیام یافته به حالت قبل برگشت، و این تفاوت بین پدیده های فلکی طبیعی و معجزه‌ی فلکی واقع شده بر دست رسول خدا ص است، چون معجزه‌ي موقّت است و با سپری شدن زمان آن پایان یافته و غرض و اهداف وجود آن تحقّق یافته، و در صورتی که ادامه داشته باشد یک پدیده‌ی طبیعی محسوب می شود، و از دایره‌ی معجزات خارج مي‏گردد »([[139]](#footnote-139)‍).

#### افزایش غذای رسول خدا ص

آنچه که بیش از یک مرتبه برای رسول خدا ص اتّفاق افتاده، از جمله روایت انس که گفت: طلحه به امّ سلیم گفت: «رسول الله ص را دیدم که بر اثر گرسنگی صدایش خیلی ضعیف و سست بود، آیا خوراکی داریم برایش ببرم؟ امّ سلیم گفت: بله، سپس چند قرص نان جو بیرون آورد و در پارچه ای گذاشت، و آن را زیر بغلم گذاشت و قسمتی از پارچه را به دور سرم پیچید به جای عمامه و مرا نزد رسول خدا ص فرستاد، وقتیکه رفتم ایشان را در مسجد همراه مردم یافتم، بر سر ایشان ایستادم، رسول الله ص فرمود: آیا ابو طلحه تو را فرستاد؟ عرض کردم: بله، رسول خدا به اصحاب اطراف فرمود: بلند شوید وخودش برخاست و رفت و من در جلو آنها رفتم تا نزد ابو طلحه رسیدم، و به او خبر دادم که رسول خدا همراه جمعی بسویشان می آید، ابو طلحه خطاب به همسرش گفت: ای أمّ سلیم رسول خدا ص دارد همراه با جمعی از مردم بطرف منزل ما می آید، در حالی که ما خوراک پذیرایی نداریم، أمّ سلیم گفت: خدا ورسولش داناترینند.

سپس ابو طلحه به استقبال ایشان رفت تا به رسول الله ص رسید، و همراه ایشان به خانه اش آمدند، رسول خدا ص فرمود: ای أمّ سلیم هر چه دارید آماده کن، أمّ سلیم هم همان نان را آورد که قبلاً فرستاده بود، بعد رسول خدا ص دستور داد أمّ سلیم نان را خرد کرد و ترید درست کرد، بعد از اینکه رسول خدا ص چیزهایی فرمود درخواست کرد اجازه‌ی ورود به ده نفر بدهند، آن ده نفر خوردند تا سیر شدند، سپس فرمود: ده نفر دیگر بیایند، آنها هم خوردند و سیر شدند وبیرون رفتند، و این کار ادامه داشت همه افراد که هفتاد یا هشتاد نفر بودند سیر شدند» (متفق علیه)([[140]](#footnote-140)).

**حدیث جابر بن عبدالله:**

و نیز از جمله معجزات رسول خدا ص روایت جار بن عبدالله است که گفت: « در یکی از روزهایی که خندق اطراف مدینه را جهت دفاع در برابر کفار حفر می کردیم به منزل بازگشته و به همسرم گفتم: آیا غذایی نزد شما وجود دارد؟ واقعاً رسول الله ص را خیلی گرسنه دیدم، ایشان هم کیسه ای آورد مقداری جو در آن بود و بره چاقی هم داشتیم آن را ذبح، جو را آسیاب، وداخل دیک سفالین از آن خمیر ساختیم، بعد نزد رسول خدا ص بر گشتم و ایشان را خوشحال، و عرض کردم: که برّه را برایش ذبح کرده ایم و همسرم یک صاع جو را آسیاب و خمیر کرده، پس همراه چند نفری بفرمایید، رسول خدا ص هم فرمود: « ای اهل خندق، واقعاً جابر برایمان غذا درست کرده پس همه زود بشتابید».

رسول الله ص فرمود: « تا من می آیم نه گوشت را از روی آتش بردارید و نه از خمیر نان درست کند، وقتی که آمد برایش خمیر در آورد، آب دهانش را در آن انداخت و برای برکت و فزونی آن دعا کرد، سپس بطرف آبگوشت رفت و آب دهانش را در آن هم انداخت و دعا کرد، بعد فرمود: نانوایی بیاور همراهت نان بپزد، و دیک را از روی آتش بر مدار، تعداد افراد هزار نفر بودند، به خدا سوگند همه خوردند و برگشتند و ظرف آبگوشت همچنان پر بود و مانند ابتدا می جوشید، و خمیر ما به حال خود بود» (متّفق علیه) ([[141]](#footnote-141)).

#### افزایش آب و جوشیدن آن در بین انگشتان مبارک ایشان

نمونه های متعدّدی از رسول خدا ص واقع شده که ما به برخی از آنها اشاره میکنیم، از جمله جابر بن عبدالله روایت کرده و می گوید: مردم در روز صلح حدیبیه تشنه بودند، یک قهوه جوش پر از آب نزد رسول خدا ص بود، از آن وضو گرفت، سپس مردم پیش او آمدند و عرض کردند: ما برای وضو گرفتن و آشامیدن آب نداریم جز آنچه در قهوه جوش شماست، بنابراین رسول خدا ص دستش را در ظرف آب گذاشت و آب از دستش مانند چشمه آبجاري مي‌شد، تا همه وضو گرفتیم و سیراب شدیم، از جابر پرسیدند: چند نفر بودید؟ فرمود: اگر صد هزار نفر هم بودیم کفایت میکرد، ما پانصد نفر بودیم» (متّفق علیه) ([[142]](#footnote-142)).

همچنین افزایش آب چاه حدیبیه، همانگونه که برّاء بن عازب روایت کرد و گفت: ما چهار صد نفر در روز حدیبیه همراه رسول الله ص نزد چاه حدیبیه رفتیم و یک قطره آب را در آن باقی نگذاشتیم، خبر به پیامبر رسید که آب درون آن باقی نمانده، ایشان رفت و بر لب چاه نشست و درخواست کرد برایش کمی آب بیاورند، وضو گرفت و آب در دهان کرد و دعا کرد، بعد آن را در چاه ریخت، بعد همه از آن سیراب شدند و اسب و شترهایشان را سیراب، و رفتند» (روایت بخاری)[[143]](#footnote-143).

همچنین عبدالله بن مسعود فرمود: معجزات را بعنوان خیر و برکت به حساب می آوردیم ولی شما آنها را بیم دهنده محسوب می کنید، در یکی از سفرها در خدمت رسول خدا بودیم، کمبود آب بود، رسول خدا ص فرمود: « مقداری آب پیدا کنید»، ظرفی با کمی آب برایش آوردند، دستش را در آن گذاشت، سپس فرمود: « زود بیایید بسوی این آب مبارک و برکت همه از جانب خداست»، راوی میگوید: می دیدم که آب در بین انگشتان رسول خدا ص میجوشید. همچنین صدای تسبیح غذایش می شنیدیم در حالی که مشغول خوردن غذا بود (روایت بخاری).

#### دست بردار شدن دشمنان از او

از جمله معجزات آن حضرت استجابه‌ی دعا در موقع هجرت است، که برای دستگیری و کشتن ایشان از جانب مشرکین جایزه تعیین شد، و به دنبال ایشان همه مسیرها بسته شدند، تا اینکه سراقه بن مالک به آنها نزدیک شد، و رسول خدا ص دعا کرد و دست و پای اسب سراقه در زمین سفت و خشک تا شکم در زمین فرو رفتند، سراقه گفت: من شما را دیدم که علیه من دعامی کردید، پس اکنون برایم دعا کنید که بتوانم برگردم و دست و پای اسبم در زمین فرو نروند، من هر کس را در این راه ببینم که شما را دنبال می کند او را بر می گردانم، بنابراین رسول خدا ص برایش دعا کرد و او هم نجات یافت، و به مکّه برگشت و هر کس را در راه دید برگرداند.(متّفق علیه)([[144]](#footnote-144)).

در جنگ حُنین مسلمانان شکست خوردند، ولی رسول الله ص همراه با تعداد کمی از مؤمنینی که در زیر درخت با او بیعت کردند ثابت قدم ماندند، وقتیکه مبارزه سخت و بی امان شد، چند عدد سنگریزه برداشت و بر روی کفّار انداخت، سپس فرمود: «**انهزموا و ربّ محمّد**» یعنی: قسم به خدای محمّد در هم شکستند، عباّس راوی حدیث می گوید: سوگند به خدا جز پرتاب چند سنگ ریزه‌ی ایشان چیزی نبود که ناگهان دیدم لبه‌ی شمشیرهایشان فرسوده شد و شکست خوردند.(روایت مسلم)([[145]](#footnote-145)).

و در روایت سلمه‌ی بن اکوع آمده است که فرمود: همراه رسول خدا ص به جنگ حنین رفتیم، ناگهان اصحاب پراکنده شده و شکست خوردند، وقتی که اطراف رسول خدا ص را گرفتند از اسبش پیاده شد و مشتی خاک از زمین برداشت و روبروی آنها فرمود: « **شاهت الوجوه** » یعنی: این چهره ها زشت و بی ریخت باشند، و با آن مشت خاک یک نفر باقی نمانده بود که چشمانش پر از خاک نشده باشد، و همه شکست خورده فرار کردند، و رسول خدا ص غنیمتهایشان را بین مسلمین تقسیم نمود» (روایت مسلم)([[146]](#footnote-146)).

نمونه‌ی ديگري ازاعجاز پيامبرص این بود که ابوجهل به بت لات و عُزّی قسم یاد کرده بود که هر گاه محمّد ص را ببیند در حرم کعبه که محل تجمّع قریش بود نماز می خواند پایش را روی گردنش بگذارد، یا صورتش را گِل آلود نماید، وقتی که نزد کعبه رفت ناگهان او را در حالت سجده دید، جلو رفت تا آنچه را قسم یاد کرده بود عملی سازد، ولی همینکه به ایشان نزدیک شد دیدند که به عقب بر می گردد، و با دست چیزی را ازخود دفع می کند، گفتند: چرا اینگونه عمل کردی؟ گفت: میان خود و او کانالی از آتش و چیزهای وحشتناک و بالهایی را می دیدم».

رسول الله ص بعداً فرمود: « اگر نزدیکتر می رفت فرشتگان یکا یک اعضای بدنش را می ربودند» (روایت مسلم)([[147]](#footnote-147)).

#### استجابه‏ی دعا برای هدایت دیگران[[148]](#footnote-148)

ایمان آوردن مادر ابوهریره با دعای رسول خدا ص

ابو هریره میگوید: مادرم مشرک بود، و من پیوسته او را به اسلام دعوت می کردم تا اینکه روزی حرف ناخوشایندی نسبت به رسول خدا ص از او شنیدم، در حالی که گریه می کردم خدمت رسول خدا ص رفتم، عرض کردم: ای رسول خداص دعا کن مادرم هدایت شود، فرمود: «خدایا مادر ابو هریره را هدایت فرما»، و جهت بشارت به دعای رسول خدا ص از نزد او بیرون آمدم، و به منزل برگشتم و دیدم در بسته است، مادرم صدای پایم را شنید و گفت: ای ابوهریره صبر کن، صدای آب را شنیدم که با آن غسل می کرد، سریع لباس بر تن کرد و روسری پوشید و در را گشود، سپس گفت: ای ابو هریره: **«أشهد أن لا اله الاّ الله و أشهد أنّ محمّداً عبده و رسوله»،** سریع نزد رسول خدا ص برگشتم و از خوشحالی گریه می کردم، بنابراین حمد و سپاس نیک خداوند را به جا آورد ([[149]](#footnote-149)).

با دعای او قهرمان شد

جریر بن عبدالله گفت: رسول خدا ص مرا فرمود: « آیا مرا از «ذی الخَلَصِه؟»([[150]](#footnote-150))، عرض کردم البته. من هم در آن موقع نمی توانستم بر روی اسب و شتر ثابت باشم، به عرض ایشان رساندم که نمی توانم بر روی اسب قرار گیرم، ایشان دستش را روی سینه ام گذاشت تا اینکه اثر دستش را بر سینه ام دیدم و فرمود:«**اللهمّ ثبّته و اجعله هادیاً و مهدیّاً** »یعنی: خدایا او را ثابت بگذار و هدایتگر و هدایت یافته اش بگردان. جریر گفت: بعد از آن هرگز از اسب نیفتادم، همراه با صد و پنجاه نفر شجاع راهی آنجا شد و کعبه‌ی یمانیه را به آتش کشید و آن را منهدم ساخت ([[151]](#footnote-151)).

و انس بن مالک روایت می کند که در زمان رسول خدا ص مردم دچار خشکسالی شدند، روز جمعه رسول الله ص روی منبر به ایراد خطبه پرداخت، یکی از اعراب بادیه از جای برخاست و گفت: ای رسول خدا ص اموال نابود و عیال گرسنه شدند برایمان دعا کن. ایشان دستهایش را به آسمان بر داشت در حالی که یک لکه ابر هم درآسمان مشاهد نمی شد، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست هنوز دستش را پایین نیاورده بود که ابرهایی همچون کوه برانگیختند، و از منبر پایین نیامد که دیدم باران از ریش مبارکش می ریخت، و تا روز جمعه‌ی بعد همچنان بارید، جمعه‌ی بعد همان اعرابی بیابانی یا یکی دیگر به پا خاست و گفت: ای رسول خدا ص خانه ها خراب شدند و اموال غرق شد، برایمان دعا کن، رسول الله ص دستهایش را به آسمان بلند کرد و گفت: «**اللهمّ حوالینا و لا علینا**» یعنی: خدایا باران را به کوهها و اطراف ما ببر و از روی ما بردار، به هر ناحیه ای اشاره می کرد ابرها از آن پراکنده می شدند، و مدینه در فضایی تهی از ابر قرار گرفت و مدت یک ماه آب در دره و جویبارها جاری بود، و از هر ناحیه ای مردم می آمدند از خوبی اوضاع خبر می دادند.

و در روایتی دیگر آمده است که فرمود:

**« اللهمّ حوالینا و لا علینا، اللهمّ علی الآکام و الظِرابِ و بطون الأودیة و منابت الشّجر».**

یعنی: خدایا باران را بطرف تپه ها و دره ها و محلهای رویش گیاه و درخت منتقل کن، و دیگر بر روی شهر وآبادی نبارد.

راوی می گوید: باران تمام شد و در آفتاب از مسجد خارج شدیم ([[152]](#footnote-152)).

دعایش به دست متکبّری اصابت کرد

سلمه‌ی بن اکوع روایت می کند: مردی در حضور رسول الله ص با دست چپ غذا خورد، رسول الله ص فرمود:**« کُل بِیَمینِکَ »** یعنی: با دست راست بخور، مرد گفت:نمیتوانم، رسول خدا ص فرمود: «هر گز نتوانی »، تنها تکبّراو را واداشت فرمانش را نپذیرد، راوی حدیث گفت: یک بار دیگر نتوانست دست چپ را به دهان بلند کند ([[153]](#footnote-153)).

برکت دعایش به شتر جابر اصابت کرد

از جابر روایت است که فرمود: همراه رسول الله ص با شتری کندرو و سُست راهی سفر جهاد شدم، ایشان به من رسید و فرمود: شترت چه مشکلی دارد، چرا نمی رود؟!، عرض کردم: درمانده و از کار افتاده شده، در آنموقع از پشت شترم را راند بعد دعا کرد، بعد از آن همیشه جلو کاروان راه می رفت، سپس فرمود: حالا شترت را چگونه می بینی؟ عرض کردم خیلی خوب است، برکت دعای شما به او اصابت کرده، فرمود: « آیا آن را وُقیه ای نمی فروشی؟» به ایشان فروختم به شرط اینکه تا مدینه حق سواری بر آن را داشته باشم، وقتی به مدینه رسیدیم صبح فردا زود شتر را نزد ایشان بردم، و پولم را پرداخت و شتر را دوباره به خودم بخشید([[154]](#footnote-154)).

#### بهبودی و نجات بیماران

نجات و بهبود شخصی که پایش شکسته بود

برّاء می‌گوید: رسول خدا ص گروهی را جهت حمله به أبی رافع ([[155]](#footnote-155)) روانه کرد، عبدالله بن عتیک شب هنگام در حالی که أبی رافع در خواب بود وارد خانه اش شد و او را به قتل رسانید، عبدالله گفت: شمشیرم را در شکمش فرو کردم تا از پشت بیرون آمد، فهمیدم که کشته شده، بطرف درب خانه برگشتم تا به پله ای رسیدم و پایم را روی آن گذاشتم، ولی در آن شب مهتابی از پله افتادم و ساق پایم شکست، پایم را با عمامه بستم تا به همراهانرسیده و نزد رسول خدا ص بازگشتم و حادثه را برایش تعریف کردم، فرمود: « پایت را دراز کن »، پایم را دراز و آن را مالش داد، بلا فاصله طوری شفا یافت که گویی هرگز دردی از آن احساس نکرده ام([[156]](#footnote-156)).

شفای چشم علی بن ابی‏طالب

سهل بن سعد روایت می کند که رسول الله ص در روز خیبر فرمود:« فردا این پرچم را به دست کسی می سپارم که خداوند فتح و پیروزی را بر دست او به ما می دهد، خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش او را دوست دارند »، فردای روز بعد همه نزد ایشان حاضر شدند، هر کدام امیدوار بود پرچم به او داده شود، رسول الله ص فرمود: «علی بن ابیطالب کجاست؟ » عرض کردند: ای رسول خدا او چشم درد گرفته، فرمود: « دنبالش بفرستید بیاید »، علی را آوردند و از آب دهانش در چشمش ریخت و طوری بهبودی یافت که گویی هرگز چشم درد نگرفته، و پرچم را به دست او داد، علی گفت: ای رسول خدا ص با آنها بجنگم تا وقتی که مثل ما می شوند و ایمان می آورند؟ فرمود:

**«انفُذ علی رسلک حتّی تنزل بساحتهم ثمّ ادعهم الی الاسلام و أخبرهم بما یجب علیهم من حقّ الله فیه، فوالله لأن یهدی الله بک رجُلاً واحداً خیرٌ لک من أن یکون لک حمرُ النَّعم»**[[157]](#footnote-157)**.**

یعنی: آرام تا میدان آنها جلو برو، سپس آنها را به اسلام دعوت کن، و حق خدا بر ایشان را به آنها اعلام کن، به خدا سوگند اگر خدا یک نفر را توسط تو هدایت کند از گوسفند سرخ برایت بهتر است.

ساق پای سلمه بن أکوع

یزید بن أبی عبید می گوید: اثر ضربه ای را بر پای سلمه بن اکوع دیدم، گفتم: ای ابا مسلم این اثر چیست؟ گفت: روز جنگ خیبر ضربه ای بر من اصابت کررد و مردم گفتند: سلمه مورد اصابت قرار گرفت، نزد رسول خدا صرفتم سه بار ازآبدهانش بر آن پاشید و ازآن موقع به بعد تا کنون هرگز به درد نیامده ([[158]](#footnote-158)).

خارج ساختن جن از کودک صرعی

یعلی بن مرّه ثقفی می گوید: همراه رسول الله ص بر چشمه آبی عبور کردیم، زنی بچه‌ی جن زده اش را پیش رسول خدا ص آورد، رسول خداص بینی کودک را گرفت و فرمود: « اخرج فاِنّی رسول الله » یعنی: ای جن خارج شو چون من رسول خدا هستم، سپس رفتیم، وقتیکه از روی همان آب برگشتیم زن را دیدیم، و حضرت در باره‌ی بچه سؤال کردند و زن درجواب گفت: سوگند به کسیکه تو را به حق مبعوث کرده بعد از آن چیز مشکوکی ازاو مشاهده نکرده ایم ([[159]](#footnote-159)).

#### خبر ازامورغیب

از جمله خبر دادن در باره‌ی خدا و نامها و صفات عالی و افعال خداوند، و خبر از فرشتگان و صفات آنها، و خبر از جهان جن، و از بهشت و دوزخ، و از حوادث گذشته، مانند بیانات ایشان پیرامون آدم، نوح، هود، صالح، ابراهیم، موسی، عیسی و دیگر پیامبران الهی (ع)، و اتّفاقاتی که در میان قومهایشان گذشته و بحث و بیان آن مفصّل است، و چنین مواردی از مردی درس امی که نه اهل نوشتن بوده و نه توانایی خواندن داشته، ونه با کسانی همنشین و همدم بوده که تاریخ ملّتها را خوانده باشند، و با اخبارشان آشنا بوده اند، علاوه بر اینکه او از چیزهایی خبر می دهد که ملّتهای دیگر از آن اطلاع نداشته اند، ومطالبی را بیان می کند که علمای اهل کتاب آن را نزد خود کتمان شده و پوشیده نگه داشتند، و بسیاری از دانسته‌های آنها را هم تصحیح نمود که همه اینها برهان بر علوم و آگاهی ها ازجانب علیم و خبیر مطلق آورده دريافت ميدارد.

**ﭽ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤﮥ ﮦﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﭼ** (هود:٤٩).

یعنی: اين (قصّه و داستانهاي ملّتهاي پيشيني كه تو آنان را نديده‌اي) جزو اخبار غيب است كه آن را به تو (اي پيغمبر اسلام!) وحي مي‌كنيم. نه تو و نه قوم تو پيش از اين، آن را نمي‌دانستيد.

همچنین قرآن درچند جا به این دلیل اشاره کرده، از جمله در ضمن بیان داستان مریم می فرماید:

**ﭽ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﭼ**(آل عمران:44).

یعنی: اين (چيزهائي كه گفته شد) از جمله خبرهاي غيبي است كه آن را به تو وحي مي‌كنيم و تو در آن هنگام كه قلمهاي خود را (براي قرعه‌كشي به درون آب يا كيسه‌اي و...) مي‌افكندند تا (روشن شود بر طبق قرعه) كدام يك سرپرستي مريم را بر عهده گيرد، و بدان هنگام كه ميان خود (بر سر سرپرستي او) كشمكش داشتند حضور نداشتي (و همه اينها از راه وحي به تو مي‌رسد).

و در روند قصّه‌ی موسی می فرماید:

**ﭽ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﭼ** (قصص: 46).

یعنی: تو در كنار كوه طور نبودي بدان گاه كه ما (موسي را براي برگزيدن او به عنوان پيغمبر) ندا در داديم (تا فرمانهاي صادره الهي را بشنوي و هم اينك براي ديگران روايت نمائي). ولي (ما اين اخبار را به تو مي‌رسانيم) به خاطر مرحمتي كه پروردگارت نسبت به تو دارد، تا قومي را (با آنها) بيم دهي كه پيش از تو بيم دهنده‌اي (از پيغمبران خدا) به سوي ايشان نيامده است، شايد مايه عبرت و بيداري آنان گردد.

همچنین از رخداهای آینده و زمان وقوع آنها خبر داده مانند خبر دادن از شهادت سه نفر از فرماندهان سپاه اسلام در جنگ مؤته و تسلیم کردن پرچم فرماندهی بعد از خود به خالد بن ولید در روزی که حادثه اتّفاق افتاد، همانگونه که درروایت بخاری آمده است ([[160]](#footnote-160)).

همچنین وقتی که نجّاشی وفات یافت، همان روز از وفاتش خبر داد، و نیز در روز مرگ کسری پادشاه ایران مرگش را اعلام کرد.

همچنین از اخبار آینده خبر داد که برخی از آنها در مدّت زمان کوتاهی بوقوع پیوسته و تحقّق یافتند، مانند خبر از جاهایی که سران کفر بعد از وقوع جنگ بدر در آنجا کشته می شوند، از انس روایت است که فرمود: رسول خدا ص به هر کدام از مردم مأموریّت داد، و تا رسیدن به چاههای بدر راه را ادامه دادند، وقتی که آنجا پیاده شدند رسول خدا ص فرمود: « این محل کشته شدن فلان و این محل فلان و... است»، و اینجا و آنجا دست روی زمین می گذاشت، انس گفت: هیچ کدام از آنها از محلّی نگذشت که رسول خدا تعیین کرده بود، روایت مسلم([[161]](#footnote-161)).

همچنین از جمله غیبهایی که رسول خدا ص از آن خبر داد چیزهایی هستند که برای وقوع آنها به بعد از وفات خود اشاره کرد، ابو هریره روایت می کند که رسول خدا ص فرمود:

**« اذا هلک کسری فلا کسری بعده، و اذا هلک قیصر فلا قیصربعده لتنفقنّ کنوزهما فی سبیل الله»**[[162]](#footnote-162)**.**

یعنی: هرگاه کسری ازدنیا رفت کسرای دیگر وجود نخواهد داشت، و چون قیصر پادشاه روم مرگش فرا رسد، قیصر دیگر به جای او بر تخت پادشاهی نخواهد نشست، سوگند به کسی که جانم در دست اوست گنجینه هایشان را در راه خدا مصرف خواهی کرد.

این امر به همان صورت که پیامبر خدا ص خبر داده بود اتّفاق افتاد.

رسول خدا ص برای آینده از امور فراوانی خبر داد، حذیفه بن یمان گفت: رسول خدا ص در میان ما بر پا ایستاد و درباره‌ی تمام آنچه که از آن موقع تا اقامه‌ي قیامت اتفاق خواهد افتاد ما را با خبر ساخت، کسانی که حفظ کردند حفظ کردند، و کسانی که فراموش کردند فراموش کردند، و یاران من اینها را می دانند، و برخی را فراموش کرده ام وقتی که اتفاق می افتد و آن را می بینم به یادم می آیند همانگونه که انسان چهره‌ی کسی را از یاد می برد، وقتی که او را میبیند دوباره او را می شناسد ([[163]](#footnote-163)).

ونیز ازجمله پیشگویی های ایشان خبر از فتنه ها و نشانه های نزدیک شدن قیامت است که در کتابهای حدیث مفصّل ذکر شده است.

#### تنه‏ی درخت از فراقش به ناله افتاد

در صحیح بخاری و غیره روایت شده که « در ابتدا رسول الله ص برای ایراد خطبه‌ی جمعه در کنار تنه‌ی درخت خرمایی می ایستاد، وقتی که برایش منبر ساختند و بر روی آن خطبه خواند تنه‌ی درخت خرما به ناله افتاد، بطوری که همه می شنیدند، تا اینکه رسول خدا ص بر روی آن دست مالید »، همچنین در روایتی دیگراز بخاری آمده است: «وقتی که منبر گذاشته شد شنیدیم که همچون شتر شیر ده تنه‌ی درخت می نالید، تا اینکه رسول خدا ص ازمنبر پایین آمد و دستش را روی آن گذاشت و دیگر ساکت شد»([[164]](#footnote-164)).

#### خم شدن درخت و سلام کردن و سخن گفتنش با رسول خدا ([[165]](#footnote-165))

از جابر روایت است که گفت: همراه رسول خدا ص رفتیم تا به دره‌ی وسیعی رسیدیم، ایشان به قضای حاجت رفتند ولی چیزی نیافت که پشت آن مخفی شود و در کنار دره دو درخت را دید، رفت شاخه‌ی یکی از آنها را گرفت و فرمود: « انقادی علیّ باذن الله » یعنی به فرمان خدا برای من گردن کچ باش، بنابراین مانند شتر افسار شده که با ایشان همراهی کرد تا در بین هر دو قرار گرفت، فرمود: « با فرمان خدا بر روی من خم شوید و با هم بپیوندید»، پس با هم پیوستند، راوی میگوید: نشسته بودم خودم فکر می کردم به طرفی بر گشتم، وقتی سرم را برگردانیدم دیدم رسول خدا بسوی ما بر می گردد و درختها از هم جدا شدند و هرکدام روی ساقه‌ی خود ایستاد([[166]](#footnote-166)).

و از یعلی بن مرّه ثقفی روایت است که گفت:

همراه رسول خدا ص رفتیم تا در منزلی پیاده شدیم، رسول خدا خوابید، درختی آمد زمین را می شکافت و خم شد تا او را پوشاند سپس به جایش بر گشت، وقتی که از خواب بیدار شد گزارش را به عرض ایشان رساندم، فرمود: این درختی است که ازپروردگار اجازه گرفت که به پیامبر خدا سلام کند وخدا هم به او اجازه داد([[167]](#footnote-167)).

انس بن مالک می فرماید: جبرئیل نزد رسول خدا ص آمد در حالی که غمگین نشسته بود، و اهل مکّه او را خون آلود کرده بودند، عرض کرد: ای رسول خدا آیا می خواهی نشانه و معجزه ای را به تو نشان دهم؟ فرمود: بله. به درختی که در پشت سرش قرار داشت نگاه کرد و گفت: این را صدا کن بیاید، رسول خدا آن را فراخواند، درخت آمد و جلو ایشان ایستاد، گفت: به او دستور بده برگردد، به درخت دستور داد بر گردد، اطاعت کرد و برگشت. رسول الله فرمود: « حسبی حسبی » یعنی کافی است کافی است([[168]](#footnote-168)).

همچنین از ابن عباس روایت است که فرمود: یک عرب بادیه نشین نزد رسول خدا ص آمد و گفت: چگونه بدانم که تو رسول خدا هستی؟ فرمود: « اگر این خوشه درخت خرما را به اینجا فراخوانم گواهی میدهد که من رسول خدا هستم»، سپس از خوشه خواست از درخت خرما پایین بیاید، پایین آمد تا در جلو او افتاد بعد فرمود برگرد، و به جای خود برگشت، و مرد بادیه نشین ایمان آورد ([[169]](#footnote-169)).

حق بن عبدالرّحمن گفت: از پدرم شنیده ام می گفت: از مسروق پرسیدم: آن شب که جن قرآن و نماز رسول خدا را شنیدند و گوش کردند چگونه رسول خدا فهمید؟ گفت: پدرت **–** یعنی عبدالله بن مسعود **–** به من گفت: درختی در آنجا او را از وجود جن مطّلع ساخت ([[170]](#footnote-170)).

و از ابن عمر روایت است که فرمود: در یکی از سفرهایی که در خدمت رسول خدا بودیم مردی بادیه نشین بطرف ما آمد، وقتی نزدیک شد رسول خدا فرمود: « آیا گواهی می دهی که هیچ معبود بحقی جز ذات الله موجود نیست و شریک ندارد، و اینکه محمّد بنده و فرستاده‌ی اوست؟»، مرد گفت: چه کسی به آنچه گفتی گواهی می دهد؟ آن حضرت فرمود: این درخت بیابانی « سَلمه »، سپس رسول الله درخت را فراخواند که در کنار دره بود، و کشان کشان زمین را می شکافت جلو آمد تا در مقابل رسول خدا ایستاد و سه مرتبه از او درخواست شهادت نمود درخت هم شهادت داد، سپس به جایش برگشت ([[171]](#footnote-171)).

#### سلام کردن سنگ

جابر بن سمره گفت: رسول الله ص فرمود:

« اِنّی لأعرفُ حجراً بمکّة‌کان یسلمُ علیَّ قبل أنْ أبعثَ اِنّی لأعرفُهُ الآنَ »**[[172]](#footnote-172)**.

یعنی من سنگی را می شناسم در مکّه که قبل از اینکه به پیامبری بر گزیده شوم به من سلام می کرد، و اکنون هم آن را می شناسم.

#### شکایت شتر در پیشگاه او

یعلی بن مرّه ثقفی روایت می کند:

«ما جمعی از اصحاب همراه رسول اللهص راه می رفتیم که با یک شتر آبکش برخوردیم، وقتی که رسول خدا ص را دید غرغرکرد و از ته گلویش صدا درآورد و گردنش را خم کرد، رسول الله ص در کنار شتر توقف کرد و فرمود: صاحب این شتر کیست؟ وقتی آمد فرمود: « این شتر را به من بفروش»، عرض کرد: ای رسول خدا به تو هدیه می دهم، ولی نمی فروشم چون این شتر خانواده ایست که غیر از آن وسیله‌ی امرار معاشی ندارند.

وقتی این را گفتی بدان از کار زیاد و کمبود علف و خوراک شکایت دارد، پس با او به نیکی رفتار کنید ([[173]](#footnote-173)).

و عبدالله بن جعفر گفت: روزی رسول خدا ص مرا پشت سر خود سوار بر مرکبش کرد و پنهانی سخنی به من گفت که هرگز با کسی در میان نمی گذارم، و چیزی که برای رسول الله جهت استتار در قضای حاجت بیش از هر چیز محبوبتر و خوشایند تر بود دیوار یا انبوه درختان خرما بود، روزی وارد باغ یکی از انصار مدینه شد که شتری در آنجا بود و همینکه رسول خدا را دید اشک از چشمانش سرازیر شد و با صدایی ضعیف طلب شفقت و همدردی کرد، رسول خدا به او نزدیک شد و پشتش را از گردن تا کوهان مالش داد و شتر آرام گرفت، سپس فرمود: این شتر مال کیست؟ جوانی از انصار آمد و عرض کرد: ای رسول خدا مال من است، فرمود: « چرا در رابطه با این زبان بسته که خدا آن را به مُلک و مال تو درآورده ازخدا نمی ترسی؟ او نزد من شکایت می کند که گرسنه اش می کنی و بیش از حدّ توان از او کار می کشی »([[174]](#footnote-174)).

### خوارق غیر انبیاء

#### کرامت اولیاء الله

از جمله اصول اهل سنّت و جماعت تصدیق و تأیید کرامت اولیاء([[175]](#footnote-175))و خوارق و انواع علوم و مکاشفات و قدرت و تأثیراتی است که خداوند بر دست آنها جاری می‏گرداند([[176]](#footnote-176)).

چند فرقه از مسلمین وجود کرامت اولیاء را انکار کرده اند، از جمله معتزله، حجّت و استدلال ادعایشان این است که اگر صحیح باشد اولیاء الله دارای امور خارق العاده هستند آنها هم با انبیاء و پیامبران مشتبه شده و دیگر معجزه بر حقّانیّت پیامبران دلیل نیست ([[177]](#footnote-177)).

امّا این مقوله مردود است، زیرا قرآن به برخی از کرامات اولیاء الله اشاره کرده، و در احادیث صحیح و نقل متواتر و غیر قابل انکار هم ذکر شده، و مردم نیر در هر دوره و زمان و سرزمینی نمونه هایی از کرامات اولیاء را مشاهده کرده اند.

شبهه‌ی فوق هم تنها در صورتی درست است که اولیاء الله همراه با اظهار کرامت و امر خارق العاده ادعای نبوّت کنند، ولی چنین اتّفاقي نخواهد افتاد، و چنانچه یکی از اولیاء الله ادعای نبوّت و پیامبری کنند دیگر از جمله‌ی اولیاء نیست، بلکه مدّعی دروغین پیامبری است ([[178]](#footnote-178))، و امام احمد رحمه الله علیه کسانی که کرامت اولیاء را نفی کردند به انکار برخاست و ادعایشان را تصدیق نکرد و ایشان را گمراه می دانست ([[179]](#footnote-179)).

#### حکمت از اهدای کرامت به ولی صالح چیست؟

خداوند جهت اکرام و بزرگداشت برخی از بندگان مؤمن و پرهیزکار و پایبند به شریعت به خاطر شایستگی و قوّت ایمانشان امور خارق العاده می بخشد که گاهی نیازشان با آن برآورده می شود، مانند آب و خوراک و تأمین امنیّت، وگاهی موجب تقویّت دین خدا و اعلای کلمه‌ی توحید می شود، یا احقاق حقّ و ابطال باطلی با آن صورت می گیرد ([[180]](#footnote-180)).

از جمله کراماتی که قرآن از آن خبر می دهد موضوع وجود میوه‌ی زمستانی در تابستان و میوه های تابستانی در زمستان نزد مریم است، آنجا که می فرماید:

**ﭽ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﭼ**  (آل عمران:37).

یعنی: هر زمان كه زكريّا وارد عبادتگاه او مي‌شد، غذاي (تمييز و زيادي) را در پيش او مي‌يافت. (باري) به مريم گفت: اين از كجا براي تو مي‌آيد؟! گفت: اين از سوي خدا مي‌آيد. خداوند به هركس كه بخواهد بي‌حساب و بي‌شمار روزي مي‌رساند.

سرگذشت اصحاب کهف که خداوند مدّت سیصد ونُه سال آنها را در خواب عمیق فرو برد، و در آن مدّت طولانی جسم ایشان را از هر آسیبی محفوظ نگه داشت، آنگونه که در سوره‌ی کهف خاطر نشان شده از جمله کرامات اولیاست.

و آنچه برای اصحاب بزرگوار رسول خدا ص اتفاق افتاده نمونه هایی از کرامت هستند.

نورانی شدن چوبدستی

از جمله این اصحاب أسید بن حُضیر، و عُبّاد بن بشر نقل می کنند به خاطر نیازی به حضور رسول الله ص شرفیاب شدند، بعد از سپری شدن مدّتی از شب تاریک هر دو از حضور سرورمان خدا حافظی کرده و با عصایی چوبی راهی منزل شدند، امّا عصای یکی از آنها از نور و روشنی آنچنانی برخوردار شد که در پرتو آن تا وقت جدایی هر دو از آن بهره گرفتند، و چون وقت جدا شدن رسید هردو عصا نور افشانی کرده و هر کدام در پرتو نور عصای خود به منزل و نزد عیالش برگشت (روایت بخاری)([[181]](#footnote-181)).

غذای مبارک

ابوبکر صدّیق سه مهمان از اهل صفّه را همراه با خود به منزل برد، چون رسول خدا به مسلمانان دستور داده بود که از آنها به عنوان مهمان پذیرایی کنند، ابوبکر به نزد رسول خدا برگشت تا عیالش از آنها پذیرایی بعمل آورند، بعد از مدّتی طولانی وقتیکه به منزل برگشت همسرش گفت: چرا زود پیش مهمانها بر نگشتی؟ گفت: مگر ایشان را شام نداده ای؟ گفت: آنها از صرف غذا امتناع کردند تا تو بر میگردی، ابوبکر خشمگین شد و سوگند یاد کرد که هرگز آن را میل نکند، سپس زنش هم به همانصورت قسم یاد کرد، و میهمانان نیز سوگند یاد کردند که غذا را میل نکنند، ابوبکر گفت: این کار از شیطان است، پس دستور داد غذا بیاورند و همه شروع کردند به خوردن، ولی هر لقمه ای که بر می داشتند در زیر آن با بیش ازآن مقدار جایش پُر می شد، به همسرش گفت:‌ ای خواهر بنی فراس! این چیست؟ گفت: قسم به روشنی چشمم الآن سه برابر اوّل است، همه سیر شدند و بقیّه را نزد رسول خدا فرستاد و یادآور شد که او هم از آن میل نمود ([[182]](#footnote-182)).

این اکرام و احترام خدا بود به ابوبکر صدّیق زیرا که دارای فضل و تقوا بود و بعد از سوگند بر اینکه غذا را میل نکند در خشم افراط نکرد، و بینی شیطان را به خاک مالید، و خداوند هم او را مورد احترام و تکریم قرار داد.

سفینه و شیر

سفینه که برده‏ی آزاد شده‏ی رسول خدا ص بود در سرزمین روم سپاه مسلمین را گم کرد و اسیر شد، سپس فرار کرد و به جستجوی سپاه اسلام پرداخت، ناگهان با شیر درنده ای برخورد، گفت: ای ابا الحارث (کنیه‌ی شیر) من مولای رسول خدا هستم، سرگذشتم چنین و چنان است، شیر دنبش را تکان داد تا در کنارش قرار گرفت و رفتند، هر جا صدایی می شنید بطرفش مایل می شد، سپس به کنار سفینه بر می گشت تا به لشکر اسلام رسید، بعد شیر برگشت ([[183]](#footnote-183)).

فریاد مدینه در شام طنین انداخت

و این عمر بن خطّاب است که لشکری را به فرماندهی مردی به نام ساریه اعزام می کند و زمانی که در مدینه خطبه می خواند ناگاه فریاد بر آورد و گفت: «**یا ساریة الجبل**» یعنی ای ساریه مواظب سمت کوه باش، بعد ازمدّتی فرستاده‌ی سپاه اسلام از راه رسید و عرض کرد: ای امیر المؤمنین با دشمن درگیر شدیم و ما را در هم کوبیدند، ولی ناگهان صدایی طنین انداز شد که گفت: «**یا ساریة الجبل** » بر کوه تکیه زدیم و خداوند متعال آنها را شکست داد ([[184]](#footnote-184)).

### مجموعه‏ای از کرامتهای اولیاء

شیخ الاسلام ابن تیمیه غیر از موارد فوق مجموعه‏ای از کرامتهای اولیاء را یادآور شده که ما به ذکر برخی از آنها اکتفاء می کنیم ([[185]](#footnote-185)):

خبیب بن عدی در مکّه‌ی مکرّمه در دست مشرکین اسیر بود و در زندان انگور می خورد در حالی که در تمام مکّه انگور وجود نداشت.

أمّ أیمن بدون هیچ آب و غذایی، با زبان روزه، وتنها راهی سفر هجرت به مدینه شد، در راه از شدت تشنگی داشت می مرد، موقع افطار فرارسید در بالای سر خود صدایی احساس کرد و سر به آسمان بر آورد و دید سطلی بالای سرش معلّق است، سطل را گرفت و تا سیراب شد از آن آشامید، دیگر تا آخر عمرش هرگز احساس تشنگی نکرد.

برّاء بن مالک هرگاه دعا می کرد و بر خدا سوگند یاد میکرد خواسته و دعایش بر آورده میشد، و هرگاه در جهاد آتش جنگ زبانه می کشید، و مسلمین تحت فشار قرار می گرفتند، می گفتند: ای برّاء بر پروردگارت سوگند یاد کن که ما را یاری کند و بر آنها پیروز شویم و دستهایشان را ببندیم، سپس دعا می کرد، و دشمن شکست می خورد، در روز جنگ قادسیه گفت: پروردگارا قسمت میدهم آنها را اسیر کنیم و مرا اوّلین شهید این معرکه گردانی، پیروز شدند و برّاء شهید شد.

خالد بن ولید قلعه‌ی نفوذ ناپذیری را به محاصره درآورد، گفتند: تسلیم نمی شویم تا زهر نیاشامی، زهر را نوشید و زیانی به او نرسید.

وقتی که « زبیره » به خاطر اسلام مورد شکنجه قرار گرفت و جز استقامت بر اسلام چیز دیگری را نپذیرفت و چشمانش را از دست داد، مشرکین گفتند: لات و عزّی او را نابینا کردند، گفت: نه به خدا سوگند آنها نمی توانند مرا نابینا کنند، بلا فاصله خداوند بینایی را به چشمانش برگرداند.

حسن بصری رحمه الله از دست حجّاج بن یوسف ناپدید شد، شش دفعه وارد اتاقش شدند و او دعا می کرد، او را ندیدند و نیافتند، و علیه یکی از خوارج که او را آزار داد دعا کرد، بلا فاصله بر زمین افتاد و به هلاکت رسید.

و هنگامی که أویس قرنی وفات یافت در میان لباسهایش کفن هایی پیدا کردند که قبلاً وجود نداشتند، و چون در صدد حفر قبرش بر آمدند درون صخره ای قبر حفر شده و دارای لحد یافتند و بعد از پوشیدن آن کفنها بر تن ایشان او را در آن قبر دفن کردند.

### استقامت بر ایمان بزرگترین کرامت است

داشتن کرامت دلیل بر برتری آن شخص بر غیر خود نیست، زیرا گاهی خداوند متعال جهت تقویت ایمان به اشخاص ایمان ضعیف کرامت می دهد، تا ایمانشان را تقویت نماید، و نیازشان را بر آورده سازد، و کسانی هستند که از کرامت الهی برخوردار نیستند ولی ایمانشان از آنها کاملتر و از ولایت بزرگتری بهره‌مند هستند، از این رو بی نیاز از کرامت هدیه ای است که خدا به غیر ایشان اهداء نموده، بنابراین امور خارق العاده در میان تابعین بیش از صحابه وجود داشته، و نباید انسان چشم به راه کرامت و بهرمندی از خارق العاده باشد و همیشه فکرش را بدان مشغول گرداند، و بعلّت اینکه کرامت و امور خارق العاده ای به او بخشیده نشده غمگین باشد، واقعاً أبو علی جوزجانی چقدر راستگو بود آنجا که می گوید: «**کن طالباً للاستقامة لا طالباً للکرامة...** » یعنی استقامت و پابر جایی طلب کن و در پی کرامت و امور خارق العاده مباش، نفس تو بر طلب کرامت سرشته شده، امّا پروردگارت استقامت و ثابت قدمی را از تو می خواهد، برخی از کسانی که گفته اش را خوب فهمیده اند گفته اند: یک اصل بزرگ در این موضوع است، و رازی است که بسیاری از اهل سلوک و طلب از حقیقت آن غافلند([[186]](#footnote-186)).

### خوارق و امور شیطانی[[187]](#footnote-187)

بسیاری از مردم گمراه شده و گمان می کنند امور خارق العاده توسط هر کس اعمال شود او از اولیاءالله و صالحین محسوب می شود، مانند خیلی از افرادی که در هوا پرواز، یا بر روی آب راه، و امثال این کارها را انجام می دهند، در حالی که این افراد فاجرترین و گناه کارترین مردمند، و حتّی گاهی ادّعای نبوّت میکنند، مانند مروان دمشقی که در زمان عبدالملک بن مروان در شام قیام کرد و ادعای پیامبری نمود، و کارهای خارق العاده ای از خود بروز داد؛ چون گاهی پاهایش را با زنجیر می بستند ولی رها میشد، او را با اسلحه می زدند ولی در او اثر نمی کرد، و سنگ مرمر را با دست لمس میکرد شروع به تسبیح گفتن می‏کرد، و مردان پیاده و سواره در هوا به مردم نشان می داد و می گفت: اینها فرشته هستند، اینها و امثال آن کار شیاطین هستند، ازاین رو هرگاه برخی از افراد در وقت ظهور آن احوال شیطانی حاضر می شدند و ذکر خدا می کردند و«**آیة الکرسی**» یا قسمتی دیگر از قرآن را قرائت می کردند این احوال خارق العاده باطل می شد، و همین حارث دمشقی و مدّعی پیامبری و کذّاب وقتی که ازسوی مسلمانان دستگیر شد تا او را به قتل برسانند با رمح ضربه ای به او زدند ولی رمح در بدنش نفوذ نکرد، عبد الملک گفت: تو بسم الله نگفتی، پس قاتل با نام خدا ضربه اش را بر او وارد ساخت و از پای در آمد و به هلاکت رسید([[188]](#footnote-188)).

همچنین دجّال مسیح با اظهار امور خارق العاده هر بیننده ای را سرسام و حیرت زده می کند، با این حال ادعای خدایی می کند.

از این رو خارق العاده بر أولیاء بودن دلالت نمی کند، زیرا خداوند کرامت را به سبب ایمان و پرهیزکاری و استقامت بر اطاعت از دستورات الهی به بنده اش می‌بخشد، ولی زمانی که بعلّت کفر و شرک و طغیان و ظلم و فسق کسی امور خارق العاده انجام می دهد احوال شیطانی است نه کرامت رحمانی.

### دوّم: بشارت امّت‌های سابق

خداوند متعال می فرماید:

**ﭽ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﭼ** (شعراء:197)

یعنی: آيا همين نشانه براي (ايمان آوردن) ايشان كافي نيست كه علماي بني‌اسرائيل(به خوبي) از آن آگاهند؟!.

این آیه بیان یکی از دلایل روشن راستی و صداقت پیامبر ص و حقانیّت دین و شریعت او آگاهی و علم علمای بنی اسرائیل است نسبت به او که در کتابها و مراجع دینی ایشان مکتوب و محفوظ است، همانگونه که می فرماید:

**ﭽ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﭼ** (شعراء: 196)

یعنی:(وصف) اين قرآن در كتابهاي پيشينيان (از قبيل تورات و انجيل) موجود است.

### قرآن از بشارت پیامبران سابق به محمّد ص خبر می‌دهد

این قرآن از جانب پروردگار دانا و خبیر مطلق نازل شده به ما خبر ذکر محمّد و امّت او در کتابهای آسمانی سابق موجود است و پیامبران پیشین آمدنش را بشارت داده اند، همانگونه که جمعی از مفسّرین قرآن از آیه‌ی ذیل چنین استنباط می کنند که خداوند متّعال از کلیّه‌ی پیامبران عهد و پیمان گرفته که اگر محمّد ص در زمان حیات او برگزیده شد قاطعانه به او ایمان بیاورند، و جهت پیروی از شریعت و رسالت او شریعت خود را رها کنند، بنا براین ذکر او نزد همه پیامبران پیشین موجود بوده، آیه چنین می فرماید:

**ﭽ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕﯖ ﯗ ﯘﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﭼ** (آل عمران: 81).

یعنی: (به خاطر بياوريد) هنگامي را كه خداوند پيمان مؤكّد از (يكايك) پيغمبران (و پيروان آنان) گرفت كه چون كتاب و فرزانگي به شما دهم و پس از آن پيغمبري آيد و (دعوت او موافق با دعوت شما بوده و) آنچه را كه با خود داريد تصديق نمايد، بايد بدو ايمان بياوريد و وي را ياري دهيد. (و بديشان) گفت: آيا (بدين موضوع) اقرار داريد و پيمان مرا بر اين كارتان پذيرفتيد؟ گفتند: اقرار داريم (و فرمان را پذيرائيم. خداوند بديشان) گفت: پس (برخي بر برخي از خود) گواه باشيد و من هم با شما از زمره گواهانم.

### دعوت ابراهیم

از عرباض بن ساریه روایت است که رسول خدا ص فرمود: « نام من زمانی نزد خدا به عنوان خاتم النّبیّن مکتوب بود که هنوز آدم با گل و لای ترکیب بود، و به شما خبر خواهم داد که ابتدای کار من از کجا شروع شد، از ابتدای دعوت ابراهیم و بشارت و مژدگانی عیسی و رؤیای مادرم که قبل از به دنیا آوردنم در خواب دید نوری از او به دنیا می آید که قصرهای شام را روشنی بخشید، همه اینها آمدنم را بشارت داده اند»([[189]](#footnote-189)).

همچنین خداوند متعال خبر می دهد که چون ابراهیم خلیل الرّحمن و پسرش اسماعیل مشغول بنای کعبه بیت الله الحرام بودند دعامی کردند، و دعایشان در این آیه بیان شده که می فرماید:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﭼ** (بقره: 127-129).

یعنی: و (به ياد آوريد) آن گاه را كه ابراهيم و اسماعيل پايه‌هاي خانه (كعبه) را بالا مي‌بردند (و در اثناي آن دست دعا به سوي خدا برداشته و مي‌گفتند:) اي پروردگار ما! (اين عمل را) از ما بپذير، بي‌گمان تو شنوا و دانا (به گفتار و نيّات ما) هستي. اي پروردگار ما! چنان كن كه ما دو نفر مخلص و منقاد (فرمان) تو باشيم، و از فرزندان ما ملّت و جماعتي پديد آور كه تسليم (فرمان) تو باشند، و طرز عبادات خويش را (در كعبه و اطراف آن) به ما نشان بده و (اگر نسيان و لغزشي از ما سر زد) بر ما ببخشاي (و در توبه را بر رويمان باز گذار)، بي‌گمان تو بس توبه‌پذير و مهرباني. اي پروردگار ما! در ميان آنان (كه از دودمان ما و منقاد فرمان تويند) پيغمبري از خودشان برانگيز تا آيات تو را بر ايشان فرو خواند و كتاب (قرآن) و حكمت (اسرار شريعت و مقاصد آن) را بديشان بياموزد و آنان را (از شرك و اخلاق ناپسند) پاكيزه نمايد، بي‌گمان تو عزيزي و حكيمي (و بر هر چيزي توانا و پيروزي، و هر كاري را كه مي‌كني بنابر مصلحتي و برابر حكمتي است).

خداوند دعای ابراهیم خلیل و پسرش اسماعیل را پذیرفت و محمّد ص نتیجه‌ی آن دعای مستجاب بود. تورات موجود هم علی رغم آن همه تحریف و تغییری که در آن صورت گرفته هنوز حاوی بخشی از این بشارت است، در آنجا می گوید: خداوند دعای ابراهیم را در رابطه با اسماعیل قبول کرد، در(سفر تکوین اصحاح هیفدهم ستون (20) میگوید: «امّا درمورد اسماعیل قبول کردم، اینک او را فزونی و ثمره می دهم، و دودمانش را بسیار می افزایم، دوازده رئیس از او به دنیا می آید، و او را امّت بسیار بزرگی می گردانم».

این نصّ در(تورات سامریه) با الفاظی شبیه به آنچه اینجا ثبت کرده ايم وارد شده، و ترجمه‌ی تحریفی عبری این عبارت چنین است: « امّا در باره‌ی اسماعیل شنیدم و پذیرفتم، اینک او را برکت و فزونی بخشیدم با«مأدمأد »([[190]](#footnote-190)). و ابن القیّم خاطر نشان ساخته که برخی از نسخه های قدیمی تورات این نصّ را آنگونه ذکر کرده اند که ما اینجا یادآور شدیم.

این بشارت از چند جهت بر پیامبرمان ص دلالت می کند:

اوّل: این امّت بزرگ حتماً‌ نزد خدا مسلمان هستند، چون چنین امّتی از نسل و دودمان اسماعیل جز بعد از بعثت پیامبر اسلام، و نشر و توسعه‌ی مسلمین در مشرق و مغرب بوجود نیامد.

دوّم: این عبارت عبری «مأدمأد »با صراحت کامل نام پیامبر اسلام را بیان کرده، مترجمین این واژه را ترجمه تحریفی کرده اند به « بسیار بسیار»، ولی واقعیّت امر این است که کلمه « محمّد » است تلفظ عبری آن « مؤدمؤد » است که به تلفظ عربی نزدیک است.

سوّم: جمله‌ی « دوازده رئیس ازاو به دنیا می آید » با فرموده‌ی رسول خدا مطابق است که می فرماید: دوازده خلیفه و جانشین رهبری امور این امّت را بر عهده خواهند گرفت که همه از قریش هستند.

### بشارت موسی

از زمان قدیم خبر یقینی آمدن پیامبر امّی و درس ناخوانده توسط موسی علیه السّلام به قوم بنی اسرائیل رسیده، مبعوث شدن و صفات و ویژگیها و روش رسالت آسمانی او، و چگونگی و خصوصیّات امّت او، و آنان را به كار نيك دستور مي‌دهد و از كار زشت باز مي‌دارد، و پاكيزه‌ها را برايشان حلال و ناپاكها را بر آنان حرام و بند و زنجير را از دست و پا و گردن هر کس از بنی اسرائیل که به او ایمان می آورند به در مي‌آورد، که خدا می دانست بسبب گناه و نافرمانیها آن بند و زنجیرها سخت احکام بر آنها فرض می گردد، و هنگامی که به آن پیامبر بزرگوار ایمان آوردند سختگیریها را از آنها بر می دارد، همچنین پیروان این پیامبر خاتم پرهیزکارند، و زکات اموالشان را می پردازند، و به آیات خدا ایمان و یقین دارند، و می دانستند كساني كه به او ايمان بياورند و از او حمايت كنند، و وي را ياري دهند، و از نوري پيروي كنند كه (قرآن نام دارد و همسان نور مايه هدايت مردمان است و) به همراه او نازل شده است، بيگمان آنان رستگارند.

خداوند متعال فرمود:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﭼ**

(اعراف: 156و157).

یعنی: (خدا به موسی) فرمود: عذاب خود را به هركس كه (گناه كند و توبه نكند و خود) بخواهم ميرسانم، و رحمت من هم همه‌چيز را در برگرفته (و در اين سراي شامل كافر و مؤمن مي‌گردد، امّا در آن سراي) آن را براي كساني مقرّر خواهم داشت كه پرهيزگاري كنند و زكات بدهند و به آيات (كتابهاي آسماني و نشانه‌هاي گسترده جهاني) ايمان بياورند. (به ويژه رحمت خود را اختصاص مي‌دهم به) كساني كه پيروي مي‌كنند از فرستاده (خدا محمّد مصطفي) پيغمبر امّي كه (خواندن و نوشتن نمي‌داند و وصف او را) در تورات و انجيل نگاشته مي‌يابند. او آنان را به كار نيك دستور مي‌دهد و از كار زشت بازمي‌دارد، و پاكيزه‌ها را برايشان حلال مي‌نمايد و ناپاكها را بر آنان حرام مي‌سازد و فرو مي‌اندازد بند و زنجير (احكام طاقت‌فرساي همچون قطع مكان نجاست به منظور طهارت، و خودكشي به عنوان توبه) را از (دست و پا و گردن) ايشان به در مي‌آورد (و از غُل استعمار و استثمارشان مي‌رهاند). پس كساني كه به او ايمان بياورند و از او حمايت كنند و وي را ياري دهند، و از نوري پيروي كنند كه (قرآن نام است و همسان نور مايه هدايت مردمان است و) به همراه او نازل شده است، بيگمان آنان رستگارند.

### بقیّه‏ی بشارات تورات

بقیه‌ی بشارت تورات به بعثت پیامبر خاتم محمّد ص چنین است: در سفر الاصحاح (18) ستون 18-19 آمده است: خداوند به موسی فرمود: «برای بنی اسرائیل پیامبری را از وسط برادرانشان برمی گزینم مثل تو، و کلام خود را بر زبان او قرار می دهم، به آنچه او را توصیه نموده ام سخن می گوید، و از انسانی که این کلام را نشنود که به نام من بدان سخن می گوید خواستارم که بشنود ».

دلالت این عبارت تورات بر بشارت به پیامبر ما بدین صورت است که بیان می کند او از پسران اسماعیل است که برادر بنی اسرائیل مي باشد، چون اسحاق جد، و اسماعیل و اسحاق برادر همدیگر بودند، سپس او در وسط نسب عرب بود، و اینکه می گوید: « مثل توست »یعنی مثل تو دارای شریعت الهی است، و محمّد ص کسی است که خدا کلامش را بر زبانش گذاشت، درس ناخوانده و بی سواد بود و هرگز از روی کتاب و نوشته چیزی نخواند، بلکه خداوند کلام خود را به او وحی و الهام می کرد و بعد از حفظ آن تلاوتش می کرد، پیامبر فرستاده شده بسوی تمام مردم جهان است، و از بنی اسرائیل درخواست شده که از او پیروی، شریعتشان را جهت پیروی همه جانبه از شریعت او ترک کنند، هر کس اطاعت نکند خداوند عذابش می دهد، « انسانی که کلامی را نشنود که او به نام خدا بدان سخن می گوید مورد بازخواست خدا قرار می‏گیرد ».

از جمله دلایلی که به ما می فهماند بشارت باقیمانده‌ی بشارت بزرگی است که خداوند به موسی وحی فرمود، و قرآن کریم از آن سخن می گوید این است که بشارت در جایگاه معیّن وارد شد، و هنگامی که موسی هفتاد مرد را از ميان قوم خود (به نمايندگي از سوي آنان) براي ميعادگاه خداوند برگزيد، و چون درخواست دیدن خدا را مطرح کردند در آنجا زمين ‌لرزه‌اي درگرفت)، و موسی به دعا و نیایش پرداخت و از خدا خواست آنها را زنده گرداند که بر اثر زمین لرزه از بین رفتند، از این رو خداوند مردان نماینده‌ی بنی اسرائیل به میعادگاه را بعد از توسل و نیایش موسی دوباره زنده کرد و آیه فرمود: « عذاب خود را به هركس كه (گناه كند و توبه نكند و خود) بخواهم ميرسانم، و رحمت من هم همه‌چيز را در برگرفته (و در اين سراي شامل كافر و مؤمن مي‌گردد، امّا در آن سراي) آن را براي كساني مقرّر خواهم داشت كه پرهيزگاري كنند و زكات بدهند و به آيات (كتابهاي آسماني) ايمان بياورند. (به ويژه رحمت خود را اختصاص مي‌دهم به) كساني كه پيروي مي‌كنند از فرستاده (خدا محمّد مصطفي) پيغمبر امّي وصف او را در تورات و انجيل نگاشته مي‌يابند و......».

اگر به تورات سفر خروج مراجعه کنید مشاهده خواهید کرد که خدا این بشارت را به موسی وحی فرمود بعد از آنکه به میعادگاه رفت، و تورات از چیزی نزدیک به همین زمین لرزه خبر می دهد آنجا که میگوید: « صداهایی به گوش همه رسید و صدای بوق شنیدند، وقتی به کوه نگاه کردند دیدند همه را دود فراگرفته، همه آن را نگاه کردند و پراکنده گشتند، و بعد از آن ایستادند.... » (سفر الخروج الاصحاح (20) از تورات سامریه).

### بشارت عیسی

خداوند متعال در قرآن مژده‌ی پیامبرمان که عیسی مسیح آمدنش را بشارت داد، بیان می کند

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭼ** (صف: 6).

یعنی: و خاطرنشان ساز زماني را كه عيسي پسر مريم گفت: اي بني‌اسرائيل! من فرستاده خدا به سوي شما بوده و توراتي را كه پيش از من آمده است تصديق مي‌كنم، و به پيغمبري كه بعد از من مي‌آيد و نام او احمد است، مژده مي‌دهم. اما هنگامي كه آن پيغمبر (احمدنام) همراه با معجزات روشن و دلائل متقن، به پيش ايشان آمد، گفتند: اين جادوي آشكاري است.

احمد که در آیه‌ی فوق از زبان عیسی ذکرگردیده یکی از نامهای پیامبر بزرگوارمان است، همانگونه که در صحیح بخاری ثبتاست جُبیر بن معطم روایت می کند که از پیامبر ص شنید میفرمود: « **اِنّ لی أسماء، أنا محمّد، و أناَ أحمد، و أنا الماحی الّذی یمحو الله به الکفر و أنا الحاشر الّذی یحشر النّاس علی قدمی و أنا العاقب**»[[191]](#footnote-191).

یعنی: من چند نام دارم، من محمّد هستم، احمد هستم، ماحی یعنی کسی که خداوند کفر را به وسیله او من محو و نابود میکند، حاشر هستم چون مردم بعد از من حشر می گردند، و من عاقب و خاتم پیغمبران هستم.

دو مَثَل تورات و انجیل

خداوند در تورات و انجیل دو مَثَل برای محمّد و اصحابش بیان می دارد:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ** (فتح:29).

یعنی: محمد فرستاده خدا است، و كساني كه با او هستند در برابر كافران تند و سرسخت، و نسبت به يكديگر مهربان و دلسوزند. ايشان را در حال ركوع و سجود مي‌بيني. آنان همواره فضل خداي را مي‌جويند و رضاي او را مي‌طلبند. نشانه ايشان بر اثر سجده در پيشانيهايشان نمايان است. اين، توصيف آنان در تورات است، و اما توصيف ايشان در انجيل چنين است كه همانند كشتزاري هستند كه جوانه‌هاي (خوشه‌هاي) خود را بيرون زده، و آنها را نيرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌هاي خويش راست ايستاده باشد، بگونه‌اي كه برزگران را به شگفت مي‌آورد. (مؤمنان نيز همين گونه‌اند. آني از حركت بازنمي‌ايستند، و همواره جوانه مي‌زنند، و جوانه‌ها پرورش مي‌يابند و بارور مي‌شوند، و باغبانانِ بشريت را بشگفت مي‌آورند. اين پيشرفت و قوّت و قدرت را خدا نصيب مؤمنان مي‌كند) تا كافران را به سبب آنان خشمگين كند. خداوند به كساني از ايشان كه ايمان بياورند و كارهاي شايسته بكنند آمرزش و پاداش بزرگي را وعده مي‌دهد.

#### بشارتهای تورات

توراتی که امروزه در دسترس مردم قرار دارد، بدلیل اختلاف و ناهمگونی که در موراد متعدّدی نسخه ها و چاپهای گوناگونشان با هم دارند. تحریف شده و دگرگون یافته است.

تورات سه نسخه ی: عبری، یونانی و سامری دارد، هر فرقه ای ادّعای صحت نسخه‌ی خویش رادارند و بس، علاوه بر اختلافات واضحی که بین توراتهاو ترجمه هایشان موجود است. این تحریف و دگرگونیها موجب از بین رفتن بخش عمده**ِ**ای از بشارتها شده بطوری که هیچ نشانه و اثری از آن باقی نماند، ولی با این وجود هم بشارتهای فراوان درآنها باقی است بطوریکه بر هیچ ژرف اندیشی پوشیده نبوده، و در صورتیکه بدون تعصّب و پیروی از هواهای نفسانی با سیره و زندگی رسول خدا مطابقت شود روشن می گردد.

نام رسول خدا با صراحت در تورات ذکرشده است

برخی از اشارات تورات به نام محمّد تصریح نموده اند که برخی ازعلمای مسلمان به این حقیقت پی برده اند، ولی تحریفهای پیوسته ای که بر این کتاب صورت می گیرد آن نصوص را از میان برداشته، مانند این عبارت که در (سفر اشعیا)([[192]](#footnote-192)) ذکرشده: « من فرمان تو را محمّد قرار می دهم، ای محمّد، ای تقدیس کننده‌ی پروردگار، اسم تو از ابد موجود است »، و این جمله‌ی اخیر با حدیث فوق الذّکر موافق است که فرمود: « من پیامبر بودم درحالی که هنوز آدم در ترکیبات خاک بود »([[193]](#footnote-193)).

همچنین در (تورات عبری، اصحاح سوّم از سفر حبقوق ([[194]](#footnote-194))آمده است: « زمین را از ستایش احمد سرشار کردم، گردن ملّتها را به تصرّف او در می آورم ».

و در نسخه‌ی قدیمی چاپ سال 1848م، و یکی دیگراز نسخه های بیروت چاپ 1884م، و نسخه های قدیم دیگر مشاهده میشود درسفر حبقوق همین عبارت با صراحت و وضوح کامل می گوید: « مسلماً بها و ارزش محمّد آسمان را روشن و منوّر ساخته، و زمین را ستایش و ذکر نیک او پر کرده،.....صدایت در جویبار ها و دریا ها طنین انداز است، ای محمّد نزدیک شو، واقعاً کوهها چون تورا دیدند لرزیدند ».

ذکر پیامبر ص با اوصافی که تنها متعلّق به اوست

گاهی در تورات محل بعثت رسول خدا ذکر می شود، همانگونه که در (سفر التّثنیه اصحاح سی و سه) آمده است: «پروردگار از جانب سینا روی آورد و ساعیر را روشنی بخشید، و کوه فاران متجلّی و روشن شد ».

سینا همان جایی است که خدا با موسی سخن گفت، و ساعیر محل وحی خدا به عیسی، و فاران کوههای مکّه است که ازآنجا خدا به محمّد ص الهام فرستاد، به دلیل نصوص تورات. و خداوند نام این اماکن مقدسه را دراین آیه جمع آوری کرده که می فرماید:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭼ** (تین:1-3).

یعنی: سوگند به انجير و زيتون! و سوگند به طور سينين! و سوگند به اين شهر امين (مكّه)!.

همچنین تورات مکانی را که در آنجا به رسول خدا وحی وحی شد تعیین کرده و در (سفر اشعیا، اصحاح (21)) آمده است: «وحیی در جهت بلاد عرب در وعر است»، حال آنکه آغاز وحی در سر زمینهای عرب در وعر در غار حراء شروع شد.

در اینجا تورات به هجرت رسول خدا ص اشاره و جهت و سمتی که بدان هجرت نمود بیان شده: « ای ساکنان سرزمین تیماء جهت ملاقات با تشنه ها آب بیاورید، و به فراریان نان بدهید که درمقابل شمشیر فراری شده اند، در مقابل شمشیر کشیده شده، و در برابر کمان کشیده شده، و جنگ شدید ».

تیماء از نواحی مدینه منوّره است، و چنانچه با دقّت به این نص نگریست واضح است که از هجرت رسول خدا سخن می گوید.

همچنین دنباله‌ی متن سابق چنین است: « این را اینگونه سرورم به من گفت، در مدّت سالی همچون سال اجیر که مجد قیدار را به فنا و نابودی می کشد، و بقیه‌ی کمانهای قهرمانان بنی قیدار کم می شوند، چون پروردگار خدای اسرائیل سخن گفت».

این نص تورات از جنگ بدر سخن میگوید، چون بعد از یک سال مانند سال اجیر از تاریخ واقعه‌ی جنگ بدر اتفاق افتاد، و مجد و سروری قیدار که فرزندان اسماعیل بودند به فنا و نابودی کشیده شد، و بنی قیدار اهل مکّه هستند، که بعد از جنگ بدر کماندارن قریش کم شدند.

اشاره به یکی از نشانه‏های بارز محل هجرت رسول خدا

برخی از عبارتها و نصوص تورات به مکان هجرت رسول خدا ص اشاره دارد، همان‌گونه که در (سفر أشعیا اصحاح (42)) آمده است: «مردم و شهرهایشان صدایش را بلند می‌کنند، شهر محل سکونتش قیدار است، تا ساکنان سالع بر سر کوهها به زمزمه و ستایش پروردگار بپردازند ».

قیدار یکی ازفرزندان اسماعیل است همانگونه که در (سفر تکوین، اصحاح (25) شماره 13) آمده است.

و سالع کوه ترک خورده ای است درمدینه.

و زمزمه اذان است که پیوسته هر روز پنج بار فضا را میشکافد، و نیز تکبیر و تحمید های عیدها و سحرگاه و شامگاهان است که از دهان و لب های پاک اهل مدینه‌ی منوّره در جنب کوه سلع به فضا برمی خیزد.

اشاره‏ی تورات به اموری که توسط رسول خدا اجرا شد

نصوص تورات به نشر و گسترش دعوت پیامبر اسلام و برخی از فعالیّتهایش اشاره کرده، در (سفر حبقوق اصحاح سوّم) آمده است: « الله از تیمان آمد و قدوس از کوههای فاران، شهرت جلال و عظمت او آسمانها را در برگرفت، و زمین مملو از تسبیح وی، و دستش درخشان و شعاعهایی همچون نور دارد، و آنجا قدرتش نورافشانی میکند، در جلو او وبا رفت، و تب و لرز از نزدیک پاهایش خارج شد، توقف کرد و زمین را مقایسه کرد، نگاه کرد و ملّّتها را به لرزه در آورد، و کوههای زمانه (دولتهای بزرگ و امپراتورها) را خُرد کرد، و صخره های آبی (دولتهای کوچک) را خاموش کرد».

این بشارت از پیروزی بزرگی که نصیب رسول خدا صو پیروانش شد، و از توسعه و گسترش دعوت او در همه نقاط جهان خبر می دهد، همانگونه که به خرد شدن کوههای بزرگ زمانه که منظور کشورهای بزرگ است، و خاموش شدن صخره‌ی آبی یا تپه که منظور دولتهای کوچک است اشاره می کند، و تمامی اینها تحقّق یافتند، این بشارت به دو مسأله اشارت دارد که هر کس با سیره و سنّت رسول خدا آشنایی کافی داشته باشد آن را درک می کند، آن دو عبارت است از: درخششی همچون نور ازدستهای او، و رفتن وبا درجلو او و بیرون رفتن تب در اطراف پاهایش.

درخشش نوری که از دستهایش نورافکنی می‏کند

نص تورات می گوید: « تلألؤ شعاع نور از دست او پرتو افکنی می کند، و آنجا قدرتش نور و روشنی می دهد »، سپس می گوید: « توقف کرد و زمین را مقایسه کرد، نگاه کرد و ملّّتها را به لرزه در آورد... »، آنچه که من از این نص درک می کنم این عبارت تورات از حادثه ای سخن می گوید که در جنگ خندق اتّفاق افتاد، آنگاه که صحابه‌ی بزرگوار در اثنای حفر خندق از شکستن و حفر سنگ بزرگی عاجز و ناتوان شدند و رسول خدا ص جلو رفت و با وارد ساختن ضربه ای بزرگ بر آن یک سّومش را جدا کرد و نور از آن خارج شد، پس رسول خدا تکبیر گفت و بدنبال او صحابه با صدای بلند تکبیر گفتند، بعد ضربه‌ی دوّم و سوّم را بدان وارد نمود، و رسول خدا ص فرمود: در پرتو شعاع نور اوّل قصرهای شام، و با نور دوّم قصرهای فارس و نور سوّم دروازه های صنعاء را روشن کردند و همه را دیدم.

نسّائی و امام احمد با سند حسن از حدیث برّاء بن عازب روایت کرده اند که گفت: هنگامی که رسول الله ص فرمان داد خندق را حفر نماییم، درون خندق با صخره‌ی بزرگی برخورد نمودیم که با کلنگ و ابزارهای کار نمی‌توانستیم آن را بشکنیم، از راهچاره درمانده و نزد رسول خدا شکوا کردیم، ایشان آمدند و کلنگی را به دست گرفتند و فرمود: «بسم الله» و با ضربه ای یک سوّم سنگ را جدا ساخت و فرمود: «الله اکبر کلیدهای شام به من اهداء گردید، و در این لحظه قصرهای سرخش را می بینم» سپس ضربه دوّم را زد و یک سوّم دیگر را قطع نمود و فرمود: « الله اکبر، کلیدهای فارس هم به من اهداء گردید، به خدا سوگند اکنون قصر سفید مدائن را می بینم »، سپس فرمود: «بسم الله وبقیه‌ی سنگ را خرد کرد و فرمود: الله اکبر کلیدهای یمن به من اهداء گردید، به خدا سوگند در این لحظه از اینجا دروازه های یمن را می بینم ([[195]](#footnote-195))».

و در روایت طبرانی آمده است: « به سنگ بزرگ زد و جرقه ای از آن برخاست، تکبیر گفت و مسلمین هم تکبیر گفتند، همچنین درآن روایت ذکر شده که برق اوّل قصرهای شام را برایش روشن کرد، و فرمود: جبرئیل مرا گفت که امّتت بر آن محلها سیطره خواهند یافت....» ([[196]](#footnote-196)).

در این نصّ تورات تأمّل کن و باری دیگر در آن بیندیش: « درخشش شعاعی همچون نور از دست او، و اینجا قدرت او روشن شد،... توقّف کرد و زمین را مقایسه مرد و نگاه کرد....».

سپس در حدیث فوق تأمّل کن، آیا این واقعه تعبیر این بشارت تورات نیست؟!.

رفتن وبا و خارج شدن تب

این بشارت می گوید: « بیماری وبا در جلو او می رود، و تب و لرز از نزد پاهایش خارج میگردد »، به خدا سوگند این بشارت صریح است و تأویل بردار نیست، چون قبل از قدوم رسول خدا به مدینه، بیماریهای تب آور آنجا از شهرت خاصّی برخوردار بود، همانگونه که ابن عبّاس در حدیثی روایت می کند: رسول خدا و اصحاب جهت انجام عُمره‌ی معروف به عُمره‌ی قضاء وارد مکّه شدند مشرکین گفتند: « گروهی نزد شما آمدند که تب و لزر مدینه آنها را ضعیف و ناتوان کرده » روایت بخاری ([[197]](#footnote-197)).

اوّلین بار که رسول خدا ص و اصحاب به مدینه وارد شدند به این بیماریهای تب آور مبتلا شدند، و رسول خدا ص دعا کرد و از پروردگار خواست که بیماری تب آور را از میان بر دارد.

عائشه رضی الله عنها روایت می کند که وقتی رسول خدا و اصحاب گرامی او به مدینه هجرت نمودند ابوبکر و بلال بیمار شدند، فرمود: نزد آنها رفتم و از ایشان احوالپرسی کردم و گفتم: پدر چطوری؟ ای بلال حالت چطور است؟([[198]](#footnote-198))، هرگاه که ابوبکر تب می گرفت می‏گفت:

**کلّ امریء مُصبَّح فی أهله والموت أدنی من شراک نعله**

یعنی: هر انسانی حتّی اگر همراه خانواده اش هم باشد، مرگ از بند کفشانش به او نزدیکتر است.

و هرگاه تب بلال آرام می شد سرش را بلندمی کرد و می گفت:

**ألا لیت شعری هل ابیتنّ لیلة بوادٍ و حولی اذخر و جلیل**

**وهل أردن یومـاً میـاه مجنّة و هل یبدون لیشامة و طفیل**

یعنی ای کاش می دانستم آیا شبی دیگر را در دره ای سپری میکنم که اذخر و طفیل در کنارم باشند؟

یا آیا روزی دیگر وارد آبهای مِجَنه می شوم، و آیا باری دیگر شامه و طفیل را می بینم؟.

عائشه فرمود: نزد رسول الله رفتم وقضیه را به عرض ایشان رساندم، فرمود:

« **اللهمّ حبّب الینا المدینة کحبّنا مکّة أو أشدّ، و صحّحها، و بارک لنا فی صاعها ومدّها، و انقل حمّاها فاجعلها فی جحفة »**[[199]](#footnote-199)**.**

یعنی خدایا مدینه را برای ما دوست همچون مکّه یا بیشتر برای ما دوست داشتنی کن، و آن را سالم و تندرست گردان، و در پیمانه های آن برکت و فزونی بخش، و بیماریهای تب دارش را به جحفه منتقل گردان.

و امام بخاری در روایت آخر کتاب حج افزوده که فرمود: « خدایا نفرین کن عتبه و ربیعه و شیبه و ربیعه و أمیّه بن خلف را، همانگونه که مرا بسوی سرزمین وبا بیرون راندند »[[200]](#footnote-200).

بنابراین یثرب محل بیماری های تب آور بود، و شاید کمتر کسی بود که وارد آنجا شود و مبتلا به بیماری عفونی نگردد، امّا خداوند دعای پیامبرش را اجابت فرمود و بیماریهای عفونی را از آنجا منتقل نمود، و سلامتی و تندرستی را جایگزین کرد، طاعون و دیگر بیماریهای واگیر عفونی را از مدینه منع نمود، همانگونه که در حدیث امام احمد در مسند از أبی عسیب مولای رسول الله ص نقل می کند که فرمود:

«**أتانی جبریل بالحمّی و الطّاعون، فأمسکت الحمّی بالمدینة و أرسلت الطاعون الشام**»([[201]](#footnote-201)).

یعنی جبرئیل با تب و طاعون نزد من آمد، بیماری تب آور را در مدینه نگه داشتم و طاعون را به شام فرستادم.

شاید نگه داشتن بیماری تب آور در مدینه در ابتدا بوده باشد، سپس دستور داد به جحفه ارسال گردد، یا اینکه منظور از نگه داشتن تب در مدینه بمعنی اطراف مدینه است که جحفه در نزدیکی مدینه واقع شده. خلاصه خیلی واضع و روشن است که این بشارت به همان صورت که تورات خبر داد به وقوع پیوست.

### بشارتهای جامع

گاهی بشارتها جامع و دربرگیرنده‌ی ذکر مجموعه ای از صفات رسول خدا هستند، مانند الهام خدا به او، أخبار امّت و پیروزی نازل شده از آسمان، امداد فرشتگان، و موهبتهای دیگر الهی از قبیل عروج به آسمان و غیره.

از جمله‌ی این بشارتها بشارات دانیال است.

دانیال([[202]](#footnote-202)) یهود را تهدید نموده و امّت محمّد را برایشان توصیف می نماید و میفرماید: «خداوند آنها را بر شما مسلّط می گرداند و در میانشان پیامبری بر می انگیزد، و کتابی را بر آنها نازل می کند، و گردن شما را در دست آنها قرار می دهد (برده‌ی آنها می شودید)، شما را به حق به ذلّت و خواری می کشانند، و مردان قیدار بصورت مجموعه هایی خارج می گردند، فرشتگان سوار بر اسبهای سفید همراه آنها هستند، پس شما را محاصره می کنند، و فرجام شما آتش خواهد بود، پناه بر خدا می بریم ازآتش ».

قیدار پسران اسماعیل بودند، و در زمین پخش شدند و بر سرزمین شام و جزیره و مصر و عراق سیطره یافتند، و روایات متواتر و غیر قابل تردیدی روایت شده که فرشته بر اسبهای سفید فرود می آیند همانگونه که در جنگ بدر و احزاب نازل شدند، و دانیال به اسم محمّد تصریح نموده و می گوید: «ای محمّد کمانهایت را بر خواهی کشید و تیرها به فرمان تو سیراب می شوند ».

همچنین دانیال می گوید: «از خداوند درخواست کردم، و در پیشگاهش تضرع نمودم که برایم بیان کند چه بر سر بنی اسرائیل خواهد آورد، آیا از آنها توبه و بازگشت می پذیرد، و ملک را به ایشان بر می گرداند، و پیامبرانش را در میانشان مبعوث می گرداند، یا اینها به غیر ایشان می دهد؟ پس مُلک و قدرت در صورت جوانی زیبارو نزدم نمایان گشت و گفت: سلام بر تو ای دانیال، خداوند می فرماید: همانا بنی اسرائیل مرا به خشم آوردند، و مرا نافرمانی کردند، و غیر از من خدایانی دیگر پرستش کردند، و بعد از علم و آگاهی به جهل و نادانی برگشتند، و بعد از راستگویی دروغگو شدند، پس بُخت النّصر بر ایشان یورش برد و مردانشان را به قتل رساند و عائله هایشان را به بردگی کشید، و مساجدشان را منهدم ساخت، و کتابهایشان را به آتش کشید، و کسان دیگر هم با آنها چنین کارهایی کردند، و من از آنها ناراضیم، و گناهانشان را نمی بخشایم، و همیشه در ناخشنودی و خشم من باقی می مانند، تا وقتی که مسیح پسر مریم عذرای بتول را روانه میکنم، و مُهر لعنت و خشم را بر آنها می زنم، و برای همیشه ملعون، و ذلّت و خواری بر آنهاست تا پیامبری از پسران اسماعیل را بر می گزینم که هاجر آمدنش را بشارت داده، و فرشتگانم را با بشارت به بعثتش نزد او فرستادم، و بسوی آن پیامبر وحی، نامها را به او می آموزم، و با تقوی و پرهیزکاریش آراسته و مزیّن می گردانم، و نیکی را شعارش قرار می دهم، و باطن و نهانش را پرهیزکاری و گفتارش را صدق و راستی، و سرشتش را وفا، و سیرت و روش زندگیش را میانه روی، و راه راست سنّت او قرار می دهم، کتابی را به او اختصاص می دهم که تصديق کننده‌ی كتابهاي آسماني پيشين است، و ناسخ برخی از محتویات آن کتابهاست، او را نزد خویش عروج می دهم، از آسمانی به آسمانی بالایش می آورم تا به درجات عالی میرسد، سپس نزدیکش کرده و به او سلام، و وحی می نمایم، سپس او را با خوشحالی و شادی و سرور بسوی بندگانم می فرستم، ‌درحالی که همه آنچه را به او سپرده ایم محفوظ نگه داشته و از یاد نمی برد، و در اخبارش راستگو و درستکار است، و با گفتار نرم و شیرین و با موعظه‌ی زیبا مردم را بسوی توحید و یکتا پرستی فرا می خواند، نه درشت خو و نه خشن است، و نه در بازار سر و صدا راه می اندازد، و با هر کس که به وی روی آورد مهربان است، و قوم خویش را بسوی توحید و پرستش خالصانه من دعوت می کند، و آیات و نشانه هایم را به آنان اعلام، و تکذیبش می کنند، و در صدد آزار و اذیّتش بر می آیند ».

ابن تیمیه می فرماید: « سپس دانیال داستان رسول خدا ص را از روی آنچه فرشته بر او دیکته کرده بود تا آخر این امّت، و تا انقضای دنیا ادامه می دهد ».

سپس می گوید:« این بشارت اکنون نزد یهود و نصاری است و آن را قرائت می کنند، و می گویند: هنوز صاحب این اوصاف ظهور نکرده ».

### بشاراتی از انجیل

و در انجیل متّی اصحاح (11) شماره (14)آمده است: « اگر می خواهید قبول کنید این ایلیا مزمع است که می آید، کسی دارای گوش شنواست بشنود ».

رسول الله ص به ما خبر داده که بین او و عیسی مسیح پیامبری دیگر نیامده، پس ایلیایی که عیسی بدان بشارت داده جز پیامبر اسلام نیست، و ایلیا طبق حساب حروف ابجد که یهودیان بسیار بدان علاقمند هستند برابر است با کلمه‌ی محمّد.

و در صحاح (14)شماره (15)آمده است: « اگر مرا دوست دارید وصایای مرا نگه دارید، و من «معزی » دیگری را از پدر می خواهم تا برای همیشه همراه شما باشد»، و در لغات اجنبی « بارکلیتوس » آمده است که واژه‌ی بارکلیتوس یونانی کلمه‌ی تحریف شده‌ی « أحمد » است که از نامهای رسول الله ص می باشد.[[203]](#footnote-203)

و در اصحاح یوحنّا (15) شماره (26) آمده است: « هرگاه آن معزی آمد من او را می فرستم و از سوی پدر روح الحق سربرآرد به نزد شما می فرستم، او برای من گواهی می دهد»، بدان علّت آمده است که پیامبر اسلام ص به نبوّت و رسالت عیسی مسیح شهادت می دهد، و روح الحقّ کنایه از پیامبر اسلام است، ولی این معناهای وارد شده از ترجمه های جدید دقیق و درست نیستند، چون اصل این ترجمه ها از انجیلهای یونانی است که نوشته‌ی « بیرکلیتوس » هستند، امّا در ترجمه های عربی چاپ سال چاپ 1821، 1831و 1844 لندن «فارقلیط » آمده است که بیش از همه به عبارت یونانی مورد اشاره ([[204]](#footnote-204)) نزدیکتر است، امّا ترجمه‌ی آن واژه ها به « معزی » در چاپهای جدید همان تحریفی است که خداوند در سوره‌ی نساء اهل کتاب را بدان مورد نکوهش قرار داده و می فرماید:

**ﭽ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﭼ** (نساء: 46)

یعنی: برخي از يهوديان سخنان را از جاهاي خود منحرف مي‌گردانند.

ملاحظه می شود که اینجا قبل از جمله‌ی وارده در شماره (26) این اصحاح در چاپهای جدید افتاده، ولی در چاپهای قدیم انجیل این جمله با صراحت آمده است: « اگر المنحمنایی که خدا بسوی شما می فرستد آمد » ومعنی المنحمنا با زبان سریانی تحریف شده‌ی « محمّد » ([[205]](#footnote-205)).

### بشارتهای دیگر انجیل([[206]](#footnote-206))

در (انجیل متّی) اصحاح بیست و یکم آمده است:

« 42 یسوع به آنها گفت: آیا هرگز در کتابها نخوانده اید: سنگی که بنّایان هوذا دور انداختند از جانب پروردگار گوشه و زاویه شد، این در چشم ما عجیب است.

43 از این رو به شما می گویم: ملک و سلطنت خدا از شما گرفته می شود و به امَتی داده می شود که کار سودآورش را انجام می دهد.

44 هر کس از آن سنگ بیفتد له می شود، و هر کس آن سنگ بر او سقوط کند له و خردش می کند ».

این سنگ کسی جز رسول خدا محمّد ص نیست، در (صحیحین بخاری و مسلم) از ابوهریره و جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت شده که رسول خدا ص فرمود:

« **اِنّ مَثَلی و مثل الأنبیاء من قبلی کمثل لبنة من زاویة فجعل النّاس یطوفون به و یعجبون له و یقولون: هلاّ وضعت هذه الّلبنة؟ قال فأنا الّلبنة و أنا خاتم النبیّین** ».

یعنی: نبیّ اکرم ص فرمود: مثال من و سایر پیامبران مانند مردی است که ساختمانی را با بهترین شکل بسازد و کامل کند مگر جای یک خشت که آنرا خالی بگذارد، مردم وارد آن ساختمان می شوند و تعجّب می کنند و می گویند: ای کاش! جای این خشت خالی نمی بود.

ابن القیّم فرمود: ([[207]](#footnote-207))« در گفته‌ی عیسی مسیح در بشارتی دیگر تأمّل کن: آیا نمی بینی سنگی که بنّاها او را به آخر انداختند تبدیل به گوشه‌ی ساختمان شد، چگونه با فرموده‌ی پیامبر ص مطابقت دارد که می فرماید:

« **اِنّ مَثَلی و مثل الأنبیاء قبلی کمثل رجل بنی داراً فأکملها و أتمّها الاّ موضع لبنة منها، فجعل النّاس یطوفون به و یعجبون له و یقولون: هلاّ وضعت هذه الّلبنة؟** **فکنت أنا تلک الّلبنة »**.

یعنی: « مثال من، و سایر پیامبران قبل از من مانند مردی است که خانه ای زیبا و کامل بسازد، مگر اینکه در گوشه ای جای یک خشت را خالی بگذارد، مردم اطراف آن را دور بزنند و با تعجّب بگویند: چرا این یک خشت را نگذاشته ای؟» رسول گرامی فرمود: « من همان یک خشت و خاتم پیامبران هستم.

و در این بشارت به فرموده‌ی مسیح تأمّل کن: « همانا این از نگاه ما عجیب است». و نیز در این جمله تأمّل کن: «... ملکوت و سلطنت خدا از شما گرفته می شود و به امّت دیگری داده می شود » ببین چگونه با این آیه مطابقت دارد:

**ﭽ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﭼ**

(انبیاء: 105)

یعنی: ما علاوه بر قرآن، در تمام كتب (انبياء پيشين) نوشته‌ايم كه بي‌گمان (سراسر روي) زمين را بندگان شايسته ما به ارث خواهند برد (و آن را به دست خواهند گرفت).

و نیز با آیه‌ی:

**ﭽ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﭼ** (نور:55).

یعنی: خداوند به كساني از شما كه ايمان آورده‌اند و كارهاي شايسته انجام داده‌اند، وعده مي‌دهد كه آنان را قطعاً جايگزين (پيشينيان، و وارث فرماندهي و حكومت ايشان) در زمين خواهد كرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند)».

و در اصحاح هشتم انجیل متّی شبیه همین عبارت آمده است:

« 11به شما می گویم: واقعاً خیلی ها از مشرق ها و مغرب ها خواهند آمد و همراه ابراهیم، اسحاق، یعقوب بر سلطنت آسمانها تکیه می زنند، امّا اهل آن سلطنتها بسوی ستمگران خارجی دور انداخته می شوند، و در آنجا تنها گریه و چکاچک شمشیر و نیزه به گوش میرسد ».

این بشارت به ظهور امّت اسلام اشاره دارد که ازمشرقها و مغربها می آیند و همنشين كساني خواهد بود كه خداوند بديشان نعمت (هدايت) داده است، آن مقرّباني كه او همدمشان خواهد بود، عبارتند) از پيغمبران راست روان، شهيدان و شايستگان و آنان چه اندازه دوستان خوبي هستند!.

و در (الفاروق) آمده است: « ای مسیحی! اگر انصاف به خرج می دهی حکم کن به اینکه کسانی که از مشرقها و مغربهای زمین می آیند امّت محمّدی هستد، چون در آن موقع شما حاضر بودید و خطاب او با شما بود، و مسیح سلام الله علیه از قومی خبر می دهد که در زمان آینده می آیند، و شما را با جمله‌ی (امّا اهل آن سلطنتها....) شما را جدا کرد ([[208]](#footnote-208))».

شبیه همین عبارت هم در (انجیل یوحنّا) در اصحاح چهارم آمده است:

« 20 **–** 24 یسوع به او گفت: ای زن مرا باور کن که زمان و لحظه ای فرا می رسد که نه در این کوه و نه در اورشلیم برای خدا سجده نمی برید ».

این نص هم به ظهور دین جدید اشاره دارد که مرکز آن از اورشلیم به جایی دیگر متحوّل خواهد شد، و نیز به تحوّل قبله از بیت المقدس به کعبه‌ی معظمه اشاره می کند که قبله‌ی صاحبان دین جدید است و این آیه آن را تصدیق می کند:

**ﭽ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡﮢ ﮣ ﮤ ﮥﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﭼ** (بقره:144).

یعنی: ما روگرداندن تو را گاهگاهي به سوي آسمان مي‌بينيم (و پيام آرزوي قلبي تو را جهت نزول وحي در مورد تغيير قبله دريافت مي‌داريم) پس تو را به سوي قبله‌اي متوجّه مي‌سازيم كه از آن خوشنود خواهي شد، و لذا رو به سوي مسجدالحرام كن، و (اي مؤمنان!) در هر جا كه بوديد روهاي خويشتن را (به هنگام نماز) به جانب آن كنيد. كساني كه كتاب بديشان داده شده است (يعني يهوديان و مسيحيان) نيك مي‌دانند كه چنين گرايشي (به جانب مسجدالحرام) حق است و به فرمان پروردگارتان مي‌باشد (ولي با وجود اين از فتنه‌انگيزي دست بر نمي‌دارند) و خدا از آنچه مي‌كنند بي‌خبر نيست.

مسلمانان در ابتدا نمازهایشان را بسوی بیت المقدس ادا می کردند، بعدا آیه‌ی واجب شدن رو کردن به بیت الله شریف مکّه‌ی مکرّمه نازل شد.

### از انجیل لوقا([[209]](#footnote-209))

صاحب کتاب (الانجیل و الصّلیب) خاطر نشان ساخته که در (انجیل لوقا)2:14 چنین آمده است: « **الحمدلله فی الأعالی و علی الأرض اسلام ولنّاس أحمد** ».

یعنی: خداوند را سپاس در بلندیها و در روی زمین اسلام هست و مردم احمد را دارند.

مترجمین آن را در انجیل چنین معنی کرده اند:

« **الحمدلله فی الأعالی و علی الأرض السلام وللنّاس المسرة ».**

یعنی: خداوند را سپاس در بلندیها و در روی زمین سلامتی هست و مردم خوشحالند.

بنظر نویسنده‌ی کتاب ترجمه‌ی درست چیزی است که او ذکر کرده.

نویسنده می گوید: اینجا دو کلمه در لغت اصلی وارد شده که هیچ کس معنی کاملشان را نفهمیده، از این رو این دو کلمه آنگونه که لازم است در ترجمه‌ی قدیمی از سریانی ترجمه نشده اند.

این دو کلمه عبارتند از:

أیرینی **–** که ترجمه می کنند: سلامت.

و أیودکیا- که آن را به: حُسن رضایت ترجمه می کنند

کلمه‌ی نخست که اکنون موضوع بحث و گفتگوی ماست (أیرینی) است که به (سلامت) و(مسالمت) و (سلام) ترجمه اش کرده اند.

به نظر مؤلّف ترجمه‌ی درست آن (اسلام)است، سپس در صفحه‌ی 40 میگوید: « معلوم است که واژه‌ی (اسلام) حاوی معناهای وسیع است، و واژه های (سلم و سلام، صلح و مسالمت و امنیّت و راحتی) را در بر دارد، و معنای زائد، و تفسیر های بیشتر و فراگیرتر و قویتر را از نظر ماده و معنی در ضمن دارد، امّا اینکه فرشته بگویند: « علی الأرض سلام » صحیح نیست بمعنی صلح عام و مسالمت معنی شود، همه جهان هستی بویژه بخش زنده‌ی آن، و خصوصاً نوع بشری موجود بر این کره‌ی خاکی (خانه‌ی کوچک ماست) به اقتضای سنّتهای طبیعی و نوامیس اجتماعی تسلیم و گردن کچ حوادث و فجایع ناگوارند، مانند اختلافات و کشمکشها....، محال است که انسان روی زمین زندگی مسالمت آمیز و همراه با صلح و آشتی داشته باشد ».

سپس با گفته‌ی مسیح شاهد می آورد که فرمود: « آمده ام تا بر زمین آتشی برافروزم، چه اراده می کنم اگر سوختم؟ آیا گمان می کنید من آمده ام تا در زمین سلامتی بدهم، نه هرگز، بلکه تقسیم شدن و جدا کردن و تفرقه می بخشم» (لوقا 12: 49-53).

بنابراین، این ترجمه با رسالت و گفته های مسیح مطابقت ندارد، ‌بلکه درست و صواب «و علی الأرض اسلام »است.

همانگونه که به نظر وی (أیادوکیا) بمعنی (أحمد) است نه (مسمره یا حُسن رضایت)آنگونه که کشیش ها آن را ترجمه می کنند، در زبان یونانی (حُسن رضایت) را (أیادوکیا) گفته نمی شود، بلکه (ثلیما)میگویند.

و نیز میگوید: واژه‌ی (دو کوته) بمعنی (حمد و اشتها و شوق و رغبت و علاقه و بیان فکر) است، وصفات مشتق از این فعل (دوکسا) عبارتند از (حمد و محمود و ممدوح و نفیس و مرغوب و مجید و مشتهی)هستند. و با مثالهای متعدّد از زبان یونانی شاهد می آورد، و گفت: آنها (محمدیتو)را در (أشعیا 64:11) به (اندوکساهیمون) ترجمه می کنند، و صفاتی همچون محمّد، أحمد، أمجد، ممدوح، محتشم، و دارای شوکت) را به (ایندکسوس) ترجمه می کنند.

و با آیت پژوهش ارزشمند استدلال کرده بر اینکه ترجمه‌ی درست و واقعی (لوقا) (احمد و محمد)است نه (مسرّه و خوشحالی)، بنابراین ترجمه‌ی صحیح عبارت انجیل این است:

**« الحمدلله فی الأعالی و علی الأرض اسلام و للنّاس أحمد »**

یعنی: خداوند را سپاس در بلندیها و در روی زمین اسلام هست و مردم احمد را دارند([[210]](#footnote-210)).

### بشارتهای انجیل برنابا

این انجیل سرشار است از بشارتهای صریح به محمّد مصطفی ص، از جمله در (ص 161): «خداوند فرمود: ای محمّد صبر و بردباری پیشه کن... »، (ص162)«اسم مبارک او محمد است....»، (ص162): «یا الله پیامبرت را برای ما بفرست، ای محمّد سریع برای نجات جهان بیا ».

#### نظری در مورد انجیل برنابا

بدون شک این انجیل یکی از اناجیل معروف قدیمی است، و ذکر آن در کتابهای قرن دوّم و سوّم میلادی آمده است و دیگر بعد از آن تاریخ، نامی از آن برده نشد تا اینکه در أوایل قرن هیجدهم نسخه ای از آن یافت شد و تا کنون هم درکتابخانه‌ی بلاط (فینّا) است.

هنگامی که این کتاب منتشر گردید غوغای بزرگی در مراکز علم و دین اروپا برپا شد، و دو بار با زبان عربی ترجمه و چاپ، که چاپ دوّم را (دار القلم کویت) بر عهده گرفت.

اینجانب به آن کتاب دسترسی پیدا کردم و ژرف به مطالعه‌ی آن پرداختم، و نسبت به آن دیدگاهی بدست آوردم که کمتر کسی از آن مطّلع شده، بر این باور شدم که این کتاب اگر چه دارای یک اصل است، ولی دست مسلمانی در آن دخالت ننموده و مطالبی را در آن وارد ساخته که از خارج آورده شده، وآنچه مرا واداشت چنین دیدگاهی نسبت به آن پیدا کنم این است که تعلیقه های عربی بر هامش کتاب اصلی موجود دیده می شود بر نسخه‌ی (فینا) وجود ندارد، البته ما تصدیق می کنیم که انجیل به پیامبر بشارت داده، ولی ما خیلی بعید می دانیم آن همه اغراق گوییهایی که این انجیل رسول خدا را بدان توصیف کرده، و خرافاتی بعد از بعثت رسول خدا ص در بین مسلمین شیوع یافته به رسول خدا نسبت داده اند، در بین اهل کتاب (یهود و نصاری)شایع بوده باشد، مثلاً در این انجیل می بینیم که خدا همه چیز را به پیامبرش محمّد داد، و همه چیز را به خاطر او آفرید، و قبل از هر چیز او را آفرید، (ص91، 93، 110)و در (ص111) کلام پیامبر را نقل می کند و می گوید:

« پروردگارا به یاد آور آنگاه که مرا آفریدی گفتم تو خواستی جهان و بهشت و فرشتگان را بیافرینی بخاطر اینکه من دوست دارم، تا تو را با مدح من بستایند، من بنده‌ی تو هستم».

و در (ص161): صبر کن ای محمّد بخاطر تو می خواهم بهشت و جهان و جمع کثیری از خلایق را که به تو اهداء می کنم بیافرینم....».

و در (ص266)، « این کسی است که خدا بخاطر او همه چیز را آفرید ».

و در(152) می گوید: « از این رو وقتی که خدا رسولش را قبل از هر چیز آفرید...».

بدون تردید این گفته ها ناصحیح هستند، و با شریعت حقّی که در دسترس ما قرار دارد متضاد و درتناقض است، زیرا خداوند متعال انسان، جن و فرشتگان را جهت عبادت و بندگی خود آفرید:

**ﭽ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭼ** (ذاریات: 56).

یعنی: من پريها و انسانها را جز براي پرستش خود نيافريده‌ام.

و نخستین آفریده‌ی خدا قلم است همانگونه که در حدیث آمده است: «أوّل ما خلق الله القلم»، و این گفته هایی که ذکر شد غلو و اغراق گوییهایی است در بین مسلمانان شیوع یافته، مانند حدیث موضوع و جعلی:

«**لولاک لما خلقت الأفلاک** »[[211]](#footnote-211) یعنی: اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم.

و حدیث «کنتُ أوّل النبیّن فی الخلق و آخرهم فی البعث»: اوّلین پیامبری هستم که آفریده شده و آخرین پیامبر مبعوث هستم (کتاب الفوائد المجموعه شوکانی ص326).

و حدیث: « لقد خلقت الدنیا و أهلها لأعرفهم کرامتک علی و منزلتک عندی، و لولاک یا محمّد ما خلقت الدّنیا »([[212]](#footnote-212)).

یعنی: دنیا و اهل آن را خلق کردم تا بزرگواری و مقام تو را نزد خود به آنها معرفی کنم.

و درهمین مرجع ص 337 آمده که می گوید: « **خلقنی الله من نوری و خلق أبا بکر من نوری**».

یعنی: خدا مرا از نور خود آفرید، و ابوبکر را ازنور من آفرید.

وقتی مطالب نقل شده از انجیل برنابا را با این روایات ضعیف وساختگی مقایسه کنید، می فهمید شخصی که این اوصاف را داخل آن کرده امثال این روایات دروغین در ذهنش آشیانه ساخته است.

امور دیگری هست که با دروغ و بهتان به پیامبر خدا نسبت داده شده، و مخالف حقیقتی است که در دست ماست، از جمله در (ص 209) آمده است: «جهنّم به خاطر حضور رسول خدا ص لرزید و در مدتی که ایشان جهت مشاهده‌ی آن حضور داشتند بدون کیفر و مجازات مکث کرد »، این صریحا با قرآن مخالف است که می فرماید:

**ﭽ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭼ** (زخرف: 75).

یعنی: عذابشان كاسته نمي‌گردد و سبك نمي‌شود، و آنان در ميان عذاب، اندوهناك و نوميد و خاموش مي‌مانند.

همچنین از جمله روایات جعلی روایتی است که در این کتاب به زبان عیسی در (ص92)آمده است:« من لیاقت ندارم بند کفشهای رسول الله را بازکنم! »، و در (ص 96)و (ص160) شبیه همین را نیز نقل کرده در حالی که خیلی بعید بنظرمی رسد چنین گفتاری از پیامبری اولوالعزم صادر شود.

ولی با این وجود همین انجیل حاوی مطالبی است که حضرت محمد ص را مورد تحقیر و اهانت قرار داده، مثلاً در (ص 108) ایشان را به اینکه در آینده دیوانه و سبک مغز خواهد بود! توصیف می کند، و در (ص 105) می گوید: خداوند در روز قیامت حافظه را از محمّد خواهد گرفت.

### بشارات کتابهای دیگر جهان ([[213]](#footnote-213))

«مولانا عبد الحقّ قدریاتی» کتابی به زبان انگلیسی به رشته‌ی تحریر در آورده و آن را « محمّد در اسفار جهانی » نام نهاده، و با معلوماتی که از زبانهای فارسی، هندی، عبری، عربی و برخی از زبانهای اروپایی داشته به مقارنه و ذکر تناقضات آن پرداخته است، و به ذکر تورات و انجیل اکفاء نکرده، بلکه از دیگر کتابهای فارس، هند و بابلی قدیم هم برای تحقیق و پژوهش خود استفاده نموده است، و تا حدود زیادی در گفته ها و نظراتش موفّق بوده، بطوری که شواهدی را مطرح میکند که در سطح قویترین سخنان همه انسانهای متدیّن است.

استاد عبدالحق می گوید: نام پیامبر عربی «احمد »با واژه‌ی عربی در کتاب براهمائیه «samavida» ساماویدا در ستون ششم و هشتم جلد دوّم با این عبارت آمده است: «احمد شریعت را از پروردگارش دریافت کرد که سرشار است از حکمت، و از آن نور اقتباس می گردد همانگونه که از خورشید اقتباس می شود... » وبه نظر نویسنده در کتابهای براهمائیه در موارد متعدّدی محمّد با اوصاف و ویژگیهایش ذکر شده، یعنی با ستودن فراوان و نیک نامی و نام آوری که یکی از نامهای وصفی او سشرافا «sushrava» که نام آن در کتاب: «Atharpha vida» «أثارفا فیدیا» آمده است.

همچنین با کتابهای نام زرتشیان که به کتابهای مجوسیه مشهورند چنین کاری را کرده، و از کتاب (زند آوستا) «Zand Avesta» نبوّت پیامبری را استخراج کرده که به «رحمة للعالمین» «Soeshyant» توصیف شده و یکی از دشمنان او با نام فارسی قدیم «پدر شعله » « Angra Mainyu» در برابر او قد علم کرده، و آن پیامبر مردم را به پرستش یک خدا دعوت می کند که هیچ همتا و شبیهی ندارد، و نیز ابتدا و انتها و همدم و همسر و پدر و مادر و پسر و دختر و مسکن و جسد و شکل و رنگ و بو ندارد، و عبارت فارسی قدیم بدین صورت است: «هیچ چیز باو نمار، جز آغاز و انباز و دشمن و مانند و یار و پدر و مادر و زن و فرزند و حای سوی و تن آسا و تنانی و رنگ و بوی است ».

و این صفات فوق مجموعه ای از اوصافی هستند که در اسلام خداوند متعال بدانها توصیف می گردند: أحد، صمد، هیچ شبیه و مانندی ندارد، نزاده، و زاده نشده است، و كسي همتا و همگون او نمي‌باشد، و همسر و فرزندي بر نگرفته است.

علاوه بر این استنباط فراوان از کتابهای زرتشتیان کرده که از دعوت حق پیامبر موعود خبر می دهد، و به بادیه‌ی عرب اشاره، وبرخی از آن استنباطها بدون تصرّف در معنای آن به زبان انگلیسی ترجمه شده اند بدین مفهوم: « وقتی که امّت زرتشت دینشان را دور افکندند دچار انحطاط و فروپاشی شدند و مردی در سرزمین عرب قیام می کند، که پیروانش دولت فارس را شکست می دهند خود خواهان فارس را به زانو درمی آورند، و بعد از آتش پرستی در آتشکده ها روی خود را بسوی کعبه ای بر می گردانند که ابراهیم آن را از بتها پاک کرد، و دیگر به پیروان پیامبر رحمت جهانیان، و سرور و آقایان فارس و مداین و طوس و بلخ می شوند که این اماکن مقدسه‌ی زرتشتیان و کسانی است که همجوارشان هستند، و پیامبرشان دارای فصاحت است و با معجزات سخن می گوید »([[214]](#footnote-214)).

### شایع بودن بشارتها قبل از بعثت

قبل از بعثت رسول گرامی اسلام این بشارتها منتشر و شایع بودند، و اهل کتاب در آن موقع آنها را مخفی نمی کردند، بلکه به نشر و گسترش و تبلیغ آنها می پرداختند و ادعا می کردند که وقت بعثت پیامبری که آن بشارتها در باره‌ی او در کتابهای آسمانی ذکر شده از او پیروی خواهند کرد و به دینش می گروند، همانگونه که مسلمانان برخی از آن بشارتها را برای ما نگه داشته اند، و یاری کنندگان اهل مدینه اخبار و بشارتهای قبل از بعثت یهودیان مدینه را برای ما نقل می کنند، همچنانکه برخی از اهل کتاب رسول خدا را در دوران کودکی شناخته اند، و برخی از آن بشارتها سودمند شده اند و ایمان آورده اند و به اسلام گرویده اند.

### صفت پیامبر اسلام در تورات

امام بخاری در صحیح خود از عطاء بن یسار روایت کرده که فرمود: با عبدالله بن عمر بن عاص دیدار کردم و ایشان را گفتم: از صفات رسول خدا ص در تورات برایم بگو، آری به خدا سوگند او با برخی از صفتهایی که در قرآن آمده است وصف شده:

**ﭽ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭼ** (احزاب: 45).

یعنی: اي پيغمبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده ‌رسان و بيم‌دهنده فرستاديم.و «پناهگاه افراد بيسواد هستی، تو بنده و فرستاده‌ی من هستی، تو را متوکّل نام گذاشته ام، او خشن و درشت خو، و اهل سر و صدا کردن در بازار نیست، و بدی را با بدی پاسخ نمی دهد، بلکه عفو و گذشت دارد، و خداوند جان او را نمی گیرد تا ملّت منحرف و کج را با او اصلاح نکند، بدینصورت که بگویند لا اله الاّ الله، و چشمهای کور را بوسیله او بینا، و گوشهای کر را شنوا، و قلبهای قفل شده را باز میگرداند([[215]](#footnote-215)).

و نیز دارمی روایتی شبیه این را از عطاء و او از ابن سلام نقل نموده([[216]](#footnote-216)) و از کعب که یکی از علمای یهودی بود به پیامبر ایمان آورد روایت شده که گفت: « در تورات می خوانیم: محمّد رسول خدا و بنده‌ی برگزیده‌ی من، نه درشت خو و نه خشن، و نه در در بازارها فریاد و سر وصدا راه می اندازد، و نه بدی را با بدی مورد انتقام قرار می دهد، بلکه گذشت و چشم پوشی دارد، زادگاهش مکه، و محل هجرتش طیبه (مدینه) و سلطنت و ملکش درشام است، و ستایشگران هستند، آنانکه در رفاهیّت و شادکامی و در تنگدستی و بیماری و در هر مقام و جایی خدا را سپاس و ستایش کنند، در همه بلندیها تکبیر می گویند، مراقب خورشید هستند (تا اوقات نمازهایشان را معلوم کنند)هرگاه وقت نماز رسید آن را برپا می دارند، پشت یکدیگر را می گیرند، و دست و پایشان را در وضو گرفتن می شویند، منادی آنها در فضای آسمان ندا سر می دهد، صف آنها در جهاد و صف نمازشان یکسان است، شبانگاه مانند زنبور عسل زمزمه می کنند »، تبریزی میگوید: این لفظ المصابیح است، و دارمی آن را با تفاوت کمی روایت کرده([[217]](#footnote-217)).

### این بشارت در کجای تورات است

این بشارت در توراتی که امروزه بین یهود و نصاری منتشر است موجود نیست، پس اگر منظور از تورات، تورات معین است یهودیان این بشارت را مخفی کرده اند، و جز اسقفها کسی از این پنهانکاری اطلاع ندارد([[218]](#footnote-218))، ولی گاهی منظور از واژه‌ی تورات کتاب موسی نیست، بلکه مراد کتاب نازل شده از جانب خداوند متعال بر موسی است، همانگونه که گاهی بر کتاب های نازل شده نام قرآن اطلاق می شود، چنانچه در حدیث صحیح آمده است: « **خفّف علی داود القرآن، فکان ما بین ان یسرج دابّته الی أن یرکبها یقرأ القرآن** » یعنی: خداوند متعال خواندن کتاب آسمانی را برای داود سبک و آسان کرده بود، و در فاصله زین کردن مرکب تا سوار شدن بر آن قرآن را قرائت می کرد. منظور از قرآن اینجا قرآناو است که زبور بود. و در بعضی بشارتها که در مورد این امّت اسلام آمده: «أناجیلهم فی صدورهم » یعنی کتاب آسمانیشان را درسینه نگه می دارند که قرآن است، بنابراین این اخبار نزد آنها در نبوّت أشعیا موجود بود، همانگونه که در آن آمده است: « آن بنده ام که بدو خوشحالم، بر او وحی نازل می کنم، و عدالت مرا در میان ملّتها آشکار می کند، و آنها را به توصیه هایی سفارش می کند، (با قهقهه) نمی خندد، و صدایش در بازارها شنیده نمی شود، چشمهای کور و گوشهای ناشنوا را می گشاید، و قلبهای قفل شده را زنده می کند، چیزهایی را به او می دهم که به هیچ کسی نمی دهم، با ستایش جدید خدا را ستایش می کند، از دورترین جای زمین می آید، مردم و ساکنان بیابان را سرور و خوشحالی می بخشد، روی همه بلندیها به تکبیر و تهلیل می پردازند، نه سست می شود و نه مغلوب می گردد، و هواهای نفسانی او را منحرف نمی کنند، و صالحان و انسانهای صالح را هرگز خوار نمی کند که بصورت مجموعه ای کوچک و اندک در اطرافش هستند، بلکه راستگویان را تقویت میکند و تکیه گاه فروتنان است و او نوری است که هرگز خاموش نمی شود، نشانه و اثر سلطنت و مقام والای او بر روی شانه های اوست »([[219]](#footnote-219)).

### خبر ابن الهیبان

از جمله مطالب مهمّی که کتابهای سنّت از علمای قبل از اسلام برای ما ثبت و ضبط کرده اند این داستان است که مردی یهودی معروف به ابن الهیبان چند سال قبل از اسلام به مدینه سفر کرد، و میهمان یهودیان بنی قریظه شد و نزد ایشان اقامت گزید، راوی داستان می گویند: هرگز در میان انسانهایی که اهل نماز نیستند مردی بهتر از او را ندیده ام، می گوید: سپس چند روزی نزد ما استراحت کرد، و چون باران نمی بارید و گرفتار قحطی شدیم ازاو درخواست دعای باران کردیم، امّا گفت: نه به خدا سوگند تا صدقه ندهید درخواست باران نمی کنم، گفتیم چقدر بپردازیم؟ گفت: یک صاع خرما، یا دو مدّ جو، گفت: صدقه دادیم، بعد همراه ما راهی طلب باران به مزرعه رفتیم، و برایمان طلب باران کرد، به خدا سوگند هنوز جایش را ترک نکرده بود که ابر آمد و بارش شروع شد، و نه دو و سه بار چنیدین بار این کار را تکرار کرد.

راوی گفت: سپس در بستر مرگ قرار گرفت، وقتی که یقین حاصل کرد پایان کار است گفت: ای جماعت یهود، به نظرشما چه چیز مرا از سر زمین باده و باده گساری به سر زمین گرسنگی و قحطی کشانیده؟ گفت: گفتیم: خدا بهتر می داند.

گفت: هدف من از آمدنم به این شهر تنها این است که در انتظار ظهور پیامبری هستم که زمان ظهور و بعثتش فرارسید، این شهر هجرتگاه اوست، امیدوار بودم که خدا او را مبعوث گرداند و پیرو او شوم، حال که زمانش فرارسیده ای جمع یهود بکوشید کسی در ایمان آوردن به او از شما سبقت نگیرد، زیرا او با خونریزی و اسارت و بردگی فرزندان مخالفان مبعوث می گردد، پس این امر شما را از ایمان آوردن به او منع نکند. جمعی از جوانان یهود بنی قریظه وصیّت ابن الهیبان بهره مند شدند که عبارت بودند از: ثعلبه بن سعیه، اسید بن عبید، و اسید بن سعیه، چون هنگامی که رسول خدا ص بنی قریظه را محاصره کرد، این چند نفر جوان که هنوز نوجوان بودند گفتند: ای بنی قریظه، به خدا سوگند این همان پیامبری است که ابن الهیبان سفارش کرد، گفتند: او نیست، گفتند: چرا، صفات او را دارد، سپس از قلعه پایین آمدند و اسلام آوردند و خون و جان و اموال خویش را در امان نگه داشتند([[220]](#footnote-220)).

ابونعیم در دلائل النبو**ة** با سند خود از محمّد بن سلمه روایت می کند: در قبیله‌ی بنی عبد الاشهل جز یک نفر یهودی به نام یوشع کسی نبود، او پسر بچه ای بود شنیدم می گفت: زمان ظهور پیامبری از سمت این شهر نزدیک شده، و با دست بسوی بیت الله کعبه اشاره کرد، هرکس به او رسید باید تصدیقش کند، گفت:‌سپس خداوند در میان ما او را برگزید و اسلام آوردیم، ولی یهود كفر ورزيدند و كفرشان تنها به خاطر دشمنانگي و ناخوشنودي از اين كه خداوند از روي فضل و مرحمت پروردگاريش بر هر كه بخواهد از بندگانش نازل مي‌كند بود ([[221]](#footnote-221)).

### بهره مندی عبدالله بن سلام از علم

عبدالله بن سلام رئیس و دانشمند و پسر رئیس و دانشمند ترین افراد یهودیان بود، خود می گوید: وقتی که خبر ظهور رسول خدا را شنیدم، و صفات و ویژگیها و نام و هیئت و قیافه و زمان ظهورش را می شناختم، چون در انتظار ظهورش بسر می بردیم، به محض شنیدن خبر در منطقه‌ی قباء شاد و مسرور شدم و سکوت کردم تا وقتی رسول خدا ص به مدینه هجرت فرمود، وقتی که ایشان در قباء نزد قبیله‌ی بنی عمرو بن عوف پیاده شد، مردی خبر قدومش را وقتی آورد که در نخلستان خویش بر بالای درختی مشغول کار بودم، و عمه ام به نام خالده دختر حارث در زیر درخت بود، وقتی که خبر را شنیدم همان جا تکبیر گفتم، عمه ام گفت: اگر خبر ظهور موسی پسر عمران را می شنیدی بیش از این از خود واکنش نشان نمی دادی، گفتم: ای عمّه به خدا سوگند او هم برادر موسی است، و بر دین او و با دین و شریعت او مبعوث شده.

عمه گفت: آیا او همان پیامبر است که در آخر الزّمان مبعوث می شود؟ گفتم: آری، گفت: که اینطور....([[222]](#footnote-222)).

و امام بخاری روایت می کند که عبدالله بن سلام نزد رسول خدا آمد و اسلام آورد، و ازایشان درخواست نمود قبل از اینکه یهودیان از اسلام او مطلع شوند نزد یهودیان بفرستد و در باره عبدالله سؤال کند، رسول خدا دنبال آنها فرستاد، وقتی آمدند فرمود: « ای یهودیان! وای بر شما، از خدا بترسید، قسم به خدایی که جز او هیچ خدایی حق نیست شما می دانید من فرستاده‌ی خدا هستم، و آنچه آورده و بدان مبعوث شده ام حق است، پس اسلام بیاورید»، گفتند: ما نمی دانیم، فرمود: عبدالله بن سلام درمیان شما چه جایگاهی دارد؟ گفتند: او سرور و پسر سرور ماست، و داناترین ما و فرزند داناترین ماست، رسول خدا ص فرمود: « رأی شما چیست اگر او اسلام آورده باشد؟»، گفتند: حاشا لله، او هرگز ایمان نمی آورد، فرمود: « ای ابن سلام بیا بیرون پیش اینها»، عبدالله وارد شد و گفت: از خدایی پروا کنید که هیچ خدای به حقی جزاو نیست، و قطعاً شما می دانید که این رسول خداست، و همراه شریعت حق مبعوث گردیده، گفتند: دروغ گفتی، و رسول خدا آنها را بیرون راند ([[223]](#footnote-223)).

### گواهی غلام یهودی

انس بن مالک روایت کرده که غلامی یهودی خادم رسول خدا ص بود، وقتی که در بستر بیماری افتاد رسول خدا به عیادتش رفت، درآن موقع پدرش در بالای سرش مشغول قرائت تورات بود، رسول خدا ص فرمود: « ای یهودی شما را به خدایی سوگند میدهم که تورات را بر موسی نازل کرد، مگر در تورات صفات و محل ظهور من را ندیده و نشنیده ای؟» گفت: نه.

جوان گفت: بله ای رسول خدا، ما در تورات صفات و محل ظهور تو را یافته ایم و می دانیم، و من شهادت می دهم به اینکه جز ذات الله هیچ خدای بر حقی وجود ندارد، و تو فرستاده‌ی خدا هستی([[224]](#footnote-224)).

### کیاست و زیرکی راهب

رسول خدا ص هنوز نوجوان کوچکی بود که همراه با عمویش ابوطالب برای بازرگانی به طرف شام سفر کرد، یکی از راهبان در راه او را شناخت، ابوموسی روایت کرده که ابوطالب بسوی شام سفر کرد و رسول خدا و جمعی از بزرگان قریش همسفر او بودند، در محلی که نزدیک عبادتگاه راهبی بود فرود آمدند تا اطاق کنند، ولی برخلاف همیشه راهب از کلبه اش بیرون آمد و نزد آنها رفت، و در حالی که مشغول بار گشودن بودند، راهب درمیانشان به جستجو پرداخت تا اینکه جلو رفت و دست محمّد ص را گرفت و گفت: این سرورجهانیان است، فرستاده‌ی ربّ العالمین است، خداوند او را جهت رحمت به جهانیان مبعوث می کند.

بزرگان قریش گفتند: شما ازکجا میفهمی؟ گفت: وقتی که شما بر این گردنه‌ی کوه مشرف شدید هر درخت و سنگی آنجا بود برایش سجده کردند، که آنها جز برای پیامبر سجده نمی برند، و من او را با مُهر نبوّتش می شناسم که در زیر غضروف شانه اش قرار دارد و مانند سیب است، سپس بر گشت و برایشان غذا آورد، وقتی که غذا را آورد، دید که محمّد را چوپان شترها کرده اند، گفت: دنبالش بفرسید تا بیاید، وقتی آمد لکه ابری را مشاهده نمود که در راه بر او سایه افکنده بود، وقتی که به جماعت نزدیک شد همه سایه‌ی درخت را گرفته بودند، و چون نشست سایه‌ی درخت بسوی او مایل شد، راهب گفت: ببینید چگونه سایه‌ی درخت بطرفش مایل شد ([[225]](#footnote-225)).

### آگاهی علمای یهود از موعد ظهور پیامبر اسلام

علمای یهود ازروی نشانه ها از نزدیک شدن موعد ظهور رسول خدا مطلع بودند، و ابو زرعه با سند صحیح ازاسامه بن زید، و او هم از پدرش زید بن حارثه روایت کرده که رسول خدا ص قبل از بعثت با زید بن عمرو بن نفیل دیدار و ملاقات کرد و از جمله سخنانی که زید با رسول خدا در میان گذاشت این بود که گفت: در طلب دین حق توحید به گشت و گذار پرداختم و یکی از علمای شام به من گفت: تو از دینی سؤال می کنی که جز یک استاد در جزیره‌ی عرب کسی را سراغ ندارم که بر چنین دینی باشد و خدا را عبادت کند.

زید بن عمر گفت: راه سفر بسوی او را در پیش گرفتم، وقتی که برایش شرح حال کردم گفت: همه‌ی کسانی که تو دیده ای در گمراهی بسر می برند، تو از کجا آمده ای؟

گفتم: اهل بیت الله و اهل سرزمین خار و بیابانم.

گفت: مسلماً در شهر شما پیامبری ظهور کرده، یا ظهور می کند، و ستاره اش ظاهر شده، پس برگرد و او را تصدیق کن و از او پیروی کن، بر گشتم ولی بعد از آن چیزی احساس نکردم([[226]](#footnote-226)).

زید قبل از بعثت اینگونه سرگذشت سفر کسب علمش را برای رسول خدا بیان کرد، ولی نمی دانست که او آن پیامبری است که ستاره اش طلوع کرده، و چند سال قبل از بعثت از دنیا رفت.

قبلاً ذکر خبر ابن الهیبان گذشت که از شام به مدینه سفر کرد، و چون وفاتش نزدیک شد به یهودیان گفت: «تنها توقّع ظهور پیامبری که زمان بعثتش فرارسیده مرا به این هجرت واداشت».

و در صحیح بخاری آمده است که هرقل نجوم گر بود و به نظاره‌ی ستارگان می پرداخت، تا اینکه شبی به آسمان نگریست و گفت: پادشاه ختنه شدگان ظهور کرد.

## سوّم: دقت نظر در احوال انبیاء

هرگاه در صدد آگاهی از کُنه و ماهیّت کسی بر آمدی تا صداقت و امانتش را بیازمایی، به خطوط چهره اش می نگری، و به بررسی کردار و گفتارش می پردازی، و حرکات و سکناتش را زیر نظر می گیری و از او مراقبت می کنی، و تنها شناخت کسانی مشکل است که جز سریع و گذرا نمی توانی با آنها رفتار و برخورد داشته باشی، یا کسانی که ماهیّت و حقیقت خویش را مخفی نگه می دارند، و در گفتار و رفتار و کردار خود را به زحمت و تکلّف انداخته تا طبیعت و سرشتشان آشکار نگردد.

پیامبران از ابتدای زندگی با مردم و اقوام خود در تماس و معامله و همدم و همنشین و هم عشرت بودند، و برای مردم فرصت کافی جهت بررسی و پژوهش ژرف و شناخت کامل در مورد ایشان فراهم بوده است، از آن جهت قریش قبل از بعثت رسول خدا ص را با صداقت و امانت داری توصیف و نامگذاری کردند خیلی خوب می دانستند که دارای این صفات و ویژگیهای والاست، و در ابتدای دعوت به آنها گفت: آیا اگر به شما خبر دهم که در پشت این درّه لشکری برای یورش به شما در کمین است حرفم را تصدیق می کنید؟ گفتند: آری، چون هرگز از تو دروغ نشنیده ایم ([[227]](#footnote-227)).

و قرآن نیز به این نوع استدلال اشاره کرده و می فرماید:

**ﭽ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﭼ** (یونس: 16).

یعنی: بگو: اگر خداي مي‌خواست (قرآني بر من نازل نمي‌كرد و من) آن را بر شما نمي‌خواندم (و آن را به كسي از شما نمي‌رساندم، و خدا توسّط من) شما را از آن آگاه نمي‌كرد. (به هر حال من تنها مبلّغ قرآنم نه مؤلّف آن، و در اين باره اختياري از خود ندارم. سالهائي در ميان شما بسر برده‌ام و از اين نوع سخنان چيزي نگفته‌ام و) عمري پيش از اين با شما بوده‌ام (و صدق و امانت خود را نشان داده‌ام. از بررسي گذشته و حال مي‌توانيد بفهميد كه آنچه براي شما مي‌خوانم وحي آسماني است). آيا (مطلبي به اين روشني را) نمي‌فهميد؟.

معدن نفیس خود بر خود گواه است، و شکل و رنگ و بو و طعم میوه خوب و ممتاز بودنش را تأیید می کند، و چراغ روشن و درخشان و پر نور از دور هویداست:

**ﭽ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓﯔ ﯕ ﯖ ﯗﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬﯭ ﯮ ﯯ ﯰﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﭼ** (نور:35)

یعنی: نور خدا، به چلچراغي مي‌ماند كه در آن چراغي باشد و آن چراغ در حبابي قرار گيرد، حباب درخشاني كه انگار ستاره فروزان است، و اين چراغ (با روغني) افروخته شود (كه) از درخت پربركت زيتوني (به دست آيد) كه نه شرقي و نه غربي است (بلكه تك درختي است در سرزمين باز و بلندي كه از هر سو آفتاب بدان مي‌تابد. به گونه‌اي روغنش پالوده و خالص است) انگار روغن آن بدون تماس با آتش دارد شعله‌ور مي‌شود. نوري است بر فراز نوري! (نور چلچراغ و نور حباب و نور روغن زيتون، همه‌جا را نورباران كرده‌اند. به همين منوال هم نور تشريعي وحي و نور تكويني هدايت و نور عقلاني معرفت پرده‌هاي شكّ و شبهه را از جلو ديدگان همگان به كنار زده، و جمال ايزد ذوالجلال را بر در و ديوار وجود به تجلّي انداخته‌اند. امّا اين چشم بينا و دل آگاه است كه مي‌تواند ببيند و دريابد). خدا هر كه را بخواهد به نور خود رهنمود مي‌كند (و شمعك نور خرد را به چلچراغ نور اَحَد مي‌رساند و سراپا فروزانش مي‌گرداند).

برخی از مردم جهت استدلال بر راستی و صداقت پیامبر به هیچ دلیلی متوسل نشدند، چون شخصیّت و زندگی و راه و روش ایشان بزرگترین دلیل است، مانند ابوبکر صدیق ، همین که رسول خدا او را به اسلام دعوت نمود تردید به دل راه نداد. و عبدالله بن سلام هم یک بار به سیمای رسول نگاه کرد تا بداند این چهره‌ی صادق است یا دروغگو و کاذب. رسول خدا ص به مدینه هجرت کرد، و عبدالله بن سلام به همراه افرادی دیگر خارج شدند تا چهره اش را ببینند، گفت: «وقتی که چهره اش را مشاهده کردم فهمیدم که این سیمای دروغگو نیست »([[228]](#footnote-228)).

خدیجه ای که رسول خدا را به عنوان همسر خود می شناخت، و قبل از اینکه او را به عنوان یک پیغمبر بشناسد از نزدیک با او معاشرت داشت، و هیچ تردیدی نداشت در اینکه خدا هرگز او را خوار و رسوا نمی کند، و زیانی به او نمی رسد، چون سنّت خدا در مورد امثال پیامبر ص این است که گرامی و شریف و والامقام باشند، ازاین رو اوّلین باری که در غار حراء وحی به سراغ رسول خدا آمد و با نگرانی به خانه برگشت و به خدیجه گفت: برای خود نگران و بیمناک هستم، خدیجه بلافاصله گفت: « نه، به خدا سوگند هرگز خدا تو را خوار و رسوا نمی کند، تو با خویشان رابطه‌ی خویشاوندی بر قرار می کنی، و درماندگان را یاری، و بینوایان را کمک می نمایی، و از میهمان پذیرایی به عمل می آوری، و از حق پشتیبانی می کنی»([[229]](#footnote-229)).

### هرقل و ابوسفیان

هرقل پادشاه روم جهت تحقیق و بررسی احوال و صفات و ویژگیهای پیامبران عقل و شعورش را به کار انداخت، و به این حقیقت پی برد که محمّد فرستاده‌ی خداست، ولی به جهت بخل ورزی به سلطنت و مقام پادشاهی به او ایمان نیاورد و تسلیم حق نشد.

رسول خدا ص برای همه پادشاهان زمان خود نامه فرستاد و آنها را به اسلام دعوت نمود، و هرقل پادشاه روم از جمله آن پادشاهان بود که به اسلام دعوت شد، و هنگامی که نامه‌ی رسول الله به هرقل رسید در صدد یافتن افراد عرب جهت پرس و جو بر آمد، در آن هنگام ابوسفیان همراه با جمعی از قریش جهت تجارت به شام سفر کرده بودند، ازاین رو آنها را جهت پرس و جو در مورد احوال رسول خدا نزد هرقل بردند، شروع به سؤال کردن از ابوسفیان کرد و باقی افراد دستور داد تا در صورتیکه خلاف واقعیت جواب داد تکذیبش کنند، ولی با سکوت خود در برابر جوابهای ابوسفیان گفته هایش را تأیید می کردند.

و اینک مصاحبه ای که بین هرقل و ابوسفیان صورت گرفت.

ابوسفیان می گوید:

اوّل هرقل از نسبش پرسید؟

گفتم: او در میان ما از نسب بالایی بر خوردارست.

گفت: آیا غیر از او کسی دیگر از میان شما ادعای نبوّت کرده؟

گفتم: خیر.

گفت: آیا اشراف و بزرگان از او پیروی می کنند یا فقراء و مستضعفان؟

گفتم: مستضعفان.

گفت:آیا کسی از نیاکان او پادشاه بوده است؟

گفتم: خیر.

گفت: آیا پیروانش روز به روز افزایش می یابند یا کم می شوند؟

گفتم: افزایش می یابند.

گفت: آیا کسی که دینش را برگزیده بعلّت نفرت از آن و ناپسند شمردنش دوباره منحرف می شود؟

گفتم: خیر.

گفت: آیا او نزد شما متّهم به دروغگویی هست؟

گفتم: خیر.

گفت: آیا پیمان شکنی می کند؟

گفتم: نه، و ما در حال حاضر با وی پیمان صلحی بسته ایم، و نمی دانیم چه خواهد کرد؟ ابوسفیان می گوید: جز جمله‌ی فوق نمی توانستم چیز دیگری علیه او بگویم.

هرقل پرسید: آیا شما با او درگیر جنگ شده اید؟

گفتم: آری.

گفت: نتایج جنگ چگونه بوده است؟

گفتم: گاهی او پیروز بود و گاهی ما.

گفت: پیامبر و دستور او به شما چیست؟

گفتم: می گوید: تنها خدا را پرستش کنید، و کسی را شریک او قرار ندهید، و از اعمال و عقاید پدران و نیاکانتان دست بردارید، علاوه بر این ما را به برپاداشتن نماز، راستگویی، صله‌ی رحم و عفّت و پاکدامنی امر می کند.

ابوسفیان می گوید: بعد از این هرقل به مترجم خود گفت: به او بگو من از نسب او پرسیدم، تو او را از لحاظ نسب از خودت برتر معرفی کردی، آری، هر پیامبری که مبعوث شده در میان قوم خویش از بالاترین نسب برخوردار بوده است.

پرسیدم: آیا قبل از او در میان شما کسی ادعای نبوّت کرده؟ پاسخ منفی دادی، اگر کسی قبل از ایشان در میان شما ادعای نبوّت کرده بود حدس می زدم او از مدّی قبلی تقلید می کند.

از تو پرسیدم: آیا کسی از نیاکان و اجداد او پادشاه بوده؟ گفتی نه، اگر چنین می بود می توانستم بگویم مدعی میراث پدران خویش است.

و پرسیدم: آیا او را به دروغگویی متّهم می کردید و عادت دروغ دارد؟ جواب دادی خیر، یقین کردم که اگر کسی با مردم دروغ نگوید، قطعاً در باره‌ی الله دروغ نمی گوید.

هرقل گفت: از تو سؤال کردم که پیروانش از ضعفاء و مستضعفان هستند یا از مستکبران؟ گفتی از ضعفاء، آری پیروان انبیاء قبلی هم از آن قشر بودند، و سؤال کردم: آیا پیروان او رو به افزایش اند یا کاهش؟ گفتی که روز به روز افزایش می یابند، آری ایمان همینطور است تا کامل می شود رو به افزایش است.

و از تو سؤال کردم: آیا کسی از پیروانش از روی ناخوشایندی از دینش، منحرف می شود؟ گفتی نه، قطعاً ایمان هم وقتی که در قلب قرار گرفت دیگر از آن جدا نمی شود.

هرقل گفت: همچنین از تو سؤال کردم که آیا عهد شکنی می کند؟ جواب منفی دادی، آری هیچ پیامبری عهد و پیمان شکن نبوده است.

و از تو سؤال کردم: شما را به چه چیز فرا میخواند؟ گفتی مرا به یکتاپرستی الله دعوت می کند، و از شرک و بت پرستی باز می دارد، و به نماز و راستگویی و درستکاری و پاکدامنی دعوت می کند.

ابو سفیان می گوید: هرقل در پایان مصاحبه گفت: اگر آنچه جواب دادی درست و حق و حقیقت باشد روزی فرا می رسد که همین جای پای مرا تصرّف خواهد کرد، و مسلماً من می دانستم چنین پیغمبری ظهور خواهد کرد، ولی نمی دانستم در میان شما ظهور می کند، و اگر می دانستم که می توانم به ملاقاتش بروم از همین الآن امور لازم را ترتیب می دادم، اگر بتوانم به او برسم قطعاً پای مبارکش را خواهم شست» ([[230]](#footnote-230)).

### زاهد پیامبران نسبت به دنیای مادّی

یکی دیگر از دلایل روشن که بر صداقت و حقانیّت پیامبران در اثنای تحقیق و بررسی سیره و رفتار و روش زندگی ایشان حاصل می شود این است که نسبت به دنیا و زرق و برق و لذّتهای زود گذر، آن از همه مردم پارسا تر و بی علاقه ترند، و در قبال دعوت حقّی که به مردم ابلاغ می کنند دستمزد و مالی را از مردم مطالبه نمی کنند، و بدون چشمداشت هیچ اجر و پاداش و تشکر از هیچ خیر و نیکی دریغ نمی کنند، این نخستین پیامبر خداست که خطاب به قوم خویش می فرماید:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭼ** (هود: 29).

یعنی: اي قوم من! من در برابر آن، (يعني تبليغ رسالت پروردگارم) از شما (پول و مزد و ثروت و) مالي نمي‌خواهم، چرا كه مزد من جز بر عهده خدا نيست.

و این هم آخرین پیامبر خدا که خداوند همان فرمان را به او می دهد:

**ﭽ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭼ** (فرقان: 57).

یعنی: بگو: من در برابر ابلاغ اين آئين هيچ گونه پاداشي از شما مطالبه نمي‌كنم. تنها پاداش من اين است كه كسي - اگر خواست‌راه به سوي پروردگارش در پيش گيرد (و در مسيري كه منتهي به رضا و رحمت و پاداش فراوان يزدان است گام بردارد).

همچنین خداوند متعال در سوره‌ی شعراء بخشی از سرگذشت نوح، هود، صالح، لوط و شعیب را بیان فرموده، و هر کدام از آنها خطاب به قوم خود می گفتند:

**ﭽ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﭼ** (شعرا: 109).

يعني: من در مقابل اين دعوت هيچ مزدي از شما نمي‌خواهم. مزد من جز بر پروردگار جهانيان نيست.

## چهارم: دعوت پیامبران

دقت نظر در دعوت پیامبران مجال مناسبی را برای تحقیق در مورد صداقت آنها فراهم می آورد، زیرا آنها راه و روش و برنامه ای کامل انسان ساز جهت اصلاح جامعه ارائه می دهند، و چنین دین و برنامه ای که از جانب خدا بر آنها نازل می شود، از تمامی کمالات برخور دار بوده، و خالی از هر نقص و عیب می باشد، و با فطرت و سرشت انسان، و با سنّتهای جهان هستی ناسازگاری ندارد، قرآن هم ما را متوجّه این استدلال نموده، و می فرماید:

**ﭽ ﭻ ﭼ ﭽﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉﭼ** (نساء:82).

یعنی: آيا (اين منافقان) درباره قرآن نمي‌انديشند (و معاني و مفاهيم آن را بررسي و وارسي نمي‌كنند تا به وجوب طاعت خدا و پيروي امر تو پي ببرند و بدانند كه اين كتاب به سبب ائتلاف معاني و احكامي كه در بر دارد و اين كه بخشي از آن مؤيّد بخش ديگري است، از سوي خدا نازل شده است‌؟) و اگر از سوي غيرخدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراواني پيدا مي‌كردند.

بنابراین ائتلاف معاني و احكامي كه شریعت و برنامه‌ی پیامبران در بر دارد، و اين كه بخشي از آن مؤيّد بخش ديگري است (بدون وجود تناقضات و اختلافات)، دلیل روشن و قاطعی بر صداقت آنها و نزولش از سوي خداوند می باشد.

همچنین تأمّل و توجّه به مقاصد و اهدافی که پیامبران مردم را بسوی آن فرا میخوانند، و فضائل و ارزشهایی که برایش تبلیغ و تشویق می کنند، و مردم را جهت پایبندی بدان دعوت می نمایند، همه و همه از بزرگترین دلایل قاطع بر صدق و راستی آنهاست، همانگونه که خداوند متعال می فرماید:

**ﭽ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭼ** (اسراء: 9).

یعنی: اين قرآن (مردمان را) به راهي رهنمود مي‌كند كه مستقيم‌ترين راهها (براي رسيدن به سعادت دنيا و آخرت) است، و به مؤمناني كه (برابر دستورات آن) كارهاي شايسته و پسنديده مي‌كنند، مژده مي‌دهد كه براي آنان (در سراي ديگر) پاداش بزرگي (به نام بهشت) است.

دانشمندان پیرامون کمال و فراگیری دین، و بیان حکمت تشریع الهی، و تبیین قواعد و ضوابط و پایه و اصولی که ساختمان این دین را آنچنان استحکامی بخشیده که اگر مردم به کرات بدان بنگرند و در آن بیندیشند نمی توانند عیب و نقصی در آن یافته وتألیفاتی را همچون آن به رشته‌ی تحریر در آورند.

خداوند متعال با عقل و ادراک تشخیص خوب و بد، و زشت و زیبا، انسان را از سایر موجودات ممتاز گردانیده، ولی با این وجود اقتضای رحمت بی انتهایش چنین است که بدون اقامه حجّت، و ابلاغ رسالت با ارسال رسول، کسی را بر انجام و برگزیدن زشت و بدی، و ترک خوبی و نیکی عذاب نمی دهد.

از یک عرب بیابانی پرسیدند: چگونه فهمیدی که محمّد رسول خداست؟ گفت: به چیزی امر نمیکرد که عقل بگوید: ای کاش ازآن باز می داشت، واز چیزی مردم را باز نمی داشت که عقل بگوید: ای کاش بدان امر می کرد ([[231]](#footnote-231)).

استدلال این بادیه نشین بسیار معقول است، چون شریعت وبرنامه ای که پیامبران بدان مبعوث شده اند اگر با دید منصفانه بدان بنگرند متوجه می شوند ممکن نیست این آراء و و اندیشه‌ی بشر باشد.

### دعوت پیامبر ما محمّد ص

چنانچه کسی با دقًت نظر و تأمّل به دعوت پیامبر اسلام ص بنگرد، و از آن عبرت نگیرد و بدان ایمان نیاورد، قطعاً گرفتار بدترین غرور و خودخواهی و خودبزرگ بینی است، زیرا انس و جنّ از مقابله و رقابت با کلامی چون قرآن در مانده و عاجرند، که حاوی اخبار گذشته و آینده، و علوم مختلف است، هر منصفی در برابرش متواضع و گردن کج سر نوازش و تعظیم را فرو می آورد، و مدّتی مدید به ستایش و تمجید پرورگار می پردازد.

این کتاب، و آن همه علوم و دانشی که از دست مردی درس ناخوانده که یک روز هم در عمر خود قلم در دست نگرفت، و هرگز کتاب نخواند همانگونه که خداوند می فرماید:

**ﭽ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﭼ**

(عنکبوت: 48).

یعنی: تو پيش از قرآن، كتابي نمي‌خواندي، و با دست راست خود چيزي نمي‌نوشتي كه اگر چنين مي‌شد (و تو مطالعه كتب مي‌كردي و چيزي مي‌نوشتي و بالاخره سوادي مي‌داشتي) باطلگرايان به شكّ و ترديد مي‌افتادند (و مي‌گفتند: اين قرآن حاصل مطالعه شخصي و يادداشتهاي فردي تو است).

آری انسانی که در چنین شرایطی زیسته، امری آسان و عادی نیست در مدّت یک روز تبدیل به معلّم همه‌ی بشریّت گردد، و به تمام مردم علم بیاموزد، به نقد و تصحیح دانش گذشتگان بپردازد، و تغییر و تحریفاتشان را بیان کند.

آری، این برهان در درون و اندیشه‌ی اهل مکّه در جنب و جوش است، آنها قبلاً محمّد را خوب شناخته، و می دانند که هرگز به مکتب نرفت، از این رو ایمان نیاوردن آنها جز بهانه تراشی و دسیسه سازی و انکار حق بعد از شناخت حقّانیّت آن چیزی نبود:

**ﭽ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﭼ**  (انعام: 33).

یعنی: (اي پيغمبر!) ما مي‌دانيم كه آنچه (كفّار مكّه) مي‌گويند تو را غمگين مي‌سازد. (ناراحت مباش) چرا كه آنان (از ته دل به صدق تو ايمان دارند و در حقيقت) تو را تكذيب نمي‌كنند. بلكه ستمكاران (چون ايشان، از روي عناد) آيات خدا را انكار مي‌نمايند.

سفاهت و سبک مغزی قریش به جایی رسید که به ترویج این ادعا پرداختند که گویا محمّد آن علم و دانش را از یک آهنگر رومی آموخته، و این افترایی بیش نبود، زیرا:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭼ** (نحل: 103).

یعنی: زبان كسي كه (آموزش قرآن را) به او نسبت مي‌دهند، گنگ و غير عربي است، و اين (قرآن) به زبان عربي گويا و روشني است (كه حتي شما عربها هم در فصاحت و جزالت آن حيران و از ساختن و ارائه كردن يك سوره‌اش ناتوان و درمانده‌ايد).

## پنجم: پشتیبانی خدا از پیامبران

یکی دیگر از دلایل صدق و حقّانیت انبیاء و رسولان الهی یاری رساندن خدا به آنها، و حفظ و نگهداریشان از جانب حق، زیرا دروغ نسبت به خداجزو محالات بوده، و به دروغ ادعای پیامبری داشته، و مورد تأییدات و پشتیبانی خدا قرار گیرد، و فرشتگانش را جهت تثبیت و تقویت و حمایت او اعزام نماید، اگر کسی با افتراء و دروغ مدّعی شود که از جانب یکی از پادشاهان روی زمین فرستاده شده، و پادشاه از قضیه مطلع گردد، در صورتی که به او ظفر یابد با شدیدترین مجازات با او برخورد خواهد کرد، چگونه شایسته است خالق دانا و حکیم مطلق هستی ببیند و بشنود مردی بر او دروغ ببندد، و با دروغ مدعی فرستاده اوست، و به نام او حرام و حلال را تشریع، و کسانی را با کشتن مجازات، و ادعا مجری بودن فرمان خدا و با خواست و رضایت او عمل می کند، با وجود همه اینها نه تنها مورد مجازات الهی قرار نگیرد، بلکه او را مورد تأیید و حمایت و پشتیبانی قراردهد، چنین چیزی هرگز ممکن نبوده و نخواهد بود، و به فرض وقوع چنین امری از یک دروغگوی شیّاد، در کارش رشد یابد، و چند روزی شوکت و قدرتی پوشالی بدست آورد، مدّت طولانی دوام نمی آورد، خدا اسرارش را برملا، و پرده‌ی اسرارش را پاره کرده و کسی را بر او مسلّط می گرداند که عبرت آموز دیگرانش گرداند، همانگونه قبلاً با مُسیلمه‌ی کذّاب و سجاح و اسود عنسی که مدّعیان دروغین نبوّت بودند چنین کرد ([[232]](#footnote-232)).

خداوند متعال اینگونه استدلال کرده و می فرماید:

**ﭽ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﭼ** (نحل: 116).

یعنی: (خداوند حلال و حرام را برايتان مشخّص كرده است) و به خاطر چيزي كه تنها (از مغز شما تراوش كرده و) بر زبانتان مي‌رود، به دروغ مگوئيد: اين حلال است و آن حرام، و در نتيجه بر خدا دروغ بنديد. كساني كه بر خدا دروغ مي‌بندند، رستگار نمي‌گردند.

بنا براین خداوند بر اینها حکم کرده که هرگز رستگار نمی شوند. همچنین فرمود:

**ﭽ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﭼ**

(حاقّه: 44-46).

یعنی: اگر پيغمبر پاره‌اي سخنان را به دروغ بر ما مي‌بست. ما دست راست او را مي‌گرفتيم. سپس رگ دلش را پاره مي‌كرديم. پس اگر رسول خدا چیزی را به نام خدا می گفت که نگفته باشد قطعاً او را هلاک می کرد.

این برهان بر دل مردم تأثیر بسزایی دارد، زیرا عرب وقتی که شاهد شکوفایی و پیروزی روز افزونی اسلام بودند، آن را تصدیق نموده و ایمان آوردند، و دسته دسته و گروه گروه به دین اسلام گرویدند:

**ﭽ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭼ** (نصر: 1و2)

یعنی: هنگامي كه ياري خدا و پيروزي (و فتح مكّه) فرا مي‌رسد، و مردم را مي‌بيني كه دسته دسته و گروه گروه داخل دين خدا مي‌شوند (و به اسلام ايمان مي‌آورند).

### یک شبهه و پاسخ آن

یکی از شبهه های بی اساس تکذیب کنندگان رسالت محمّد مصطفی ص این است که: چرا فرعون و نمرود و چنگیزخان و دیگر پادشاهان کافر و طاغوت قدیم و جدید پیروز بودند، و خداوند سریع و در مدّت کوتاه شوکت و قدرت آنها را نابود نکرد؟

پاسخ این شبهه آشکاراست، اوّلاً هیچکدام از اینها مدّعی نبوّت و رسالت الهی نبودند، و عباراتی همچون: (خدا فرمان داده از ما اطاعت کنید، یا هر کس از ما اطاعت کند وارد بهشت می شود، و هر کس نافرمانی ما کند جایگاهش در دوزخ است) نداشته اند، بر خلاف کسی که ادّعا کند فرستاده‌ی خداست سپس خود و پیروانش مورد حمایت و پشتیبانی خدا باشد، و فرجام نیک را نصیب آنها گرداند، چنین کسی جز پیامبر صادق و بر حق نیست، و چنانچه در ادعایش دروغگو باشد، قطعاً مورد انتقام خدا قرار خواهد گرفت، و نسلش را ريشه‌كن می کند، و در این مورد کافی است از حال مُسیلمه‌ی کذاب و اسود عنسی و سجاح عبرت بگیری، و نیز مسیح دجّال وقتی که ظهور می کند بر خدا دروغ می بندد و ادعای خدایی می کند، ولی خداوند متعال سرش را پاره مینماید، و ماهیّتش برای هر صاحب بصیرتی آشکار می گرداند، طوری که در بین دو چشمش «کافر» نوشته شده، و مردی است دارای یک چشم، و تنها کسانی از درک و شناخت حقیقت او بی بهره خواهند بود که از نور ایمان نصیبی ندارند.

# فصل هشتم فضل و برتری مقام والای نبوّت

### انبیاء از تمام مردم برترند

خداوند خود آفریننده‌ی مخلوقات است، همانگونه که برخی را بر برخی برتری داده، **ﭽ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﭼ** (قصص: 68).

یعنی: پروردگار تو هر چه را بخواهد مي‌آفريند، و هر كس را بخواهد برمي‌گزيند، و مردمان (پس از صدور فرمان خدا درباره چيزي و كسي) حق انتخاب و اختيار ندارند. خداوند بسي منزّه‌تر و بالاتر از آن است كه چيزي را انباز او كنند.

آنطورکه خدا در روی زمین مکّه را برگزید، و آنجا را محل خانه قديمي و گرامي خود قرار داد که از چنان حرمتی برخوردار است اگر کسی وارد آن شود در امان است، و قلب مردم را بسوی آن متمایل و علاقمند کرد، و بر مردم در صورت داشتن توان مالی و جسمی حج را واجب نمود، و شکار و قطع درختانش را تحریم، و پاداش انجام عمل صالح در آن را چندین برابر اعلام فرمود، و قصد و اراده‌ی ظلم و ستم کردن درآنجا را سزاوار مجازات شدید و عذاب دردمند قرار داد:

**ﭽ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭼ** (حج: 25).

یعنی: همچنين كساني كه با توسّل به ظلم (از حدّ اعتدال خارج مي‌شوند و) در آن سرزمين مرتكب خلاف مي‌گردند، عذاب دردناكي بديشان مي‌چشانيم.

و در میان دوازده ماه سال خداوند متعال رمضان را برگزید، و شب قدر را در میان همه شبها انتخاب، و در میان روزهای هفته روز جمعه را بر روزهای دیگر برتری داد، همانگونه که در میان فرشتگان این تفاوت مقام وجود دارد، و فرشتگانی که حامل رسالت الهی بسوی پیامبران هستند، نسبت به بقیه‌ی فرشتگان برتری دارند، به همانصورت در میان بشر انبیاء را برتری بخشید، و آنها برترین و فاضل ترین بندگان خدا هستند، و همچنین آنها در مراتب متفاوتی هستند و برترین انبیاء پیامبرانند.

**ﭽ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﭼ**

(حج: 75).

یعنی: خداوند از ميان فرشتگان پيام‌آوراني (همچون جبرئيل) را برمي‌گزيند (و به سوي انبياء گسيل مي‌دارد) و هم از ميان انسانها پيغمبراني (همچون موسي و عيسي و محمّد) را (برمي‌گزيند و به سوي مردم مي‌فرستد، و از كار همه آنان باخبر است) چرا كه خداوند شنوا و بينا است.

امّت اسلام بر اینکه هر کدام از انبیاء ([[233]](#footnote-233)) بر تمام غیر انبیاء برتری دارند، از صدّیقین و شهداء و صالحین گرفته تا بقیه مردم اجماع دارند.

این آیه‌ی قرآن هم با صراحت تمام دلالت می کند بر فضیلت و برتری انبیاء:

**ﭽ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱﭲ ﭳ ﭴﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﭼ**

(انعام: 83-86).

يعني: اينها دلائل ما بود كه آنها را به ابراهيم عطاء كرديم (تا) در برابر قوم خود (به كارشان گيرد، و غروب ستارگان و خورشيد و ماه را دليل بر الوهيّت و وحدانيّت ما داند. او با همين دلائلِ كَوْني بر آنان پيروز شد و برتري يافت، و اين سنّت ما است كه با علم و حكمت) هر كس را بخواهيم او را درجاتي بالا مي‌بريم. (اي پيغمبر!) پروردگار تو حكيم (است و هر چيزي را در جاي خود قرار مي‌دهد و به جاي خود مي‌كند، و) آگاه است (و مي‌داند چه كسي مستحقّ رفعت است و چه كسي مستوجب ذلّت). ما به ابراهيم، اسحاق و يعقوب (فرزند اسحاق) را عطاء نموديم (و افتخار اين دو تن هم تنها در جنبه پيغمبرزادگي نبود، بلكه مانند پدرشان) آن دو را (به سوي حقيقت و خوبي) رهنمود كرديم. پيشتر نيز نوح را (دستگيري و به سوي حق و نيكي) ارشاد نموديم. و از نژاد نوح (هم كساني همچون) داود، سليمان، ايّوب، يوسف، موسي و هارون را (قبلاً هدايت و ارشاد كرديم) و همان گونه (كه ابراهيم و همه اين پيغمبران را پاداش داديم) محسنان را (نيز بدانچه مستحقّ باشند) پاداش مي‌دهيم.

و زكريّا، يحيي، عيسي، و الياس را (نيز هدايت داديم و) همه آنان از زمره صالحان (و بندگان شايسته ما) بودند. و اسماعيل، اليَسَع، يونس، و لوط را (نيز رهنمود كرديم) و هر كدام (از اينان) را بر جهانيان (زمان خود) برتري داديم.

رسول خدا ص فرمود: «ما طلعت الشّمسُ و لاغربت بعدَ النّبیّن و المرسلین علی أفضل من أبی بکر».

یعنی بعد از انبیاء و پیامبران خورشید نه بر کسی تابیده و از کسی غروب کرده برتر از ابوبکر باشد.

نکته ای که از این حدیث استنباط می شود این است که انبیاء و رسولان الهی برترین خلق هستند، و بعد از آنها ابوبکر صدیق- رضی الله عنه- برترین بشر است.

و نیز در حدیث دیگری که معنی آن به این حدیث نزدیک است که در مورد ابوبکرو عمر می فرماید:

« **هذان سیّدا کهول أهل الجنّة من الأوّلین و الآخرین، الاّ النبیّین و المرسلین** ».

یعنی این دو سرور و آقای همه پیران بهشتند جز انبیاء و پیامبران.

خداوند متعال بندگان خوشبختش را در چهار صنف رتبه بندی کرده و می فرماید:

**ﭽ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﭼ** (نساء: 69).

یعنی: و كسي كه از خدا و پيغمبر (با تسليم در برابر فرمان آنان و رضا به حكم ايشان) اطاعت كند، او (در روز رستاخيز به بهشت رود و همراه و) همنشين كساني خواهد بود كه (مقرّبان درگاهند و) خداوند بديشان نعمت (هدايت) داده است (و مشمول الطاف خود نموده است و بزرگواري خويش را بر آنان تمام كرده است. آن مقرّباني كه او همدمشان خواهد بود، عبارتند) از پيغمبران و راستروان (و راستگوياني كه پيغمبران را تصديق كردند و بر راه آنان رفتند) و شهيدان (يعني آنان كه خود را در راه خدا فدا كردند) و شايستگان (يعني ساير بندگاني كه درون و بيرونشان به زيور طاعت و عبادت آراسته شد)، و آنان چه اندازه دوستان خوبي هستند!.

پس اوّلین و بالاترین این رتبه‏ها انبیاءاند، سپس صدّیقین، سپس شهداء، بعد صالحین.

### اتّفاقی بودن محال است

برخی گمان می کنند در نبوت اتّفاق و تصادف جایگاهی دارد، و برخی انبیاء بدون استحقاق و شایستگی پیامبر شده، پناه بر خدا از این افتراء، خداوند دانای حکیم، و خبیر مطلق، با توجه به معدن انسانها و قلب و نهان آنها، برترین و بهترین و کامل ترینشان را برای احراز این مقام والا برگزیده، و چقدر زیبا و به حق فرمود:

**ﭽ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﭼ**

(انعام: 124).

یعنی: خداوند بهتر مي‌داند كه (چه كسي را براي پيامبري انتخاب و) رسالت خويش را به چه كسي حوالت مي‌دارد.

مقتضای علم و حکمت خدا این است که مقام نبوّت را تنها به کسانی ببخشد که آمادگی و قدرت و توان حمل آن را داشته باشند([[234]](#footnote-234))، و با کمی تأمّل در سیره‌ی انبیاء و رسولان الهی می فهمیم که دارای بهترین و پاکترین قلب، عمیقترین دانش، و بیشترین حضور ذهن، و سخت ترین تحمّل، و رقیق ترین طبع هستند، پس جای تعجّب نیست که خدا ایشان را به پیامبری برگزید تا امانتدار وحی و رسالت آسمانی باشند، و دینش را بر پا دارند، بنابراین ایشان در جایگاه چنان رفیع و بر افراشته ای قرار دارند که همه از رسیدن به قلّه‌ی آن عاجزند.

### تفضیل و برتری دادن ائمّه بر انبیاء

فرقه ای از کسانی که با تزویر خود را به اسلام نسبت میدهند با اجماع فوق الذّکر به مخالفت برخاسته اند، ازجمله شیعیان اثنی عشریه، یکی از علمای طراز اوّل معاصرشان می گوید: « از جمله بدیهیّات مذهب ما این است که أئمّه از جایگاه چنان رفیعی برخوردارند که نه فرشته‌ی مقرّب، و نه نبی مرسل بدان راه نمی برد»[[235]](#footnote-235). و نیز در همان کتاب می گوید: «از ائمّه روایت شده که فرموده اند: ما با خدا حالاتی داریم که نه فرشته‌ی مقرّب و پیامبر مرسل بدان نمی رسند، ولی فاطمه‏ی زهراء هم چنین مقام و منزلتی داشت »([[236]](#footnote-236)).

آلوسی- رحمه الله- در کتاب « مختصر تحفه، ص100» در رابطه با تبیین گفته‌ی شیعه در این باره می گوید:‌« اجماع امامیه بر این است که علی از همه پیامبران جز آنهایی که اولو العزم هستند برتر است، ولی از رسول خدا بزرگتر و بالاتر نیست، امّا برخی از شیعیان مانند ابن مطهّر حلّی و غیره در مورد سایر اولوالعزم توقّف کرده اند، و برخی دیگر معتقدند که مساوی با سایر اولوالعزم است. این مخالف روایاتی است که از ائمّه وارد شده، همانگونه که کُلینی از هشام احول و او هم از زید بن علی روایت کرده اند که گفت: انبیاء از أئمّه برترند، و هر کس غیر این را بگوید گمراه و سرگشته است، و نیز ابن بابونه از صادق روایت می کند که با نص صریح فرمود: انبیاء نزد خدا از علی محبوب ترند».

آلوسی- رحمه الله **–** با استدلال به دلایل معقول و منقول، و با تضعیف نصوصی که بدان استدلال کرده اند به ردّ مقوله‌ی شیعه پرداخته، چون رجال آن روایات مورد اعتماد ایشان ضعیفند، و نیز مخالف و معارض دیگر نصوص موجود در کتابهای شیعه است. این نقد و بررسی آلوسی برای هرکس که در پی شناخت حق باشد، و بخواهد از آن پیروی کند بسیار شفاف می باشد.

علاوه بر اینها مقوله‌ی برتری أئمّه بر انبیاء درکتابهای شیعه بسیار آشفته و متردّد است، زیرا علی موسی بهبهانی در کتاب خود« مصباح الهدایة ص 61-62 » در اثبات ولایت ([[237]](#footnote-237)) می گوید: مرتبه‌ی امامت از نبوّت بالاترست.

از این رو هر کس امامت یک امام یا همه أئمّه‌ی شیعه را انکار کند حکم کافر بودنش را صادر کرده اند، ابن بابویه‌ی قمی که نزد شیعه ملقّب به صدوق است می گوید:

« اعتقاد ما بر این است کسی که امامت علی بن ابوطالب و دیگر ائمّه بعد از او را انکار کند مانند آن است که نبوّت کل پیامبران را انکار کرده باشد، و اعتقاد مان در مورد کسی که امامت علی را قبول داشته باشد ولی یکی از ائمّه‌ی بعد از او را انکار کند این است که او همچون کسی است که نبوّت و پیامبری همه پیامبران را قبول داشته باشد ولی نبوّت محمّد ص را انکار نماید([[238]](#footnote-238)).

و شیخ مفید (تشیع) می گوید:

«اتّفاق نظر امامیه بر این است که هر کس امامت یکی از ائمّه را انکار کند، و فرض بودن اطاعت از آنها را قبول نداشته باشد، مستحق ماندن همیشگی در آتش دوزخ است »(بحار الأنوار مجلسی 23/390)، و مجلسی گفته‌ی شیخ مفید را جهت تأیید رأی خود ذکر می کند.

و برخی دیگر هم بر این باورند که انکار امامت از انکار نبوّت بدترست، حلّی که نزد جعفری ها ملقّب به علاّمه است می گوید: «امامت لطف عامی است و نبوّت لطف خاص است، چون خالی بودن زمان ازوجود پیامبر زنده ممکن است، ‌ولی بدون امام ممکن نیست، ‌پس انکار کردن لطف عام از انکار لطف خاص بدترست » (کتاب الالین در مورد امامت امیر المؤمنین، نوشته‌ی حسن بن یوسف مطهّر حلّی 1/3).

یکی از علمای شیعه در تعقیب این رأی می گوید: « بلی اینطوراست که او می گوید»، و اضافه می کند: « صدوق هم در رابطه با منکر امامت اشاره کرده به اینکه او از سه بد بدترست، و از صادق روایت کرده که گفت: ناصبی از یهودی بدترست، گفتند:‌چطورای فرزند رسول الله؟ گفت: چون یهودی نبوّت را انکار کرده که لطف خاص است، ولی ناصبی لطف امامت را انکار کرده اند که عام است»(نگاه کن به حاشیه کتاب بسیار سود بخش «یوم الحشر » جمال الدّین مقداد بن عبدالله سیوری ص43).

## خاتم اولیاء و انبیاء([[239]](#footnote-239))

برخی از صوفیه بر این اعتقادند که ولایت بر نبوّت برتر است، و به گمان ایشان خاتم الأولیاء ازخاتم الأنبیاء بالاترست، از جمله حکیم ترمذی و ابن عربی قائل به «وحدت وجود » بر این یاوه‌ی باطلند، و اعتقادشان باطل و دروغ است، نه در قرآن و نه درسنّت مبحثی مبنی بر اینکه خاتم أولیاء وجود دارد ویا اینکه بر انبیاء برتری داشته باشد یافت نمی شود، وهیچ کدام از علمایانی که شایسته اند الگو و مقتدا باشند در این باره سخنی به میان نیاورده اند.

اصل غلط از اینجا سر بر آورده که با توجه به خاتم الأنبیاء بودن محمّد ص و با توجّه به اینکه از همه پیامبران برتر و بالاترست گفته اند: او برترین پیامبران است، ولی این استدلال باطل است، زیرا محور برتری بر تقدیم و تأخیر نیست، و در حدیث صحیح رسول خدا ص آمده است که برترین افراد این امّت اصحاب اند که همراه و همدم ایشان بودند، و اگر مسلمانی به اندازه‌ی کوه اُحُد طلا در راه خدا ببخشد به اندازه‌ی یک مدّ یا نصف مُدّیکه هر کدام از اصحاب بخشیده اند پاداش دریافت نمی کند. همچنین با روایت ثابت آمده است که فرمود:

« **خیر القرون قرنی، ثمّ الّذین یلونهم، ثمّ الّذین یلونهم** » یعنی: بهترین افراد این امّت کسانی هستند که در این قرن مسلمانند، بعد کسانی که بدنبال آنها می آیند، سپس یک قرن بعد از آنها.

و در علوم هم علمای متقدّمین از نبوغی برخوردارند که متأخرین همان رشته ها نمی توانند ازآنها سبقت بگیرند، مانند «سیبویه » عالم نحو، و این معیار تنها در مورد علوم پویا درست است که متأخرین علم متقدّمین را کامل می کنند، امّا در مورد نبوّت و و رسالت فرق دارد، چرا که نبوّت و علوم آن بخششی الهی، و هدیّه ای ربّانی است که با کسب و تلاش زیاد بدست نمی آید. طرح این مقوله دریچه‌ی شرّی گشود، زیرا هر که نسبت به خود گمان نیک برد، و هر که قصد شرارتی با این امّت داشت ادّعا می کند که او خاتم الأولیاست، و علم و دانش خویش را بدون واسطه از خدا دریافت می کند که این گمراهی بسی بزرگ است، و هیچ کسی از این امّت حق ندارد ادّعا کند که با هیچ پیامبر یا نبیّ در فضیلت و برتری یکسان است چه رسد به اینکه ادعای برتری کند. و هیچ کدام از مدّعیان ولایت و اهل صلاح بودن حق ندارند مخالف با راه و روش رسول الله ص عبادت کند.

### مراتب و درجات انبیاء و رسولان

خداوند از تفضیل و برتری برخی از پیامبران بر برخی دیگر خبر داده و می فرماید:

**ﭽ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ**

(اسراء: 55).

یعنی: ما برخي از پيغمبران را بر برخي ديگر برتري داده‌ايم، و (از جمله) به داود زبور عطاء نموده‌ايم (و او را بدان افتخار بخشيده و بالاتر از بعضي انبياء قرار داده‌ايم. به تو نيز قرآن ارمغان كرده و خاتم و سرآمد همه پيغمبرانت ساخته‌ايم).

اجماع امّت اسلام بر این است که مقام رسول از مقام نبیّ بالاترست، و رسولان هم دربین خود درجات متفاوت دارند و برخی دارای برترینسبت به سایرین هستند همانگونه که خداوند متعال می فرماید:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﭼ** (بقره:253).

یعنی: اين پيغمبران (كه نام برخي از آنان گذشت) بعضي از ايشان را بر بعضي ديگر برتري داديم. خداوند با برخي از آنان سخن گفت، و بعضي را درجاتي برتر داد، و به عيسي پسر مريم معجزاتي داديم و او را با روح‌القدس (يعني جبرئيل) تقويت و تأييد نموديم.

### پیامبران اولو العزم از همه برترند

برترین رسولان و انبیاء پنج نفرند که همه رسول و اولوالعزم اند: محمّد، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی (علیهم السّلام)، همانگونه که خداوند متعال می فرماید:

**ﭽ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿﰀ ﰁﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﭼ** (احقاف: 35).

یعنی: پس (در برابر اذيّت و آزار كافران) شكيبائي كن، آن گونه كه پيغمبران أُولُواالعزم (در سختيها) شكيبائي كرده‌اند، و براي (عذاب) آنان شتاب مكن.

همچنین خداوند متعال درچند مورد قرآن ازآنها نام برده مانند:

**ﭽ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﭼ** (شوری: 13).

یعنی: خداوند آئيني را براي شما (مؤمنان) بيان داشته و روشن نموده است كه آن را به نوح توصيه كرده است و ما آن را به تو وحي و به ابراهيم و موسي و عيسي سفارش نموده‌ايم (به همه آنان سفارش كرده‌ايم كه اصول) دين را پابرجا داريد و در آن تفرّقه نكنيد و اختلاف نورزيد.

و می فرماید:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭼ** (احزاب: 7).

یعنی: (يادآور شو) هنگامي را كه از پيغمبران پيمان گرفتيم و همچنين از تو و از نوح و ابراهيم و موسي و عيسي پسر مريم. (آري)! از آنان پيمان محكم و استواري گرفتيم (كه در اداي مسؤوليّت تبليغ رسالت، و دعوت مردم به خداشناسي و يكتاپرستي كوتاهي نكنند).

### تفاضل و برتری پیامبران در چیست؟

کسی که در دو آیه‌ی فوق تأمّل کند می بیند که برتری برخی از پیامبران از جانب خداوند متعال با دریافت بخشش و موهبتی است که به دیگران نداده، یا با رفع درجات بیش از دیگران، یا کوشش و تلاش جدّی در عبادت و بندگی، دعوت بسوی خدا، برپاداشتن مأموریت موکول شده به اوست.

مثلاً داود علیه السّلام با اعطای زبور از جانب خدا برتری یافت:

**ﭽ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﭼ**

(اسراء: 55)

یعنی: ما برخي از پيغمبران را بر برخي ديگر برتري داده‌ايم، و (از جمله) به داود زبور عطاء نموده‌ايم (و او را بدان افتخار بخشيده و بالاتر از بعضي انبياء قرار داده‌ايم. به تو نيز قرآن ارمغان كرده و خاتم و سرآمد همه پيغمبرانت ساخته‌ايم).

و تورات را به موسی اهداء کرد همانگونه که می فرماید:

**ﭽ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ** (بقره:53).

یعنی: و (به ياد آوريد) آن گاه را كه به موسي كتاب (تورات) عطاء كرديم كه جدائي‌انداز (حق و باطل، و حلال و حرام) است، تا اين كه راه يابيد (به نور آن، و با انديشه ژرف، هدايت را از ضلالت باز شناسيد).

و این کتاب همان تورات است، چون می فرماید:

**ﭽ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭﭼ** (مائده:44)

یعنی: ما تورات را (بر موسي) نازل كرديم كه در آن رهنمودي (به سوي حق) و نوري (زداينده تاريكيهاي جهل و ناداني، و پرتوانداز بر احكام الهي) بود.

و نیز برای عیسی انجیل فرو فرستاد، همانگونه که فرمود:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭼ** (مائده:46).

برتری آدم به این است که ابوالبشر است و خداوند او را با دست خود آفرید، و از روح خود در او دمید، و به فرشتگان امر فرمود که برایش سجده برند.

و نیز فضیلت نوح به این علّت است که اوّلین رسول خدا بسوی اهل زمین است، و خداوند او را «عبداً شکور» یعنی بنده‌ی سپاسگذار نامید.

و فضل ابراهیم به این است که خلیل الله است و نیز خداوند او را امام و پیشوای مردم قرار داد:

**ﭽ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰﮱ ﯓ ﯔ ﯕﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﭼ** (بقره: 124).

یعنی: من تو را پيشواي مردم خواهم كرد.

و فرمود:

**ﭽ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛﮜﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﭼ** (نساء:125).

یعنی: آئين چه كسي بهتر از آئين كسي است كه خالصانه خود را تسليم خدا كند، در حالي كه نيكوكار باشد و از آئين راستين ابراهيم پيروي كند كه مخلص و حقّ‌جو بود (و وحدت ديني مسلمانان و يهوديان و مسيحيان در او به هم مي‌رسد) و خداوند ابراهيم را به دوستي گرفته است (و با خليل ناميدن او افتخارش بخشيده است).

و خداوند موسی را با رسالت آسمانی و با کلام خود برتری بخشید و می فرماید:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟﭼ** (اعراف:144).

یعنی: خدا گفت: اي موسي! من تو را با رسالتهاي خويش و با سخن گفتنم (با تو از فراسوي حجاب و بدون واسطه) بر مردمان (هم‌عصري كه مأموريّت تبليغ احكام آسماني بدانان داري) برگزيدم.

همچنین خداوند موسی را برگزید، همانگونه که می فرماید:

**ﭽ ﮖ ﮗ ﮘ ﭼ** (طه:41).

یعنی: و تو را براي (وحي خود و حمل رسالت) خويش برگزيدم.

و برتری عیسی به این بود که رسول خدا بود که واژه‌ی خداست و خداوند او را به مریم القاء کرد و از روح خدا به کالبدش دمیده شد، و در گهواره با مردم سخن گفت، آنجا که می فرماید:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪﭫ ﭬ ﭭ ﭮﭯ ﭰ ﭱ ﭲﭳ ﭴ ﭵ ﭶﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﭼ** (نساء:171).

یعنی: بيگمان عيسي مسيح پسر مريم، فرستاده خدا است (و او يكي از پيغمبران است، و پسر خدا نيست آن گونه كه شما مي‌پنداريد) و او واژه خدا (يعني پديده فرمانِ: كُنْ) است كه خدا آن را به مريم رساند (و بدين وسيله عيسي را در شكم مريم پروراند) و او داراي روحي است (كه) از سوي خدا (به كالبدش دميده شده است)

از جهت دیگری هم گاهی پیامبران دارای مقام و منزلت برتر بر دیگران هستند، مثلاً برخی از آنها علاوه بر مأموریّت نبوّت پادشاه بودند، و برخی بنده و پیامبر هستند، «پس پیامبری که از جانب مردم تکذیب می شدند، و نه از ایشان پیروی می شد و نه مورد اطاعت و فرمانبرداری بودند تنها انبیاء بودند نه پادشاه، ولی در صورتی که فرمانهایش آنگونه که خود می خواست اطاعت می شد او نبی و پادشاه است، مانند سلیمان که خداوند خطاب به او فرمود:

**ﭽ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﭼ** (ص:39).

یعنی: (ما بدو وحي كرديم كه) اين (چيزهائي كه به تو داده‌ايم) عطاء ما است، پس (به هر كس كه مي‌خواهي) ببخش يا (آن را از هر كس كه مي‌خواهي) بازدار، بدون هيچ گونه حساب و كتابي (كه در برابر دادن يا ندادن، از تو كشيده شود).

بنابراین نبی پادشاه قسیم بنده‌ی رسول است، همانگونه که به رسول خدا ص گفته شد: « انتخاب کن، یا بنده‌ی رسول باش یا پادشاه رسول » و حال بنده‌ی رسول از حال نبیّ پادشاه بهتر است، مانند حال پیامبر اسلام ص که بنده ای بود رسول و ازجانب خدا مورد حمایت قرار گرفته و از او پیروی و اطاعت میشد، و لذا به مقدار تمام اجر و پاداش همه پیروانش اجر و پاداش دارد، و مردم از نفع او بهره مند هستند و نسبت به ایشان رحمت و مهربانی دارند و او هم به حال آنها مهربان است، ولی نبوّت همراه با پادشاهی را بر نگزید تا ازمقامش کاسته نشود، چون درآن صورت از ریاست و مقام و اموال استمتاع می کرد و از نصیب آخرتش کم می شد.

از این جهت عبد رسول نزد خدا ازنبی پادشاه برتر است، لذا نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم نزد خدا از سلیمان و داود و یوسف برترند ([[240]](#footnote-240))([[241]](#footnote-241)).

### فضل و برتری محمّد رسول الله ص

در روز جزا وقتی که خداوند اوّلین و آخرین انسانها را زنده می گرداند، محمّد المصطفی ص، و سرور بنی آدم لوای حمد و ستایش خدا را در دست دارد، و انبیاء و پیامبران در آن روز در زیر پرچم او قرارمیگیرند، رسول الله ص می فرماید:

« **أنَا سید ولد آدم یوم القیامة، و لافخر، وبیدی لواء الحمد و لا فخر، و ما من نبیّ یومئذٍ آدم فمن سواه اِلاّ تحت لوائی، انَا أوّل شافع، و أوّل مُشفّعٍ و لا فخر** »([[242]](#footnote-242)).

یعنی: (رسول خدا فرمود) من در روز قیامت سرور فرزندان آدم هستم و فخر فروشی نمی کنم، و لوای حمد و ستایش پروردگار در دست من است، و همه‌ی پیامبران در زیر لوای من محشورند، اوّلین شفاعت کننده که اجازه‌ی شفاعت هم دریافت می کند منم.

هنگامی که مردم در محشر تحت فشار سخت و طاقت فرسا قرار می گیرند، به رسولان بزرگ روی آورده از ایشان طلب شفاعت می کنند، پیامبران یکی یکی در خواست مردم را ردّ کرده و همه در جواب مردم میگویند: پیش پیامبر دیگری بروید، تا نوبت به عیسی مسیح میرسد، او می فرماید: « نزد محمّد بروید که گناهان اوّل و آخرش مورد عفو و بخشش خداوند قرار گرفته ».

این فضل و سروری و مقام والای رسول الله ص در آن روز عظیم است، و این به خاطر صفات متعالی و اخلاق وارسته و تلاش و مجاهدت برای خدا، و برخواستن در اجرای فرمان او است که خود و امّت و دعوتش را فضائلی بخشیده، ازجمله خداوند او را هم مانند ابراهیم به خلیل خود برگزید، همانگونه که درصحیح مسلم ابوعوانه روایت میکند که رسول الله صفرمود:

« انّ الله اتّخذنی خلیلاً کما اتّخذ ابراهیم خلیلاً »[[243]](#footnote-243).

یعنی: خداوند مرا نیز همچون ابراهیم به خلیل خود برگزید.

امتیاز دیگر رسول الله ص بر سایرین قرآن عظیم است که هدیه‌ی بی نظیر خداست به آن سرور گرامی و به کسی دیگر داده نشده:

**ﭽ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﭼ** (حجر: 87).

یعنی: (اي پيغمبر!) ما هفت (آيه) به تو داده‌ايم كه (سوره فاتحه را تشكيل مي‌دهند و در هر نمازي) تكرار مي‌گردند (و از منزلت خاصّي برخوردارند و وسيله دعا و ثنا و طلب هدايت از خدايند) و همه قرآن بزرگ را به تو عطاء نموده‌ايم (كه معجزه جاويدان يزدان و مايه تاب و توان مسلمان است).

علاوه بر قرآن رسول الله ص از شش ویژگی دیگر بهره مند است که به کسی دیگر داده نشده، همانگونه که در حدیث آمده است:

**« فضّلت علی الأنبیاء بستٍّ: أعطیتُ جوامع الکلم، و نُصرت بالرعب، و اُحلّت لی الغنائم، و جعلت لی الأرض طهوراً و مسجداً، و اُرسلت الی الخلق کافّة، و ختم بی النّبیّون»**[[244]](#footnote-244)**.**

**یعنی: با شش ویژگی بر انبیاء برتری دارم:**

اوّل: جوامع الکلم به او داده شده، یعنی سخنان کوتاه با معنای فراوان.

دوّم: خداوند رُعب و ترس و وحشتی سهمگین را نسبت به رسول خدا و پیروانش در قلب مخالفان و دشمنانش القاء می کند بطوریکه در برابرش یارای مقاومت ندارند.

سوم: غنایم جنگی کفار تنها برای رسول الله ص حلال است، و پیامبران قبل ازاو همه غنائم را در جایی جمع می کردند و به فرمان خدا از آسمان آتشی فرود می آمد و آن را تبدیل به خاکستر می کرد.

چهارم: زمین برای او و امّتش وسیله‌ی طهارت و پاکی و محل نماز شد، و هر مسلمانی وقت نمازش فرا رسید می تواند وضو بگیرد و نمازش را برپا دارد، و در صورتی که آب موجود نباشد تیمّم می کند، و درمسجد محل سکونت، یا منزل، یا بیابان نمازش را برپامی دارد.

پنجم: محمّد المصطفی برای همه نسلها و نژاد و قومیّتها، از عرب و غیر عرب، سفید و سیاه، و زرد و سرخ([[245]](#footnote-245)) مبعوث شده است، هم آنهایی که در زمان بعثت او بودند، و هم کسانی که تا پایان دنیا و برپایی قیامت به دنیا می آیند:

**ﭽ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﭼ** (اعراف:158).

یعنی: اي پيغمبر! (به مردم) بگو: من فرستاده خدا به سوي جملگي شما (اعم از عرب و عجم و سياه و سفيد و زرد و سرخ) هستم.

و نیز او را بسوی انسان و پریان مبعوث کرد، و گروهی از جن بعد از استماع قرآن، و ایمان آوردن به آنچه از جانب حق نازل گردید نزد قومشان برگشتند و آنها را به ایمان فراخواندند و گفتند:

**ﭽ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﭼ**

(احقاف:31-32).

یعنی: اي قوم ما! سخنان فراخواننده الهي را بپذيريد، و به او ايمان بياوريد، تا خدا گناهانتان را بيامرزد و شما را در پناه خويش (محفوظ و مصون از عذاب سخت آخرت) دارد.

ششم: خاتم پیامبران بدین معنا که بعد از او هیچ پیامبری نخواهد آمد چنانچه خداوند متعال میفرماید:

**ﭽ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ** (احزاب:40).

یعنی: محمّد پدر (نسبي) هيچ يك از مردان شما (نه زيد و نه ديگري) نبوده (تا ازدواج با زينب براي او حرام باشد) و بلكه فرستاده خدا و آخرين پيغمبران است (و رابطه او با شما رابطه نبوّت و رهبري است). و خدا از همه چيز آگاه بوده و هست.

وقتی که پیامبر خاتم الأنبیاء است پس خاتم المرسلین میباشد، چون هر رسولی نبیّ است. و معنی خاتم الأنبیاء و مرسلین این است که هرگز بعد از او رسولی مبعوث نخواهد شد که شریعتش را تغییر دهد، ([[246]](#footnote-246)) و چیزی از دینش را نسخ و باطل کند، و فرود آمدن عیسی مسیح در آخر الزّمان راست و حقیقت است- آنگونه که رسول خدا ص خبر داده- و با شریعت قرآن حکم میکند نه تورات و انجیل، و صلیب را میشکند، و خوگ را می کشد و برای نماز اذان می گوید.

## نصوص وارده در نهی از تفضیل بین انبیاء

احادیث و روایاتی وارد شده که مسلمانان را بر حذر می دارد از اینکه بگویند فلان پیامبر از فلان دیگر برترست، از جمله ابوسعید خُدری روایت می کند که رسول الله ص فرمود:« **لا تُخیّروا بین الأنبیاء ([[247]](#footnote-247))**». یعنی انبیاء را بر یکدیگر برتری ندهید.

ابوهریره همین مفهوم را از رسول خدا ص روایت می کند که فرمود: « **لا تفضّلوا بین الأنبیاء** ([[248]](#footnote-248))».

این احادیث با آیات و نصوص قرآن که بر فضل و برتری انبیاء بر یکدیگر دلالت می کنند تعارض ندارد، بلکه نهی وارد شده در احادیث فوق بر تفضیل و برتری همراه با حمیّت و تعصّب و بی قدری حمل می شود، یا اینکه زمانی این امر منجر به خصومت و فتنه شود منهی و حرام است ([[249]](#footnote-249))، همانگونه که سبب وارد شدن حدیث به این امر اشاره کرده و می فرماید: « مسلمانی یک مرد یهودی را مورد فحش و ناسزاگویی قرار داد، مسلمان گفت: قسم به خدایی که محمّد ص را بر جهانیان برگزید، و مرد یهودی هم گفت: قسم به خدایی که موسی را بر جهانیان برتری داد، سپس مرد مسلمان دستش را بلند کرد و یک سیلی را به یهودی زد، در این هنگام مرد یهودی جهت شکایت نزد رسول خدا ص رفت و حادثه درگیری با مسلمان را به عرضش رسانید، سپس رسول خدا ص فرمود: « مرا بر موسی برتری ندهید، زیرا در محشر قیامت زمانی که مردم مدهوش و از حال رفته بر زمين می افتد، من نخستین کسی هستم که به هوش می آیم، ناگهان موسی را درکنار عرش مشاهده می کنم که او هم هوشیار است، نمیدانم آیا اصلاً از ابتدا هم از حال نرفته، یا قبل از من به هوش آمده، یا او از جمله کسانی است که مورد استثاء خداوند قرار گرفته است» ([[250]](#footnote-250)).

و در روایت دیگری از بخاری آمده است: « **لا تفضّلونی علی الأنبیاء**» و روایتی هم « **لا تُخیّروا بین الأنبیاء** » آمده که حدیث اوّل یعنی مرا بر انبیاء برتری ندهید، و دوّم یعنی: انبیاء را بر یکدیگر برتری ندهید.

ابن حجر پیرامون این موضوع فرمود: « علماء در مورد نهی رسول خدا از برتری دادن انبیاء بر همدیگر گفته اند: نهی متوجّه کسانی است که خودسرانه و بدون دلیل انبیاء را بر همدیگر برتری می دهند، یا طوری یکی را بر دیگری برتری می دهد که منجر به اهانت برخی از آنها شده، یا ایجاد تنش و خصومت کند، یا منظور این است که یکی را با همه نوع فضایل بردیگری برتری ندهید بطوری که قائل به هیچ فضیلتی برای دیگری نباشید » ([[251]](#footnote-251)).

همچنین از برخی اهل علم نقل می کند که گفته اند: « روایات و اخبار وارد شده در نهی از تخییر و ترجیح پیامبران بر همدیگر تنها برای موارد مجادله با اهل کتاب، و برتری دادن یکی از انبیاء بر دیگران است، چون اینگونه برتری طلبی ها وقتی در بین پیروان دو دین صورت می گیرد کمتر اتفاق می افتد که یکی از طرفین به پیامبر طرف مقابل توهین نکند و با این کار مرتکب کفر نشود، امّا تخییر و تفضیل مبتنی بر مقایسه‌ی فضایل جهت تحصیل ترجیح باشد شامل نهی نمی‌شود»([[252]](#footnote-252)).

# بخش دوّم رسالتهای آسمانی

# فصل اوّل ایمان به رسالت ها

### تصدیق رسالت آسمانی بخشی از اصول ایمان است

از جمله اصول اعتقادی اسلام تصدیق جازم و قاطع رسالتهایی است که خداوند متعال توسّط انبیاء و پیامبرانش برای بندگان نازل فرمود، و نیز بخشی از این اعتقاد این است که اعتقاد قاطع داشته باشیم به اینکه پیامبران گرامی هم آن رسالتها را بدون کم و کاست به مردم ابلاغ کردند، خداوند متعال خطاب به موسی می فرماید:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟﭼ** (اعراف:144).

یعنی: خدا گفت: اي موسي! من تو را با رسالتهاي خويش و با سخن گفتنم (با تو از فراسوي حجاب و بدون واسطه) بر مردمان (هم‌عصري كه مأموريّت تبليغ احكام آسماني بدانان داري) برگزيدم، پس آنچه به تو داده‌ام (يعني توراتي را كه به دست تو سپرده‌ام، محكّم) برگير و از زمره شكرگزاران (نعمت يزدان) باش.

خداوند متعال پیامبران را مورد تمجید و ستایش قرار داد که در راستای تبلیغ رسالتهای الهی سرزنش هیچ سرزنش کاری بر آنها اثر گذار نبوده:

**ﭽ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﭼ**

(احزاب:39)

یعنی: (پيغمبران پيشين، يعني آن) كساني كه (برنامه‌ها و) رسالتهاي خدا را (به مردم) مي‌رساندند، و از او مي‌ترسيدند و از كسي جز خدا نمي‌ترسيدند، و همين بس كه خدا حسابگر (زحمات و پاداش دهنده اعمال آنان) باشد.

علّت و عامل اساسی هلاک و نابوی امّتها تکذیب و عدم پذیرش رسالتهای آسمانی بود، به موضعگیری پیامبرخدا صالح، بعد از هلاکت قومش توجّه کن آنجا که خداوند می فرماید:

**ﭽ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔﭼ** (اعراف:79).

یعنی: پس (صالح با دلي پر اندوه) از آنان روي برتافت و گفت: اي قوم من! من پيام پروردگارم را به شما رساندم و شما را پند دادم، ولي شما اندرزگويان را دوست نمي‌داريد.

و موضعگیری شعیب بعد از نابودی قوم او اینگونه بود:

**ﭽ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬﭼ**  (اعراف:93).

یعنی: سپس شعيب از آنان روي برتافت و گفت: اي قوم من! من پيامهاي پروردگارم را به شما رساندم و اندرزتان دادم (و در حق شما خيرخواهي نمودم. ولي حق را نشنيديد و جز بر طغيان و عصيان نيفزوديد) پس با اين حال چگونه بر حال قوم بي‌ايمان (و بي‌ديني چون شما) اندوه بخورم‌؟.

### باید به همه رسالتها ایمان آورد

پیام و الهام خدا گاهی مکتوب از آسمان نازل می شد، مانند تورات که بر موسی نازل گردید، خداوند متعال فرمود:

**ﭽ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭼ** (اعراف:145).

یعنی: و براي او در الواح (تورات) از هرچيز (كه مورد نياز بني‌اسرائيل از نصائح و حِكَم و احكام حلال و حرام بود) نوشتيم، تا پند و اندرز (زندگي) و روشنگر همه چيز (در امر تكاليف ديني و وظائف شرعي ايشان) باشد. (بدو گفتيم: اين) الواح را با تاب و توان برگير (و با نشاط فراوان و تلاش بي‌امان، مانند ديگر پيغمبران أُولُوالعزم، در تبليغ آنها دامن همّت به كمر بزن) و به قوم خود (يعني بني‌اسرائيل) فرمان بده نيكوترين آنها را به كار بندند. (مثلاً عفو را بر قصاص، صبركردن را بر پيروزشدن، آسان گرفتن را بر سخت گرفتن، و بالاخره آنچه را كه داراي اجر بيشتر است بر چيزي ترجيح دهند كه از ثواب كمتري برخوردار است).

و گاهی نیز وحی الهی بصورت کتاب و نوشته بود امّا شفاهی و با تلاوت نازل می شد مانند قرآن:

**ﭽ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭼ** (اسراء:106).

یعنی: قرآني است كه آن را (در مدّت بيست و سه سال به گونه آيه‌ها و بخشهاي) جداگانه فرستاده‌ايم تا آن را آرام بر مردم بخواني (و بدين وسيله جذب دلها و انديشه‌ها شود و در عمل پياده گردد) و قطعاً ما آن را كم كم و بهره بهره فرستاده‌ايم (نه يكجا و سرِهم).

همچنین کتاب نازل شده از آسمان بعضی موارد در یک کتاب جمع آوری می شد، مانند صحیفه های ابراهیم، داود، عیسی و محمّد صلوات الله و سلامه علیهم، و گاهی هم بصورت وحی به پیامبر یا نبی القاء می گردد بدون اینکه بصورت کتاب جمع شود، مانند وحی نازل شده به اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (پسران یعقوب)، و آنچه به پیامبر ما ص وحی شد غیر از قرآن.

واجب است به تمام وحی نازل شده از جانب خدا ایمان داشته وبدون تبعیض قائل شدن، زیرا خداوند فرمان میدهد:

**ﭽ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﭼ** (بقره: 136).

یعنی: بگوئيد: ايمان داريم به خدا و آنچه (به نام قرآن) بر ما نازل گشته، و آنچه بر ابراهيم، اسماعيل، اسحاق، يعقوب، و اسباط (يعني نوادگان يعقوب) نازل شده است، و به آنچه براي موسي و عيسي آمده است، و به آنچه براي (همه) پيغمبران از طرف پروردگارشان آمده است. ميان هيچ يك از آنان جدائي نمي‌اندازيم (نه اين كه مثل يهوديان يا عيسويان، بعضيها را بپذيريم و بعضيها را نپذيريم. بلكه همه پيغمبران را راهنماي بشريّت در عصر خود مي‌دانيم و كتابهايشان را به طور اجمال مي‌پذيريم) و ما تسليم (فرمان) خدا هستيم.

همچنین خداوند خطاب به پیامبر می فرماید:

**ﭽ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫﯬ ﯭ ﯮ ﯯﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷﯸ ﯹ ﯺ ﯻﯼ ﯽ ﯾ ﯿﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉﰊ ﰋ ﰌ ﰍﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﭼ** (شوری:15).

یعنی: بگو: من به هر كتابي كه از سوي خدا نازل شده باشد ايمان دارم، و به من دستور داده شده است كه در ميان شما دادگري كنم.

و خطاب به مؤمنان هم می فرماید:

**ﭽ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﭼ** (نساء:136).

یعنی: اي كساني كه ايمان آورده‌ايد! به خدا و پيغمبرش (محمّد) و كتابي كه بر پيغمبر نازل كرده است (و قرآن نام دارد) و به كتابهائي كه پيش‌تر (از قرآن) نازل نموده است (و هنوز تحريف و نسيان در آنها صورت نگرفته است) ايمان بياوريد.

بنابراین هر کدام از کتابهای آسمانی که مفصّلاً از جانب خدا ذکر و تبیین شده اند، ما هم مفصّل وبه همان صورت که خبر داریم به آنها ایمان دشته، مانند: صحف ابراهیم، تورات موسی، زبور داود، انجیل عیسی، قرآن محمّد ص، و نیز مانند مصاحبه‌ی خدا با موسی، و الهام خدا به صالح و هود و شعیب، و الهام سنّت به پیامبر ما غیر از قرآن را، که درکتابهای سنّت جمع آوری شده، و معتقدیم که کتابهای دیگری هم وجود دارند که خداوند سبحان نازل کردنشان را به ما خبر نداده.

### چگونه به رسالتهای آسمانی ایمان بیاوریم

ما مومن به همه کتابهای آسمانی سابق بوده، و تسلیم شدن به احکام آنها حکم و داوری با آنها بر هر امّتی که آن کتاب بسویشان نازل شده واجب بوده است، همچنین ایمان و اعتقاد جازم داریم به اینکه کتابهای آسمانی با هم تناقض ندارند، بلکه همدیگر را تصدیق و تأیید می کنند، آنطورکه انجیل تصدیق کننده‌ی تورات است. خداوند متعال درمورد انجیل می فرماید:

**ﭽ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﭼ** (آل عمران:50).

یعنی: و (من پيغمبريم كه) تصديق‌كننده آن چيزي هستم كه پيش از من از تورات بوده است.

و هر کس چیزی از آنچه را که خدا نازل کرده انکار کند کافر است:

**ﭽ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﭼ** (نساء:136).

یعنی: هركس كه به خدا و فرشتگان و كتابهاي خداوندي وپيغمبرانش و روز رستاخيز كافر شود (و يكي از اينها را نپذيرد) واقعاً در گمراهي دور و درازي افتاده است.

و فرمود:

**ﭽ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﭼ** (اعراف: 40).

یعنی: بيگمان كساني كه آيات (كتابهاي آسماني و نشانه‌هاي گسترده جهاني) ما را تكذيب مي‌كنند و خويشتن را بالاتر از آن مي‌دانند كه بدانها گردن نهند، درهاي آسمان بر روي آنان باز نمي‌گردد (و خودشان بي‌ارج و اعمالشان بي‌ارزش مي‌ماند) و به بهشت وارد نمي‌شوند مگر اين كه شتر از سوراخ سوزن خياطي بگذرد (كه به هيچ وجه امكان ندارد، و لذا ايشان هرگز به بهشت داخل نمي‌گردند).

اینکه شریعت بعدی شریعت سابق را به کلّی یا جزئی نسخ کرده تصدیق می کنیم، ازجمله، خداوند ازدواج پسر و دختران آدم را با همدیگر حلال کرده بود، سپس آن حکم را منسوخ کرد، همچنین برای یعقوب پیامبر مباح بود که همزمان دو خواهر را در عقد نکاح داشته باشد، سپس آن را نسخ کرد، و انجیل هم برخی ازاحکامی را که در تورات حرام بود حلال نمود:

**ﭽ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﭼ** (آل عمران: 50).

یعنی: و (من پيغمبريم كه) تصديق‌كننده آن چيزي هستم كه پيش از من از تورات بوده است و (آمده‌ام) تا پاره‌اي از چيزهائي را كه (بر اثر ستم و گناه) بر شما حرام شده است (به عنوان تخفيفي از سوي خدا) برايتان حلال كنم.

همچنین قرآن بخش عمده ای از تورات و انجیل را نسخ کرد:

**ﭽ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﭼ** (اعراف: 157).

یعنی: (به ويژه رحمت خود را اختصاص مي‌دهم به) كساني كه پيروي مي‌كنند از فرستاده (خدا محمّد مصطفي) پيغمبر امّي كه (خواندن و نوشتن نمي‌داند و وصف او را) در تورات و انجيل نگاشته مي‌يابند. او آنان را به كار نيك دستور مي‌دهد و از كار زشت بازمي‌دارد، و پاكيزه‌ها را برايشان حلال مي‌نمايد و ناپاكها را بر آنان حرام مي‌سازد و فرو مي‌اندازد بند و زنجير (احكام طاقت‌فرساي همچون قطع مكان نجاست به منظور طهارت، و خودكشي به عنوان توبه) را از (دست و پا و گردن) ايشان به در مي‌آورد (و از غُل استعمار و استثمارشان مي‌رهاند).

### ایمان به قرآن داشتن تنها تصدیق آن نیست

ایمان داشتن به کتابهای آسمانی سابق تنها تصدیق است و بس، امّا در مورد ایمان و اعتقاد به قرآن تصدیق حقانیّت آن کافی نیست، بلکه علاوه بر اعتقاد جازم و قاطع به حق بودن آن لابدّ باید از دستوراتش پیروی کرد، و از هر آنچه نهی کرده خودداری نمود، و تسلیم همه اوامر و نواهی آن شد، خداوند متعال می فرماید:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭼ**(اعراف:1-3)

بنابراین قرآن یگانه کتاب آسمانی بی نظیر است که بعد از بعثت رسول خدا ص از جانب خداوند متعال به ما رسیده، رسول الله ص خطاب به اصحاب بزرگوارش فرمود: « **أبشروا، فانَّ هذا القرآن بید الله، وطرفه بأیدیکم، فتمسّکوا به، فانّکم لن تهلکوا و لن تضلّوا بعده ابداً** »[[253]](#footnote-253).

یعنی: مژده باد، این قرآن یک طرفش در دست خدا و طرف دیگرش در دست شماست، پس بدان تمسّک جویید که هرگز نه هلاک می شوید و نه گمراه.

پس قرآن برای کسی که بدان تمسّک کند وسیله‌ی عصمت از گمراهی و هلاکت است، و رسول خدا ص امّتش را بسیار تشویق و ترغیب می کرد که به کتاب آسمانی چنگ بزنند، بعنوان مثال در یکی از خطبه هایش فرمود:

**«أمّا بعد، ألا أیّها النّاس!‌فانّما أنا بشر، یوشک أن یأتی رسول ربّی فأجیب، و أنا ‌تارک فیکم الثّقلین، ‌أوّلهما کتاب الله، فیه الهدی و النّور، ‌من استمسک به و أخذ به کان علی الهُدی، و من أخطأه ضلَّ، فخذوا بکتاب الله تعالی، و استمسکوا به، و أهل بیتی، ‌أذکّرکم الله فی أهل بیتی، أذکّرکم الله فی أهل بیتی »**[[254]](#footnote-254)**.**

یعنی:‌ هان ای مردم! من بشر هستم، و شاید به این زودیها فرستاده‌ی خدا جهت گرفتن جانم بیاید و من هم اجابت کنم، و من در میان شما دو چیز گرانبها را برایتان جا می گذارم، اوّل کتاب الله قرآن، است که حاوی نور و هدایت و رهنمود است، هر کس بدان چنگ بزند و از آن برگیرد و بدان عمل کند بر راه راست و هدایت است، و هرکس آن را رها کند، و از آن فاصله بگیرد، گمراه است، ‌پس قرآن را بگیرید و بدان تمسّک جویید، دوّم اهل بیت من است، (زیرا همسران بزرگوار که مادر مؤمنانند قسمت عمده‌ی شریعت و احکام را از حفظ داشتند، ) نسبت به اهل بیتم خدا را به یادتان می آورم، خدا را به یادتان می آورم.

قرآن پناهگاه مؤمن است در برابر فتنه و آشوبهایی که طوفنده و بی امان هستند و همچون تاریکی شب سیاه همه را در برمی گیرد که جز با تمسّک به این کتاب بی نظیر آسمانی راه خلاصی از آنها نیست، چقدر زیباست توصیف قرآن به این که: « کتاب الله خبر گذشته ها و آینده ها و داوری بین شما در آن است، جدا کننده‌ی حق از باطل است‌، ‌‌خاتمه دهنده ي هر جدال وخصومتي است، شوخي نيست، هر ستمگري كه از روی خودخواهی از آن روی گردان باشد خدا او را درهم مي شكند، و هر كس جوياي هدايت از غير آن باشد خدا گمراهش مي گرداند، و ريسمان محكم خدا، وذكر حكيم و راه راست خداست، و اين قرآن كتابي است كه هواهاي نفساني نمي توانند آن را منحرف گردانند، زبانها مشتبه نمي شود، شگفتيهاي آن پايان يافتني نيستند، علما از آن اشباع نمي شوند، هر كس با ‌آن سخن بگويد راست گفته، هر كه بدان عمل كند پاداشش را دريافت مي كند، هر کس بدان حكم و داوری كند به عدالت داوري كرده، و هر كس بسوي آن دعوت كند به راه راست هدايت يافته است(**[[255]](#footnote-255)**).

# فصل دوّم مقارنه‏ای بین رسالت‌های آسمانی

## اوّل: منبع و هدف از نازل کردن آنها

کتابهای آسمانی منبع و سرچشمه‌ی واحدی دارند خداوند متعال فرمود:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ** (آل عمران:1-4).

یعنی: الف. لام. ميم. جز ذات الله تعالی هیج معبود بر حقّی وجود ندارد و او زنده (به خود) و متصرّف (در كار و بار جهان) است. (همان كسي كه) كتاب (قرآن) را بر تو نازل كرده است كه مشتمل بر حق است (و متضمّن اصول رسالتهاي آسماني پيشين، و) تصديق‌كننده كتابهائي است كه قبل از آن (براي پيغمبران فرستاده شده‌اند و) بوده‌اند. و خداوند پيش از آن، تورات را (براي موسي) و انجيل را (براي عيسي) نازل كرده است. پيش از (قرآن، تورات و انجيل را نازل كرده است) جهت رهنمود مردمان، و (چون منحرف گشتند، قرآن يعني) جدا سازنده (حق از باطل) را فرو فرستاده است.

کتابهای آسمانی برای یک هدف و غایت نازل شده اند، تا برنامه‌ی زندگی بشر قرار گیرند، بشری که در روی این کره‌ی خاکی زندگی می کند. و نازل شده اند تا روح و نور حیات بخش و روشنی بخش روان انسان باشد و تاریکیهای درون و تاریکستانهای راه و مسیر زندگی را کشف کند و با تعالیم و آموزه هایش انسان را بسوی حق و سعادت رهبری می کنند.

قرآن کریم در یک جا هدفی را دست نشان می کند که خدا به خاطر آن تورات و انجیل و قرآن را هم بدان هدف نازل کرد، آنجا که می فرماید:

**ﭽ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪﮫ ﮬ ﮭﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﭼ** (مائده:44-50).

یعنی: ما تورات را (بر موسي) نازل كرديم كه در آن رهنمودي (به سوي حق) و نوري (زداينده تاريكيهاي جهل و ناداني، و پرتوانداز بر احكام الهي) بود. پيغمبراني كه تسليم فرمان خدا بودند بدان براي يهوديان حكم مي‌كردند، و نيز خداپرستان و دانشمنداني بدان حكم مي‌كردند كه امانتداران و پاسداران كتاب خدا بودند. پس (اي علماء يهوديان، و شما اي مؤمنان!) از مردم نهراسيد و بلكه از من بهراسيد (و همچون سلف صالح خود محافظان و مراقبان كتاب خدا و مجريان احكام آسماني باشيد) و آيات مرا به بهاي ناچيز (دنيا، همچون رشوه و جاه و مقام) نفروشيد و (بدانيد كه) هركس برابر آن چيزي حكم نكند كه خداوند نازل كرده است (و قصد توهين به احكام الهي را داشته باشد) او و امثال او بيگمان كافرند.

و در آن (كتاب آسماني، تورات نام) بر آنان مقرّر داشتيم كه انسان در برابر انسان (كشته مي‌شود) و چشم در برابر چشم (كور مي‌شود) و بيني در برابر بيني (قطع مي‌شود) و گوش در برابر گوش (بريده مي‌شود) و دندان در برابر دندان (كشيده مي‌شود) و جراحتها قصاص دارد (و جاني بدان اندازه و به همان منوال زخمي مي‌گردد كه جراحت وارد كرده است اگر مثل آن جراحات ممكن گردد و خوف جان در ميان نباشد). و اگر كسي آن را ببخشد (و از قصاص صرف نظر كند)، اين كار باعث بخشش (برخي از گناهان) او مي‌گردد. و كسي كه بدانچه خداوند نازل كرده است حكم نكند (اعم از قصاص و غيره) او و امثال او ستمگر بشمارند.

و به دنبال آنان (پيغمبران پيشين)، عيسي پسر مريم را بر راه و روش ايشان فرستاديم كه تصديق‌كننده توراتي بود كه پيش از او فرستاده شده بود، و براي او انجيل نازل كرديم كه در آن رهنمودي (به سوي حق) و نوري (زداينده تاريكيهاي جهل و ناداني، و پرتوانداز بر احكام الهي) بود، و تورات را تصديق مي‌كرد كه پيش از آن نازل شده بود، و براي پرهيزگاران راهنما و پنددهنده بود.

(ما پس از نزول انجيل بر عيسي، به طرفداران او دستور داديم كه) بايد پيروان انجيل به چيزي (از احكام) حكم كنند كه خدا در انجيل نازل كرده است، و كسي كه بدانچه خداوند نازل كرده است حكم نكند، او و امثال او متمرّد (از شريعت خدا) هستند.

و بر تو (اي پيغمبر) كتاب (كامل و شامل قرآن) را نازل كرديم كه (در همه احكام و اخبار خود) ملازم حق، و موافق و مصدّق كتابهاي پيشين (آسماني)، و شاهد (بر صحّت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است. پس (اگر اهل كتاب از تو داوري خواستند) ميان آنان بر طبق چيزي داوري كن كه خدا بر تو نازل كرده است، و به خاطر پيروي از اميال و آرزوهاي ايشان، از حق و حقيقتي كه براي تو آمده است روي مگردان. (اي مردم!) براي هر ملّتي از شما راهي (براي رسيدن به حقائق) و برنامه‌اي (جهت بيان احكام) قرار داده‌ايم. اگر خدا مي‌خواست همه شما (مردمان) را ملّت واحدي مي‌كرد (و بر يك روال و يك سرشت مي‌سرشت، و لذا راه و برنامه ارشادي آنان در همه امكنه و ازمنه يكي مي‌شد) و امّا (خدا چنين نكرد) تا شما را در آنچه (از شرائع) به شما داده است بيازمايد (و فرمانبردار يزدان و سركش از فرمان منّان جدا و معلوم شود). پس (فرصت را دريابيد و) به سوي نيكيها بشتابيد (و به جاي مشاجره در اختلافات به مسابقه در خيرات بپردازيد و بدانيد كه) جملگي بازگشتتان به سوي خدا خواهد بود، و از آنچه در آن اختلاف مي‌كرده‌ايد آگاهتان خواهد كرد (و هر يك را برابر كردار خوب يا بد پاداش و پادافره خواهد داد).

و (به تو اي پيغمبر فرمان مي‌دهيم به اين كه) در ميان آنان طبق چيزي حكم كن كه خدا بر تو نازل كرده است، و از اميال و آرزوهاي ايشان پيروي مكن، و از آنان برحذر باش كه (با كذب و حق‌پوشي و خيانت و غرض‌ورزي) تو را از برخي چيزهائي كه خدا بر تو نازل كرده است به دور و منحرف نكنند (و احكامي را پايمال هوي و هوس باطل خود نسازند). پس اگر (از حكم خدا رويگردان شدند و به قانون خدا) پشت كردند، بدان كه خدا مي‌خواهد به سبب پاره‌اي از گناهانشان ايشان را دچار بلا و مصيبت سازد (و به عذاب دنيوي، پيش از عذاب اخروي گرفتار كند). بيگمان بسياري از مردم (از احكام شريعت) سرپيچي و تمرّد مي‌كنند (و از حدود قوانين الهي تخطّي مي‌نمايند).

آيا (آن فاسقان از پذيرش حكم تو بر طبق آنچه خدا نازل كرده است سرپيچي مي‌كنند و) جوياي حكم جاهليّت (ناشي از هوي و هوس) هستند؟ آيا چه كسي براي افراد معتقد بهتر از خدا حكم مي‌كند؟.

سیّد قطب رحمه الله تعالی در تفسیر این آیات می گوید: « هدف از نازل شدن هر دینی از جانب خدا برای این است آموزه های آن راه و روش زندگی واقعی باشد، دین آمد تا رهبری زندگی بشریت، و مسئولیّت تنظیم و حفظ وجهت دهی آن را عهده دار شود، دین برای این نیامد که مجرّد عقیده ای باشد در قلب و ضمیر، و برای این نیامد که تنها شعاری عبادی باشد که در محراب و مسجد اعمال شود. این و آن با وجود ضروری بودنشان برای زندگی بشر، و اهمّت و نقش آن در تربیّت روانی انسان، به تنهایی جهت رهبری در مسیر زندگی و تنظیم و توجیه و حفظ آن کافی نیست مگر بر روی شالوده و اساس آن، برنامه و راه و روش و نظام و شریعت در زندگی مردم عملاً تطبیق و اجرا گردد، و قانون اساسی حکومت باشد، و مخالفین آن مورد مجازات قرار گیرند.

زندگی بشر هرگز در مسیر راست قرار نمی گیرد مگر عقیده، شعار و برنامه و شریعتش را از یک منبع و سرچشمه برگرفته باشد، و بر قلب و باطن سیطره یافته باشد همانگونه که بر راه و روش و برنامه‌ی زندگی مسلّط است، و مردم را مطابق با قوانینش در زندگی دنیا مجازات کند، همانگونه که بروفق حساب خویش در زندگی آخرت به آنها پاداش می دهد.

زمانی که قدرت توزیع می شود، و منابع قانون متعدّد باشد...، وقتیکه سیطره بر قلب و شعایر دینی برای خدا، و سلطه بر حکومت و قانون برای غیر او باشد،....هنگامی که جزا و پاداش اخروی از آنِ خدا باشد، ولی مأموریّت مجازات دنیوی در دست کسی دیگر باشد، در آن موقع نفس بشری در میان دو سلطه‌ی مختلف، و درمیان دو جهتگیری متفاوت، و دربین دو راه و روش متضاد پاره می شود، و دیگر زندگی بشر راه تباهی و نابودی را طی می کند، همانگونه که قرآن در مناسبتهای گوناگون این نکته را خاطر نشان ساخته و می فرماید:

**ﭽ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﭼ**

(انبیاء:22).

یعنی: گر در آسمانها و زمين، غير از يزدان، معبودها و خداياني مي‌بودند و (امور جهان را مي‌چرخاندند) قطعاً آسمانها و زمين تباه مي‌گرديد (و نظام گيتي به هم مي‌خورد. چرا كه بودن دو شاه در كشوري و دو رئيس در اداره‌اي، نظم و ترتيب را به هم مي‌زند). لذا يزدان صاحب سلطنت جهان، بسي برتر از آن چيزهائي است كه ايشان (بدو نسبت مي‌دهند و) بر زبان مي‌رانند و نیز فرود:

**ﭽ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﭼ** (مؤمنون:71).

یعنی: اگر حق و حقيقت از خواستها و هوسهاي ايشان پيروي مي‌كرد (و جهان هستي بر طبق تمايلاتشان به گردش مي‌افتاد) آسمانها و زمين و همه كساني كه در آنها بسر مي‌برند تباه مي‌گرديدند (و نظم و نظام كائنات از هم مي‌پاشيد).

و نیز فرمود:

**ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﭼ**

(جاثیه: 18).

یعنی: سپس ما تو را (مبعوث كرديم و) بر آئين و راه روشني از دين (خدا كه برنامه تو و همه انبياء پيشين بوده است و اسلام نام دارد) قرار داديم. پس، از اين آئين پيروي كن و بدين راه روشن برو (چرا كه آئين رستگاري و راه نجات است) و از هوا و هوسهاي كساني پيروي مكن كه (از دين خدا بي‌خبرند و از راه حق) آگاهي ندارند.

بنابراین، هر دینی از جانب خدا بدین منظور آمد که برنامه و اساسنامه‌ی زندگی باشد، چه آن دین برای یک روستا آمده باشد، یا یک امّت، و یا کلّ بشریّت، با همه نسلها و تیره ها آمده باشد، در هر صورتی که دین آمده باشد در کنار عقیده ای که تصوّر درست زندگی کردن از آن نشأت می گیرد، و در کنار شعایر تعبّدی که قلبها را با خدا مرتبط می کند، برنامه و قانونی جهت اداره‌ی امور زندگی حکومت وجود داشته است، ‌و این جوانب سه گانه (برنامه‌ی زندگی، عقیده و شعائر عبادی) پایه های دین خدا هستند، و هرگاه دین آسمانی اجرا شده باشد دارای این سه رکن بوده است. زیرا زندگی بشر اصلاح و تصحیح نمی شود جز زمانی که دین و شریعت الله تعالی برنامه‌ی زندگی بشر باشد.

در قرآن شواهد متعدّدی پیرامون محتوای ادیان گذشته ذکر شده، گاهی دین برای یک شهر، یا برای یک قبیله بوده با این تکامل، به صورت مناسب مرور و گذر آن شهر یا آن قبیله...و این تکامل درسه دین بزرگ یهودی، نصرانی و اسلام به اتمام رسیدهاست.

در این آیات که ما در صدد بیانشان هستیم از تورات شروع کرده و می فرماید:

**ﭽ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇ ﮭ ﭼ**  المائدة: ٤٤

یعنی: ما تورات را (بر موسي) نازل كرديم كه در آن رهنمودي (به سوي حق) و نوري (زداينده تاريكيهاي جهل و ناداني، و پرتوانداز بر احكام الهي) بود.

تورات نازل شده از جانب خدا (نه تورات امروز) کتابی بود که از جانب خدا برای هدایت و رهنمود بنی اسرائیل، و برای روشن کردن راه زندگیشان آمد، که همزمان حامل عقیده‌ی توحید، شعایر عبادی مختلف و نیز حامل برنامه و قانون شریعت بود:

**ﭽ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮭ ﭼ**  المائدة: ٤٤

يعني: پيغمبراني كه تسليم فرمان خدا بودند براي يهوديان بدان حكم مي‌كردند، و نيز خداپرستان و دانشمنداني بدان حكم مي‌كردند كه امانتداران و پاسداران كتاب خدا بودند.

خداوند تورات را نازل فرمود نه برای اینکه فقط توسّط اعتقادات و شعایر عبادتی حاوی آن قلب و روانشان را روشنی و رهنمود بخشد، بلکه برای اینکه علاوه بر هدایت و روشنگری قلب وروان ایشان، با اجرای شریعت و قانون خدا راه واقع زندگیشان را نیز روشن گرداند و بدان حکم کنند، و این زندگی را در سایه‌ی این شریعت و قانون آسمانی برایشان نگه دارد، ‌و پيغمبراني كه تسليم فرمان خدایند وچیزی برای خود در دل نداشته باشند، بلکه همه چیز را برای خدا بخواهند؛ و نه خواسته ای، نه سلطه ای، نه ادعای چیزی از ویژگیهای خدایی ندارند، این است معنای واقعی اسلام و تسلیم شدن به فرمان خدا، پیامبران با این شریعت درمیان يهوديان بدان حكم مي‌كردند، این شریعت خاص آنها بود و در این محدوده و با صفت آنها، علاوه بر اینکه خداپرستان و دانشمندان که قاضیان و علمایشان بودند بدان حكم مي‌كردند، و مکلّف بودند از کتاب خدا حفاظت کنند و امانتدار و پاسدار آن باشند. مکلّف بودند از آن نگه داری و در وجود خویش با شکل دهی و اجرای دین و قوانین آن در زندگی به حقّانیّت آن شهادت دهند، همانگونه در میان قومشان از آن نگه داری کرده و بدان گواهی میدادند با اجرا و برپاداشتن شرع و برنامه دین در میان مردم...([[256]](#footnote-256))».

بدون رسالت آسمانی بشریّت همچنان در اختلاف و کشمکش و سرگشته و بدون راهیابی باقی خواهد ماند:

**ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐﮑ ﭼ** (بقره: 213).

یعنی: مردمان (برابر فطرت در آغاز از نظر انديشه و صورت اجتماعي يك‌گونه و) يك دسته بودند. (كم‌كم دوره صِرف فطري به پايان رسيد و جوامع و طبقات پديد آمدند و بنا به استعدادهاي عقلي و شرائط اجتماعي، اختلافات و تضادهائي به وجود آمد و مرحله بلوغ و بيداري بشريّت فرا رسيد) پس خداوند پيغمبران را برانگيخت تا (مردمان را به بهشت و دوزخ) بشارت دهند و بترسانند. و كتاب (آسماني) كه مشتمل بر حق بود و به سوي حقيقت (و عدالت) دعوت مي‌كرد، بر آنان نازل كرد تا در ميان مردمان راجع بدانچه اختلاف مي‌ورزيدند داوري كند.

## دوّم: رسالت عامّه و رسالت خاصّه

رسالت و دین آسمانی در گذشته های دور برای اقوام مشخّص و تعیین شده نازل می شدند، ‌و آخرین رسالت آسمانی که بر خاتم انبیاء و رسولان نازل گردید برای عامّه‌ی بشریّت نازل، و مقتضی این است که با داشتن ویژگی جاودانگی و قابل اجرا بودن در هر شرایط و زمان و مکان از دیگر رسالتها ممتاز باشد، و خداوند چنین امتیاز منحصر به فردی بدان بخشید و قبل ازوفات رسول خدا ص این آیه را نازل فرمود:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬﭭ ﭮ ﭯﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﭼ** (مائده:3)

یعنی: امروز (احكام) دين شما را برايتان كامل كردم و (با عزّت بخشيدن به شما و استوار داشتن گامهايتان) نعمت خود را بر شما تكميل نمودم و اسلام را به عنوان آئين خداپسند براي شما برگزيدم.

سیّد قطب **–**رحمه الله- درتفسیر این آیه معنی آن را خیلی روشن بیان کرده و می فرماید:

«مؤمن در جلو کامل شدن این دین می ایستد، گذرا به کاروان ایمان، و کاروان رسالتها، و کاروان پیغمبران از آغاز فجر بشریّت، و از نخستین فرستاده تا این رسالت اخیر پیامبر امّی را نگاه می کند... چه می بیند؟ این کاروان طولانی پیوسته را می بیند، ‌کاروان نور و هدایت، نشانه و تابلوهای راهنما در طول مسیر راه، امّا می بیند که همه پیامبران قبل از رسول خاتم فقط حامل رسالت بسوی قوم خود بودند، و می بیند که تمام رسالت و شریعتهای قبل از اسلام تنها برای یک مقطع زمانی آمده اند، رسالت خاص، برای مجموعه ای خاص، در یک محیط خاص....از این رو همه رسالتها تحت این شرایط، و متناسب با کیفیّت این شرایط، همه بسوی بندگی خدای یکتا و بی نظیر دعوت می کنند، این است توحید- همه برای یک نوع بندگی برای خدای یکتا دعوت می کنند، این است اسلام- ولی هر کدام شریعت و قوانین زندگی واقعی متناسب با حالت جامعه، و متناسب با محیط و حالت زمان و شرایط موجود را دارند.

تا اینکه خداوند متعال اراده کرد که رسالتش را خاتمه دهد، یک رسول را برای کل بشریّت به عنوان رسالت «برای انسان » روانه کرد، نه برای مجموعه ای از مردم در محیط خاص، برای زمانی محدود، با شرایط ویژه، بلکه این رسالت «انسان » را در ورای همه شرایط و محیطها و زمانها مورد خطاب قرار می دهد، چون خطاب آن با فطرت و سرشت بشری است که هرگز قابل تبدیل و تغییر و تحوّل نیست:

**ﭽ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﭼ** (روم:30)

یعنی: اين سرشتي است كه خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نبايد سرشت خدا را تغيير داد (و آن را از خداگرائي به كفرگرائي، و از دينداري به بي‌ديني، و از راستروي به كجروي كشاند). اين است دين و آئين محكم و استوار، و ليكن اكثر مردم (چنين چيزي را) نمي‌دانند.

همراه با این رسالت خدا شریعت و قوانین مفصّلی نازل فرمود که در برگیرنده‌ی تمام جوانب زندگی « انسان » است، ‌و قواعد و مبادی اصولی ثوابت و متغیّرات را برایش وضع کرد، متغیّرات برای مراحل پیشرفت اوضاع و تغییر شرایط و زمان و مکان، و برای مسائلی که با تغییر شرایط و پیشرفت زمان و مکان قابل تغییر نیستند احکام تفصیلی و قوانین جزئی ثابت و غیر قابل تغییر را وضع کرد...، و همچنین شریعت آخرین رسالت با مبادی کلّی، و احکام تفصیلی، محتوی کلیّه مایحتاج زندگی انسان، از شروع این رسالت تا آخر زمان است، و برای اینکه مستمر، و پویا و متجدّد به دور این محور و داخل این حلقه بچرخد ضوابط و توجیهات و تشریعات و تنظیمات وضع نمود([[257]](#footnote-257))».

قرآن در چند مورد به این معنی- کمال و فراگیری اسلام- اشاره کرده و می فرماید:

**ﭽ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭼ** (نحل:89)

یعنی: ما اين كتاب (آسماني) را بر تو نازل كرده‌ايم كه بيانگر همه‌چيز (امور دين مورد نياز مردم) و وسيله هدايت و مايه رحمت و مژده‌رسان مسلمانان (به نعمت جاويدان يزدان) است.

همچنین خداوند متعال فرمود:

**ﭽ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﭼ** (انعام:38).

یعنی: در كتاب (كائنات) هيچ چيز را فروگذار نكرده‌ايم (و همه‌چيز را ضبط و به همه چيز پرداخته‌ايم.

بنابراین شریعت خاتم جامع همه محاسن و امتیازات والای رسالتهای سابق است، ‌و در کمال و جلال و عظمت بر همه تفوّق و برتری دارد. حسن بصری - رحمه الله- فرمود: « خداوند صد و چهار کتاب نازل کرد، سپس علوم و دانش را در چهار کتاب تورات و انجیل و زبور و فرقان (قرآن) قرار داد، سپس علوم این سه کتاب را هم در قرآن گذاشت ([[258]](#footnote-258))».

## سوّم: حفظ و نگهداری رسالتهای آسمانی

رسالت و شریعتهای سابق در گرو وقت و زمان بود، به ناچار ماندگار و جاودان نبودند، و خداوند تکفّل حفظ و نگهداریشان را نکرده، بلکه حفظ و نگهداری از آن بر عهده‌ی دانشمندان آن امّت بود که بر آنها نازل شده بود، مانند تورات که خداوند در باره‌ی آن فرمود:

**ﭽ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﭼ** (مائده: 44).

یعنی: پيغمبراني كه تسليم فرمان خدا بودند برای يهوديان بدان حكم مي‌كردند، و نيز خداپرستان و دانشمنداني بدان حكم مي‌كردند كه امانتداران و پاسداران كتاب خدا بودند.

خداپرستان و دانشمندان هم از عهده‌ی حفظ کتابشان بر نیامدند، بلکه برخی مرتکب خیانت شدند و در آن تغییر و تحریف و تبدیل کردند، و برای تحقیق این امر هم کافی است به تورات مراجعه کنی تا ببینی به چه میزان دستخوش تبدیل و تغییر و دگرگونی شده، نه فقط در فروع و جزئیّات، بلکه در اصول اعتقادی آن تغییر ایجاد کردند، ازجمله افتراهایی را به خداوند متعال نسبت دادند که بدن مؤمن از شنیدنشان به لرزه می افتند، ونارواهایی درباره‌ی پیامبران گفتند که فرومایه ها را هم به دفاع ازآنها وامیدارد ([[259]](#footnote-259)).

برای حفاظت و نگهداری از رسالت خاتم الأنبیاء خداوند متعال خود آن را عهده دار شد، و به بشر واگذار ننمود، همانگونه که می فرماید:

**ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﭼ** (حجر:9)

یعنی: ما خود قرآن را فرستاده‌ايم و خود ما پاسدار آن مي‌باشيم (و تا روز رستاخيز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغيير و تبديل زمان محفوظ و مصون مي‌داريم).

اگر امروز به شرق و غرب جهان نگاه کنی مشاهده خواهید کرد شمار کسانی که قرآن را در قلب نگهداری می کنند سرسام آورند([[260]](#footnote-260))، بطوریکه اگر افراد مُلحد یا یهودی یا صلیبی بخواهند تنها یک حرف آن را تغییر دهند، قطعاً کودک یا زن خانه دار یا پیر زنی که نابینا هم شده پیدا می شوند که علیه آن تحریف به پا خاسته و خطا را از درست تشخیص دهد، ‌چه رسد به علمایی که آن را حفظ کرده و معانی دقیقش را می دانند و از چشمه‌ی علوم آن سیراب شده اند...

با نگاه به تاریخ قرآن، پی خواهیم برد در طول مدّت نه چندان زیاد چقدر مورد عنایت، تفسیر، تحقیق و اعراب گذاری قرار گرفته، و قصّه و اخبار و احکامش چگونه تدوین شده اند.

اگر حفظ و نگهداری الهی ربّانی نبود اینگونه باقی نمی ماند، و تا زوال و نابودی این جهان همچنان قرآن محفوظ و دست نخورده باقی خواهد ماند.

## چهارم: مواضع اتفاق و اختلاف در بین رسالات آسمانی

### دین واحد

رسالتهای پیامبران از جانب خداوند دانای حکیم و خبیر نازل شده اند، از این رو نمایانگر یک راه مستقیم هستند که اوّل تا آخر همگی سالک آن راه بودند، در اثنای عرضه و بیان دعوت پیامبران که قرآن بدان اشاره کرده جملگی به یک دین واحد دعوت میکنند که اسلام است،:

**ﭽ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼﭽ ﭼ** (آل عمران:19)، یعنی: بيگمان دين (حق و پسنديده) در پيشگاه خدا اسلام (يعني خالصانه تسليم فرمان الله شدن) است (و اين، آئين همه پيغمبران بوده است). چون اسلام به تعبیر قرآن نام یک دین خاص نیست، بلکه اسم آن درن واحد و مشترک است که همه انبیاء بدان دعوت کردند، نوح می گفت:

**ﭽ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﭼ** (یونس:72).

یعنی: و به من دستور داده شده است كه (همه كار و بار خود را بدو حوالت دارم و) از زمره تسليم‌كنندگان (امور زندگي به خدا و فرمانبرداران اوامر الله) باشم. ‏

و اسلام آن دین است که خداوند پدر انبیاء را بدان فرمان داد و فرمود:

**ﭽ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﭼ** (بقره:131).

یعنی: آن گاه كه پروردگارش (همراه با نمودن نشانه‌ها و آيات كوني و نفسي) بدو گفت: (به يگانگي خدا اقرار كن و) اخلاص داشته باش. گفت: (اقرار كردم و سر بر آستان تو سائيدم و) خالصانه تسليم پروردگار جهانيان گشتم.

همچنین ابراهیم و یعقوب هر دو پسرانشان را به اسلام توصیه کردند و گفتند:

**ﭽ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﭼ** (بقره:132)

و ابراهيم فرزندان خود را به اين آئين سفارش كرد، و يعقوب (نوه او نيز چنين كرد. هر كدام به فرزندان خويش گفتند:) اي فرزندان من! خداوند، آئين (توحيدي اسلام) را براي شما برگزيده است. (پس به ما قول بدهيد كه يك لحظه هم از آن دوري نكنيد) و نميريد جز اين كه مسلمان باشيد.

پسران یعقوب در جواب پدرشان گفتند:

**ﭽ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﭼ**

(بقره:133)

یعنی: آيا (شما يهوديان و مسيحيان كه محمّد را تكذيب مي‌نمائيد و ادّعاء داريد كه بر آئين يعقوب هستيد) هنگامي كه مرگ يعقوب فرا رسيد، شما حاضر بوديد (تا آئيني را بشناسيد كه بر آن مرد؟). آن هنگامي كه به فرزندان خود گفت: پس از من چه چيز را مي‌پرستيد؟ گفتند: خداي تو، خداي پدرانت ابراهيم و اسماعيل و اسحاق را كه خداوند يگانه است و ما تسليم (فرمان) او هستيم (و سر عبادت و بندگي بر آستانش مي‌سائيم).

و موسی به قوم خود می گوید:

**ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﭼ** (یونس:84)

یعنی: موسي (براي دلداري و تشجيع مؤمنان) گفت: اي قوم من! اگر واقعاً به خدا ايمان داريد بر او توكّل كنيد (و بايد بر او توكّل كنيد) اگر خود را بدو تسليم كرده‌ايد.

و حواریون خطاب به عیسی می گویند:

**ﭽ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﭼ** (آل عمران:52).

یعنی: به او ايمان آورده‌ايم‌؛ و (تو نيز) گواه باش كه ما مخلص و منقاد (اوامر او) هستيم.

گروهی ازاهل کتاب قرآن را شنیدند گفتند:

**ﭽ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭼ** (قصص:53).

یعنی: مي‌گويند: بدان باور داريم، چرا كه آن حق بوده و از سوي پروردگارمان (نازل شده) است. ما پيش از نزول قرآن هم مسلمان بوده‌ايم (و نشانه‌هاي اين پيغمبر را در كتابهاي آسماني خود يافته‌ايم، و هم اينك كه او را بازشناخته و آيات قرآني را با كتابهاي ديگر آسماني همسو وهماهنگ ديده‌ايم، آن را با جان و دل پذيرا شده‌ايم).

بنابر توضیحات سابق «اسلام »شعار عامّی است که از عصرهای گذشته‌ی تاریخ تا عصر نبوّت محمّدی ص بر سر زبان انبیاء و پیروانشان جاری بوده.

### اسلام آوردن چگونه تحقّق می یابد

اسلام اطاعت و تسلیم شدن خداوند متعال است، آنهم با انجام اوامر و فرامین خدا، و ترک منهیّات و دوری ازمحرّمات تحقّق مییابد، از این رو اسلام آوردن در زمان نوح **–**علیه السّلام- پیروی و اطاعت بود از دستوراتی که دین نوح، و در زمان موسی با پیروی از شریعت موسی، و در زمان عیسی با پیروی از انجیل، و اسلام دوران محمّد ص با پایبندی و التزام به آنچه او از جانب خدا آورد از قرآن و سنّت محقّق می گردد.

### هسته‌ی دعوت همه پیامبران

هسته و جوهر رسالتهای آسمانی دعوت به توحید و یکتا پرستی و دوری از پرستش غیر خداست، همانگونه که این قضیه را دست نشان کرده و در مواضع متعدّد بر آن تأکید کرده، گاهی به صورت ذکر دعوت پیامبران، و در مورد دعوت نوح می فرماید:

**ﭽ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭼ** (اعراف:59)

اي قوم من! براي شما جز خدا معبودي نيست. پس تنها خدا را بپرستيد.

و ابراهیم به قوم خویش فرمود:

**ﭽ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦﭼ**

(عنکبوت:16)

یعنی: (خاطرنشان ساز داستان) ابراهيم را، آن زماني كه او به قوم خود گفت: خدا را بپرستيد و خويشتن را از (عذاب) او بپرهيزيد.

و هود به قوم خود فرمود:

**ﭽ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﭼ**

(اعراف:65)

یعنی: هود به قوم عاد گفت: اي قوم من!جز الله تعالی را نپرستيد و (بدانيد) جز او معبود بر حقّ نداريد.

و صالح به قومش می فرمود:

**ﭽ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﭼ** (اعراف:73).

یعنی: اي قوم من! تنها الله را بپرستيد و (بدانيد) جز او معبود بر حق نداريد.

و گاهی هم این قضیه بدین صورت در قرآن بیان می شود که با نص صریح یاد آوری می کند که همه پیامبران برای این مهم ارسال شدند، آنجا که می فرماید:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭼ**

(انبیاء:25)

یعنی: ما پيش از تو هيچ پيغمبري را نفرستاده‌ايم، مگر اين كه به او وحي كرده‌ايم كه: معبودي جز من بر حق نيست، پس فقط مرا پرستش كنيد.

برخی اوقات با ذکر سیره‌ی یکایک انبیاء و پیروانشان آنها را در یک سلک و رشته تنظیم کرده و از آنها یک امّت واحد بوجود می آورد:

**ﭽ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭼ** (انبیاء:92).

یعنی: اين (پيغمبران بزرگي كه بدانان اشاره شد، همگي) ملّت يگانه‌اي بوده (و آئين واحد و برنامه يكتائي دارند) و من پروردگار همه شما هستم، پس تنها مرا پرستش كنيد (چرا كه ملّت واحد، با برنامه واحد، بايد روبه خداي واحد كند).

و گاهی اوقات هم « دین و ملّت »به عنوان استجابه‌ی خدا و تحقّق بخشیدن به بندگی او معرّفی کرده، و کسانی را که بر خلاف این عمل کنند را به سفاهت و گمراهی توصیف می کند، همانگونه که می فرماید:

**ﭽ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﭼ** (بقره:130).

یعنی: چه كسي از آئين ابراهيم رويگردان خواهد شد مگر آن (ناداني) كه خود را خوار و كوچك داشته و (انسانيّت و عقل خويش را به بازيچه گيرد و ناچيز دارد؟).

و « ملّت » ابراهیم را اینگونه معرّفی می کند:

**ﭽ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﭼ** (انعام:79).

یعنی: بيگمان من رو به سوي كسي مي‌كنم كه آسمانها و زمين را آفريده است، و من (از هر راهي جز راه او) به كنارم و از زمره مشركان نيستم.

و گاهی هم در قالب بیان وصیّت انبیاء برای پیامبران بعدی این دعوت توحیدی همه را بیان می کند، مانند:

**ﭽ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳﭼ**[[261]](#footnote-261)

(بقره:133)

یعنی: آيا (شما يهوديان و مسيحيان كه محمّد را تكذيب مي‌نمائيد و ادّعاء داريد كه بر آئين يعقوب هستيد) هنگامي كه مرگ يعقوب فرا رسيد، شما حاضر بوديد (تا آئيني را بشناسيد كه بر آن مرد؟). آن هنگامي كه به فرزندان خود گفت: پس از من چه چيز را مي‌پرستيد؟ گفتند: خداي تو، خداي پدرانت ابراهيم و اسماعيل و اسحاق را كه خداوند يگانه است.

و یا با نص صریح وحدت دین تشریع شده برای همه پیامبران بزرگوار را یادآور می شود، مثل:

**ﭽ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﭼ** (شوري:13)

يعني: خداوند آئيني را براي شما (مؤمنان) بيان داشته و روشن نموده است كه آن را به نوح توصيه كرده است و ما آن را به تو وحي و به ابراهيم و موسي و عيسي سفارش نموده‌ايم (به همه آنان سفارش كرده‌ايم كه اصول) دين را پابرجا داريد و در آن تفرّقه نكنيد و اختلاف نورزيد.

### رسالتهای سابق عوامل بندگی خالصانه را بیان می کنند

رسالت و شریعتهای پیامبران سابق تنها با دعوت به توحید اکتفاء نکردند، بلکه اسباب و عوامل و چگونگی این عبادت و بندگی حق خالصانه را که چاره ای جز انجام آن برای کسی نیست را نیز تبیین کردند، آنهم با یادآوری ویژگیهای الوهیّت و خداوندی، و بحث از نعمتهای که خدا ارزانی داده، و با متوجّه ساختن عقل و نگاه ها به ملکوت آسمانها و زمین، نوح به قومش می گوید:

**ﭽ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﭼ**

(نوح:13-20)

یعنی: شما را چه مي‌شود كه براي خدا عظمت و شكوهي قائل نيستيد؟ در حالي كه خدا شما را در مراحل مختلف خلقت به گونه‌هاي گوناگوني آفريده است (و در هر گام شما را رهبري و هدايت كرده، و به شما لطف و عنايت نموده است).

مگر نمي‌بينيد كه خداوند چگونه هفت آسمان را يكي بالاي ديگری آفريده است‌؟ و ماه را در ميان آنها تابان، و خورشيد را چراغ (درخشان) كرده است‌؟. خدا است كه شما را از زمين به گونه شگفتي آفريده است. سپس شما را به همان زمين بر مي‌گرداند، و بعد شما را به گونه شگفتي (زنده مي‌گرداند و) از زمين بيرون مي‌آورد. خداوند زمين را براي شما گسترده و فراخ كرده است. از جاده‌هاي وسيع آن بگذريد.

و این معنی در صُحُف ابراهیم و موسی تکرار می شود، و در آنها آورده شده قرآن به ما خبر می دهد و می فرماید:

**ﭽ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﰗ ﰘ ﰙ ﰚ ﰛ ﰜ ﰝ ﰞ ﰟ ﰠ ﰡ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭼ** (نجم: 42-52)

یعنی: و اين كه قطعاً پايان راه به پروردگار تو منتهي مي‌شود (و بازگشت همگان در پايان جهان بدو است). و اين كه قطعاً او است كه مي‌خنداند و مي‌گرياند. و اين كه قطعاً او است كه مي‌ميراند و زنده مي‌گرداند. و اين كه او است كه جفتهاي نر و ماده را مي‌آفريند. از نطفه ناچيزي، بدانگاه كه (به رحم) جهانده مي‌شود. و اين كه قطعاً بر خدا است كه (رستاخيز را پديدار و مردگان را) زندگي دوباره بخشد. و اين كه او است كه قطعاً ثروتمند مي‌كند و فقير مي‌گرداند. و اين كه او است خداوندگار ستاره شِعري. و اين كه او است كه عاد نخستين را نابود كرده است. و قوم ثمود را هلاك كرد و از ايشان هيچ باقي نگذاشت. و نيز قوم نوح را قبل از آنان هلاك ساخت. چرا كه ايشان از همگان ستمگرتر و سركش‌تر بودند.

## مبادی و اصول جاویدان

### مسائل عقیده

دعوت به توحید و یکتا پرستی، یگانه قضیه‌ی مشترک و مورد اتّفاق بین همه رسالتهای آسمانی نیست، بلکه موارد اتّفاق متعدّد و زیادند، از جمله امور اعتقادی که تصوّر واحد و اساس واحد را نزد همه انبیاء و پیروانشان تشکیل میدهد، نخستین رسول خدا نوح **–** علیه السّلام- برانگیخته شدن بعد از مرگ و حشر و حساب قیامت را به قومش تذکّر داد و فرمود:

**ﭽ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﭼ**

(نوح:17-18).

یعنی: خدا است كه شما را از زمين به گونه شگفتي آفريده است. سپس شما را به همان زمين بر مي‌گرداند، و بعد شما را به گونه شگفتي (زنده مي‌گرداند و) از زمين بيرون مي‌آورد.

و آنها را از وجود فرشته و پری آگاه کرده بود، لذا کفّار قومش گفتند:

**ﭽ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﭼ** (مؤمنون:24-25).

یعنی: اشراف و سران كافر قوم او گفتند: اين مرد جز انساني همچون شما نبوده (و در ادّعاي نبوّت دروغگو است) ولي او (با اين ادّعاء) مي‌خواهد بر شما برتري گيرد (و خويشتن را سرور و آقاي شما گرداند). اگر خدا مي‌خواست (پيغمبري را به ميان ما روانه كند) حتماً فرشتگاني را (براي اين منظور) مي‌فرستاد. ما چنين چيزي را در (تاريخ) پدران پيشين خود نشنيده‌ايم (كه انساني ادّعاي نبوّت كند و خود را نماينده خدا بداند).

او فقط مردي است كه مبتلا به نوعي از جنون است، پس بايد مدّتي درباره او صبر كنيد (تا مرگ او فرا رسد يا از اين ديوانگي بهبودي يابد).

و دعوت بسوی ایمان به قیامت هم در دعوت ابراهیم واضح و روشن، آنگونه که قرآن می فرماید:

**ﭽ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﭼ** (بقره:126)

یعنی: و (به ياد آوريد) آن گاه را كه ابراهيم گفت: خداي من! اين (سرزمين) را شهر پر امن و اماني گردان، و اهل آن را - كساني كه از ايشان به خدا و روز بازپسين ايمان آورده باشند - از ميوه‌هاي (گوناگوني كه در آن پرورده شود يا بدان آورده شود، و ديگر خيرات و بركات زمين) روزيشان رسان و بهره‌مندشان گردان. (خدا پاسخ داد و) گفت: (دعاي تو را پذيرفتم، ولي در اين عمر كوتاه دنيا، بر اين خوان يغما چه دشمن چه دوست) و كسي را كه كفر ورزد، مدّت كوتاهي (از ثمرات و خيرات اين جهان) بهره‌مند مي‌گردانم و سپس او را (روز رستاخيز) به عذاب آتش (دوزخ گرفتار و) ناچار مي‌سازم، و (سرانجام و سرنوشت اين گونه افراد) چه بد سرانجام و سرنوشتي است!.

و دردعوت موسی موضوع روز آخرت با وضوح بیشتری به چشم می خورد، از آن جهت می بینیم وقتی که ایمان می آورند، و برای خدای یکتا به سجده می افتد در جواب تهدیدات فرعون می گویند:

**ﭽ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﰗ ﰘﰙ ﰚ ﰛ ﰜ ﰝ ﰞ ﭼ**

(طه:73-76).

یعنی: ما به پروردگارمان ايمان آورده‌ايم تا ببخشايد گناهان ما را و جادوگريهائي را كه بدان وادارمان مي‌كردي. خدا بهتر (از هر كسي) و پايدارتر (از هر قدرتي) است. (ساحران سپس چنين ادامه دادند و گفتند:) بي‌گمان هر كه (بي‌ايمان و) گنهكار به پيش پروردگارش رود، دوزخ از آن او است. در آنجا نه مي‌ميرد (تا از دست عذاب رهائي يابد) و نه زنده مي‌ماند (آن گونه كه بايد زيست و از نعمتها لذّت برد و بهره‌مند گرديد. بلكه براي هميشه در ميان مرگ و زندگي دست و پا مي‌زند). و هركه با ايمان و عمل صالح به پيش پروردگارش رود، چنين كساني داراي مراتب والا و منازل بالايند. (آن منازل و مراتب) باغهاي (بهشت جاويداني) است كه جاي ماندگاري است، و در زير (قصرها و درختهاي) آن رودبارها جاري است، و جاودانه در آنجا مي‌مانند، و اين (چنين چيز باارزشي) پاداش كسي است كه (با ايمان و انجام طاعت) خويشتن را پاك و پاكيزه (از كثافات كفر و معاصي) كند.

و در صحف ابراهیم و موسی آمده است:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭼ** (أعلی: 16-17).

یعنی: بلكه (بنا به سرشت انساني) زندگي دنيا را (كه محسوس و نقد است، بر زندگي آخرت كه نامحسوس و نسيه است) ترجيح مي‌دهيد و برمي‌گزينيد. در حالي كه آخرت (از دنيا) بهتر و پاينده‌تر است (عاقل چرا بايد فاني و گذرا را بر باقي و پايا ترجيح دهد؟).

و همه انبیاء و رسولان الهی نسبت به دجّال امّتشان را انذار کرده اند، در حدیث صحیح ابن عمر ازرسول خدا ص روایت میکند که فرمود: « **ما بعث الله من نبیٍّ الاّ أنذر أمّته الدّجّال أنره نوح و النّبیّون من بعده** »[[262]](#footnote-262).

یعنی: خدا هر پیامبر را مبعوث کرده باشد امتش را از دجّال بر حذر داشته، ‌و نوح و پیامبران بعد از او نیز به امّت خود هشدار داده اند.

### قواعد عمومی

کتابهای آسمانی قواعد و ضوابط عامه ای را که باید بشریّت در همه دورانها و عصر ها آنها را به خاطر بسپارد برایشان تثبیت کرده، مانند قواعد پاداش و مجازات، بدینصورت که انسان بر همه کردار و اعمالش مورد محاسبه و بازخواست قرار گرفته، و بر گناه و خطاهایش مورد مجازات قرار می گیرد، و بار گناه دیگران را بر دوش نمی کشد، همانگونه که فقط بر کردار نیک و تلاش خویش پاداش نیک دریافت می کند، و پاداش سعی هر کس به غیر خود تعلّق ندارد، همانگونه که قرآن می فرماید:

**ﭽ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﭼ** (نجم:36-40).

یعنی: يا بدانچه در تورات موسي بوده است، مطلع و باخبرش نكرده‌اند؟ ا از آنچه در صحف ابراهيم بوده است، مطلع و باخبرش نكرده‌اند؟ ابراهيمي كه (قهرمان توحيد بوده و وظيفه خود را) به بهترين وجه ادا كرده است. (در صُحُف ايشان آمده است) كه هيچكس بار گناهان ديگري را بر دوش نمي‌كشد. و اين كه براي انسان پاداش و بهره‌اي نيست جز آنچه خود كرده است و براي آن تلاش نموده است. و اين كه قطعاً سعي و كوشش او ديده خواهد شد.

یکی دیگر از قواعد عامّه این است که رستگاری واقعی تنها برای کسانی دست یافتنی و محقّق است که نفس خود را با پیروی از برنامه و راه و روش خدا، و عبادت خالصانه تزکیه کرده و جهان آخرت را بر این دنیا ترجیح داده باشند:

**ﭽ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭼ** (اعلی:14-19).

یعنی: قطعاً رستگار مي‌گردد كسي كه خويشتن را (از كثافت كفر و معاصي) پاكيزه دارد. و نام پروردگار خود را ببرَد و نماز بگزارد و فروتني كند. بلكه (بنا به سرشت انساني) زندگي دنيا را (كه محسوس و نقد است، بر زندگي آخرت كه نامحسوس و نسيه است) ترجيح مي‌دهيد و برمي‌گزينيد. در حالي كه آخرت (از دنيا) بهتر و پاينده‌تر است (عاقل چرا بايد فاني و گذرا را بر باقي و پايا ترجيح دهد؟) اين (چيزها منحصر به اين كتاب آسماني نيست، بلكه) در كتابهاي پيشين (نيز آمده و) بوده است. ‏ (از جمله در) كتابهاي ابراهيم و موسي.

یکی دیگر از قواعد عامه که تنها صالحین و انسانهای شایسته وارث زمین خواهند بود، آنجا که می فرماید:

**ﭽ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﭼ**

(انبیاء:105)

یعنی: ما علاوه بر قرآن، در تمام كتب (انبياء پيشين) نوشته‌ايم كه بي‌گمان (سراسر روي) زمين را بندگان شايسته ما به ارث خواهند برد (و آن را به دست خواهند گرفت).

ابوذر غفّاری پیرامون محتویات صُحُف ابراهیم و صحف موسی از رسول خدا ص سؤال کرد، همانگونه که ابن حبّان وحاکم از ابوذر روایت کرده اند که گفت: عرض کردم ای رسول خدا صحف ابراهیم چه بود؟

فرمود: « همه امثال بود، ‌مانند این: ای پادشاه با نفوذ آزماینده‌ی مغرور، من تو را بر نینگیختم تا قسمتی از دنیا را روی قسمت دیگر انباشته کنی، بلکه تو را مبعوث کردم تا دعای ستمدیده را از من بر گردانی، چون من آن را بر نمی گردانم اگر از کافر هم باشد.

و بر عاقل باهوش لازم است که اوقاتش را به چند قسمت تقسیم کند، زمانی برای مناجات با پروردگارش، ساعتی برای محاسبه‌ی نفس، ساعتی برای تفکّر در مورد صنعت خدا، ساعتی هم برای بر آوردن نیازهای شخصی از خوردن و آشامیدن.

بر انسان هوشمند و عاقل لازم است که جز برای سه هدف سفر نکند: جمع آوری توشه‌ی معاد، برای معاش و هزینه و مخارج زندگی، یا لذّت غیر محرّم.

انسان عاقل باید نسبت به زمان خود آگاه و با بصیرت باشد، به شؤون خود روی آورد، زبانش را نگه دارد، و هرکس کلامش را جزء عملش به حساب آورد، جز برای اهداف ضروری کم حرف می زند.

عرض کردم: ای رسول خدا صحف ابراهیم چه بود؟

فرمود: همه پند و موعظه بود:

تعجّب کردم از کسی که مرگ را یقین میداند و خوشحال می شود، تعجّب می کنم ازآنکه به آتش دوزخ یقین دارد، سپس او می خندد، تعجّب می کنم از آنکه به تقدیر الهی باور دارد، سپس توطئه و دسیسه می سازد، متعجب می شوم از کسی که دنیا را دیده و می بیند که چه بر سر اهلش می آورد، سپس بدان اطمینان می کند، تعجّبم از کسی است که به حساب فردا یقین دارد، ولی برای آن کاری نمی کند ».

قرآن خبر می دهد که همه پیامبران حامل ترازوی عدل و داد بودند:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭼ** (حدید:25).

یعنی: ما پيغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن (به ميان مردم) روانه كرده‌ايم، و با آنان كتابهاي (آسماني و قوانين) و موازين (شناسائي حق و عدالت) نازل نموده‌ايم تا مردمان (برابر آن در ميان خود) دادگرانه رفتار كنند.

همچنین همه مأمور به کسب رزق حلال بودند:

**ﭽ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﭼ**

(مؤمنون:51).

یعنی: (به پيغمبران گفته‌ايم تا به پيروان خود برسانند. گفته‌ايم) اي پيغمبران! از غذاهاي حلال بخوريد و كارهاي شايسته بكنيد، بي‌گمان من از آنچه انجام مي‌دهيد بس آگاهم.

همچنین بسیاری از عبادتهایی که نزد ما انجام می دهیم نزد پیامبران سابق و امّتهایشان معروف بودند:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭼ** (انبیاء:73).

یعنی: ما آنان را پيشواياني نموديم كه برابر دستور ما (مردمان را به كارهاي نيك، راهنمائي و) رهبري مي‌كردند، و انجام خوبيها و اقامه نماز و دادن زكات را بديشان وحي كرديم.

همانگونه که می فرماید:

**ﭽ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭼ** (مریم:55).

یعنی: او همواره خانواده خود را به اقامه نماز و دادن زكات دستور مي‌داد، و در پيشگاه پروردگارش مورد رضايت بود.

وخداوند خطاب به موسی **–** علیه السّلام **–** فرمود:

**ﭽ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭼ** (طه:14).

یعنی: من « الله » هستم، و معبودي جز من نيست، پس تنها مرا عبادت كن، (عبادتي خالص از هرگونه شركي)، و نماز را بخوان تا (هميشه) به ياد من باشي.

و خطاب به عیسی فرمود:

**ﭽ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﭼ**

(مریم:31).

یعنی: و مرا به نماز خواندن و زكات دادن - تا وقتي كه زنده باشم - سفارش مي‌فرمايد.

همچنین قبل از ما بر امّتهای دیگر هم واجب بوده، زیرا قرآن می فرماید:

**ﭽ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭼ** (بقره: 183).

یعنی: اي كساني كه ايمان آورده‌ايد! بر شما روزه واجب شده است، همان گونه كه بر كساني كه پيش از شما بوده‌اند واجب بوده است، تا باشد كه پرهيزگار شويد.

حج را ابراهیم واجب کرد، زیرا بعد ازبنای کعبه خداوند به او فرمان داد تا مردم را به حج فرا خواند، همانگونه که میفرماید:

**ﭽ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕﭼ**

(حج:27)[[263]](#footnote-263)

یعنی: (اي پيغمبر!) به مردم اعلام كن كه (افراد مسلمان و مستطيع)، پياده، يا سواره بر شتران باريك اندام (ورزيده و چابك و پرتحمّل، و مركبها و وسائل خوب ديگري) كه راههاي فراخ و دور را طي كنند، به حجّ كعبه بيايند (و نداي تو را پاسخ گويند).

**ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﭼ** (حج:34)

یعنی: (قرباني تنها منحصر به شما مسلمانان نبوده، و بلكه) ما براي هر ملّتي (كه پيش از شما به خدا ايمان داشته‌اند) قرباني را (كه سمبل آمادگي انسان براي فدا شدن در راه خدا است) مقرّر كرده‌ايم، تا به نام خدا چهارپاياني را ذبح كنند كه خدا بديشان عطاء نموده است.

**ﭽ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄﮅ ﮆ ﮇ ﮈﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﭼ** (حج:67).

یعنی: براي هر ملّتي برنامه‌اي (ويژه، جهت معاملات و عبادات، با توجّه به شرائط زمان و مكان) قرار داده‌ايم كه برابر آن رفته‌اند و بدان عمل كرده‌اند.

از جمله مطالبی که بین همه رسالتهای آسمانی مورد اتّفاق می باشد این است که همه آنها امور منکر و باطل را بیان و معرفی کرده و برای مبارزه با آن مردم را دعوت کرده اند، فرقی ندارد آن منکر باطل عبادت و پرستش بُت بوده باشد، و یا خودخواهی و زورگویی بوده، ویا انحراف از فطرت و سرشت انسانی بوده باشد، مانند عمل پلید قوم لوط پیامبر-علیه السّلام - یا تجاوزگری به بشر و احوال آنها باشد مانند راهزنی و کم فروشی و گران فروشی.

### اختلاف شریعتها

پیامبران بر دین واحدی (اسلام) متفقند، و اختلاف در شریعت هاست ، شریعت موسی با شریعت عیسی فرق دارد، و شریعت محمّد ص هم در مواردی با هر دو متفاوت است، خداوند متعال می فرماید:

**ﭽ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪﮫ ﮬ ﮭﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﭼ** (مائده:48).

یعنی: (اي مردم!) براي هر ملّتي از شما راهي (براي رسيدن به حقائق) و برنامه‌اي (جهت بيان احكام) قرار داده‌ايم.

معنی آیه‌ی فوق این نیست که شریعتها بکلّی با هم اختلاف دارند، زیرا اگر به آنها توجّه کنی میبینی که در مسائل اساسی کاملاً متفق اند، همانگونه که در موضوع تشریع نماز و روزه و زکات و حج امتهای سابق ازجانب خدا ذکر شد، بلکه اختلاف آنها تنها در برخی تفاصیل است.

بنابراین تعداد نمازها و شروط و ارکان آن، مقادیر زکات، و مواضع حج و امثال اینها گاهی از شریعتی تا شریعت دیگر متفاوت است‌، و نیز خداوند چیزی را به خاطر حکمتی در یک شریعت حلال کرده، در شریعتی دیگر تحریم نموده به خاطر حکمتی دیگر.

در اینجا سه نمونه از اختلاف شرایع را یادآور می‌شویم:

اول: روزه دار موقع غروب آفتاب افطار می کرد، و خوردن و آشامیدن و نزدیکی با همسرش تا طلوع فجر برایش مباح بود مادامی که خوابش نبرد، ولی چنانچه قبل از طلوع فجر می خوابید دیگر تا غروب روز بعد خوردن و آشامیدن و تماس جنسی با همسر بر او حرام می شد، ولی خداوند متعال این حکم را برای این امّت اسلام تخفیف داد و در تمام طول شب، چه بخوابد چه نخوابد خوردن و آشامیدن و جماع برایش مباح است، خداوند متعال این موضوع را اینگونه بیان فرمود:

**ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ .**.....**ﭼ** (بقره: 187).

آميزش و نزديكي با همسرانتان در شب روزه‌داري حلال گرديده است. آنان لباس شمايند و شما لباس آنانيد (و دوري از آميزش با يكديگر برايتان بسي رنج‌آور است). خداوند مي‌دانست كه شما (از لذائذ نفساني مي‌كاستيد و معتقد بوديد كه شبها بعد از بخواب رفتن، همخوابگي با همسران حرام است و) بر خود خيانت مي‌كرديد. خداوند توبه شما را پذيرفت و شما را بخشيد. پس هم‌اكنون (كه با نصّ صريح، همخوابگي آزاد است) با آنان آميزش كنيد و چيزي را بخواهيد كه خدا برايتان لازم دانسته است (همچون بقاي نسل و حفظ دين و آبرو و پاداش اخروي)، و بخوريد و بياشاميد تا آن گاه كه رشته بامداد از رشته سياه (شب) برايتان از هم جدا و آشكار گردد. سپس روزه را تا شب ادامه دهيد.

دوّم: پوشیدن عورت نزد بنی اسرائیل واجب نبود، در حدیثی که شیخین روایت کرده اند آمده است « که بنی اسرائیل برهنه و لخت آبتنی می کردند، وهمدیگر را می نگریستند، ولی موسی تنها ودرخلوت غسل می کرد »([[264]](#footnote-264)).

سوّم: « امور محرّم، ازجمله حرامهایی که خداوند برای آدم حلال کرد ازدواج پسران و دختران او با هم بود، سپس خداوند بعد از او ازدواج با محارم را برای همیشه حرام نمود، همچنین ازدواج با کنیز با وجود داشتن همسر در شریعت ابراهیم مباح بود، همانگونه که ابراهیم بعد از ساره با هاجر ازدواج کرد، ولی خداوند متعال در تورات اینگونه ازدواج را بر بنی اسرائیل حرام کرد، و نیز ازدواج همزمان با دو خواهر جایز بوده، همانگونه که یعقوب **–** علیه السّلام- دو خواهر را با هم جمع کرد، سپس در تورات بر آنها حرام گشت، و یعقوب گوشت و شیر شتر را بر خود حرام کرد ([[265]](#footnote-265))»، سبب این تحریم کردن آنگونه که در حدیث آمده این بود که: « یعقوب به بیماری شدیدی مبتلا گردید و این بیماری به طول انجامید، بنابراین برای خدا نذر کرد که اگر او را شفا داد محبوب ترین غذا و آشامیدنی مورد علاقه اش را بر خود حرام کند، و گوشت و شیر شتر بیش ازهرخوراکی دیگر مورد علاقه‌ی او بود، ([[266]](#footnote-266)) »، و آنچه یعقوب بر خویش حرام کرد، خداوند هم بر بنی اسرائیل حرام کرد و در تورات حرام شدند:

**ﭽ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭼ** (آل عمران:93).

یعنی: همه غذاها بر بني‌اسرائيل حلال بود، جز آنچه اسرائيل (يعني يعقوب به عللي، يا قوم اسرائيل به سبب ارتكاب گناهان) پيش از نزول تورات بر خود حرام كرده بود.

و جمله آنهایی که بر بنی اسرائیل حرام شده اند در سوره‌ی انعام ذکر شده اند

**ﭽ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺﯻ ﯼ ﯽ ﯾﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﭼ** (انعام:146).

یعنی: (اين چيزهائي بود كه بر شما حرام كرده‌ايم) و بر يهوديان هر (حيوان) ناخنداري (يعني: درندگان كه داراي پنجه‌هاي قوي، و پرندگان شكّاري كه از چنگال نيرومند برخوردارند) حرام كرده بوديم، و از گاو و گوسفند (تنها) پيه‌ها و چربيهاي آنها را بر آنان حرام نموده بوديم، مگر پيه‌ها و چربيهائي كه بر پشت اينها يا در اندرونه (و لابلاي احشاء و امعاء) قرار دارد و يا پيه‌ها و چربيهائي كه آميزه استخوان گرديده است. اين هم پادافره ايشان در برابر ستمگريشان بود كه بدانان داديم (تا از غوطه‌ور شدن در گناهان و پيروي از شهوات خويشتن را به دور دارند) و ما (در همه اخبارمان و از جمله اين خبر) راستگوئيم.

سبب این نوع تحریم ناپاک بودن و حرام شدن نبود، بلکه سبب آن نذر پدرشان یعقوب و لازم گردانیدن تحریم برخی از آن محرمات بود، که پسرانش را هم بعد از خود به تحریم آن ملزم کرد، و سبب تحریم برخی دیگر از آنها ظلم بنی اسرائیل بود، همانگونه که می فرماید:

**ﭽ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺﯻ ﯼ ﯽ ﯾﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﭼ** (انعام:146).

اين هم پادافره ايشان در برابر ستمگريشان بود كه بدانان داديم.

**ﭽﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟﭼ** (نساء:160).

یعنی: به خاطر جور و ستمي كه از يهوديان سر زد و (به خصوص) به سبب اين كه بسي از راه خدا (مردمان را) بازداشتند، (براي تنبيه ايشان، قسمتي از) چيزهاي پاكيزه را كه بر آنان حلال بود، حرام كرديم.

سپس عیسی مبعوث شد و برخی از آنچه بر آنها حرام شده بود دوباره برایشان حلال کرد:

**ﭽ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﭼ** (آل عمران:50)

یعنی: تا پاره‌اي از چيزهائي را كه (بر اثر ستم و گناه) بر شما حرام شده است (به عنوان تخفيفي از سوي خدا) برايتان حلال كنم، و نشانه‌اي (به دنبال نشانه‌اي) را برايتان آورده‌ام‌.

و شریعت خاتم آمد تا قاعده‌ی حلال کردن پاکی و تحریم پلیدی ها باشد.

### پیامبران برادرند

رسول خدا ص برای اتّفاق پیامبران بر دین واحد و اختلاف در احکام و شرایع مثالی زد، و فرمود: « **الْأَنْبِيَاء إِخْوَة مِنْ عَلَّات، وَأُمَّهَاتهمْ شَتَّى، وَدِينهمْ وَاحِد** »[[267]](#footnote-267). یعنی پیامبران برادرند، پدرشان یکی و هر کدام مادری دارد.

در روایت عبدالرّحمن در صحیح بخاری « **الْأَنْبِيَاء اخوة لعَلَّات»** آمده که بمعنی هویه هستند، و معنی حدیث این است که اصل دین همه آنها یکی که توحید میباشد، اگر چه احکام و شرایع مختلفی دارند [[268]](#footnote-268).

## پنجم: طولانی بودن و کوتاهی و وقت نزول

قرآن کریم طولانی ترین و فراگیر ترین کتاب آسمانی است، در حدیث صحیح می فرماید: « **أعطیت مکان التوّراة السّبع الطّوال، و أعطیت مکان الزّبور المئین، أعطیت مکان الانجیل المثانی، و فُضّلتُ بالمفصّل** »([[269]](#footnote-269)). یعنی: به جای تورات (سبع طوال) هفت سوره‌ی طولانی به من داده شده، و به جای زبور سوره های مئین، و به جای انجیل (مثانی) و سوره های مفصّل(حدود پنج جزء آخر قرآن) از همه اینها بیشترند، وفضلی است که به من بخشیده شده.

کتابهای آسمانی معروف همه در رمضان نازل شده اند، در حدیث صحیح آمده است: **« أنزلت صحف ابراهیم أوّل لیلة من شهر رمضان، و أنزلت التّوراة لست مضین- من رمضان، و أنزل الانجیل لثلاث عشر مضت من رمضان، و أنزل الزّبور لثمان عشر خلت من رمضان، و أوّل القرآن لأربع و عشرین خلت من رمضان » (**[[270]](#footnote-270)**).**

یعنی: صحف ابراهیم دراوّل رمضان، تورات در ششمین روز رمضان، انجیل در سیزدهمین روز رمضان، زبور در هیجده‌ی رمضان و قرآن بیست و چهارم رمضان نازل شدند.

### موضعگیری آخرین رسالت آسمانی نسبت به رسالتهای سابق

خداوند این را در قسمتی از یک آیه خاطر نشان کرده و می فرماید:

**ﭽ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪﮫ ﮬ ﮭﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﭼ** (مائده:48).

یعنی: و بر تو (اي پيغمبر) كتاب (كامل و شامل قرآن) را نازل كرديم كه (در همه احكام و اخبار خود) ملازم حق، و موافق و مصدّق كتابهاي پيشين (آسماني)، و شاهد (بر صحّت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است.

موافقت و تصدیق قرآن برای كتابهاي پيشين از چند صورت تحقّق می یابد:

اوّل: کتابهای آسمانی پیشین به ذکر و مدح قرآن پرداخته، و از نازل شدن آن بربنده و رسول خدا محمّد ص خبر داده اند، ‌بنابراین فرود آمدن قرآن با آن اوصافی که کتابهای آسمانی سابق، ‌تصدیق و تأیید آنهاست، و از جمله چیزهایی که بیش از پیش بر صداقت آن کتابهای آسمانی می افزاید، رفتار انسانهای با بصیرت و تسلیم شده به اوامر خدا و پیرو شریعت خدا هستند، همانگونه که الله تعالی می فرماید:

**ﭽ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﭼ** (اسراء: 107-108).

یعنی: بگو: (اي كافران! مي‌خواهيد) به قرآن ايمان بياوريد يا ايمان نياوريد، (ولي بدانيد كه اعجاز و حقيقت قرآن روشن است) و كساني كه قبل از نزول قرآن، دانش و آگهي بديشان داده شده است (و با تورات و انجيل راستين سروكار داشته‌اند)، هنگامي كه قرآن بر آنان خوانده مي‌شود، سجده‌كنان بر رو مي‌افتند (و سر تسليم در برابر خدا فرود مي‌آورند و او را سپاس مي‌گويند كه ايشان را با نعمت ايمان نواخته است). و (در حال سجده) مي‌گويند: پروردگارمان پاك و منزّه است (از اين كه در وعده نعمت بهشت و وعيد عذاب دوزخ خلاف كند) مسلّماً وعده پروردگارمان انجام‌شدني است.

یعنی: وعده‌ی نازل شدن قرآن و بعثت محمّد ص که خدا در کتابهای پیشین و بر زبان پیامبران به ما داد قطعی و حتمی است[[271]](#footnote-271).

دوّم: در قرآن چیزهایی مطرح شده که کاملاً با آنچه در کتابهای پیشین آمده مطابقت دارد، ‌مانند ذکر تعداد فرشتگان عذاب در دوزخ:

**ﭽ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﭼ** (مدّثر:31).

یعنی: مأموران دوزخ را جز از ميان فرشتگان برنگزيده‌ايم، و شماره آنان را نيز جز آزمايش كافران نساخته‌ايم. هدف اين است كه اهل كتاب يقين و اطمينان حاصل كنند (كه آنچه قرآن درباره خازنان دوزخ مي‌گويد، از طرف خدا است) و بر ايمان مؤمنان نيز بيفزايد، و اهل كتاب و مؤمنان (درباره حقّانيّت اين كتاب آسماني) ترديد به خود راه ندهند.

عامل و سبب یقین اهل کتاب و تردید به خود راه ندادنشان علم و اطلاعی است که در کتابهای خویش از آن موضوع داشته اند.

سوّم: قرآن از نازل شدن کتابهای آسمانی از جانب خدا خبر داده است، و به مؤمنان فرمان داده که به آنها ایمان داشته باشند، همانگونه که در موضوعات قبل ذکر شد.

واژه‌ی (مُهَيْمِن) در زبان عربی بمعنی کسی است که ناظر و سرپرستی چیزی را بر عهده دارد، و نیز یکی ازاسماء الله تعالی محسوب می شود، زیرا خداوند متعال بر شؤونات خلق و تصرّف و تدبیر و رعایت امور آنها نظارت می کند.

همچنین قرآن بر کتابهای آسمانی سابق ناظر بوده و فرمان ایمان آوردن به آنها را می دهد، و مطالب حق بر آنها را بیان نموده، و تحریف و تغییر عارض شده بر آنها را مردود اعلام می کند، و بر همه آن کتابها حکم صادر می کند زیرا که آخرین رسالت الهی بوده واجب است معیار و مرجع و داور همه رسالتها باشد، و آنچه در کتابها و رسالتهای سابق مخالف با قرآن یافت شود یا تحریف شده، یا منسوخ است.

ابن کثیر **–** رحمه الله **–** بعد از ذکر آراء و اقوال سلف صالح در مورد واژه‌ی (مُهَيْمِن)می گوید: « همه این اقوال در معنی نزدیک به هم هستند، و اسم (مُهَيْمِن) در بردارنده همه این معناهاست، از این رو قرآن امین و شاهد و حاکم بر کلیّه کتابهای سابق است و آن را آخرین و فراگیرترین و باشکوه ترین و کامل ترین کتاب قرار داده، و همه محاسن رسالتهای سابق را در آن جمع کرده، و افزون بر همه آنها کمالاتی بدان افزوده که در هیچ کدام آنها نبوده است، از این رو شاهد و امین و حاکم بر کلّ آنهاست ([[272]](#footnote-272))، مقتضی این نکته که قرآن حائز آن همه امتیازات منحصر به فرد باشد این است که اوّلین و آخرین مرجع برای تعریف و شناساندن آن دین باشد که خدا می خواهد، و جایز نیست با کتابهای آسمانی سابق بر قرآن حکم نماییم آنگونه که یهود و صلیبی های گمراه ادعا می کنند، زیرا:

**ﭽ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﭼ** (فصّلت: 41-42)

یعنی: قرآن كتاب ارزشمند و بي‌نظيري است. هيچ گونه باطلي، از هيچ جهتي و نظري، متوجّه قرآن نمي‌گردد. (نه غلطي و تناقضي در الفاظ و مفاهيم آن است، و نه علوم راستين و اكتشافات درست پيشينيان و پسينيان مخالف با آن، و نه دست تحريف به دامان بلندش مي‌رسد. چرا كه) قرآن فرو فرستاده يزدان است كه با حكمت و ستوده است (و افعالش از روي حكمت است، و شايسته حمد و ستايش بسيار است).

### شریعت اسلام به غیر خود نیازمند نیست

شریعت خاتم نه به شریعت و برنامه های ادیان سابق نیازی دارد، و نه به شریعت و برنامه و قانون ملحق و جدید، بر خلاف شریعت عیسی مسیح که در بیشتر موارد پیروانش را به تورات حواله کرده که از آن بر گیرند و بدان عمل کنند، از این رو نصرانی ها به شریعتهای سابق مانند تورات و زبور و انجیل نیاز داشتند، همانگونه که امتهای ادیان سابق اسلام و قرآن همیشه به پیامبر مجدّد و شریعت نو احتیاج داشتند، بر خلاف امّت اسلام که با کامل شدن آن از جانب خداوند متعال، خداوند آنها را از بعثت پیامبری دیگر و فرستادن کتاب آسمانی دیگر بی نیاز کرد[[273]](#footnote-273).

# فهرست منابع

1. آلبانی، **سلسلة الاحادیث الصحیحة**، چاپخانه: المکتب الاسلامی، چاپ اول.
2. آلبانی، **صحیح الجامع الصّغیر**، کتابخانه اسلامی، چاپ اوّل بیروت.
3. آلوسی، **تفسیرآلوسی**، چاپخانه‌ی منبریه.
4. ابراهیم موسوی زنجانی، **عقائد امامیه**، ، مؤسسه اعلمی، بیروت.
5. ابن أبی عزّ حنفی، **شرح عقیدة طحاویة**، چاپخانه: المکتب الاسلامی، بیروت، چاپ چهارم.
6. ابن اثیر، **جامع الأصول**، چاپخانه: السّنة المحمدیة، قاهره، چاپ اوّل.
7. ابن الأثیر، زادالمعاد، چاپخانه و کتابخانه‏ی مصری- قاهره.
8. ابن الجوزی، **زاد المسیر**، چاپخانه: المکتب الاسلامی، بیروت.
9. ابن القیّم، **مفتاح دار السّعاده**، چاپخانه صبیح، قاهره.
10. ابن القیّم، **هدایة الحیاری**، انتشارت دار الافتاء، ریاض.
11. ابن تیمیه، **الجوال الصحیح لمن بدّل دین المسیح**، چاپخانه: مؤسسة المدنی- قاهره.
12. ابن تیمیه، **مجموع فتاوی**، جمع آوری: ابن قاسم، ریاض، چاپ اوّل.
13. ابن حجر عسقلانی**، فتح الباری**، چاپ سلفیه.
14. ابن حجر، **الزّهرالنضر فی نبأ الخضر**، چاپخانه: المنبریه.
15. ابن کثیر، **البدایة و النّهایة**، کتابخانه‏ی المعارف، بیروت، چاپ دوّم.
16. ابن کثیر، **تفسیر ابن کثیر**، چاپخانه: دار الاندلس، بیروت لبنان.
17. ابن منظور**، لسان العرب**، آماده سازی: یوسف خیّاط وندیم مرعشی، چاپخانه: دار لسان العرب، بیروت، چاپ اول.
18. احمد بن حنبل، **مسند امام احمد**، مکتب الاسلامی، بیروت.
19. احمد غمراوی، **الاسلام فی عصر العلم**، چاپ دار الکتب الحدیثیه، قاهره.
20. الاشقر، **العقیدة فی الله**، کتابخانه‏: الفلاح-کویت.
21. الاشقر، **عالم الجنّ و الشّیاطین**، کتابخانه‏ی الفلاح، کویت.
22. الاشقر، **عالم الملائکة الأبرار**، کتابخانه‏ی الفلاح، کویت.
23. **انجیل برنابا**، چاپخانه: دارالقلم، کویت.
24. بخاری، **صحیح بخاری**، چاپخانه: السلفیه، قاهر.
25. تبریزی، **مشکاة المصابیح**، چاپخانه: المکتب الاسلامی، چاپ اول، دمشق.
26. **تورات سامریه**، چاپ دار الانصار، قاهره.
27. خمینی، **حکومت اسلامی**، انتشارات انقلاب اسلامی ایران و چاپخانه الخلیج - کویت.
28. خیر الدّین وانلی، **معجزات المصطفی**، مؤسسه و کتابخانه خافقین، دمشق.
29. دکتر سامری، **نبوّة محمّد من الشکّ الی الیقین**، کتابخانه قدس، بغداد.
30. سفارینی، **لوامع الأنوار البهیّه**، چاپ قطر.
31. سید قطب، **فی ظلال القرآن**، چاپ دارالشروق.
32. شوکانی، **نیل الأوطار**، چاپخانه: حلبی، چاپ دوّم، قاهره.
33. شهرستانی، **الملل و النّحل**، دار المعارف، بیروت.
34. **صحیح مسلم با شرح نووی**، چاپخانه مصریه، قاهره.
35. صلاح الدّین مجید، **نظرات فی النّبوة،** کتابخانه قدس، بغداد.
36. عبد الرّحمن حبنکة المیدانی، **العقیدة الاسلامیة**، چاپ اوّل، دمشق.
37. علی احمد سالوس، **الامامه عند الجمهور**، کتابخانه‏ی ابن تیمیّه- کویت.
38. فیروزآبادی، **بصائر ذوی التّمیز**، لجنة احیاء الترّاث الاسلامی- قاهره.
39. فیومی، **مشکاة المنیر**، چاپخانه: دارالمعارف، قاهره.
40. قرطبی، **تفسیر القرطبی**، دار الکتاب العربی، بیروت.
41. ماوردی، **اعلام النبوّه**، نشر کتابخانه‏ی الکلیّات الأزهریّه – قاهره.
42. **مجموعة الرّسائل المنبریه**- چاپ تصوری- بیروت.
43. محمّد حسین هیکل، **زندگانی محمّد**، چاپخانه: دار المعارف، قاهره.
44. محمّد رضا، **عقائد امامیه**، دارالغدیر، بیروت.
45. محمّد شنقیطی، **اضواء البیان**، مؤسسه مدنی، قاهره – چاپ اوّل.
46. **محمّد نبی الاسلام.**
47. محمود شکری آلوسی، **مختصر تحفة اثنی عشریة**، - چاپخانه: سلفیه، قاهره، 1387.
48. **مختصر صحیح مسلم**، المکتب الاسلامی، بیروت.

1. - اين حديث را امام ترمذي در سنن خود روايت كرده و اسناد آن ضعيف است، ولي معناي آن زيباست، امّا باوجود اينكه منسوب به رسول خدا ص است آن را در متن ذكر نكرده ام. [↑](#footnote-ref-1)
2. - اين كلام زيبا از عالم ربّاني شيخ الإسلام ابن تيميه – رحمه الله – است در كتاب (لوامع الأنوار البهيّة 2/262). [↑](#footnote-ref-2)
3. -برای این موضوع به لسان العرب (3/537،561، بصائرذوی التّمیز 5/14، لوامع الانوار البهیّة 1/49، 2/265)مراجعه کن. [↑](#footnote-ref-3)
4. - براي اين مسأله به لسان العرب (2/1166- 1167)، المصباح المنير ص 226 مراجعه كن. [↑](#footnote-ref-4)
5. - حديث صحيح است و امام احمد در مسند روايت كرده است. [↑](#footnote-ref-5)
6. - شرح العقيدة الطحاوية(167)، لوامع الأنوار البهيّة (1/49). [↑](#footnote-ref-6)
7. - روايت بخاري ومسلم و ترمذي و نسّائي. [↑](#footnote-ref-7)
8. - تفسير آلوسي (17/157). [↑](#footnote-ref-8)
9. -صحيح بخاري، فتح الباري (6/ 495). [↑](#footnote-ref-9)
10. - تفسير قرطبي (6/5). [↑](#footnote-ref-10)
11. - مشكاة المصابيح 3/122، و ناصر الدّين الباني محقق المشكاة فرموده : اسنادش صحيح است. [↑](#footnote-ref-11)
12. - روايت ابن حبان در صحيح، و البداية و النّهاية (1/120). [↑](#footnote-ref-12)
13. - البداية و النهاية(1/119-120). [↑](#footnote-ref-13)
14. - البداية و النهاية (1/99). [↑](#footnote-ref-14)
15. - روايت احمد و مسلم، نگاه كن به (البداية والنّهاية 1/323). [↑](#footnote-ref-15)
16. - ابن كثير در البداية و النّهاية (1/323)فرمود تنها امام احمد از اين وجه روايت كرده و برشرط بخاري است. [↑](#footnote-ref-16)
17. - فتح الباري 6/382. [↑](#footnote-ref-17)
18. - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-18)
19. - اين اثر را حاكم از علي روايت كرده و گفته سند آن صحيح است، به فتح الباري 6/382 نگاه كن. [↑](#footnote-ref-19)
20. - روايت حاكم و بيهقي (نگاه : الجامع الصّغير (5/121)). [↑](#footnote-ref-20)
21. - فرقه هايي از اين امّت گمراه شده اند كه محرّمات را هتك كرده، و مرتكب منهيّات مي شوند، وقتي كه مورد انكار قرار مي گيرند، مي گويند: حقيقت أمر بر خلاف ظاهر است، و با قصّه ي خصر استدلال مي كنند كه كشتي را خراب كرد و پسري را به قتل رسانيد، ولي اين گمراهي اشكاري است كه دروازه ي همه شر وفساد ها را طوري مي گشايد كه ديگر بستنش ممكن نيست، امّا مقوله ي نبوّت خضر اين درب را مي بندد. سپس هيچ كس از اين امّت حق ندارد برخلاف شريعت اسلام عمل كند، چون حلال آن است كه خدا حلال كرده باشد، و حرام هم تنها حرام خداست، پس هر كس برخلاف اين شريعت عمل كرد مانند يك مخالف مورد معاقبه قرار مي گيرد، هر ادّعايي هم داشته باشد قابل قبول نيست. [↑](#footnote-ref-21)
22. - جمع زيادي از علما بر اين اعتقادند كه خصر زنده است و هنوز وفات نيافته ، و اخبار زيادي در اين باره وارد شده، ولي اين مقوله درب خرافه گري و دجّالي را گشوده، بطوري كه خيلي از افراد شروع كرده اند به ادعاي ملاقات خضر و دريافت توصيه ها و دستوراتي از او، و در اين موررد حكايات عجيب و غريبي را نقل مي كند، ولي عقل سالم ان اخبار را مردود مي داند.

    جمعي از علما و محدثين هم اقدام كرده اند به تضعيف آن روايات و اخبار، مانند بخاري، ابن دحيه، ابن كثير، ابن حجر عسقلاني، و قوي ترين دليل در مردود دانستن ادعاي زنده بودن خضر اين است كه هيچ روايت صحيحي در اين باره وجود ندارد، و نيز اگر زنده مي بود قطعاً بر او واجب مي شد كه از پيامبر اسلام ص پيروي و او را ياري كند، زيرا خداوند از تمام پيامبرانش عهد و پيمان گرفته كه به محمّد ص ايمان بياورند و ياورش باشند در صورتي كه او را يافتند: ﭽ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕﯖ ﯗ ﯘﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﭼ

    آل عمران: ٨١

    يعني و [ياد كن] هنگامى را كه خداوند از پيامبران پيمان گرفت كه هر گاه به شما كتاب و حكمتى دادم، سپس فرستاده‏اى نزد شما آمد كه آنچه را با شماست تصديق كرد، بايد به او ايمان بياوريد، و حتما ياريش كنيد، آنگاه فرمود آيا اقرار كرديد، و در اين باره پيمانم را پذيرفتيد؟ گفتند: آرى اقرار كرديم، فرمود: پس گواه باشيد و من با شما از گواهان هستم.

    و رسول خدا ص هم فرموده: اگر موسي زنده بود چاره اي جز پيروي از من نداشت »، و ابراهيم حربي پيرامون زنده بودن خضر و الياس از احمد بن حنبل سؤال كرد...، در پاسخ فرمود: كسي كه به غائبي حواله كند منصف شناخته نمي شود، و اين جز القاي شيطان چيزي نيست .( مجموع فتاواي شيخ الاسلام 4/337).

    و از امام بخاري هم در باره ي خضر و الياس سؤال شد: آيا آنها زنده هستند؟ فرمود : چگونه ممكن است زنده باشند در حالي كه رسول خدا ص فرموده : « لا يبقي علي رأس مأة سنة ممن هو علي وجه الأرض أحد» يعني تا صد سال ديگر يك نفر هم كساني باقي نمي مانند كه حالا روي زمين زندگي مي كنند. ( مجموع فتاواي شيخ الاسلام 4/337).

    جماعتي از علماي محقق هم مفصّل به ايراد دلايل باطل كنند ي اين خرافه پرداخته اند، از جمله ابن كثير در البداية والنّهاية (1/326)و شيخ محمّد امين شنقيطي در اضواء البيان (4/184)، و ابن حجر عسقلاني هم در اين باره رساله اي را تأليف كرد به نام «الزّهر النضر في نبأ خضر» كه ضمن مجموعة الرسائل المنبرية 2/195. [↑](#footnote-ref-22)
23. - فتح الباري (6/489) [↑](#footnote-ref-23)
24. - زاد المعاد (1/15). [↑](#footnote-ref-24)
25. - مجموع الفتاواي شيخ الاسلام 9/93-96. [↑](#footnote-ref-25)
26. - مفتاح دار السّعادة(2/2). [↑](#footnote-ref-26)
27. - لوامع الأنوار البهيّة 2/256 [↑](#footnote-ref-27)
28. - مفتاح دار السّعادة 2/116 [↑](#footnote-ref-28)
29. - مفتاح دار السّعادة 2/117 [↑](#footnote-ref-29)
30. - مرجع سابق. [↑](#footnote-ref-30)
31. - مرجع سابق. [↑](#footnote-ref-31)
32. - مرجع سابق. [↑](#footnote-ref-32)
33. - او رهبر هند گاندي بود، گفته هايش را در كتاب « مقارنه ي اديان » 4/32 نگاه كن (نظرات في النبوّة ص 27). [↑](#footnote-ref-33)
34. - (نظرات في النبوّة ص 17). [↑](#footnote-ref-34)
35. - صحيح الجامع (2/319). [↑](#footnote-ref-35)
36. - صحيح الجامع (5/205). [↑](#footnote-ref-36)
37. - روايت بخاري و مسلم و احمد و ابن ماجة / صحيح الجامع الصغير(4/190). [↑](#footnote-ref-37)
38. - معتزله بر آن بودند كه ارسال رسولان و نازل كردن كتابها بر خدا واجب است، ولي حقّ در اين مورد اين است كه اين يك فضل و رحمت خداوند متّعال است بر بندگان ، و مقوله ي واجب بودن تنها بدينصورت موجّه و قابل قبول است كه بگوييم : خدا بر خود واجب گردانيده. نگاه كن به (لوامع النوار البهيّة ( 2/256، 258) [↑](#footnote-ref-38)
39. - (لوامع النوار البهيّة (2/267). [↑](#footnote-ref-39)
40. - مراجعه كن به (فتح الباري 1/9)،و (المصباح المنير 651،652). [↑](#footnote-ref-40)
41. - تفسير ابن كثير (6/ 215)تفسير آية (51) شوري. [↑](#footnote-ref-41)
42. - زاد المسير (7/297). [↑](#footnote-ref-42)
43. - جامع الأصول 12/ 37. [↑](#footnote-ref-43)
44. - در اين مورد به كتاب ما : عالم الملائكة ص 40 مراجعه كنيد. [↑](#footnote-ref-44)
45. - به مرجع سابق مراجعه كن. [↑](#footnote-ref-45)
46. - شرح نووي بر صحيح مسلم (15/ 104)، و آنچه ابن عباس در مورد مدّت زمان وحي ذكر نموده خلاف مدّت محفوظ و معروف است، چون معروف است كه در سن چهل سالگي وحي به رسول خدا آغاز شد ، و در حالي كه سن ايشان پنجاه و سه سال بود به مدبنه هجرت فرمود، پس دوران وحي در مكه سيزده سال است. [↑](#footnote-ref-46)
47. - شرح مسلم نووي 15/104. [↑](#footnote-ref-47)
48. - روايت ترمذي ( جامع الاصول 12/41). [↑](#footnote-ref-48)
49. - صحيح بخاري ، كتاب بدو الوحي (نگاه كن به فتح الباري 1/18). [↑](#footnote-ref-49)
50. - بيهقي درالدلائل بدان اشاره نموده با روايت از عائشه (فتح الباري 1/21). [↑](#footnote-ref-50)
51. - صحيح بخاري كتاب الصلاة 12، جهاد31، و نسّائي جهاد 4، و احمد (5/184). [↑](#footnote-ref-51)
52. - صحيح بخاري، كتاب فضائل قرآن (فتح الباري 9/9). [↑](#footnote-ref-52)
53. - في ظلال القرآن 19/2552. [↑](#footnote-ref-53)
54. - صحيح مسلم ، مشكاة المصابيح (3/152). [↑](#footnote-ref-54)
55. -صحيح الجامع الصّغير(4/81). [↑](#footnote-ref-55)
56. - مختصر صحيح مسلم منذري ص283. [↑](#footnote-ref-56)
57. - في ظلال اللقرآن 19/ 2553. [↑](#footnote-ref-57)
58. - تفسير ابن كثير 3/9 [↑](#footnote-ref-58)
59. - مسند امام احمد، و بخاري هم در ادب النفرد روايت كرده، و اسناد احمد بر شرط مسلم صحيح است، نگاه كن به (سلسلة الأحاديث الصحيحة ، شماره 671). [↑](#footnote-ref-59)
60. - صحيح مسلم، نگاه ( سلسلة الأحاديث الصحيحة شماره 84). [↑](#footnote-ref-60)
61. - ابو يعلي در مسند خود، و ابو نعيم در الحلية، و ضياء المختارة، و ابن حبّان در صحيح خود روايت كرده اند ( سلسلة الأحاديث الصحيحة شماره 17). [↑](#footnote-ref-61)
62. - ترمذي روايت كررده و فرموده حسن صحيح است، و ابن ماجه و غيره هم روايت كرده اند ( سلسلة الأحاديث الصحيحة شماره 143). [↑](#footnote-ref-62)
63. - ابن ماجه روايت كررده، و نيز ابن سعد و حاكم روايت كرده اند،و فرموده : صحيح است بر شرط مسلم، و ذهبي هم با او موافقت كرده، و الباني هم گفته : همينطور است كه آن دو گفته اند،( سلسلة الأحاديث الصحيحة شماره 144). [↑](#footnote-ref-63)
64. - وقتي كه حال پيامبران چنين است، پس لازم است انسانهاي شايسته عبرت بگيرند و هنگام گرفتاري و بلاء به خدا گمان بد نبرند، و لازم است كساني كه صالحين را به سبب گرفتارشدن به بلايا متّهم مي كند از گمراهي خود دست بردارند. [↑](#footnote-ref-64)
65. - فتح الباري (6/ 438). [↑](#footnote-ref-65)
66. - فتح الباري (6/ 439). [↑](#footnote-ref-66)
67. - اين هم در حديثي ثابت كه مسلم روايت كرده آمده است، نگاه كن به (مشكاة المصابيح 3/117). [↑](#footnote-ref-67)
68. - هدايت الحياري (نگاه كن به الجامع الفريد ص479). [↑](#footnote-ref-68)
69. - روايت بخاري (نگان كن به فتح الباري 6/437). [↑](#footnote-ref-69)
70. - اين اشاره است به عريان بودن بدن در نزد ديگران در شريعت آنها جايز بوده. [↑](#footnote-ref-70)
71. - با ضم همزه وسكون دال. [↑](#footnote-ref-71)
72. - فتح الباري 6/438. [↑](#footnote-ref-72)
73. - صحيح بخاري (نگاه كن به فتح الباري 6/428)، وشنوءه قبيله اي است در يمن. [↑](#footnote-ref-73)
74. -روايت ابوداود و احمد(صحيح الجامع 5/90 ). [↑](#footnote-ref-74)
75. - روايت بيهقي، نگان كن به (الجامع 4/199). [↑](#footnote-ref-75)
76. - روايت بخاري (فتح الباري 6/566). [↑](#footnote-ref-76)
77. - روايت احمد و ترمذي (صحيح الجامع 2/22). [↑](#footnote-ref-77)
78. - لوامع الأنوار البهيّة ص 2/265. [↑](#footnote-ref-78)
79. - اعتراضي وارد است مبني بر اينكه يوسف پيامبر را كساني خريداري كردند كه او را از چاه نجات دادند، و با اين كار به برده تبديل شد، پاسخ اين است كه اين بردگي يكي از انواع ابتلاء و آزمون خداوند بود، و گر نه او در واقع آزاده اي بود كه مورد ظلم قرار گرفت، و بردگيش زياد به طول نينجاميد كه خدا برايش تبديل به پادشاهي نمود. [↑](#footnote-ref-79)
80. - متفق عليه، تخريج شرح عقيدة الطحاوية ص157. [↑](#footnote-ref-80)
81. - بغوي در شرح السّن، و ابن سعد، و امام احمد در الزّهد روايت كرده اند،نگاه كن به (1/ 122). [↑](#footnote-ref-81)
82. - يهود ادعا مي كنند خواهر موسي و هارون نبيّ بود ، لوامع الأنوار البهيّة 2/266. [↑](#footnote-ref-82)
83. - فتح الباري 6/447- 448، 6/ 473، و لوامع الأنوار البهيّة 2/266. [↑](#footnote-ref-83)
84. - فتح الباري 6/ 447. [↑](#footnote-ref-84)
85. - متّفق عليه (مشكاة المصابيح 3/118). [↑](#footnote-ref-85)
86. - براي بررسي اين موضوع به جزء دوّم اين سلسله «عالم الملائكة الأبرار». [↑](#footnote-ref-86)
87. - ابن مردويه اين حديث را روايت كرده، نگاه كن به البداية و النّهاية (2/61). [↑](#footnote-ref-87)
88. - احمد روايت كرده و سند آن جيّد است، فتح الباري (فتح الباري 6/477). [↑](#footnote-ref-88)
89. - اجماع درست نمي شود بعد از اينكه علماي مخالف شناخته شد، مگر اينكه اجماع قبل از آن اختلاف ببوده باشد. [↑](#footnote-ref-89)
90. - فتح الباري 6/471، 473. [↑](#footnote-ref-90)
91. - روايت مسلم و احمد و نسّائي و ابو داود (صحيح الجامع الصّغير 5/75). [↑](#footnote-ref-91)
92. - صحيح بخاري ( فتح الباري 6/ 579). [↑](#footnote-ref-92)
93. - مرجع سابق . [↑](#footnote-ref-93)
94. - ابن سعد و ابن حبّان روايت كررده اند (نگاه كن به صحيح الجامع الصّغير 3/55). [↑](#footnote-ref-94)
95. - روايت بخاري و مسلم (نگاه كن به سلسلة الأحاديث الصحيحة 2/316). [↑](#footnote-ref-95)
96. - صحيح بخاري با شرح فتح الباري 8/255. [↑](#footnote-ref-96)
97. - روايت امام احمد با سند صحيح (جامع صغير 5/ 46). [↑](#footnote-ref-97)
98. - روايت ابو داود و نسّائي ، و ابن خزيمه و غيره صحّت آن را تأييد كرده اند (نگاه كن به : فتح الباري 6/488). [↑](#footnote-ref-98)
99. - البدايه و النّهايه (2/40). [↑](#footnote-ref-99)
100. - اين بر بينش درست مسلمين آن وقت دلالت مي كند، چون احترام گذاشتن مرده دفن كردن اوست، فرق نمي كند نبي باشد يا غير نبي، و قبرهاي متعدّدي كه حفر كردند به منظور مخفي كردنش از مردم بود تا قبرش را دوباره نبش نكنند، چون موجب اذيّت و آزار رساندن به آن نبي بزرگوار است و گاهي هم قبرش را محل اعياد و مراسم قرار مي دادند، و بر روي آرامگاهش مسجدي بنا مي كردند و به قصد تبرّك و دعا عازم آن مي شدند، همانگونه كه در بسياري از سرزمينهاي اسلامي كساني كه از راه راست منحرف شده اند چنين كاري مي كنند. [↑](#footnote-ref-100)
101. - جماعت از انس روايت كرده اند (نگاه كن به صحيح الجامع 2/414). [↑](#footnote-ref-101)
102. - مسلم در صحيح خود روايت كرده، كتاب الفضائل شماره (1641)، و نيز به شرح نووي بر صحيح (15/ 133). [↑](#footnote-ref-102)
103. - فتح الباري 6/487. [↑](#footnote-ref-103)
104. - بار اوّل موسي فراموش كرد، ولي دو دفعه ي بعدي عمداً سؤال كرد. [↑](#footnote-ref-104)
105. - احمد در المسند و طبراني در الأوسط با سند صحيح روايت كرده اند، نگاه كن به (صحيح الجامع الصّغير5/87). [↑](#footnote-ref-105)
106. - روايت ترمذي و گفته : حديث صحيح است، و حاكم هم در المستدرك خود روايت كرده و گفته صحيح است بر شرط مسلم(البداية و النّهاية 1/87). [↑](#footnote-ref-106)
107. - صحيح الجامع 5/28. [↑](#footnote-ref-107)
108. - نص روايت را آنگونه كه نقل شد از «منتقي الأخبار» مجد ابن تيميه برگرفته شده، نگاه كن به شرح آن در (نيل الأوطار 3/114). [↑](#footnote-ref-108)
109. - جز ترمذي جماعت روايت كرده اند ( نيل الأوطار 3/125 ). [↑](#footnote-ref-109)
110. - صحيح بخاري، كتاب احاديث الأنبياء (فتح الباري 6/458). [↑](#footnote-ref-110)
111. - روايت بخاري ، كتاب المظالم، باب اثم من خاصم في الباطل، (فتح الباري 5/107). [↑](#footnote-ref-111)
112. - نگاه كن به (عقائد الإماميه محمّد رضا مظفر ص79). [↑](#footnote-ref-112)
113. - براي اطلاعات بيشتر به كتاب (محمّد نبي الاسلام ص 146)مراجعه كن. [↑](#footnote-ref-113)
114. - مجموع الفتاواي شيخ الاسلام ابن تيميه 4/319. [↑](#footnote-ref-114)
115. - شيعه ي اماميه اتفاق نظر دارند بر اينكه نه انبياء و نه ائمه مرتك گناه صغيره نشده اند، به كتاب عقائد الشّيعة نوشته ي محمّد رضا 80، 95، و عقائد الإمامية الإثني عشرية نوشته ي ابراهيم موسوي زنجاني ص 157 مراجعه كن. [↑](#footnote-ref-115)
116. - مجموع الفتاوي (10/313). [↑](#footnote-ref-116)
117. - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-117)
118. - شيخ الاسلام از جمله نويسندگاني است كه مفصّل به آن شبهه ها پاسخ داده، نگاه كن به (مجموع الفتاوي 10/293- 313، 15/150). [↑](#footnote-ref-118)
119. - حياة محمّد هيكل، مقدمه ي اين كتاب به قلم شيخ مراغي ص11. [↑](#footnote-ref-119)
120. - مجموع فتاوي شيخ الاسلام 4/320. [↑](#footnote-ref-120)
121. - حكومت اسلامي خميني ص 91. [↑](#footnote-ref-121)
122. - عقائد اماميه اثني عشريه ص157. [↑](#footnote-ref-122)
123. - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-123)
124. - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-124)
125. - بحار الأنوار مجلسي (25/350-351) نگاه كن به الإمامة سالوس ص21. [↑](#footnote-ref-125)
126. - نگاه کن به عقائد الامامیه ابراهیم موسوی زنجانی ص161. [↑](#footnote-ref-126)
127. - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-127)
128. - مراجعه کن به مجموع فتاوای ابن تیمیه 35/120،125،126. [↑](#footnote-ref-128)
129. - بصائر ذوی التّمیز 1/65. [↑](#footnote-ref-129)
130. - لوامع الأنوار البهیّة 2/289-290. [↑](#footnote-ref-130)
131. - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-131)
132. - مجموع فتاوای شیخ الاسلام ابن تیمیه 11/311، و لوامع الأنوار اللبهیّة 2/290. [↑](#footnote-ref-132)
133. -- مجموع فتاوای شیخ الاسلام ابن تیمیه 11/312- 313. [↑](#footnote-ref-133)
134. - البدایه و النْهایه 1/134. [↑](#footnote-ref-134)
135. - به «فی ظلال القرآن »19/2584مراجعه کن. [↑](#footnote-ref-135)
136. - البدایة و النّهایة 3/118 [↑](#footnote-ref-136)
137. - البدایة و النّهایة 3/120 [↑](#footnote-ref-137)
138. - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-138)
139. - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-139)
140. - مشکاة المصابیح (3/182). [↑](#footnote-ref-140)
141. - مشکاة المصابیح (3/168). [↑](#footnote-ref-141)
142. - مشکاة المصابیح (3/170). [↑](#footnote-ref-142)
143. - مشکاة المصابیح (3/168) [↑](#footnote-ref-143)
144. - مشکاة المصابیح (3/166). [↑](#footnote-ref-144)
145. - مشکاة المصابیح (3/172). [↑](#footnote-ref-145)
146. - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-146)
147. - جامع الأصول (12/94). [↑](#footnote-ref-147)
148. - جهت طلاع بیشتر از این موضوع به کتاب «معجزات المصطفی» نوشته‌ی خیر الدّین وائلی ص61مراجعه کن. [↑](#footnote-ref-148)
149. - روایت مسلم. [↑](#footnote-ref-149)
150. - نام خانه‌ی خثعم طاعوت که آن را کعبه‌ی یمامه می خواندند. [↑](#footnote-ref-150)
151. - متّفق علیه. [↑](#footnote-ref-151)
152. - متفق علیه . [↑](#footnote-ref-152)
153. - روایت مسلم. [↑](#footnote-ref-153)
154. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-154)
155. - ابی رافع از جمله سر سخت ترین دشمنان رسول خدا بود که بعد از عهد و پیمان شکنی علیه ایشان به هجو و ناسزاگویی پرداخت. [↑](#footnote-ref-155)
156. -روایت بخاری. [↑](#footnote-ref-156)
157. - روایت متفق علیه بین مسلم و بخاری. [↑](#footnote-ref-157)
158. - روایت بخاری. [↑](#footnote-ref-158)
159. - این روایت در شرح السّنه و مسند امام احمد (4/172) با سند صحیح آمده است همانگونه که در المشکاة (3/188)ببا تحقیق شیخ ما ناصرالدّین البانی روایت شده. [↑](#footnote-ref-159)
160. - مشکاة المصابیح (1/172). [↑](#footnote-ref-160)
161. - مشکاة المصابیح (1/167) [↑](#footnote-ref-161)
162. - روایت بخاری و مسلم و ترمذی ، جامع الأصول (12/59). [↑](#footnote-ref-162)
163. - روایت بخاری و مسلم و ابوداود، جامع الأصول (12/59). [↑](#footnote-ref-163)
164. - جامع الأصول (12/68). [↑](#footnote-ref-164)
165. - از کتاب «معجزات المصطفی » ص 86. [↑](#footnote-ref-165)
166. - روایت مسلم. [↑](#footnote-ref-166)
167. - در شرح السّنه روایت شده، و امام احمد هم روایت کرده و سند آن ضعیف است، امّا از حدیث جابر که دارمی (1/10)روایت کرده شاهد دارد، پس قصه صحیح است همانگونه که شیخ البانی در تعلیقه بر المشکاة (3/188) گفته است. [↑](#footnote-ref-167)
168. - دارمی روایت کرده و سند آن صحیح است همانگونه که در المشکاة (3/188) آمده است. [↑](#footnote-ref-168)
169. - ترمذی آن را روایت و تصحیح نموده. [↑](#footnote-ref-169)
170. - روایت متّفق علیه بخاری و مسلم. [↑](#footnote-ref-170)
171. - دارمی آن را روایت کرده و سند آن صحیح است همانگونه که ناصر الدّین البانی در تحقیق خود بر مشکاة المصابیح (3/189) بیان کرده. [↑](#footnote-ref-171)
172. - روایت ترمذی و مسلم. [↑](#footnote-ref-172)
173. - در شرح السّنّة روایت شده، و نیز امام احمد روایت کرده و سندش ضعیف است امّا شاهدی از حدیث جابر دارد که دارمی (1/10) روایت کرده، پس قصه صحیح است همانگونه که استادمان البانی در المشکاة (3/188) فرموده. [↑](#footnote-ref-173)
174. - این حدیث را ابوداود و حاکم و امام احمد و ابن عساکر روایت کرده اند و سند آن صحیح است و بر شرط مسلم است، به الاحادیث الصحیحه‌ی البانی (1/28)مراجعه کن. [↑](#footnote-ref-174)
175. - علمای توحید کرامت را اینگونه تعریف میکنند: امر خارق العاده ای که همراه و مقارن یا مقدّم بر ادعای نبوّت نیست و بر دست بنده ای جاری می شود که ظاهراً صالح و پایبند به شریعت پیامبری است که مکلّف به پیروی از شریعت اوست، و علاوه بر این دارای اعتقاد صحیح و عمل شایسته باشد، ....(لوامع الأنوار البهیّة 2/393). [↑](#footnote-ref-175)
176. - مجموع فتاوای شیخ الاسلام ابن تیمیه 3/156. [↑](#footnote-ref-176)
177. - شرح العقیدة الطحاویة ص563. [↑](#footnote-ref-177)
178. - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-178)
179. - (لوامع الأنوار البهیّة 2/393). [↑](#footnote-ref-179)
180. - بسیاری از اهل کلام امور خارق العاده را جز برای انبیاء اثبات نمی کنند (شرح العقیدة الطحاویة ص158). [↑](#footnote-ref-180)
181. - مشکاة المصابیح (3/197). [↑](#footnote-ref-181)
182. - متّفق علیه بخاری و مسلم، مشکاة المصابیح (3/198). [↑](#footnote-ref-182)
183. - تبریزی در شرح مشکاة المصابیح می گوید: در شرح السّنّة روایت شده و محقّق می گوید: حاکم شبیه این را روایت کرده و گفته بر شرط مسلم صحیح است، و امام ذهبی هم موافقت نموده، و همینطور است که گفته اند (مشکاة المصابیح 3/199). [↑](#footnote-ref-183)
184. - تبریزی می گوید: بیهقی این را در دلائل النّبوة روایت کرده و محقّق المشکاة می گوید: ابن عساکر با سند حسن شبیه همین را روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-184)
185. - مجموع الفتاوی 11/276-281. [↑](#footnote-ref-185)
186. - مجموع الفتاوای شیخ الاسلام (11/320). [↑](#footnote-ref-186)
187. - برای آگاهی بیشتر ازاین موضوع به کتاب ما (عالم الجنّ و الشّیاطین )مراجعه کن. [↑](#footnote-ref-187)
188. - به مجموع الفتاوی (11/284-285) مرراجعه کن. [↑](#footnote-ref-188)
189. - در شرح السّنّة روایت شده، مشکاة المصابیح تبریزی 3/127،و شیخ ناصر الدّین البانی می گوید: حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-189)
190. - نبوة محمّد من الشکّ الی الیقین ص250، و محمّد نبی الاسلام ص3. [↑](#footnote-ref-190)
191. - مسلم هم شبیه این را روایت کرده، تفسیر ابن کثیر 6/646. [↑](#footnote-ref-191)
192. - کتاب الجواب الصحیح ص 3/326. [↑](#footnote-ref-192)
193. - محمّد نبیّ الاسلام ص 18. [↑](#footnote-ref-193)
194. - کتاب الجواب الصحیح ص 3/313 [↑](#footnote-ref-194)
195. - فتح الباری 7 / 397. [↑](#footnote-ref-195)
196. - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-196)
197. - فتح الباری 3/ 469. [↑](#footnote-ref-197)
198. - این واقعه قبل از نازل شدن آیه‌ی حجاب بود. [↑](#footnote-ref-198)
199. - روایت بخاری، فتح الباری 7/ 262. [↑](#footnote-ref-199)
200. - فتح الباری 7/ 263. [↑](#footnote-ref-200)
201. - مسند امام احمد (5/ 81). [↑](#footnote-ref-201)
202. - الجواب الصحیح (3/ 331، 4/3). [↑](#footnote-ref-202)
203. - محمّد نبی الاسلام ص36. [↑](#footnote-ref-203)
204. - منبع سابق ص 38. [↑](#footnote-ref-204)
205. - منبع سابق ص 39، شیخ الاسلام به تحقیق و پژوهش روایاتی پرداخته که عیسی آمدن پیامبر اسلام را بشارت داده، به کتاب الجواب الصحیح (4/ 6)مراجعه کن. [↑](#footnote-ref-205)
206. - نبوّة محمّد من الشکّ الی الیقین ص297. [↑](#footnote-ref-206)
207. - هدایة الحیاری 381-382. [↑](#footnote-ref-207)
208. - الفارق 54. [↑](#footnote-ref-208)
209. - نبوّة محمّد من الشکّ الیلیقین ص 300. [↑](#footnote-ref-209)
210. - به کتاب (الانجیل و الصلیب ) نوشته‌ی عبدالأحد داود 34-35. [↑](#footnote-ref-210)
211. - سلسلة الأحادیث الضعیفة و الموضوعة شماره حدیث 282. [↑](#footnote-ref-211)
212. - تنزیه الشریعة المرفوعة عن الأحادیث الضعیفة و الموضوعة ص325. [↑](#footnote-ref-212)
213. - نبوّة محمّد من الشکّ الی الیقین ص 204. [↑](#footnote-ref-213)
214. - از کتاب «Mohammed in World Scriptures » به نقل از کتاب «مطلع النور» عباس محمود عقاد 14-17. [↑](#footnote-ref-214)
215. - روایت بخاری، ( مشکاة المصابیح 3/125). [↑](#footnote-ref-215)
216. - ( مشکاة المصابیح 3/125). [↑](#footnote-ref-216)
217. - ( مشکاة المصابیح 3/129). [↑](#footnote-ref-217)
218. - چیزی که برای ما آشکار است این است که تا زمان پیامبر ص نسخه های تحریف نشده از تورات و انجیل موجود بوده ‌بدلیل فرموده‌ی خداوند : ﭽ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳﭴ ﭼ (مائدة : 47).

     یعنی: بايد پيروان انجيل به چيزي ( از احكام ) حكم كنند كه خدا در انجيل نازل كرده است. ونیز می فرماید:

     ﭽ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭼ (مائدة : 43). یعنی: شگفتا چگونه تو را به داوري مي‌خوانند ، در حالي كه تورات دارند و حكم خدا در آن ( به ويژه درباره زنا به روشني ) آمده است؟.

     و می فرماید: ﭽ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤﮥﭼ (مائده: 68).یعنی : اي فرستاده ( خدا ، محمّد مصطفي! ) بگو : اي اهل كتاب! شما بر هيچ ( دين صحيحي از اديان آسماني پايبند ) نخواهيد بود ، مگر آن كه ( ادّعا را كنار بگذاريد و عملاً احكام ) تورات و انجيل و آنچه از سوي پروردگارتان ( به نام قرآن ) برايتان نازل شده است برپا داريد ( و در زندگي پياده و اجرا نمائيد ).

     بنابراین اینجا نسخه هایی متعدّد تحریف شده و برخی ازنسخه های دست نخورده وجود داشته ، ولی یهود آنها را پنهان کرده اند، و شاید برخی از آن نسخه ها تاکنون هم نزد علمای یهود و نصاری مخفی باقی مانده باشد، و نویسنده‌ی کتاب «محمّد نبیّ الاسلام » در ص (46) به نقل از مجله‌ی «ایکونومست» بریتانی یادآور شده که اوّلین کاری که کاندیدای اداره‌ی مرکزی کلیسای کاتولیکی انجام می دهد این است که سوگند مقدّس یادکند بر اینکه هر معلوماتی در رابطه با ثروت کلیسا و درآمدهای آن ، به علاوه متملکات و ثروتها و ذخایر واتیکان که از بالاتریت رقم داراییهای جهان به حساب می آیند، قسم می خورد هر اطلاعاتی در این باره کسب کند و تحت نظر و دیدش قرار گیرد کتمان کند.

     بدون تردید عبارت و جملات « ثروت ها و ذخایر » کتابخانه‌ی بزرگ و کتابهای دینی مسیحی را هم شامل می شود که چنانچه جهت پژوهش و تحقیق علمی آزاد در اختیار عموم قرارگیرد، پرتوهای روشن بر دوره های مجهول تاریخ مسیحیّت قرنهای تاریک اوّل تابیده می شود. [↑](#footnote-ref-218)
219. - الجواب الکافی ابن تیمیه (3/281). [↑](#footnote-ref-219)
220. - البدایة والنهایة 1/ 310. [↑](#footnote-ref-220)
221. -- البدایة والنهایة 1/ 39. [↑](#footnote-ref-221)
222. -سیره ابن اسحاق، (البدایة 3/211). [↑](#footnote-ref-222)
223. - (البدایة 3/211). [↑](#footnote-ref-223)
224. - الجواب الصحیح (3/287) [↑](#footnote-ref-224)
225. - ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته : حدیث حسن غریب است، به کتاب (مشکاة المصابیح 3/187) مراجعه کن، و ناصر الدّین البانی در تعلیقه بر این حدیث در المشکاة نوشته : رجال آن صحیح است همانگونه که در مقاله ای که در مجله‌ی «التمدّن الاسلامی» منتشر کرد بیان کرده. [↑](#footnote-ref-225)
226. - الجواب الصحیح (3/285). [↑](#footnote-ref-226)
227. - روایت بخاری. [↑](#footnote-ref-227)
228. - امام احمد در المسند و ابن ماجه و ترمذی هر دو در سنن خود روایت کرده او و ترمذی گفته صحیح است، (البدایة 3/210). [↑](#footnote-ref-228)
229. - صحیح بخاری (فتح الباری 1/22). [↑](#footnote-ref-229)
230. - روایت بخاری در صحیح، کتاب بدء الوحی، و فتح الباری (1/ 31). [↑](#footnote-ref-230)
231. - مفتاح دار السعادة 2/ 6-7. [↑](#footnote-ref-231)
232. - به شرح عقیده‌ی طحاوی ص 165-167 مراجعه کن، همانگونه که ابن القیّم در کتاب هدایة الحیاری به چیزی شبیه این استدلال نموده، به الجامع (ص562 )مراجعه کن. [↑](#footnote-ref-232)
233. - مجموع فتاوای شیخ الاسلام: 11/321. [↑](#footnote-ref-233)
234. - اعتقاد مؤمنان هدایت یافته از قرآن و سنّت بر این است که پیامبران برترین و کاملترین مخلوقند، و خداوند دانای حکیم آنها را برگزیده تا نماینده‌ی او بسوی انسانها باشند، ولی لازم به یادآوری است که باید فضایل و صفات والایی را که بخشی از سرشت و طبیعت ایشان است از آنچه با وحی الهی دریافت می کنند از جدا در نظر گرفت، زیرا آنچه با وحی دریافته اند خودشان از آن خبری نداشته اند، و از زرنگی و هوشیاریشان حائر آن نشده، و لذا خداوند متّعال می فرماید:

     ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭭ ﭮ ﭼ الشورى: ٥٢

     یعنی: همان گونه كه به پيغمبران پيشين وحي كرده‌ايم ، به تو نيز به فرمان خود جان را وحي كرده‌ايم ( كه قرآن نام دارد و مايه حيات دلها است . پيش از وحي ) تو كه نمي‌دانستي كتاب چيست و ايمان كدام است.

     این آیه ردّی است علیه کسانی که با بزرگ و بی نظیرخواندن و تعظیم و نابغه و عبقری انگاشتن رسول خدا، و نسبت دادن همه چیز، حتّی علوم شرع که خود حامل آن از جانب خداست به نبوغ و استعداد او، گمان می کنند کار خوبی انجام داده اند، ولی در واقع این یک حیله و دسیسه‌ی مکّارانه است که ازطریق آن می خواهند وحی الهی را انکار کنند، و تمام علوم الهی و شرعی را به عبقریّت و نبوغ رسول خدا نسبت دهند، (و او را مانند سایر نامداران سیاسی، مخترعین و....معرفی کنند تا نه بحثی از خدا به میان آید و نه حلال و حرامی در کار مطرح باشد)، ولی ما در ردّ آنها نه یاوه می سراییم ونه خصایص و مزایای رسول خدا را انکار می کنیم، بلکه باطلشان را باطل می کنیم و جنبه‌ی حق را تثبیت می کنیم، و می گوییم: محمّد (صلّی الله علیه و سلّم) فقط نابغه و عبقری نیست، بلکه علاوه بر آن پیامبر خداست. [↑](#footnote-ref-234)
235. - کتاب حکومت اسلامی خمینی رهبر انقلاب شیعه‌ی ایران ص 52. [↑](#footnote-ref-235)
236. - خمینی در مورد أئمّه آنقدر غلو و اغراق کرده که آنها را بالاتر از مقام بشر و در مقام الوهیّت و خدا بودن قرار داد، همانگونه که در کتاب حکومت اسلامی: ص 52 میگوید: « قطعاً امام دارای مقام محمود و درجه‌ی والا،و خلافت تکوینی است که همه ذرات این جهان هستی در برابر آن ولایت و سیطره آن فروتن هستند » ولی نمی فهمم آن خلافت تکوینی که همه درات هستی دربرابرش متواضع است جزآن قسمت که خدا به خود نسبت داده و می فرماید:

     ﭽ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲﯳ ﯴ ﭼ (یس: 82)

     یعنی: هر گاه خدا چيزي را بخواهد كه بشود ، كار او تنها اين است كه خطاب بدان بگويد : بشو! و آن هم مي‌شود.

     همچنین در کتاب فوق می گوید: « ائمه قبل ازاین جهان نور بودند، سپس خداوند آنها را به عرش حلقه زد و مقام و منزلتی به ایشان بخشید که جز خدا کسی نمی دادند».

     در این غلو و یاوه سرایی بیندیش که همه مخالفت صریح با قرآن و سنّت!.

     قبل از چاپ و نشر این موضوع با مطالعه مطبوعات و رسانه هایی که سخنان خمینی را ثبت کرده بودند دیدم مطالبی را به مناسببت میلاد مهدی غایبی که شیعه ادعا می کنند بیش از هزار است خود را ازدید مردم مخفی کرده و هنوز هم زنده است و بعداً برمی گردد تا جهان را پر از عدالت کند همانگونه که از ظلم و ستم پر شده.

     این سخنان خمینی چنین می رساند که همه پیامبران که پیامبر اسلام هم یکی از آنهاست در اصلاح بشریّت و اجرای عدالت ناکارامد بوده و شکست خوردند، و تنها کسی که موفّق به این کارشده و برنده‌ی میدان خواهد بود مهدی منتظر است، و او یگانه شخصیّتی است که این امر را تحقّق می بخشد. او در مقاله ای که نشریه‌ی «الرأی العالم »کویتی که در تایخ (30/6/1980)منتشر شد می گوید: «تمام انبیاء جهت پایه ریزی عدالت در کلّ جهان مبعوث شدند، امّا هیچکدام موفّق نشدند، و حتّی خاتم الأنبیاء که برای اصلاح بشریّت و اجرای عدالت مبعوث گردید در زمان خود هم موفّق نشد،..... و تنها شخصی که در این باره برنده خواهد شد و در تمام جهان عدالت را بر پا می کند، و انحرافات را راست می کند مهدی منتظر است ».

     نه والله این حرف نه حق و نه راست است، وهیچ کسی به اندازه محمّد المصطفی (صلّی الله علیه و سلّم) در تحقّق عدالت موفّق نبوده و نخواهد بود. همچنیین خمینی در تأکید بر این معنی می گوید: « مسلماً امام مهدی علیه السّلام برای تحقّق عدالت در کلّ جهان وارد عمل خواهد شد، و در کاری که همه انبیاء بسبب موانعی که بر سر راه داشتند در تحقّق آن شکست خوردند او در اجرایش موفّق و برنده خواهد بود‍‍‍....»، از این رو به نظر خمینی عید ولادت مهدی بزرگترین عید کلّ بشریّت است ، یعنی از عید فطر و قربان هم بزرگتراست، و از عید میلاد رسول الله هم بزرگتر است، ازآن جهت: « که عید مهدی به نسبت مسلمین عید بزرگ به حساب می آید بزرگتر از عید تولّد رسول خدا چون عید میلاد مهدی برای تمام بشریّت عید است، زیرا او همه بشریّت را رهنمود خواهد کرد»

     در خاتمه بحث تفضیل و برتری مهدی بر همه انبیاء می گوید: « من نمی توانم او را رهبر نامگذاری کنم، چون او بالاتر و بلندترو بزرگتر از رهبر است، و نیز نمی توانم او را مرد اوّل بنامم چون بعد از او دوّم مرد وجود ندارد، لذا با هیچ تعبیری جز مهدی موعود نامش بیان نمی شود». ولی ما بعد از خواندن مطالبی که در کتاب حکومت اسلامی خوانده ایم دیگر از هیچکدام از حرفهای این مرد تعجّب نمی کنیم. لا حول و لا قوّة الاّ بالله. [↑](#footnote-ref-236)
237. - این نصوص را همراه با منابع آن از کتاب «الامامة » دکتر علی احمد سالوس ص 19برگفته ایم. [↑](#footnote-ref-237)
238. - رساله‌ی بهبهانی در مورد اعتقادات ص103. [↑](#footnote-ref-238)
239. - برای بررسی این مسأله به: لوامع الأنوار البهیّه 2/300، و مجموع الفتاوی شیخ الاسلام 2/22، 11/221، 363 مراجعه کن. [↑](#footnote-ref-239)
240. - مجموع فتاوای ابن تیمیه. [↑](#footnote-ref-240)
241. - انبیاء و رسولان الهی همانگونه که گفته شد از جانب خدا در مراتب و درجات مختلفی برخوردارند، ولی برخی از مردم چیزهایی را به آنها نسبت می دهد خارج ازدایره‌ی راستی و حقیقت به گمان اینکه این کار تعظیم و بزرگداشت آنهاست، از جمله خیلی از مسلمانان نا آگاه رسول الله ص را می خوانند و می گویند: ای اوّلین خلق خدا، یا ای نور عرش الله، در حال که این مقوله حاوی مجموعه ای از گمراهی هاست، اوّل :خواندن و فریاد کردن از رسول خدا که تنها شایسته‌ی خداست به فریاد خوانده شود.

     دوّم: طرح ادعای اینکه رسول خدا از نور آفریده شده، همچنین از نور خلق شده، در حالی که جز چند روایت باطل و بی اساس هیچ دلیلی بر این قضیه نیست، زیرا نخستین مخلوق خدا قلم است که تقدیرات همه چیز با آن نوشته می شود، و رسول خدا انسانی است مانند بقیه‌ی انسانها، و آفریده شدن او بعد از دیگران هیچ زیانی به مقام او نمی رساند، چرا که درجات و فضائل مردم به اعتبار منبع و اصل نیست‌، چون گاهی مؤمن از کافر متولّد شده و گاهی به عکس، مانند پسر نوح که کافر بود، و ابراهیم هم از آزر، و آدم ازخاک، وقتی که خداوند او را تسویه ساخت و روح را دراو دمید، فرشتگان را به به نشانه‌ی فضل و برتری آدم بر آنها به سجده واداشت، زیرا نامها را به آدم آموخت و آدم را با دست خود آفرید. [↑](#footnote-ref-241)
242. - روایت احمد و ابن ماجة و النّرمذی، صحیح الجامع الصّغیر (2/21). [↑](#footnote-ref-242)
243. - تحقیق الطحاویه، شرح الطّحاویه ص175. [↑](#footnote-ref-243)
244. - روایت مسلم و ترمذی، صحیح الجامع (2/21). [↑](#footnote-ref-244)
245. - ( جواهر لعل نهرو ) در کتابش مدّعی شده که محمّد مخصوص قوم عرب است، و این مقوله ای است قبلاً توسّط نصارای صلیبی قدیم و جدید مطرح گردید و پاسخ به آن شبهه بطور مفصّل ازسوی شیخ الاسلام ابن تیمیه داده شد، و برای ردّ این افتراء همین مقدار کافی است که ما تناقض گویی آنها را بیان کنیم بدینصورت که همینکه آنها به نبوّت ورسالت او اقرار می کند مقتضی آن است که اخبرش را تصدق کنند، و از جمله پیام و اخبار او این است که بسوی همه مردم مبعوث شده، پس ابتدا به پیامبری او ایمان و باور دارند، سپس تکذیبش میکنند، و می گویند: او تنها بسوی عرب مبعوث شده، بنابر این ادعایشان تناقضگویی آشکاری است، و واضح است که تنها به قصد توجیه و بهانه تراشی برای کفرشان تلاش می کنند. [↑](#footnote-ref-245)
246. - بعد از بعثت رسول الله ص مجموعه ای از مدعیان دروغین نبوّت ظاهر شدند، مانند مسیلمه‌ی کذّاب و اسود عنسی و سجاح، و گاه گاهی اینگونه افراد سر بر می آوردند، همانگونه که در قرن گذشته علی محمّد شیرازی (متولّد 1819م)ملقّب به باب ظهور یافت که پیروانش را بابیه می خواندند، باب مدّتی ادّعای نبوّت کرد بعد آن را به ادعای خدایی تبدیل کرد. همچنین از جمله‌ی آن مدعیان دروغین میرزا غلام احمد قادیانی است که پیروانش در هند و آلمان و بریتانیا و آمریکا پراکنده اند و دارای مساجدی هستند که در آنجا به گمراهی مسلمانان می پردازند، و قادیانیه خوانده می شوند، ولی امروز خود را به احمدیه شهرت می دهنهد تا بیشتر موجبات سرگردانی مردم را فراهم نمایند.

     همچنین مدّعیان دروغین نبوّت دیگری در سودان ظهور یافتند که خداوند متعال خود تکفّل رسوایی همه را بر عهده گرفت. قطعاً كساني كه به دروغ چيزي را به خدا نسبت مي‌دهند ، رستگار نمي‌شوند ( و از عذاب آخرت رهائي نمي‌يابند ) (یونس:69). [↑](#footnote-ref-246)
247. - متفق علیه مسلم و بخاری، مشکاة المصابیح (3/114). [↑](#footnote-ref-247)
248. - بخاری، المشکاة (3/114). [↑](#footnote-ref-248)
249. - مراجعه شود به شرح طحاویه ص170. [↑](#footnote-ref-249)
250. - صحیح بخاری، کتاب الانباء، باب وفات موسی ..فتح الباری (6/441). [↑](#footnote-ref-250)
251. - فتح الباری (6/441). [↑](#footnote-ref-251)
252. - منبع سابق، برایتحقیق بیشتر به تفسیر ابن کثیر و تفسیر قرطبی در تفسیر آیه 253بقره مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-252)
253. - روایت طبرانی در الکبیر، حدیث صحیح، صحیح الجامع (1/66). [↑](#footnote-ref-253)
254. - روایت مسلم و احمد، صحیح الجامع (1/426). [↑](#footnote-ref-254)
255. - اين حديث را امام ترمذي در سنن خود روايت كرده و اسناد آن ضعيف است، ولي معناي آن زيباست، امّا باوجود اينكه منسوب به رسول خدا ص است آن را در متن ذكر نكرده ام. [↑](#footnote-ref-255)
256. - فی ظلال القرآن: ج 6ص 895. [↑](#footnote-ref-256)
257. - فی ظلال القرآن 6/482. [↑](#footnote-ref-257)
258. - الاکلیل سیوطی (اضواء البیان 3/ 336). [↑](#footnote-ref-258)
259. - در جلد اوّل این سلسه اندکی از افترائات یهود درباره‌ی خدا را بیان کرده ایم، و دربخش اوّل این کتاب هم به برخی ازتهمتهای آنها بر پیامبران را نیر یادآور شدیم،‌در این قسمت هم یک نمونه از تحریف را ذکر می کنیم که تورات را بصورت متناقض کرده، نص و عبارت اصلی تورات این است: « یکانه پسر محبوبت را بگیر و ذبح کن » ، این پسر اسماعیل بود، ولی یهود خوشایند نبودند از اینکه اسماعیل و فرزندانش که عرب از نسل ایشان بود بدین فضل نائل گردند، از این رو واژه‌ی اسحاق را وارد کردند تا آن برتری را به خود نسبت دهند، و نص مذکور در تورات تحریف شده‌ی امروز به این صورت در آمد: «یگانه پسری که دوست داری اسحاق را بگیر و ذبح کن »(سفر تکوین، اصحاح دوّم،‌فقره (2)). ولی کسی که عبارت تورات را تحریف کرده، متوجّه بنود که با نصوص دیگر تورات تناقض و تضاد بوجود آورده، زیرا در تورات آمده که اسماعیل زمانی به دنیا آمد که ابراهیم در سن هشتاد و شش سالگی بود، به اصحاح شانزهم سفر تکوین نگاه کن از سفر تکوین، بنابر این یگانه فرزند ابراهیم در آن موقع اسماعیل بوده، چون در تورات آمده که وقتی اسحاق به دنیا آمد عمر ابراهیم صد سال بود (اصحاح بیست و یکم از سفر تکوین، فقره‌ی (5) ). دیدی چگونه خداوند متعال حیله و دسیسه‌ی آنها را رسوا کزده و تحریف و تبدیلشان را آشکار ساخت، و در فصل «بشارات » به این تحریف اشاره کرده ام. [↑](#footnote-ref-259)
260. - یکی از اسباب حفظ قرآن این است که خداوند حفظ و تلات آن را آسان کرده همانگونه که می فرماید:( وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ) (قمر:22) یعنی: ما قرآن را ساده و آسان ساخته‌ايم ، آيا پندپذير و عبرت‌گيري هست‌؟. [↑](#footnote-ref-260)
261. - درسنّت ثابت است که نوح هم پسرش را به این امر توصیه کرد، عبدالله بن عمرو روایت کرده که رسول خدا فرمود: « وقتی که وقتی وفات نوح فرا رسید به پسرش گفت: من تئ را به انجام دو چیز توصیه می کنم و از انجام کار دیگر تو را باز می دارم، تو را به لا اله الاّ الله امر می کنم، زیرا اگر آسمانها و زمین دریک کفه‌ی ترازویی گذاشته شود و لا اله الاّ الله هم درکفه‌ی دیگر آن باشد، این کلمه سنگین تر است، و چنانچه آسمانهای هفتگانه یک حلقه‌ی بسته شده و مغلق باشند لا اله الاّالله و سبحان الله و بحمده آن را در هم می شکند، که واقعاً نماز و ذکر هر چیزی است،‌و با آن مردم روزی داده میشوند، و تو را از شرک و تکبّر بازدارم» .روایت البخاری در الادب المفردص548، واحمد 2/169،170،226، و بیهقی در الاسماء (79هندیه) نگاه کن به سلسله الاحادیث الصحیحة حدیث شماره 134. [↑](#footnote-ref-261)
262. - روایت بخاری درصحیح، فتح الباری (6/370)، صحیح الجامع (5/133). [↑](#footnote-ref-262)
263. - از جمله رهنمودهای انبیاء بعد از آن حج بسوی بیت الله است، زیرا موسی و یونس حج کرده اند، همانگونه که در صحصح مسلم از ابن عباس روایت شده که فرمود : همراه رسول الله ص بین مکّه و مدینه راه می رفتیم، از درّه ای عبور کردیم، فرمود: اینجا کجاست؟ گفتند: وادی ازرق است، فرمود: « گویی به موسی نگاه می کنم(مقداری در مورد رنگ و موی او بحث کرد،) که دو انگشتش در گوششهایش گذاشته و با لبیک لبیک بسوی خدا باز می گردد و ازاین درّه عبورمیکند »، سپس به راه رفتن ادامه دادیم تا رسیدیم به راه بین دو کوه ( ثنیّه )، فرمود: این کدام ثنیّه است؟ عرض کردند : هرش یا لفت است، فرمود: « گویی اکنون موسیرا می بینم که با لبیک ازاینجا عبور میکند سوار بر شتر سرخش، و یک جبّه‌ی پشمی بر تن دارد، و لجام شتر را در دست گرفته » (المشکاة المصابیح 3/116). [↑](#footnote-ref-263)
264. - صحیح الجامع الصغیر 4/160. [↑](#footnote-ref-264)
265. - تفسیر ابن کثیر 2/73. [↑](#footnote-ref-265)
266. - روایت احمد در مسند (تفسیر ابن کثیر 2/71). [↑](#footnote-ref-266)
267. - روایت بخاری و مسلم و احمدو ابوداود (صحیح الجامع 2/14). [↑](#footnote-ref-267)
268. - فتح الباری 6/489. [↑](#footnote-ref-268)
269. - روایت طبرانی درالکبیر ، صحیح الجامع الصّغیر (1/350)و محقق گفته: اسنادش صحیح است. [↑](#footnote-ref-269)
270. - روایت طبرانی صحیح الجامع الصّغیر (2/28)و ناصر الدّین البانی گفته: اسناد آن حسن است. [↑](#footnote-ref-270)
271. - تفسیر ابن کثیر 2/586، با کمی تصرّف. [↑](#footnote-ref-271)
272. - تفسیر ابن کثیر 2/587. [↑](#footnote-ref-272)
273. - برای تحقیق بیشتردر این موضوع به مجموع فتاوای شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله 11/224 مراجعه کن. [↑](#footnote-ref-273)